

تذکره شبگرد

معارف علم و ادب و هنر

آذربایجان غربی

(از آغاز تا عصر حاضر)

با نقد و تحلیل اشعار شاعران



تالیف: غلامرضا دانشفروز

«شبگرد ارموی»

سالها بود که در پدید آوردن این مهم، شوق خدمت داشتم اما به علت کم‌مایگی و مشغله شغلی از این کار
طفره می‌رفتم با وجود این، نگارش اثری که بتواند روشنگر گوشه‌هایی از فرهنگ و هنر و علم و ادب آذربایجان
غربی باشد پیوسته فکر مرا به خود مشغول داشته بود تا این که با تجریض دوستان به این امر مبادرت ورزیدم.
در این کتاب از هفت گروه شعراء، نویسندگان، علما، عرفا، خوشنویسان، نقاشان و اهل موسیقی سخنی
به میان آمده‌است و هدف از نگارش این اثر شناساندن ارباب علم و ادب و هنر از متقدمین و متأخرین و روشن
ساختن زوایای تاریک فرهنگ این خطه است. چه بسا گوشه‌هایی از فرهنگ این مرز و بوم از این مختصر اگرچه
اندک، روشن می‌شود.

ISBN 964-92200-8-9



9 789649 220089

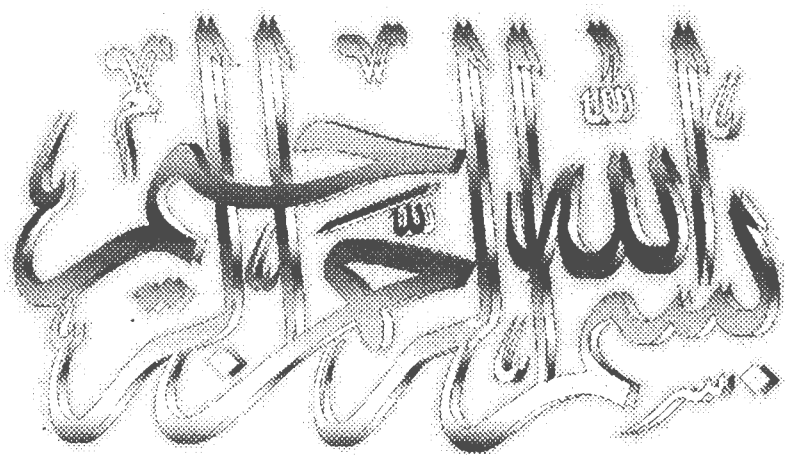
قیمت ۳۵۰۰۰ ریال

تذکرہ شہزاد

تالیف: قلام رضا دانشگروں
 «شہزاد انمولی»



۸	۰۵۰
۲۶	۲۶



تقديم به فرزندم رامین

اسکن شد

شکره شکر

۸۲۹۲۸

«معاریف علم و ادب و هنر آذربایجان غربی»
از آغاز تا عصر حاضر

با نقد و تحلیل اشعار شاعران

تالیف : غلامرضا دانش فروز «شبگرد ارموی»



ISBN: 964-92200-8-9

دانش فروز، غلامرضا. ۱۳۲۴ -

تذکره شبگرد (معارف علم و ادب و هنر آذربایجان غربی)

تالیف: غلامرضا دانش فروز - ارومیه: ادیبان. ۱۳۷۸

۵۹۶ ص.

ISBN: 964-92200-8-9

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱- شاعران ایرانی - آذربایجان غربی سرگذشتنامه .

۲- شعر فارسی - ایران - آذربایجان غربی

۳- شعر ترکی - ایران آذربایجان غربی

ت ۸۴۸۴/د PIR ۰۰۹۳۲/۱ فا ۸

کتابخانه ملی ایران ۱۵۵۳۹ - ۷۸ م

نام کتاب : تذکره شبگرد

نویسنده : غلامرضا دانش فروز

لیتو گرافی : پرتو

ناشر : انتشارات ادیبان

تیراژ : ۳۳۰۰

صفحه آرا: تایپ واژه مهدیه مصطفی پور

نوبت چاپ: چاپ اول

نشانی : ارومیه - صندوق پستی ۱۷۵۵ - ۵۷۱۳۵

تلفن و دورنگار : ۲۲۳۷۶۴۹ انتشارات ادیبان



هنر چاپ برای صاحب اثر محفوظ است





شناسنامه مؤلف

غلامرضا دانش‌فروز متخلص به «شبگرد» پدرش عباس اهل ایروان بود که در جوانی از زادگاه خود مهاجرت کرده از ارس گذشت و در ارومیه ساکن شد. مادرش از اهالی سلدوز بود که به عقد عباس درآمد. شبگرد چهارمین ثمره ازدواج این دو تن بود که در سال ۱۳۲۴ شمسی در ارومیه دیده به هستی گشود اما خیلی زود در ایام کودکی از سایه پدر محروم گردید و مادر فداکارش زندگی خود را وقف باروری و پرورش او نمود. وی پس از اتمام تحصیلات متوسطه و خدمت نظام در استان کرمانشاه به استخدام آموزش و پرورش درآمد و در شهرستان کنگاور به کار تدریس پرداخت. در حین تدریس به تحصیلات دانشگاهی در رشته زبان و ادبیات فارسی همت گماشت. او بعد از بیست و دو سال غربت به زادگاه خود ارومیه نقل مکان نموده در پایان شهریور سال ۱۳۷۷ به تقاعد رسید.

وی در زمینه سرودن و نوشتن فعالیت دارد و آثارش از شعر و نثر در بعضی از کتب و نشریات کشور به چاپ رسیده علاوه بر اثر حاضر «معراج عارفان» و «در بزم قلندران» نیز از او آماده چاپ است.

به نام خداوند لوح و قلم

سپاس بیکران بر یگانه داور هستی، حضرت حیّ سبحان که نقاب از چهره عزّت برگرفت و عالم و آدم از نور جمال سرمدی‌اش جلوه ظهور یافت و به موجب خبر شریف «خَلَقَ اللهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ». آدم را به صورت خویش آفرید و بر سایر موجودات برتری داد. او را علم اسما آموخت و خلافت زمینش بسید. در صدر عالم، سلطان عقل اوّل حضرت ختمی مرتبت، شهباز سدره نشین «قَاب قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» را قرار داد و امیر ولایت، سلیمان ملک «لافتی» مخاطب «انما» و «هل اتی» مظهرالعجایب و الغرایب، برگزیده خلقت، شکافنده ظلمت، عصمت کاینات، اسوه حسنات، فخر عالم و آدم مولی الموحّدين، شیر خدا علی مرتضی را ولی خود و وصی نبی (ص) گردانید و او را راهنمای راهیان شریعت و وارستگان کوی طریقت و جویندگان راه حقیقت قرارداد یازده فرزندش را خرقة ولایت بخشید تا سقّای تشنه کامان وادی معرفت باشند.

حمد بی حد بر رحمانی که رحمت لایزالش سراسر هستی را فراگرفته؛ رحیمی که جان مشتاقان را از شراب جذبه خود سرمست ساخته است. وجود مطلق که محیط بر بیکرانه هستی است؛ همه در مرتبه «لا» است و او در مقام «الا».

پاک است وجودی که «نور آسمانها و زمین است». محبوب کُلّ الحُسنی که دل‌های مشتاقان لبریز از شوق او، سوز پروانه‌ها، سرخی گل‌ها، نسیم عطرآگین سپیده دمان و زمزمه جویبارها از عشق اوست.

زیباست معشوق لم یزلی که روز را حُسن جمال و شب را طرّه پریشان جبروت و جلال قرار داد تا جبل المتینی در خلوت نیاز عاشقان باشد.

بی زوال است ساقی میخانه عشق که «شراب طهور» از خُمخانه وحدت بر ساغر توحیدیان ریخت تا از سرالحال، سرمست ازل و ابد شدند و عنذلیب آسا بر دار عشق سرود فنا سردادند و جان به کوی او بردند یعنی «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ».

و باز منت بی حصر خدای را که عنایت به کرامت ذوالجلالی فرموده یاریام بخشید تا در تدوین و نشر این مجموعه ناچیز توفیق یابم و آن را به اهل دانش و بینش هدیه نمایم. سالها بود که در انجام این مهم شوق خدمت داشتم اما به علت کم‌مایگی و مشغله شغلی و از طرفی چون دیگران را بر انجام آن سزاوار می‌دیدم از این کار طفره می‌رفتم با وجود این، نگارش اثری که بتواند روشنگر گوشه‌هایی از فرهنگ و هنر آذربایجان غربی باشد پیوسته فکر مرا به خود مشغول داشته بود. تا اینکه با تحریض و یاری بعضی از دوستان علی‌الخصوص دوستان فاضلی چون آقایان علی خادم علما و علی اصغر سلیمی به این کار مبادرت ورزیدم. اینک توجه خواننده را به موارد زیر معطوف می‌دارم باشد که در آگاهی از کم و کیف نگارش این اثر مفید افتد.

نوشتن شرح حال معاصرین به ویژه افراد در حال حیات چندان اشکالی در پی نداشت که با استفاده از کتب معاصرین، نشریات مختلف، ویژه‌نامه‌ها و از طریق مصاحبه، مکالمه، مکاتبه و پرسشنامه این کار عملی گردید. مشکل در تدوین زندگی‌نامه مشاهیر متقدم بود که یافتن مآخذ معتبر بیشترین اوقات مرا به خود مصروف داشت. در تفحصات خود به اسناد و مدارکی چند در خانواده‌های قدیمی ارومیه دست یافتم اما متأسفانه این اسناد به دلیل اینکه از ارزش صرف تاریخی برخوردار بود کمک چندان نمی‌کرد. در حین جستجو برای دستیابی به مدارک به مطالعه فهرستهای خطی و چاپی و تذکره‌های موجود روی آوردم و به تهیه مواد

کار خود در این قسمت پرداختم.

با کمال تأسف باید بگویم که در بعضی از کتب تراجم در ثبت زندگی نامه‌ها دقت کافی مبذول نشده در نتیجه لغزشهای زیادی به آنها راه یافته است. برای رفع این اشکال و ارائه مطلب صحیح، تحقیق، استنتاج و مطابقت دقیق به عمل آمد. در چنین موارد در متن یا پاورقی، نکته‌های سهو و خطا نیز نمایانده شد.

در این کتاب از هفت گروه شعرا، نویسندگان، علما، عرفا، خوشنویسان و نقاشان و اهل موسیقی سخن به میان آمده و اسامی بدون در نظر گرفتن ادوار زمانی یا ضعف و قدرت علمی و هنری به صورت الفبایی تنظیم شده است. افراد معدودی در این تذکره معرفی شده‌اند که زادگاهشان آذربایجان غربی نبوده اما به دلیل اینکه به شهرهای این استان مهاجرت کرده و ماندگار شده‌اند و تحصیل و نشو و نمایشان در اینجا بوده و قسمت اعظم عمرشان در این سامان سپری شده و به این استان تعلق یافته‌اند نامشان در این کتاب ثبت شده است.

اگر دیوان یا اشعار قابل توجهی از یک شاعر در اختیارم بوده عنداللزوم برای شناساندن هنر شعری شاعر به نقد و تحلیل شعری نیز پرداخته شده است. این کار علاوه بر استفاده خواننده و آشنایی با ابعاد شعر، لزوماً به جهت تنوع بخشیدن به تذکره بوده است.

در ثبت نمونه شعرهای ترکی اگر در رسم الخط بعضی از واژه‌ها و حروف اختلاف دیده می‌شود به دلیل عدم یگانگی و شکل واحد در نوشتارهای زبان آذری است و این اعمال سلیقه در کتب و نشریات به وفور موجود است. در این کتاب نیز رسم الخط اشعار ترکی به همان صورت ثبت شده که خود شاعر نگاشته یا از کتابها و مطبوعات نمونه‌برداری شده است.

عصر حاضر یعنی عصر انقلاب اسلامی موجب رویش جوانه‌های ادبی در زمینه شعر و داستان شده به ویژه جنگ تحمیلی ایران و عراق که تجلی ایثارها بود زمینه بیداری استعدادهای خفته گردید و جوانان مستعد با نشان دادن نبوغ ذوقی خود لطیف‌ترین احساسات خود را با مضامین تازه به تصویر کشیدند و سعی کردند که خود را از تقلید قدما مصون بدارند و از تقلید به ابداع حرکت کنند. بدین ترتیب انقلاب ادبی هم در این عصر به وقوع پیوست. بنابراین اگر در این مجموعه از شعرای جوان ذکری به میان آمده به خاطر این بوده که جوان، استعداد خود را با اشعار دلپسند و قابل قبول نشان داده و شاعر بودن خود را به ثبوت رسانده است.

شاید بیشترین معرفی در این اثر مربوط به مشاهیر مرکز استان یعنی ارومیه باشد. آن به این علت است که نویسندگان گرد در جنوب استان در کتابهایی مانند «تاریخ مشاهیر گرد» و «تاریخ فرهنگ و ادب مگریان» و غیره در معرفی مشاهیر خود گامهای مؤثری برداشته‌اند و در شمال استان هم دو کتاب «تاریخ خوی» یکی از مهدی آقاسی و دیگری از دکتر محمدامین ریاحی شاید برای شناساندن معاریف علم و ادب آن خطه کافی بنظر برسد. در سلماس هم اخیراً فعالیتی در همین زمینه صورت گرفته است. اما در شناساندن دانش‌پیشگان و هنروران ارومیه به آن صورت اقدامی بعمل نیامده است.

در اینجا لازم می‌بینم از آقایان جمال‌الدین بهرام‌زاده گیو قهرمانزاده (شاعر خوی) حسین ضابط (شاعر میاندوآب) شامی، حمید واحدی، بهرام اسدی (شعرای ارومیه)، قسیم خضری، خلیل بافهمی و غلامعلی کریمی که در همکاری لازم با نگارنده کمال صداقت نشان دادند سپاسگزاری نمایم. متأسفانه عده معدودی هم از ارسال بیوگرافی خود کوتاهی

مقدمه پنجم

به خرج دادند. از گروهی نیز شرمسارم که نتوانستم شرح احوال آنان را بنویسم زیرا که دسترسی به آنان در حیطه امکان نبود. انشاءالله که در چاپهای بعدی جبران مافات شود.

هدف از نگارش این اثر، شناساندن ارباب علم و ادب و هنر از متقدمین و متأخرین و روشن ساختن زوایای تاریک فرهنگ خطه آذربایجان غربی است. چه بسا گوشه‌هایی از بعد فرهنگ این مرز و بوم از این مختصر اگرچه اندک، روشن می‌شود. شاعری که در شعرش ستم حکام ستمگر و جهل قشری از طبقه خاص را به تصویر می‌کشد بهترین روشنگر تاریخ فرهنگ محلی است که از هر سندی گویاتر است.

مجموعه حاضر نخستین اثری است که اختصاصاً به معرفی چهره‌های علمی، ادبی و هنری آذربایجان غربی پرداخته است. در سال ۱۳۴۴ شمسی سه نویسنده متعهد و دلسوز ارومیه به نامهای، محمد تمدن، علاءالدین تکش و محمود رامیان با استفاده از اسناد و مدارکی که از معاریف متقدم در اختیار داشتند توانستند تذکره‌ای به نام «بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان غربی» تدوین نمایند که مشتمل بود بر شرح احوال سرداران، حکام، علما و شعرای این استان. بعدها این کتاب از مآخذ نویسندگانی شد که در تذکره‌ها یا کتب تاریخی خود خواستند به آذربایجان غربی هم گریزی بزنند و شمه‌ای بنگارند. تذکره مذکور اگرچه در پاره‌ای موارد عاری از خبط و خطا نیست اما آنچه هست یادگار ارزشمندی از این سه نویسنده پرتلاش است که اگر نام مشاهیر استان در سینه اوراق این کتاب نقش نمی‌بست ای بسا که بسیاری از آنان به بوته فراموشی سپرده می‌شد و از یادها می‌رفت زیرا که این تذکره تنها اثری است که نام بعضی از شخصیت‌های آذربایجان غربی فقط در آن ذکر شده است و در مآخذ دیگر نمی‌توان یافت. این کتاب از مآخذ تذکره حاضر نیز هست.

بیشتر مشاهیر علم و ادب کم و بیش از دوران قاجاریّه به بعد در کتب تراجم یا تاریخ، نام و نشانی دارند اما در اعصار گذشته، فرهنگ و هنر این خطّه در هاله‌ای از تاریکی و ابهام فرو رفته است. علت این امر متوجّه موقعیت‌های اقلیمی است. از آنجا که آذربایجان غربی یک استان مرزی است، پیوسته در هجوم بیگانگانی چون روس و عثمانی بوده و از طرفی اختلاف قومیت‌ها آسایش و امنیت را از مردم این دیار ربوده است. قوم بلاکشیده و مصیبت دیده این سامان اگر زمانی از تعرّض خارجی‌ها نفسی به راحتی می‌کشیدند آتش ناامنی‌های داخلی که با جرّقه عمّال استعمار شعله‌ور می‌شد آنان را خاکستر نشین می‌ساخت. با امعان نظر به این واقعیت تلخ بدیهی است که هر کسی پناهگاهی می‌طلبد تا آسایش خاطر یابد. بنابراین اهل قلم که معمولاً اهل شمشیر نیستند از جور قداره‌بندان تاریخ، جلای وطن اختیار کرده به دنبال مأمنی بوده‌اند که بتوانند باقی عمر خود را با آرامش سپری کنند. روی همین اصل بعضی در سرزمینی غریب، ناشناخته ماندند و گروهی نیز به دلیل نداشتن امنیت خاطر ترک نوشتن کردند. از طرفی نگارندگان تراجم هم اگر شرح حالی نوشتند این مهاجرین را به وطن دوم منسوب ساخته نامی از زادگاه اصلی شان ذکر نکردند. دیگر سخن اینکه حوادث و بحرانهایی که ارومیه، خوی و سلماس و سایر شهرهای آذربایجان غربی به خود دیده، تاراجها و غارت‌های قومی که گریبانگیر مردم مظلوم این منطقه گردیده سبب از بین رفتن آثار قلمی باقی مانده از علما و هنروران این استان شده است.

نویسندگان توانمند ما هم در به فراموشی سپردن فرهنگ علمی و هنری این سرزمین بی‌تقصیر نبوده‌اند. آنان تا توانستند در معرفی فرهنگ شهرها و استان‌هایی که موادّ کامل و مآخذ غنی داشتند قلم فرسایی کردند اما وقتی به این استان رسیدند گویی که لیغّه دواتشان سنگ بست و قلم در دستشان سرگردان ماند که قادر به نوشتن چیزی نشدند یا کم شدند و

قلمزنان این دیار هم به عللی به شناساندن فرهنگ مرز و بوم خود بی‌اعتنایی نشان دادند. آنان یا حمایت نشدند یا از دست یافتن به اسناد قابل توجهی که بتوانند منابع خود قرار دهند مأیوس ماندند. به خاطر همین است که امروز اگر از مردم جنوب یا مکرق یا حتی غرب کشور مثلاً پرسند ارومیه یا سلماس کجاست شاید بعضی از آنها فقط نامی از این شهرها شنیده باشند و دیگر هیچ. این بی‌اعتنایی یا کم‌توجهی به حدی رسیده است که حتی محققین برجسته کشور نیز مرتکب اشتباهات جبران‌ناپذیری شده‌اند. فی‌المثل در نامه دانشوران در معرفی «ابوبکر یزدانپار ارموی» آمده است: «وی منسوب به جایگاهی است در فارس که «ارم» گویند که در نسبت، ارمی و ارموی می‌گویند.» پیداست که نویسنده این بخش، شهری به نام ارومیه یا اُرمیه نمی‌شناخته است و گرنه «ارموی» را به «ارم فارس» نسبت نمی‌داد. در بعضی از کتابهایی که در قرون گذشته نگارش یافته ارومیه یا اورمیه را بدون (و) یعنی به صورت «ارمیه» هم نوشته‌اند. استاد سعید نفیسی نیز در کتاب «سرچشمه تصوف در ایران» ارمیه را ارمنستان دانسته است^(۱).

دلیل این نقصها عدم وجود منابع و مآخذ غنی و کافی است. امید که در آینده نویسندگان این مرز و بوم، این استان را از فقر قلم نجات دهند و بر حامیان علم و فرهنگ است که در حمایت از قلم بدستان دریغ نورزند.

در پایان اگر در این مجموعه نقضی مشاهده می‌شود از خوانندگان طلب اغماض دارم و از بینشمندان صاحب‌نظر در جبران کاستی‌ها طالب ارشادم و منت می‌پذیرم. والسلام علی من التبع الهدی.

غلامرضا دانش قروز «شبگرد ارموی»

۱- رجوع شود به ترجمه احوال ارموی ابوبکر یزدانپار در همین مجموعه.

ارومی نامه

بر این غمنامه یک دم دیده تر کن	بیا ای همسفر با من سفر کن
ببین این زخمهای کهنه خاک	بیا با من بخوان این فصل غمناک
بخوان حب الوطن از مؤمنان باش	حریم خاک خود را دیده بان باش
سری در پیکر ایران زمین است	که آذربایجان نقش نگین است
اتوریاتکان آباد است اینجا	عروس کشور ماد است اینجا
ولی غربش غرور تیغ کوه است	اگرچه شرق او شعر شکوه است
صبور استاده در سرحد ایران	چو خارا در هجوم سیل و طوفان
به هرجا ریخته جام قرنفل	به دشتش خیمه خیمه کاسه گل
به هر دیده گل و دیدارها گل	صحاری گل همه کهسارها گل
عروس جلوه آینه داران	شکوه طلعت باغ بهاران
خزانش رنگهای زندگانی	بهارش دفتر ارژنگ مانی
بساط رقص گلها روی دیوار	در اینجا کوچه ها از شعر سرشار
قناری را رباعی خوان گل دید	ز باغش می توان آواز گل چید
شب اینجا گیرد از آینه خیزاب	پریشان چون شود گیسوی مهتاب
به صحرا برکه برکه نقره ریزد	سحر کز رودها آواز خیزد
به مغرب سرزمین آفتاب است	ارومی چشمه آب و گلاب است
تو گویی چشمه مهتاب دیدم	در او آینه را در آب دیدم
که پرورده به خود مردان آذر	خوشا دامان خاکش مرد پرور

هـنر پروردگان، دانشورانش	شکوه شهرت نام آورانش
به فرهنگ آیت خورشید دارد	جلال جلوه جاوید دارد
دریغ این خاک خوب مهرپرور	که چون گل در خزانه گشته پرپر
شرار محنت اینجا می توان دید	زهر باغش گل غم می توان چید
بگو ای مثنوی از غربت خاک	ز درد مردمان پیرهن چاک
بگو از سینه های ناله دیده	بگو از لاله های لب دریده
بگو شبهای سرد آن زمستان	چه آمد بر سر شهر شبستان
بگو آینه را حسرت بکارد	بر این غربتکده اشکی ببارد
بگو از قرنهای آتش افروز	بگو از فتنه های عافیت سوز
ز آشور آن دم اینجا نینوا بود	شب تاراج ما بغض خدا بود
هجوم هالندیا آتش برافروخت	در آتش لاله های زنده می سوخت
به جادو خاک ما صد پاره می شد	لب نشکفته آتش چاره می شد
بهاران زخمی از آهنگ غربت	خزان آمیخته با نقش حسرت
لبی اینجا به خنده وا نمی شد	طرب گم گشته و پیدا نمی شد
ارومی شهر شعرم شهر بیداد	ز غربت با سکوت سرخ همزاد
به قهر امپراطوران سرکش	گرفتار تب عصیان و آتش
نرونها دیده است این شهر آذر	به آتش خو گرفته چون سمندر
در آن سالی که هرکل آتش افروخت	ارومی، در شرار شعله ها سوخت
دوباره آشیانها گشت ویران	مزارع شد ز آتش گور دهقان

به خاکستر نشست این شهر آباد	گنلوی خسته از فریاد افتاد
مغول اینجا عطش در بوی خون داشت	و خون دریایی از موج جنون داشت
شرار آتش انده می شد از درد	و خاک اینجا ز ماتم گریه می کرد
نه در روز آفتابی بُد فروزان	نه شب گسیوی مه می شد پریشان
به تیغ کینه توزی لاله پرپر	شقایق ها به خون خود شناور
دوباره سبزه را در سوگ بستند	یتیمان در فراق نان نشستند
چه آتش ها که عثمانی برافروخت	به استعمار واهی چشمها دوخت
پس آنکه روسها پا پیش کردند	ارومی را تیول خویش کردند
به هر جا بیرقی بیگانه افراشت	به حجم سینه تخم کینه ها کاشت
به این آتش که این همسایه افروخت	هزاران لاله در خاک وطن سوخت
برادر سرنوشت اینجا چنین بود	شیخون ستم، سوگ زمین بود
زدیده باید اینجا خون بگریبی	به جای قطره ها جیحون بگریبی
بر این خاک ستمکش ناله باید	به سوگش ماتم صد ساله باید
نسیم صبح اینجا آه می شد	نفس با زخم دل همراه می شد
چراغ آشیانها بود خاموش	ز گریه خنده ها از لب فراموش
ستم بر آه مردم چیره می شد	دل از اندوه ماتم تیره می شد
همه آغاز ما شبگیر غم بود	همه پایان ما تقدیر غم بود
مگر این قوم بود از نسل بیداد	که تقدیرش ز زهدان ستم زاد
امان از صحنه گردانان تاریخ	تفو بر هر چه نامردان تاریخ

به نامردی همه پیمان شکستند	که دفترها به غم شیرازه بستند
به ما این طالع محزون نوشتند	قلمداران قلم در خون، نوشتند
نه زور آور که از مادر بزاید	نه مردی بود کز دریا برآید
دلیبران آلت دست چپاول	امیران خفته با فوج قراول
همه آلوده تاراج بودند	همه مست از شراب باج بودند
امید سبز و آیین خدایی	غم ما بود و سوگ بینوایی
چو گل گشته به هر پاییز پرپر	اگر این خاک خوب مهرپرور
به کامش تلخی دیرینه دارد	اگرچه آتشی در سینه دارد
به گرده بار محنت‌ها کشیده	اگر چه شانه‌هایش زخم دیده
ستاده با صلابت بی مدارا	ولی ستوارتر از سنگ خارا
شکوه شهرتش گلبانگ تاریخ	بلند از نام او شد بانگ تاریخ
مقال مثنوی کوتا‌تر کن	بیا شبگرد از این وادی گذر کن
تمام شب تو را افسانه خواندم	شب آمد سر و من بیدار ماندم
تو را کردم بر این غمنامه مهمان	زبان شعر من شد زخم عریان
غم این خاک را تفسیر کردم	من این اندوه را تصویر کردم
بخوانی زخمهای شهر ماتم	که با من همسفر باشی در این غم
بدانی معنی حب الوطن را	فداسازی به راهش جان و تن را

«از نگارنده»

(۱)

- ۱ آخوند، ملا علی
- ۲ آران، سید حیدر علی (ہامون)
- ۴ آزاد، حسن
- ۴ آژند، یعقوب (ی. میاندوآبی)
- ۵ آقا اللہوردی نقاش
- ۶ آقازادہ، حبیب اللہ
- ۸ آقاسی، محمد (دانش)
- ۱۵ آقاسی، مہدی
- ۱۶ آیدین لو، جبار
- ۱۸ آیریملو، جمال

(۱)

- ۱۹ ابن الحاج، ملا محمد
- ۱۶ ابوالبر رضی، شیخ نجم الدین
- ۲۱ احمدی آدہ، علی (اورمولو)
- ۲۵ احمدی، عوض (سارسیلماز)
- ۲۶ ادیب الشعرا، عبدالرشید (رشید)
- ۲۹ ارموی، ابراہیم
- ۳۰ ارموی، ابوالحسن

شهرست اسامی _____ سیزده

- ارموی، ابوالفضل ۳۱
- ارموی، ابوبکر محمد بن حسین بن عمر ۳۱
- ارموی، ابوبکر یزدانیار ۳۲
- ارموی، ابوعبدالله ۳۴
- ارموی، تاج‌الدین ۳۵
- ارموی، حسین بن عبدالله ۳۵
- ارموی، حکیم ابوسعید ۳۶
- ارموی، حکیم عبدالله ۳۶
- ارموی، سراج‌الدین ۳۷
- ارموی، شمس‌الدین ابوعبدالله ۴۰
- ارموی، صفی‌الدین ۴۰
- ارموی، قاضی عزالدین ۴۲
- ارموی، یونس بن مظفر ۴۲
- ارومچی افشار، میرزا حسن ۴۲
- ارومی، حاج میرزا فضل‌اله مجتهد ۴۳
- ارومی، سلدوزی سید جلیل ۴۴
- ارومی، شیخ رضاقلی ۴۴
- ارومی، صادق ۴۵
- اسدی، بهرام ۴۷

فهرست اسامی ————— چها(ده)

- اسلامی، علی آقا..... ۵۰
- اشنوی، حاج ملا صالح..... ۵۱
- اشنوی، سید تاج الدین..... ۵۱
- اشنوی، سید ملاحسن کردی واژی..... ۵۲
- اشنوی، شیخ احمد..... ۵۲
- اشنوی، شیخ صدرالدین..... ۵۴
- اشنوی، شیخ ملاعلی شیخانی کردی..... ۵۶
- اشنهی، شیخ تاج الدین محمود..... ۵۶
- اشنهی، شیخ عبدالعزیز..... ۵۹
- اشنهی، قطب الدین محمود..... ۶۰
- اصولی ارموی، میرزا محمود..... ۶۱
- اصولی خویی، میرزا محمود..... ۶۱
- اصولی، یعقوب..... ۶۳
- افخم زاده، ملا عبدالهادی..... ۶۴
- افخمی، ابراهیم..... ۶۴
- افشار، آقا اسماعیل..... ۶۵
- افشار ارموی، آقا تقی..... ۶۶
- افشار ارموی، ابوالحسن نقاش باشی..... ۶۷
- افشار ارموی، محمد حسین..... ۶۷

فهرست اسامی _____ پالوده

افشار، پیرقلی بیک	۶۸
افشار، عبدالجبار	۶۹
افشار، لطفعلی بیک	۷۰
امام جمعه خویی، حاجی آقا حسین	۷۰
امیر، بیک	۷۱
امیرخان، بیک	۷۱
امینی، یدالله (مفتون)	۷۲
انزلی، حسن	۷۶
انوری، حسن	۷۷
انیس خویی، ملامحمد	۷۷
ایواوغلی، میرمحمد	۷۸

(ب)

بردباری، بیژن	۷۹
برزگر، نقی	۸۲
برقی خویی، عبدالله	۸۴
برین، حاج خلیل	۸۵
بزرگ امین، اکبر (جنون)	۸۷
بزرگ امین، عباس	۸۹
بصیرنیا، بهارک (لاله)	۹۳

فهرست اسامی _____ شالوده

بصیرنیا، شیرین..... ۹۵

بورچالو، نقی خان..... ۹۶

بهنمون، یوسف (دالغین)..... ۹۸

بیتوشی، ملا عبدالله..... ۱۰۰

(پ)

پرغم، حاج محمد شریف..... ۱۰۱

پریزاد، محرم (سورگون)..... ۱۰۲

پریشان، حسنعلی..... ۱۰۶

پویان مهر، رسول..... ۱۰۷

(ت)

تایب خویی، حاج خداویردی..... ۱۰۸

تجلیل، جلیل..... ۱۰۹

ترجانی زاده، احمد..... ۱۱۰

تکش، علاءالدین..... ۱۱۲

تمدن، محمد..... ۱۱۴

(ث)

ثابت خویی، ملاحسین..... ۱۱۶

ثنایی، محمود (شهر آشوب)..... ۱۱۷

(ج)

- جاذنیکو، رحیم ۱۲۳
- جراحی، محمدرضا (آذراوغلی) ۱۲۴
- جعفری، بیت‌الله ۱۲۸
- جمال‌زاده، سیاوش (رائف) ۱۴۲
- جنانی افشار، شیخ باقر ۱۴۳
- جوانمرد، باباعلی ۱۴۴
- جهانگیری، حسین (رهی) ۱۴۶
- جهانگیری، مریم ۱۴۸

(چ)

- چاکر ارموی، حسینقلی خان ۱۵۱
- چلبی ارموی، حسام‌الدین ۱۵۲
- چورسی، حسام ۱۵۴

(ح)

- حاجی صدر، میرزاعلی (واله) ۱۵۵
- حزنی مکریانی، حسین ۱۵۶
- حسام خویی، حسن بن عبدالمؤمن ۱۵۷
- حسرت ارموی ۱۵۸
- حسنی خویی، سید مهدی ۱۶۱

فهرست اسامی ————— هجده

حسینی، صابر.....	۱۶۲
حقیرخویی، میرزا عبدالوهاب.....	۱۶۵
حکمتی فر، فتح الله.....	۱۶۶
حکیم قویولی.....	۱۶۸
حیدری، علی بیگ.....	۱۷۰
حیران خانم.....	۱۷۱
(خ)	
خاکپور سلماسی، نیمتاج.....	۱۷۶
خاور دنبلی، محمود خان.....	۱۸۱
خداوندگار، مظفر (موغان).....	۱۸۳
خضری نرزیوه‌ای، قاضی محمد.....	۱۸۶
خطیبی ارموی، حسین.....	۱۸۶
خوش طبع بالی.....	۱۸۷
خویی، آقا تقی.....	۱۸۷
خویی، آقا سید یعقوب.....	۱۸۸
خویی بادامیاری، خواجه علی.....	۱۸۸
خویی، جمال.....	۱۹۰
خویی، حاج محمد ابراهیم.....	۱۹۰
خویی، حاج محمد صادق.....	۱۹۱

فهرست اسامی _____ نو(ده

- خویی، حاج ملا محمد شفیع ۱۹۱
- خویی، شمس الدین ۱۹۲
- خویی، شهاب الدین ابو عبدالله ۱۹۳
- خویی، شیخ علی ۱۹۴
- خویی، عبدالرسول (فنا) ۱۹۵
- خویی، علی اکبر ۱۹۷
- خویی، عمادالدین ۱۹۷
- خویی، فاطمه ۱۹۸
- خویی، قاضی رکن الدین ۱۹۹
- خویی، قاضی عبدالله ۲۰۰
- خویی، ملا احمد ۲۰۰
- خویی، میرزا حاجی آقا ۲۰۱
- خویی، میرزا زین العابدین ۲۰۲
- خویی، میرزا عبدالحسین ۲۰۲
- خویی، میرزا عبدالعظیم (شوریده) ۲۰۳
- خویی، میرزا محمود (قلندر شاه) ۲۰۳
- خویی، ناصر بن احمد ۲۰۴
- خویی، نصیرالدین احمد ۲۰۴
- خویی، هلال الدین اسماعیل ۲۰۵
- خویی، یوسف بن اسماعیل ۲۰۶

(د)

۲۰۷	 دانشی، حاج حسین
۲۰۹	 دُردی افشار
۲۰۹	 دنبلی، بهاء‌الدین
۲۱۰	 دنبلی خویی، حاج میرزا ابراهیم
۲۱۱	 دنبلی، عبدالرزاق (مفتون)
۲۱۷	 دنبلی، میرزا حبیب (لسان)
۲۱۸	 دول‌لو، اباذر
۲۱۹	 دول‌لو، مصطفی
۲۲۱	 دهقان، علی
۲۲۳	 دیبا، سید منصور
۲۲۹	 دیلمقانی، میرزا محمد

(ر)

۲۳۰	 رجوی، کاظم (ایزد)
۲۳۲	 رحیمی، هوشنگ
۲۳۳	 رضازاده، قدرت
۲۳۵	 رضوانی، شاهرخ
۲۳۷	 رضوی، حاج شیخ عباسقلی
۲۳۷	 روزبه، اسمعیل
۲۳۹	 ریاحی خویی، دکتر محمد امین

(ز)

- زادقاسم، فیروز (کنداوگلو) ۲۴۲
- زرتشت ۲۴۵
- زریاب خویی، عباس ۲۴۷
- زرین قلم، میرزا جواد ۲۴۹
- زمانی، میرحبیب ۲۵۰
- زمزم، سیدجمال الدین ۲۵۲
- زنوزی خویی، ملا مهرعلی ۲۵۳
- زنوزی خویی، میرزا حسن ۲۵۵

(س)

- سالک، حاجی میرزا ابوالحسن ۲۵۸
- سالک خویی، ملاحسین ۲۵۹
- سروش افشار، خلیل ۲۵۹
- سفیر العارفین، زمان آقا ۲۶۰
- سلماسی، ابراهیم ۲۶۱
- سلماسی، شریف الدین ۲۶۲
- سلیمی، بیت الله ۲۶۳
- سنجیده، حسین ۲۶۴
- سهیل، میرزا علی خان ۲۶۵

فهرست اسامی ————— پرست و دو

سید آقا، سید حسن (عاصی) ۲۶۶

سیف القضاة، ابوالحسن ۲۶۹

سیمیار، حسینقلی میرزا ۲۷۰

(ثث)

شاطرلو، محمد ۲۷۰

شاکر شعاعی، حسن ۲۷۱

شاملو، بهمن ۲۷۳

شجاع حسن آبادی، علی ۲۷۵

شریف دلجوئی، علی ۲۷۸

شفیعی، ملا عصام الدین ۲۸۳

شکری، منصور ۲۸۵

شمس، مرتضی ۲۸۷

شیخ الاسلام، سید باقر ۲۸۸

شیخ الاسلامی، سید محمد امین ۲۸۸

شیخ بابا، سعید ۲۸۹

شیخزاده، رضا ۲۹۲

شیر پنجه رضایی، عبدالحسین (تنها) ۲۹۴

(ص)

صابر، سید رضا ۲۹۹

فهرست اسامی ————— پیوست و سه

صابر، میرجلال	۳۰۰
صاحب دنبلی	۳۰۲
صاحب قلم، سیف الله	۳۰۳
صاحب قلم، میرزا آقا افشار	۳۰۴
صادقپور، محمود (شامی)	۳۰۵
صادق زاده، مختار	۳۱۱
صادق موسوی، میر علی (حامد)	۳۱۳
صدر الشریعه، آقا میرزا مسیح	۳۱۸
صدر محقق، سید حسین	۳۱۸
صدری افشار، غلامحسین	۳۱۹
صدری، علی	۳۲۱
صفری، میر مسعود	۳۲۹
صمدیان، عبدالله (افسون)	۳۳۵
صمدی، سید محمد	۳۵۱
صمدی، علی	۳۵۱
(ض)	
ضابط، حسین	۳۵۳
ضیا، صادق	۳۵۸

(ط)

- طالب افشار، میرحسین ۳۶۰
- طاهری، میرزا موسی خان ۳۶۱
- طرزی افشار ۳۶۱
- طیار، عبدالرحمان (کاتب) ۳۷۴

(ع)

- عابدی، هاشم ۳۷۶
- عابدینی، محمد ۳۷۹
- عاجز ارموی، شیخ جلیل ۳۸۱
- عرب باغی ارموی، آقا سیدحسین ۳۸۲
- عسکرابادی، میرزا علی آقا ۳۸۳
- علیار، فریدون ۳۸۵
- عندلیب ارموی، میرزا لطفعلی ۳۸۶
- عین القضاة خویی، آقا محمد ۳۸۷

(غ)

- غافل سلماسی، پرویز خان (صفیر العارفین) ۳۸۸
- غریب دنبلی، علی ۳۸۹
- غنی زاده، میرزا محمود ۳۹۰

(ف)

- فانی خویی، شیخ ابوالقاسم (امین الشرع)..... ۳۹۶
- فتاحی قاضی، قادر..... ۳۹۷
- فتحی افشار، میرزا عیسی..... ۳۹۸
- فخرالاسلام، محمدصادق..... ۳۹۹
- فخری ایروانی (حاج میرزا آقاسی)..... ۴۰۱
- فرح ارموی، ابن ابی بکر (ابی الروح)..... ۴۰۳
- فروردین، میرزا ابوالقاسم..... ۴۰۴
- فرهنگی، میرزا حسن..... ۴۰۵

(ق)

- قاسمی، کاظم..... ۴۰۶
- قاضی، محمد..... ۴۰۸
- قاضی، میرزا فتاح..... ۴۱
- قدری، محمدرضا..... ۴۱۲
- قریشی، سیدعلی اکبر..... ۴۱۳
- قنبرپور، روح الله..... ۴۱۵
- قهرمانزاده، گیو..... ۴۱۶

(ک)

- کارگر، یوسف ۴۱۸
- کاظمی اصل، سید احمد ۴۱۹
- کاویانپور، احمد ۴۲۱
- کردنژاد، یوسف ۴۲۳
- کوشان، علی (محزون) ۴۲۶
- کوکى، ملامعروف ۴۲۹
- کیاوند، محمد حسین ۴۳۱

(گ)

- گلندام، کریم ۴۳۳
- گلی پور، صیاد ۴۳۵

(ح)

- مایل افشار، میرزا حسن ۴۳۶
- مایل افشار، آخوند ملا اسماعیل ۴۳۹
- مجدالسلطنه افشار ارموی، جمشید ۴۴۰
- مجدی، دکتر محمد ۴۴۰
- محدث ارموی، سید جلال الدین ۴۴۲
- محزون، عباس ۴۴۴
- محیط، حاج میرزا علی اصغر ۴۴۴
- مخفی افشار، اسدالله ۴۴۶
- مداح، احمد ۴۴۸

شهرست اسامی ————— بیست و هفت

۴۴۸	مددی، اسماعیل
۴۵۱	مدیحی، ملا مصطفی
۴۵۱	مسکین، حسین
۴۵۶	مسکرنژاد، جلیل
۴۵۶	مشربی تکلو
۴۵۸	مشگیری، میرزا آقا
۴۶۰	مظهرخویی، عباسقلی خان
۴۶۲	معزالایاله، میرزا حسن
۴۶۳	مفتی، ملا محمد رضا
۴۶۴	مفخر سلماسی، میرزا علی اصغر
۴۶۴	مَنّت افشار، محمد کریم خان
۴۶۵	منجم افشار، ملاحسین
۴۶۵	منجم افشار، میرزا محمد
۴۶۶	منشی خویی، میرزا مهدی
۴۶۸	منشی، میرزا علی حسین
۴۶۹	مولوی، ملا عبدالله
۴۶۹	میرزا احمد خطاط
۴۷۰	میرزا محمود خطاط
۴۷۰	مینای افشار، فریدون بیک

فهرست اسامی ————— بیست و هشت

(ن)

- ۴۷۱ نایب الصدر افشار، محمد رحیم
- ۴۷۲ نشاطی افشار، محمد حسین
- ۴۷۴ نشانی، حاج علی
- ۴۷۸ نظام افشار، میرزا حبیب (صدرافاضل)
- ۴۸۰ نظمی، عبدالعلی
- ۴۸۲ نوری پشتگل، علیرضا
- ۴۸۵ نوید آرین، عشقعلی

(و)

- ۴۸۷ واحد دوست، مهوش
- ۴۸۸ واحدی، حمید
- ۴۹۴ واصف سلماسی، محمد باقر
- ۴۹۵ واقف، جمشید
- ۴۹۸ والی افشار، میرزا علی خان
- ۴۹۹ وامق خویی، ملا علیقلی
- ۴۹۹ وجدی قزلجی، ملا محمد حسن
- ۵۰۰ وفایی، میرزا عبدالرحیم
- ۵۰۲ وقار ارموی
- ۵۰۴ وهابزاده، عاشق درویش

فهرست اسامی ————— پرست و نه

(۵)

۵۰۵ هادی، علی

۵۰۶ هاشم‌زاده، سلیمان

۵۰۸ هاشمی خویی، سید حبیب الله

۵۰۸ هاشمی، میرجلال

۵۰۹ هزار، عبدالرحمان

۵۱۰ هشیار افشار، میرزا کریم (صنیع السلطنه)

(۵)

۵۱۲ یاری، مُحسن

۵۱۳ یلدا، اسماعیل

۵۱۴ یوردشاهیان، اسماعیل



* آخوند ملاعلی (متوفی ۱۲۶۵ ه.ق.)

از فقیهان فاضل ارومیه به شمار می‌رفت و از شیفتگان معرفت و شناخت حقیقت بود که شعله عشق در درونش زبانه کشید. مطالعهٔ مثنوی مولانا و استغراق در غزلیات شورانگیز شمس احوال او را دگرگون ساخت. ریاضات و مراقبات مدام او را به عارفی تبدیل ساخت که دل به سودای حق تعالی سپرد. ملا علی سالها هدایتگر شیفتگان سوخته دل بود و جویندگان حق پروانه وار شمع وجودش را طواف می‌کردند.

او در عصر خود از مقام والایی برخوردار بود و در محضر صاحبان قدرت موقعیت خاصی داشت اما به مباشرت و مخالطت با آنان رغبتی نشان نمی‌داد. عسگرخان سرتیپ^(۱) از مریدان این پیر روشن ضمیر بود که بعد از فوت مرادش به دستیاری او بر سر مزار وی بقعه‌ای ساختند و پیرامون آن را با حجره‌هایی آراستند که بعداً در موقع احداث خیابان امام (پهلوی سابق) این بقعه و حجرات آن ویران گردید.

میرزا علی حسین منشی، مادهٔ تاریخی در فوت وی گفته که بر سنگ مزارش حک شده بود و آن مصراع دوم بیت زیر است:

از ولی کل همت خواست کلکم تا نوشت

«عالم عادل علی با اولیا محشور شد» (۱۲۶۵)

مادهٔ تاریخ دیگری نیز برای او ساخته‌اند که به مصراع «یافت مولانا علی حقاً بقای سرمدی» (۱۲۶۵) ختم می‌شود.

منبع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۲-۱

۱- عسگرخان سرتیپ از سرداران مشهور افشار است که در عهد فتحعلیشاه قاجار خدمات مهمی انجام داده است.



* آران، سید حیدرعلی «هامون» (متولد ۱۳۲۸ ش.)

زادگاهش سیستان است اما در سالهای پیش از انقلاب به ارومیه هجرت کرده و در همین شهر سکونت گزیده و تأهل اختیار کرده است. از آنجا که وی برای همیشه در ارومیه متوطن شده به همین جهت نامش در این اثر ثبت می شود.

از کودکی به نوشتن و گاهی به سرودن علاقمند بود. در دوران دبیرستان آثارش در بعضی از نشریات از جمله مجله فردوسی آن زمان با نام مستعار (ح.الف. هامون) به چاپ می رسید. از اوایل تأسیس انجمن ادبی ارومیه یکی از اعضای آن محسوب می شد. گذشته از شعر آثاری به نثر دارد که آماده طبع است. از جمله نمایشنامه های «عیدوک»^(۱) و «آئیکه»^(۲) در سوگ سهراب «میثم و خیش»^(۳) و مجموعه داستانهایی مانند «موکه»^(۴) «بنجار»^(۵) و داستان «امید» که موضوع آن بمباران ارومیه در جنگ تحمیلی ایران و عراق است.

ذیلاً به دو رباعی و دو شعر آزاد کوتاه از سروده های هامون بسنده می کنیم:

در مکتب انقلاب جان داد شهید	چون قمری عشق آشیان داد شهید
با حنجره بریده در مسلخ عشق	فریاد حیات جاودان داد شهید
* * *	
آن اختر هشت و چار را می بردند	خورشید طلایه دار را می بردند
روزی که زمین و آسمان گریان بود	برنی، سر شهریار را می بردند
* * *	

۱- اسم خاص است. ۲- لالایی.

۳- این نمایشنامه در جشنواره سنگر در مناطق جنگی کرمانشاه به سال ۱۳۶۵ به اجرا درآمد و برنده لوح افتخار شد.

۴- مادر به زبان سیستانی. ۵- نام روستایی در زابل.

«زنجیرباف»

در غروب شب درد

دردهایی است

بر این پیکر پا در زنجیر

کودکان با شادی

می خوانند

عمو زنجیرباف...

* * *

«خان چوپان»

عاشق بر زلف سازش

ناخن می کشید

همراه مویه های کور اوغلی

تنها سارا بود

که هجرت را با آب و آه و آینه

پیوند داد

دلم به بی کسی ات می سوزد

خان چوپان - خان چوپان!

* آزاد، حسن (متولد ۱۳۲۴ ش.)

زادگاهش یکی از روستاهای شهرستان ساوه است اما به اتفاق خانواده به تهران کوچیده و تحصیلاتش را تا متوسطه در آنجا ادامه داده و بعد از اخذ دیپلم به عنوان سپاه بهداشت به استان سیستان و بلوچستان اعزام شده سپس به ارومیه مهاجرت کرده و سالهاست که در این شهر سکنی گزیده و همگان او را ارموی می‌دانند.

وی کار خود را از مطبوعات و امور بانکی شروع کرد تا اینکه به استخدام صدا و سیما درآمد. همزمان با فعالیتهای اداری به ادامه تحصیل پرداخت و در رشته تاریخ از دانشگاه تبریز درجه کارشناسی دریافت نمود.

او در زمینه نویسندگی، گویندگی، کارگردانی و غیره فعالیت داشت. پس از بازنشستگی اینک در هتل ساحل ارومیه سمت مدیریت را عهده‌دار است. آثار زیر از او به چاپ رسیده است: «پشت پرده‌های حرمسرا» «تمدن‌های زاگروس» «قیام‌های ایرانی».

منبع: آرشیو اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی

* آژند، یعقوب (ی. میاندوآبی) (متولد ۱۳۲۸ ش.)

دکترای تاریخ از دانشگاه تهران است و در حال حاضر در صدا و سیما در گروه تاریخ فعالیت دارد. وی نویسنده‌ای است پرکار و صاحب‌نظر در رشته خود. آثار ارزشمندی ارائه داده که نمایانگر اطلاعات و دانش اوست.

دو کتاب داستان با نام جغاتو و حدیث بودن از او به چاپ رسیده «قیام‌نامه‌ها» در خصوص قیام‌های مختلف تاریخ ایران از تألیفات اوست. ترجمه‌های زیادی در زمینه تاریخ و

ادبیات دارد از جمله: ترجمه ادبیات نوین ایران، ترجمه ادبیات نوین عرب، ترجمه ادبیات نوین ترکیه، تاریخ تمدن، پیدایش صفویه، تاریخ اقتصادی ایران، کتاب هنر، تاریخ معاصر ایران و ترجمه کتاب اسماعیلیان در تاریخ و ...

منبع: آثار نویسنده

* آقااللهوردی نقاش

پدر ابوالحسن نقاشباشی است و در حدود سال ۱۲۲۰ ه. ق. در حال حیات بوده است. وی در نقاشی رنگ و روغن و چهره‌پردازی تبحر داشت. آثاری از این هنرمند ارموی موجود بوده از آن جمله نقوشی مصور بر روی پرده‌ها و نقاشی عمارت معروف چهار برج^(۱) که اولی در بلوای ارومیه و دومی در انهدام عمارت از بین رفته است. از تاریخ تولد و وفات این هنرمند نقاش اطلاعی در دست نیست.

منبع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۷



^۱ - این عمارت را رضا قلیخان بیگلربیگی ارومیه ساخته بود. عمارت معروفی که سلاطین را در آنجا پذیرایی می‌کردند. چند روزی هم سید علی محمد باب در قسمتی از آن زندانی بوده است.

* آقا زاده، حبیب الله. (۱۳۳۹ - ۱۲۶۲ ش.)



در ارومیه متولد شد. پدرش میرزا آقاییک از طایفه ایمانلوی افشار و مادرش از طایفه گوندوزلو بود. وی در علوم ادبی فارسی و عربی مقام بلندی یافت. در عین اینکه از ارباب قلم بود در سیاست نیز سری پرشور داشت و با قلم نیرومند خود از مشروطه حمایت می کرد و از طرفداران سرسخت آن بود.

در تذکره بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی آمده است: «آقا زاده در سال ۱۳۲۸ ه. ق. با کمک عده ای از روشنفکران وقت ارومی از قبیل میرزا محمود غنی زاده، محمود اشرف زاده، صادق الملک و مؤید زاده هیأتی به نام «نشر معارف» تشکیل داد و در همین اوان بود که مدیریت داخلی روزنامه «فریاد» را که بعداً به «فروردین»^(۱) تغییر نام داد به عهده گرفت.» در کتاب تاریخ جراید و مجلات ایران نیز چنین آمده است: «اولین شماره فریاد در روز چهارشنبه ۲۱ محرم ۱۳۲۵ ه. ق. طبع و توزیع گردید. مدیر کل این روزنامه میرزا حبیب آقا زاده و منشی اداره میرزا محمود غنی زاده و ناظم اداره میرزا عبدالعلی حریری دیلمقانی بود.» به طوری که مشاهده می شود تاریخ ایجاد یا نشر این روزنامه در این دو کتاب متفاوت است. مرحوم تربیت نیز سال ۱۳۲۵ را ثبت کرده است.

۱- روزنامه فروردین به مدیریت میرزا حبیب آقا زاده و دبیری محمود اشرف زاده تاسیس و در ۱۳۲۹ ه. ق. به طور هفتگی به زبان ترکی منتشر می شد. روزنامه مذکور، ارگان فرقه دموکرات ارومیه بود و مندرجات آن بیشتر عبارت از افشای دسایس و مظالم روسها در ایران بخصوص در آذربایجان بود. به همین دلیل مسئولان این روزنامه مورد آزار و اذیت روسها قرار می گرفت. (تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۴ صص ۷۰-۶۹)

مرحوم آقازاده که به علت افشای ستمگری‌های روسها در ایران به وسیلهٔ مأموران تزار مورد شکنجه و تعقیب قرار می‌گرفت به کنسولگری عثمانی پناه برد و پس از مدتی تحصن با کمک حاکم وقت به تهران عزیمت کرد و در آنجا با گروهی از آزادیخواهان به ادامهٔ خدمات مطبوعاتی و ملی خود مشغول گردید. سپس به تبریز رفت و در اثر تلاش پیگیر سیاسی و نویسندگی در سال ۱۳۰۴ ش. از طرف مردم تبریز به نمایندگی مجلس مؤسسان انتخاب گردید و در سال ۱۳۰۸ کثیرالانتشارترین روزنامه یعنی روزنامه «شاهین» را منتشر ساخت و بعد از عمری مبارزه علیه بیگانه پرستی و جهل در تبریز درگذشت.

منابع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۳۲۸-۳۲۹.

تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۴ صص ۷۹-۸۰





* آقاسی، محمد (دانش خویی) (متولد ۱۲۹۶ ش.)

این شاعر خوش‌نام و آزاده در شهر هنرپرور خوی در یک خانواده معتقد دیده به جهان گشود. تحصیلاتش را در خوی و تبریز ادامه داد و سرانجام در تهران به اتمام رسانید و به استخدام آموزش و پرورش درآمد. پدرش حسن آقا و جدش علی آقا - که

حاج سیاح در خاطرات خود از وی نام می‌برد - از سالکان طریقت بوده و دست ارادت در دامن مولی داشتند.

حاج میرزا آقاسی صدراعظم محمد شاه قاجار عموی جدّ این شاعر بود و نام خانوادگی اش بدین مناسبت آقاسی است.

زندگی پر نشیب و فراز این شاعر در ۱۳۲۰ که ایران کانون تاخت و تاز دولت روس و انگلیس شده بود به نقطه اوج خود رسید. وی در آن زمان با عنوان افسر وظیفه در لشکر خراسان بود که روسها با نیرنگ او را با دیگر افسران به عشق آباد ترکمنستان کشانده زخمی و اسیر ساختند. بعد از رهایی از بند دشمن در اثر تعقیب عوامل پیشه‌وری مجبور به جلای وطن شد و به گلپایگان هجرت کرد. در واقعه کودتای ۲۸ مرداد به زندان افتاد ولی دست از مبارزه علیه جباران برنداشت و به هر ترتیب با قدم و قلم به مبارزات سیاسی خود ادامه داد. آثاری که تاکنون از این شاعر به چاپ رسیده عبارت است از: دیوان آقاسی، مجموعه‌ای از غزلیات و مثنوی بلند در مدح ابوالفضل (ع).

محقق ارزشمند دکتر محمدامین ریاحی و مترجم فاضل علی‌اصغر سعیدی از محضر وی کسب فیض کرده‌اند. دکتر ریاحی در مقدمه‌ای که بر دیوان استاد آقاسی نوشته بر این

نکته اذعان دارد و در خاتمه یادآور شده که همان سان که تبریز به شهریار می‌بالد خوی هم حق دارد به وجود آقاسی بیالد.

او معاشرت و نشست‌های زیادی با استاد شهریار داشته است. حاصل این نشست‌ها را در یک مثنوی زیبا در وصف استاد منعکس ساخته که به ابیاتی از آن اشاره می‌شود:

بشتابید و باز بشتابید	محضر شهریار در یابید
بادۀ خاص معنوی اینجاست	روح خیام و مولوی اینجاست
باده صافی و جام لبریز است	ساقی بزم شمس تبریز است
هست این خانه بارگاه سخن	شهریار است و پادشاه سخن
خانه یار خالی از اغیار	عشق می‌بارد از در و دیوار
گرد این خانه شمع و پروانه	در طوافند شانه در شانه...

و استاد شهریار در حق وی گفته:

غزل سرای لطیفی است در خوی آقاسی چنانکه تاج غزل نیمتاج سلماسی
استاد آقاسی با تمام کبرسن، در بین اهل ادب هنوز از جذابیت خاصی برخوردار است.

خصلت درویشانه و تواضع این شاعر موجب محبوبیت او در محافل هنری است. شعر و هنر شاعری آقاسی: وی از پیروان صدیق سبک عراقی محسوب می‌شود. وحدت فکری و ذوقی که با سخن‌پروران گذشته دارد خود ترجمان احاطه و علاقه او به دواوین شعرای سلف است. در اشعارش رنگی از سخن شاعران نامی پارسی‌گوی مانند مولوی، سعدی، نظامی، فردوسی و سلمان ساوجی دیده می‌شود. از آنجمله خواجه حافظ گفته:

«از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن از دوستان جانی مشکل توان بریدن»

و آقاسی آورده:

گر در میانه آید پای وصال جانان دست امید از جان آسان توان بریدن
یا این بیت:

کف به لب آتش به دل زنجیر در پاییم ما یارب اندر کنج غم تنهای تنهاییم ما
که یادر آور این بیت سلمان است:
«دجله را امسال رفتاری عجب مستانه است

پای در زنجیر و کف بر لب مگر دیوانه است»
اشعارش در تشبیهات و آرایش صحنه‌های بزمی بویی از ذوق نظامی گنجوی دارد
همچنان که در صحنه‌های رزمی به فردوسی نزدیک می‌شود. مثنوی بلند و حماسی «قهرمان
نینوا» از این سنخ است.

غزلهایش با اوزان مطبوع سرایش یافته و مضامینی که در این قالب شعری او دیده
می‌شود از دقت نظر و انسجام برخوردار است. وی صادقانه احساس خود را در حد طبیعی
به کار برده و اشعارش با تمام سادگی از موازین شعری عدول نکرده است.

آرایشهای کلامی که بر سبیل ژرف‌اندیشی به شعرش راه یافته طبیعی و مناسب حال و
هوای سخن اوست. به خاطر آرایه‌بندی، سخن خود را گرفتار تکلف نکرده، هر جا که
صنعتی از سخن در شعرش دیده می‌شود طبیعی و متعادل است.

گاهی در یک بیت او چند صنعت دیده می‌شود که به مضمون شعر لطافت می‌بخشد
مانند این بیت:

دانش تن ضعیف تو چون برگ کاه شد با برق عشق تا چه کند برگ کاه تو

که اغراق و تشبیه با ایهام در آمیخته است یا استعاره و مجازی که در دو بیت زیر به چشم می خورد.

چه سنگین است غم بر سینه روح پشیمانم کجا باید برم یارب من این روح پشیمان را
به دام افتاده ام اما بنام چشم مست را به دام آری تو آهو چشم، شیر مرغزاران را
در پاره ای از اشعارش رنگ عرفانی آمیخته با اندیشه های اشراقی به چشم می خورد که
نمونه بارز این اندیشه ها در اشعار خواجه و مولوی و آثار تمثیلی شیخ اشراق به کرات
مشاهده می شود. از آن جمله است گرفتاری روح ملکوتی در قفس تنگ خاکی مانند ایات
زیر.

فرو افتاده در دام تو ای صیاد شاهینی

که روزی بر فراز عرش مسکن بود و مأوایش

* * *

به تنگنای قفس مرغک گرفتارم صفای زندگی آشیانه می طلبد

* * *

بلبلی بودم گرفتار قفس کردی مرا گلبنی بودم به تاراج خزان دادی مرا
در دیماه ۱۳۷۳ از طرف اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی شهرستان خوی مراسم
بزرگداشتی برای این شاعر ارزشمند گرفته شد. در این بزرگداشت بسیاری از شعرای
آذربایجان شرقی و غربی حضور داشتند.

نام و شرح این شاعر در تراجم سخنوران نامی معاصر، بزرگان و سخنسرایان
آذربایجان غربی، مولفین مشار، گوهر و سخنوران آذربایجان ثبت است.

نمونه‌هایی از غزل‌های دانش خویی:

صبح بنا گوش

چه گفته باد سحرگه نهفته در گوشت	که همچو غنچه در آورده باز در گوشت
چمن به عطر گل یاسمن کشیده نسیم	مگر گذشته بدان زلف یاسمن پوشت
چه غم که عاشقی از رنج تشنه کامی مرد	فدای آن لب نوشین و چشمه نوشت
رمیده سرمه شب از سیاهی چشمت	دمیده روشنی صبح از بناگوشت
مگر به صبح قیامت کنند بیدارش	کسی که مست درافتد شبی در آغوشت
دمیده خرمن گل دسته دسته در رویت	فتاده موی سیه حلقه حلقه بر دوشت
غزال وحشی زیبا رمیدی از «دانش»	چه رازهاست نهان در نگاه خاموش

بی‌ثمر

ما دست به دامان نسیم سحر آریم	تا شکوه زبیداد تو بیدادگر آریم
در قسمت ما بود، ببخش ای غم جانان	این ماحضری را که زخون جگر آریم
شرمنده‌ام ای دل زغم تازه جوانان	هر روز برای تو غمی تازه‌تر آریم
مهمان منی سرزده ای ماه دل افروز	امشب سزد از روزن خورشید سرآریم
آهسته گذرکن ز سر خاک شهیدان	تا جان به نثار رخت ای رهگذر آریم
در خدمتت ای ساقی سرمست سمن ساق	شاهان کمر بسته به زرین کمر آریم
آگه شوی از حالت مرغان گرفتار	آن روز که در پیش تو یک مشت پرآریم
ده در کف من تیشه جانسوز اجل را	بیخ شجر بی‌ثمر عمر در آریم
«دانش» نتوان کرد گدایی ز گدایان	ما دست به دامان شه تاجور آریم

قفس سینه

در چمن باد صبا کرد گل افشانیها	نوبهار است و چمن راست چراغانیها
دل من در قفس سینه به تنگ آمده است	خوش به حال گل و احوال گلستانیها
با تو پیمانه کش پای گل و سوسن و سرو	نتوان دم زدن از حسرت زندانیها
غنچه‌ها نقش تو دارند در آئینه روی	لاله‌ها داغ تو دارند به پیشانیها
هر که را کار بدان زلف پریشان افتاد	نرهد یک نفس از بند پریشانیها
چون بنفشه همه شب سر به گریبان غمیم	تا چه پیش آید از این سر به گریبانیها
مشکل از جان برود مهر تو ای یار ولی	جان توان داد به یاد تو به آسانیها
پرتو روی تو و این همه پر سوختگان	کعبه حسن تو و این همه قربانیها
دست در دامن آید از روی نیاز	برهان دست من از دست بدامانیها
«دانشا» صحبت ناهید به خورشید سزااست	تو کجا و هوس صحبت نورانیها

یک نمونه از مثنوی‌های آقاسی:

گل پژمرده

آه و آه ای گل پژمرده من	گل پژمرده و افسرده من
هر زمانی که کنم بر تو نگاه	سر کشد از دل من شعله به ماه
سینه می سوزد و پا می لرزد	اشک برگونه من می لغزد
سر زدی صبحدم از سینه خاک	همچو آه سحری از دل پاک
آسمان با مدد ابر بهار	ژاله‌ها کرد به پای تو نثار

تا بدانی غرض از هستی چیست؟	برق لبخند زد و ابر گریست
تا که فرخنده شبی او با من	مانده بودیم در آغوش چمن
زیر امواج لطیف مهتاب	جز من و او، همه عالم در خواب
مهرگران دست فشان، دست بدست	از می عشق و جوانی سرمست
تن فرو رفته به دریای سکوت	روح در سیر جهان ملکوت
سپینه پر زلزمه و سوز و گداز	تا به پای تو رسیدیم فراز
تا دهد درس وفا یاد به من	کندت از شاخ جوان داد به من
گفت برگیر و فرو مگذارش	یادگار است، گرامی دارش
کاش آن دوره شیرین حیات	داشت همچون غم ایام ثبات
اینک آن گلبن زیبای جهان	در دل خاک سیاه است نهان
بی وجودش همه عالم یکسر	آسمانی است، ندارد اختر
ای گل، ای راهنمای آلام	ای گرفتار جفای ایام
گرچه رنگ از رخ زیبای تو رفت	بوسه ها زد به سر و پای تو رفت
باز مهر تو بود در دل من	ریشه افکنده به آب و گل من
زیر هر برگ لطیف با ناز	خفته است آن صنم بنده نواز
ای بهین هدیه دلدار عزیز	یادگاری تو از آن یار عزیز

منبع: دیوان آقاسی صص ۲۴-۵

اطلاعات شخصی

* آقاسی، مهدی (متولد ۱۲۹۸ ش.)

در شهرستان خوی دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شهرهای خوی، تبریز و تهران به اتمام رسانیده در سال ۱۳۲۰ دیپلم ادبی گرفت. با پایان یافتن جنگ جهانی دوم که منطقه آذربایجان از جمله خوی هنوز در اشغال قوای روس بود به همراه خانواده به گلپایگان کوچ نمود و پس از رفع غائله و خروج اجانب به موطن خود بازگشت. با روی کار آمدن مصدق به فعالیتهای سیاسی پرداخت و به زندان افتاد.

وی سالها به تدریس در دبیرستان پرداخت و ضمن تدریس به تحصیل در دانشگاه تهران اهتمام ورزید و موفق به اخذ درجه لیسانس در حقوق قضایی گردید و بعد از بازنشستگی به حرفه قضاوت اشتغال یافت.

آقاسی علاوه بر مقالات «تاریخ خوی» و «تاریخ خوی در دوره پهلوی» را تألیف کرده است.

منبع: آرشیو اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی

* آیدین لو، جبار (متولد ۱۳۱۳ ش.)



در خوی متولد شد و به همراه خانواده به ارومیه نقل مکان نمود. تحصیلات خود را در ارومیه و تبریز به پایان رسانید و از دانشسرای مقدماتی ارومیه دیپلم گرفت سپس به دانشگاه تبریز

راه یافت و مدت یکسال در رشته ادبیات فارسی تحصیل نمود اما به عللی از تحصیل منصرف شد و به ارومیه بازگشت. در سال ۱۳۳۶ به استخدام آموزش و پرورش در آمد و سالها به تعلیم و تربیت پرداخت. او در دبیرستانهای ارومیه ادبیات و معارف اسلامی تدریس می‌کرد.

در سال ۱۳۶۱ بنا به درخواست خود بازنشته شد. اینک در شرکت تعاونی اعتبار فرهنگیان ارومیه مشغول فعالیت است.

آیدین‌لو در تصوّف و عرفان دستی دارد و از اخوان طریقت محسوب می‌شود. اشعار او در زمینه‌های مختلف عرفانی سروده شده که ذیلاً به نمونه‌هایی از غزل‌هایش اشاره می‌شود.

مطربا مجلس انس است بزَن تار امشب
نه من سوخته دیوانه آن ماهم و بس
رهروان حرم و کعبه عشقیم و جنون
ساقی افیون دگر ریز به جام دل ما
ای مغنی مکن اسرار دل مستان فاش
راز داری کن و در پرده نگهدار امشب
کامده بلبل شوریده به گفتار امشب
که در این حلقه بسی هست گرفتار امشب
عشق، ما راست به ره قافله سالار امشب
شور و غوغاست در این خانه خمار امشب

یار بی‌پرده تجلی کند از مکمن غیب خانقاه است مگر مطلع انوار امشب
 ساقیا ریز از آن خمر بهشتی در جام تا مگر مست کنی مردم هشیار امشب
 نور بخشد همه جا جلوه انوار هدی گوئیا بر سر لطف آمده دلدار امشب

بس کن آیدین‌لو که این قصه دراز است دراز

لب زگفتار فروبند به یکبار امشب

* * *

تا پریشان کنی آن زلف عبیرافشان را غارت جان کنی و دین و دل و ایمان را
 گر دهد ساغری از آن لب میگون ساقی تا قیامت نرود مستی جان، مستان را
 دل اگر گشته گرفتار غمت باکی نیست درد عشق است نخواهد به خدا درمان را
 گر به طوفان حوادث شکند کشتی دل چه غم از سرزنش قطره بود عمان را
 گر که شمشیر هلاکت فکند گردن من چه کند بنده که او سر نهد فرمان را
 تا که پیمانه‌ای از باده عرفان دارم نشکنم بر سر پیمانه دگر پیمان را
 بر سر شاخه عشقت چو یکی بلبل مست سر دهم با دل خونین غزل و داستان را
 شهریاران همه سر در قدمت می‌سایند تا به افلاک رسد سر ز شرف ایشان را

تا که آموختم از مکتب عشقت حرفی

یا علی پرکنم از مدح تو صد دیوان را

منبع: آشنایی و ارتباط با شاعر

* آیریملو، جمال (متولد ۱۳۲۴ ش.)

در یک خانواده فرهنگ دوست در ارومیه به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همین شهر به پایان رسانید و در سال ۱۳۴۷ در رشته زبان و ادبیات انگلیسی از دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد. بعد از اتمام خدمت نظام به استخدام آموزش و پرورش در آمده به عنوان دبیر زبان انگلیسی در شهرهای مختلف ایران به تدریس پرداخت.

آشنایی او با زبان ادبی و کتابت ترکی از سن ۹ سالگی آغاز شد. ابتدا از طریق مطالعه کتابهای نوحه و شرح وقایع کربلا و عاشورای حسینی که به ترکی منتشر می شد سپس کتب داستانی و دیوان اشعار تنعری ترک زبان، دانش زبان مادری اش را شکل بخشید. بعد از کسب آگاهی های لازم درباره زبان شناسی علمی به تحقیق و بررسی ساختار زبان ترکی و ریشه های تاریخی و اجتماعی آن و همچنین فولکور و ادبیات آذری پرداخت و نتیجه تحقیقات خود را به صورت مقالات علمی درآورد که تعدادی از آنها در نشریات و مطبوعات به چاپ رسیده است.

در سال ۱۳۴۶ منظومه ترکی «آپاردی سنلر سارانی» را از ترکی به فارسی ترجمه و چاپ و منتشر کرد.

بعد از انقلاب اسلامی ایران با ایجاد فضای آزاد در امر ترویج زبان و ادبیات ترکی تعداد زیادی از مقالات علمی او در سیمپوزیومها و کنگره های علمی و ادبی مورد استقبال قرار گرفت.

از سال ۱۳۷۱ به دنبال تصویب وزارت علوم مبنی بر تدریس زبان و ادبیات ترکی به عنوان درس اختیاری در دانشکده ها به تدریس زبان مادری مشغول شد.

از کارهای تحقیقی دیگر او زندگی و آثار شعرا و عاشقهای غرب آذربایجان از جمله حسین مسکین، عاشق مصطفی و هارتون سلماسی است که در شرف چاپ و انتشار می باشد.

منبع: آشنایی و ارتباط با صاحب ترجمه.

* ابن الحاج، ملا محمد

در روستای سنجوی سردشت به دنیا آمده از تاریخ تولد و وفات او اطلاع دقیقی در دست نیست.

وی در انواع علوم عقلی و نقلی کم نظیر بود. از زادگاه خود به هزار مرد از توابع سلیمانیه عراق مهاجرت کرده در آن دیار به تدریس علوم پرداخت و در همانجا دار فانی را وداع گفت. بعضی از آثار او عبارتند از:

رفع الخفا فی شرح ذات الشفا. حاشیه بر نحو سیوطی. محاسن الغرر. رساله‌های صغری، کبری و نکاح.

منابع: دانشمندان کرد، صص ۲۷۲-۲۷۳

تاریخ فرهنگ و ادب مکریان ج ۲ صص ۳۱۶-۳۱۵

* ابوالبر رضی، شیخ نجم‌الدین (متوفی ۷۰۱ ه.ق.)

از علما و عرفای قرن هفتم ارومیه است. به طوری که از نوشته‌های سنگ مزارش استنباط می‌شود عالمی جامع در فضل و تقوا بوده و در فصاحت کلام و خط زیبا و علوم عقلی و نقلی شهرت داشته است. مع‌الاسف در هیچ یک از کتب تراجم شرحی از وی به میان نیامده و ناشناس مانده است.

هم‌اکنون مزار این عالم هنرمند در جنب مسجد حاج ابوطالب در خیابان مدنی واقع در کوچه‌ای به نام اولیا در یک بن‌بست است. اهالی محل حتی نام صحیح این مرد بزرگ را نیز نمی‌دانند همین قدر می‌دانند که آن مزار، زیارتگاهی است و آن را «اجاق» می‌گویند و گاهی در آنجا شمع روشن می‌کنند.

مزار در یک حیاط کوچک قدیمی است. انتهای این حیاط به اتاق کوچکی ختم می‌شود تمیز، سفیدکاری شده و مفروش. قبر در وسط اتاق قرار دارد که با آجر و گچ و سیمان مشخص شده است. تنها معرّف صاحب قبر، سنگ مزار است که بر دیوار نصب شده. این

سنگ از مرمر قدیم است و به شکل زیبایی به صورت قوس و طاق حجاری شده و روی آن شعر و نوشته‌های عربی به خط ثلث نقش بسته است که به علت طول زمان بعضی از خطوط و حروف فرسایش یافته و خوانا نیست. مؤلفان تذکره بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی سالها پیش که کیفیت نوشته‌های سنگ تقریباً بهتر از اکنون بوده است قسمتهایی از آن را خوانده و در کتابشان ذکر کرده‌اند. نگارنده بعد از مطابقت، آن را در اینجا می‌آورد. این نوشته‌ها اشعاری است به شرح زیر:

ضریح امام الجامع الشیخ ذو الفضل	امام التقی و تاج فی وصفه عقل
سعید شهید سالک ناسک.....	فنون علوم العرف و العقل و النقل
فصاحت سبحان ^(۱) و خط ابن مقله ^(۲)	
و ذاهو... نجم الدین ابوبرالرضی	بالحرمات الجزل
و فی سته احدی و سبع مأتها ^(۳)	

در بیت دوم شعر کلمه «شهید» آمده مؤلفان تذکره بزرگان...از این کلمه به این نتیجه رسیده‌اند که وی به دست کسی به شهادت رسیده است اما ممکن است از این واژه به عنوان یک اصطلاح عرفانی استفاده شده که به تعبیر آن عارف و سالکی است که در پرتو تجلیات حق تعالی مستهلک شده است به ویژه که بعد از واژه «شهید» کلمه «سالک» آمده است. والله اعلم.

منابع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۱۶۶

تحقیق از مدفن صاحب ترجمه.

۱- سبحان: از فصیحان عرب بود.

۲- ابن مقله: از شخصیت‌های تاریخی و ادبی در قرن چهارم و مخترع خطوط ثلث، توقیع، ریحان و رقاع است.

* احمدی آده، علی «اورمولو» (متولد ۱۳۲۴ ش.)

تحصیلات خود را تا دیپلم متوسطه در زادگاه خود ارومیه به پایان رسانید. مدتی است کارمند صدا و سیمای تهران است و در برنامه‌های برون مرزی فعالیت دارد. اورمولو مدتها با مجله «یول» همکاری داشته است. وی از آغاز جوانی به شعر و ادب روی آورده و گرایش او بیشتر به شعر سر بست و هجایی در زبان ترکی است. تاکنون یک مجموعه شعر با نام «گوزو یاشلی کوچه‌لر» از او به چاپ رسیده است.

از سروده‌های اوست:

اومود

گون چکیلیب باتان زامان

دالدا لانیب یاتان زامان

فیکریمی لاپ قاتان زامان

احوالیمی قاندی اومود

چیراغ کیمی یاندی اومود

قونوما غم دولان کیمی

خیال ساچین یولان کیمی

رنگیم آتیب سولان کیمی

گونش کیمی دوغدو اومود

سیخیتینیه بوغدو اومود

غم تثلینی اوزدو خیال

اینجی لرین دوزدو خیال

یار باغینا سوزدو خیال

آرزی گولون آچدی اومود

عطرین باغا ساچدی اومود

آرزیلاردان اوماندا من

حئیران اولوب توماندا من

گوزلریمی یوماندا من

اوریمدن باخدی اومود

شیمشک کیمی شاخدی اومود

هنی چیرینیب ووردو اوره ک

دئدیم، گلن نوردو اوره ک!

مجلسینی قوردو اوره ک

گول کیمی سارماشدی اومود

گوزلریمدن داشدی اومود

عاشیق کیمی آلدی سازین

اوز قوینونا سالدی سازین

میضراب ووروب چالیدی سازین

قایناییبان جوشدو اومود

ماهنیلارین قوشدو اومود

* * *

«گوزلرین»

گونومو ایتیردیم گنجه ده ایتدیم

گاه بوردا گاه اوردا گول کیمی بیتدیم

دئدیم بلکه من ده مورادا یئتدیم

چکدی آیاغیمدان دارا گوزلرین

آردینجا سوزولوب آخا بیلمه دیم

تثلینه بنووشه تاخا بیلمه دیم

گوزونه دیونجا باخا بیلمه دیم

آپاردی هوشومو قارا گوزلرین

سن دئدین: «گله رم باهار گلنده

چیخاریق سئیرانا باغ گولله ننده»

قوزو شیرین - شیرین قویون امنده

گتیردی کونلومو زارا گوزلرین

دندیم: دوداق قایماق دیشین اینجیدی

گولوشون گوزهل دیر گوز سونجی دی

یوخسا قارا گوزون کوسوب اینجیدی

باش آلیب بس گتندی هارا گوزلرین!

منابع: از یادداشتهای جمال آیرملو

مجموعه شعر گوزو یاشلی کوچه لر





* احمدی، عوض (سار سیلماز میانده آبی) (متولد ۱۳۴۴ ش.)

وی در یک خانوادهٔ تهیدست زحمتکش به دنیا آمد به علت همین تنگدستی نتوانست بیش از ۹ سال تحصیلی کسب دانش کند. در ایام تعطیلی مدارس به کارگری می‌پرداخت تا بر تأمین معاش خانواده کمکی کرده باشد و سرانجام بعد از اینکه تا سوم راهنمایی تحصیل کرد حرفهٔ بنایی آموخت و آن را شغل اصلی خود قرار داد. او از کودکی شیفتهٔ ادبیات آذری بود. اشعار ترکی را به دقت مطالعه می‌کرد و گهگاه به طبع آزمایی می‌پرداخت. بعد از کار طاقت‌فرسای روزانه، شبها با مطالعهٔ دیوان شعرا یا سرایش شعر، خستگی از تن به در می‌نمود و با ممارست شعر خود را پخته‌تر می‌ساخت.

شعر انقلابی زیر را از این شاعر نقل می‌کنیم.

غریب غربته قالمیش کن خبر یوخ یار و یولداشدهان گل انصافه فلک سالما اوزاق قارداشی قارداشدهان
بو رسم اولموش چکر ذلت آجی ایستر قاچان خوشدهان وطن آصلان یئری اولموش قوتولدوق بیزده قورد قوشدهان

قلم اودلانندی قوی یازسین قولاق وئر سنده بیر باشدان

سنی صحرای غربته گلیب چوخ غم کدر باسدی وطن چالخانندی قان ایچره گئجه طوی دور گونوز یاسدی
هره بیر سازیلما اوینور کسن کسدی باسان باسدی بیری جانین وئریب گتدی آرالی قالدی قارداشدهان

قلم اودلانندی قوی یازسین قولاق وئر سنده بیر باشدان

عنایت ائیله ییب تانریم خطر بیزدن کنار اولدو دایساندی بییریله ملت وطن آصلانیلما دولدو
دایانماز تولکو بیر یئرده نه قدر آصلان دنسن بولدو وطنده تاکی قارتال وار بیر آز راحتدی بایقوشدهان

قلم اودلانندی قوی یازسین قولاق وئر سنده بیر باشدان

مرامیم مسلکیم اسلام، آذربایجان دیاریمدی بابام ستار و بابکدی کور اوغلو افتخاریمدی
 اوبام تورک ائلویم تورک دیل یازیمدا اعتباریمدی اونومدن قارلی داغ گتسه امیدیم وار چیخام قیشدان
 قلم اودلاندی قوی یازسین قولاق وئر سنده بیر باشندان

دویو شچول شرطیله اولام کی دوشمانیم دی اسرائیل ائدم یاردیم او اشخاصه کی انصافه اولما یل
 سعادت واردی اول کسده کی اولسون حقینه قایل داها «سار سلیمزین» یوخ تورخوسو دشمن آتان داشدان
 قلم اودلاندی قوی یازسین قولاق وئر سنده بیر باشندان

منبع: ادبیات اوجاغی صص ۶۰۲-۶۰۱

* ادیب الشعرا، عبدالرشید (رشید)

فرزند میرزا محمد شفیغ^(۱) محمودلوی افشار مشهور به میرزا رشید و ملقب به
 ادیب الشعرا از شعرای پرکار و مطلع ارومیه بود. وی در کتابخانه‌های خصوصی خوانین افشار
 اطلاعات وسیعی کسب کرد. مؤلف المآثر والآثار اشعار او را در فارسی و ترکی ملیح و فصیح
 ذکر کرده است.

دیوان رشید در حوادث سال ۱۳۳۶ مفقود شده تنها قطعاتی از اشعار فارسی و ترکی او
 باقی مانده است. اثری به نثر به نام «تاریخ افشار» از او در دست است که توسط پرویز

۱- میرزا محمد شفیغ نیز طبعی موزون داشته و خط را نیکو می‌نوشته. وی در سال ۱۲۸۳ در اثر مرض وبا در ارومیه درگذشته است.

شهریار افشار و محمود رامیان تصحیح شده و در سال ۱۳۴۶ شمسی در ارومیه به چاپ رسیده است. یک نسخه خطی از این کتاب در اختیار مؤلفان بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی بوده و مرحوم تمدن در کتاب «تاریخ رضائیه» از آن سود برده است. رشید تاریخ افشار را در سال ۱۲۸۳ ه‍.ق. به پیشنهاد یوسف خان شجاع‌الدوله پسر لطفعلی خان سرتیپ افشار آغاز کرده و در مدت سه سال به پایان رسانده است.

وی معلم اشراف‌زادگان افشار بود و از این طریق امرار معاش می‌کرد. او بارها مورد لطف امیرنظام گروسی ادیب و سیاستمدار عهد قاجار قرار گرفت و صله‌ها دریافت نمود. اوّلین خط تلگراف که در ارومیه تأسیس شد تلگرام منظومی از رشید به امیر نظام گروسی که حکومت کرمانشاه را داشت مخابره شد و آن این است:

ای سیم برق سیر که از غرب تا به شرق حاجت روا و واسطه‌ای مرائام را
گر بگذری به ساحت کرمانشهان بیوس خاک در امیر فلک احتشام را
آن گاه حسب حال ز قول رشید خوان این طرفه بیت حافظ شیرین کلام را
«ما را بر آستان تو بس حق خدمت است
ای خواجه بازین به تفقد غلام را»

ادیب‌الشعرا در آغاز کتاب «تاریخ افشار» مثنوی زیر را به سبک فردوسی سروده است:

کنون مستمع ای خداوند هوش به گفتار منظوم من دار گوش
نگشت ار به کامم فلک چندگاه به مهرم نکرد آن بداختر نگاه
سپاس آن خدا را که فرجام کار به من آشتی کرد آن کینه کار
بلی نیست یکسان مدار سپهر همی نیش و نوش است کار سپهر

چو یک قرن بگذشت از سال من	قرین گشت با فرخی فال من
بزرگانم از رشد بشناختند	رشیدم بدیدند و بنواختند
چو دیدند در شاعری مایه‌ام	فزودند از دیگران پایه‌ام
همیشه متاع سخن خوار نیست	جهان خود تهی از خریدار نیست
کسانی که با دانش و جوهرند	فشانند سیم و هنر می‌خرند
فضولان چه دانند بوی سخن	به صاحب‌دلان است روی سخن
تو گفתי که باشد خریدار من	شناسنده فضل و مقدار من
امیر بلند اختر بی‌همال	سپهر فتوت جهان جلال
وجود نکو خلق و یوسف بنام	مکان مکارم و حید کرام
به عون خداوند بستم کمر	به تألیف این نامه نامور

نمونه‌هایی دیگر از اشعار رشید:

هزار بار به خنجر جدا کنی سرم از تن	ز شوق روی تو از تن برآورم سر دیگر
مکن جفا به من ای بی وفا بترس زروزی	که داد من بستاند ز تو ستمگر دیگر
نگار وعده و صلح به حشر داده و ترسم	که روز حشر فتد وعده‌ام به محشر دیگر

* * *

یک بند از ترکیب‌بند اوست:

ربیع است و دی ماه‌ای ماه ثانی	نه بل ماه در جنب حسن تو فانی
درآ از درم روزی از مهربانی	به عشقی که دارم به نازی که دانی

ز تو دلنوازی ز من جانفشانی

از اشعار ترکی اوست:

گولده نه آب و رنگ وار اولمه گول عذاره باخ وار نه صفاسی گولشنین باغ جمال یاره باخ
طره مشکبار دور دووری روخوندا چین به چین مست گوزیله قیل نظر غمزّه جان شکاره باخ

* * *

گر سونسه عشق اودی اولی کونلوم قارسیز دوزمز بلی سمندر و پروانه نارسیز
یارب ندیر بو عشق که آفاقی دولدوروب هر کیمده یوخدی عشق اولور اعتبارسیز

* * *

منابع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۲۱۰-۲۰۲

المآثر و الآثار (چهل سال تاریخ ایران) ص ۲۱۵

* ارموی، ابراهیم (۶۹۲ - ۶۱۵)

فرزند شیخ عبدالله ارموی از صوفیان قرن هفتم هجری قمری، اصل وی از ارومیه بوده در جیل قاسیون^(۱) متولد شده و نشو و نماى او در عربستان بوده است. این صوفی، شاعر نیز بود و به عربی شعر می سرود.

از اشعار اوست:

۱- قاسیون کوهی است مشرف بر شهر دمشق و در آن غارهایی است که آثار پیامبران بنی اسرائیل در آنها یافته می شود و در دامنه آن قبور صالحان است. (فرهنگ فارسی معین)

سهری علیک الذمن ستنه الکرئ
و یلذ فیک تهتکی بین الوری
وسوی جمالک لایروق لناظری
و علی لسانی غیر ذکرک ماجری
و حیات وجهک لو بذلت حشاشتی
لمبشری برضاک کنت مقصراً
أنا عبد حبک لا احوال عن الهوی
یوماً و ان لام العذول و اکثراً

منبع: دانشمندان آذربایجان. صص ۱۵-۱۴

لغت نامه دهخدا

* ارموی، ابوالحسن

عارفی از سلسله سلاک و از راهیان طریق عشق و حقیقت بود که در قرن سوم در خاک ارومیه بالندگی یافت. وی در گروه پختگان معرفت، ممتاز بود. شوری در سر و ذوقی در دل داشت. با مشایخ بزرگ عهد خود مانند ابو عبدالله رودباری و ابن خفیف و دیگران ارتباط قلمی و روحی داشته است.

زندگی این عارف ربّانی همچون بسیاری از بزرگان این طایفه در هاله‌ای از ابهام است و از گوشه‌های زندگی زاهدانه این مرد خدا اطلاع دقیقی در دست نیست. گویا در اوایل قرن چهارم در ارومیه چهره در نقاب خاک کشیده و به گفته جامی در نفحات الانس قبر وی در همین شهر است.

از وی پرسیدند که وفا چیست؟ گفت: آنچه از آن بازآمده باز به آن نگردی. گفتند این خود عام است آن خاص چیست؟ گفت آن که بدانی که از بهر چه آمدی.

از او پرسیدند انزوا بهتر است یا مجالست و مخالطت؟ گفت: بدون مجالست، کمال نفس حاصل نیاید و انزوا پس از حصول کمال دست دهد.

منابع: نفحات الانس. صص ۲۳۵ - ۲۳۴

بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی. صص ۹-۱۰

* ارموی، ابوالفضل، متولد ۴۵۷ متوفی ۵۴۴ (؟)

محمد بن عمر بن یوسف قاضی معروف به ابوالفضل ارموی فقیهی نیکوکردار و کثیرالتلاوت بود و مذهب شافعی داشت. در معجم البلدان تاریخ تولد او ۴۵۹ و تاریخ وفاتش ۵۴۷ ثبت شده است.

منابع: دانشمندان آذربایجان ص ۲۸ (به نقل از انساب سمعانی)

معجم البلدان ص ۱۵۹

* ارموی، ابوبکر محمد بن حسین بن عمر (متوفی ۵۳۶)

کنیه او ابوبکر است و از علمای فقه ارومیه محسوب می شود. وی در نزد ابواسحاق شیرازی فقیه بزرگ وقت در بغداد به فراگیری علم فقه پرداخت. او از فقیهان برجسته نیمه اول قرن ششم بود.

منبع: لغت نامه دهخدا

* ارموی، ابوبکر یزدانیار زینهارانی (متوفی ۳۳۳)

نامش حسین بن علی و کنیه اش ابوبکر است که از عرفای صاحب نام قرن سوم و چهارم محسوب می شود و مدفن او هم اکنون در ارومیه است. از خیابان مطهری (شاهپور سابق) که به طرف مسجد خطیب پیش می رویم در سمت راست مسجد کوچه ای است که سابقاً کوچه شیخ ابوبکر نامیده می شد و اکنون به کوچه کوثر تغییر نام یافته است.

در کوچه مذکور بن بست کوچکی است و مقبره شیخ در قسمت چپ بن بست در یک اتاقک مخروبه که سقف چوبی آن فرو ریخته قرار دارد و در ورودی آن با آجر و حلی مسدود شده است. این اتاقک مخروبه در وسط خانه های مسکونی قرار دارد. بنابر نوشته مؤلفان بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی سابقاً آنجا گورستان شیخ ابوبکر نامیده می شده است. زمانی که گورستانها را از داخل شهر برمی چیدند مقبره شیخ که در داخل گنبدی مخروبه بود گنبد فرو ریخته و از زیر آن یک قطعه سنگ شبه مرمر به دست آمده که روی آن این جمله حک شده بود "هذا قبر الشيخ الفاضل الكامل شیخ ابوبکر حسین بن علی ارموی یزدانیار زینهارانی" و تاریخ فوتش بر روی همین قطعه سنگ ثلاث ثلاثین و ثلاثه مائه (۳۳۳) هجری قمری بوده است.

گویا این سنگ مزار بعداً به موزه ایران باستان انتقال یافته است.

این عارف بزرگ در مقامات عرفانی هم شأن شبلی بغدادی و دیگر عرفای برجسته بود و خواجه عبدالله انصاری شیخ الاسلام هرات و عبدالرحمن جامی سخنان او را نقل کرده اند. مع الاسف این شیخ شهیر در شهر خود غریب افتاده و نام و یادش به بوتۀ فراموشی سپرده شده است.

جامی در نفحات الانس نوشته: «وی را طریقه‌ای است در تصوف که به آن مخصوص است و بعضی از مشایخ مانند شبلی و دیگران او را انکار کرده‌اند و او نیز منکر بعضی از مشایخ عراق و سخنان آنان بوده است. شیخ، جامع علوم ظاهر و باطن بود و سخنانی صوفیانه از او بسیار است از جمله گفته است»:

«ملائکه نگهبانان آسمان و اصحاب حدیث نگهبانان سنت پیامبر و صوفیه نگهبانان و مراقبان خدای تعالی هستند.»

«معرفت تحقق قلب است به وحدانیت حق تعالی.» «اصل محبت موافقت (با خداست) و محب کسی است که رضایت محبوب را بر هر چیزی ترجیح می‌دهد.» «کسی که استغفار کند و ملازم گناه باشد خداوند توبه را بر او حرام می‌کند.» و او از این نوع سخنان بسیار گفته است.

در انکار بعضی صوفیان چنین می‌گوید: «می‌بینید مرا که سخن می‌گویم بر صوفیه والله که بر ایشان سخن نمی‌گویم مگر از جهت غیرت بر ایشان که اسرار حق را سبحانه به غیر اهل آن گفتند و اگر نه ایشان سادات اهل عالمند و به محبت ایشان تقرب می‌جویم به حق سبحانه.»

با توجه به نکات آغازین ترجمه که ارموی بودن شیخ ابوبکر یزدانی را ثابت کردیم و همه او را عارف یا صوفی ارومیه نوشته‌اند. مؤلفان نامه دانشوران، ارمی و ارموی را از واژه «ارم» دانسته و گفته‌اند وی اهل ارم فارس بوده است. محقق دیگری که دچار سهو شده استاد سعید نفیسی است وی نیز در کتاب «سرچشمه تصوف در ایران» به دو خطا و بی‌دقتی محکوم است. اول این که نوشته است تاریخ وفات شیخ ابوبکر معلوم نیست در حالی که در

تلخیص الآثار محل دفن و تاریخ درگذشت (۳۳۳) ثبت شده است. دومین اشتباه او این است که شیخ را ساکن ارمنستان دانسته است. یعنی همان اشتباهی که در نامه دانشوران ایجاد شده نظیر آن را سعید نفیسی مرتکب شده است، گویا او نیز کلمه «ارمیّه» را در جایی دیده و آن را «ارمیّه» منسوب به ارمنستان دانسته است، اگر محققین و مؤلفین کتابهای مذکور فقط تلخیص الآثار را می دیدند هرگز مرتکب چنین لغزشی نمی شدند. در این کتاب در توضیح «ارمیّه» آمده است: «ارمیّه من بلاد آذربایجان فقال ينسب اليها الشيخ العارف الزاهد حسين بن علي و هو قال: امسيت كَرْدِيَا "و اصبحت عربياً"^(۱) توفي في سنه ۳۳۳ و دفن بها.» (علاوه بر سخنان پراکنده یک اثر عرفانی به نام "روضة المریدین" را هم به شیخ ابوبکر نسبت داده اند.

منابع: نفحات الانس صص ۱۸۳-۱۸۴

بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۱۶۳-۱۵۹

سرچشمه تصوف در ایران ص ۲۰۳

* ارموی، ابوعبداله (متوفی بعد از ۴۶۰)

ابوعبدالله حسین بن عبدالله بن حسین بن محمد بن حسین بن محمد از اهالی ارومیه بود. به مصر رفت و در آنجا ساکن شد. از فقیها و محدثان شافعی بود. منبع: دانشمندان آذربایجان ص ۲۰۸ (به نقل از انساب سمعانی ترجمه از نگارنده)

* ارموی، تاج‌الدین (متوفی ۶۵۴)

ابو احمد محمد بن حسین قاضی از شاگردان بزرگ فخر رازی و در علوم عقلی ممتاز بود. حشمت و مال و حسن صورت و سیرت داشت. در بغداد متوطن بود و در مدرسه شریفه تدریس می‌کرد و قبل از حمله تاتار (هلاکو) وفات یافته است.

در آثار البلاد آمده است: تاج‌الدین ارموی در اصول و فقه و حکمت و ادب در عصر خود کم‌نظیر و دارای فصاحت بیان و حسن تقریر و طبع لطیف و کلام ظریف بود. در اصول کتب متعددی دارد از آن جمله الحاصل والمحصل است که در سال ۶۱۶ آن را به اتمام رسانده است. (ترجمه و تلخیص از نگارنده)

بر حسب نگارش ابن الفوطی در حوادث الجامعه تاج‌الدین بیشتر از هشتاد سال عمر کرده و ابن ابی‌الحدید معروف، شارح نهج‌البلاغه قصیده طویلی در مرثیه او و عبد الحمید خسرو شاهی ساخته است که ذیلاً به دو بیت آن اکتفا می‌شود:

رحل الارموی عنّا رحيلاً زاده فیه علمه بالوجود

اغفلت بعده العلوم وضائق طرق الفقه عن سلوک المرید

منبع: دانشمندان آذربایجان ص ۸۲

* ارموی، حسین بن عبدالله بن محمد بن الشویخ (متوفی ۴۶۰)

کنیه اش ابو عبدالله بود، از ارومیه به مصر رفته و در آنجا سکونت گزیده بود و از علمای معروف مصر محسوب می‌شد. بیش از این اطلاعی از شرح او به دست نیاوردیم.

منابع: معجم البلدان ص ۱۵۹

لغت نامه دهخدا ص ۶۳۸ (حسین بن عبدالله)

* ارموی، حکیم ابوسعید

وی در حکمت و ادب متبحر و صاحب نظم و نثر بود، در خانه فخرالملک اولاد او را علم و ادب می آموخت. گویند هنگامی که نهصد دینار نیشابوری گرد کرده بود گفت اگر به هزار دینار برسد انزوا می گزینم و از مخالطت دنیا به علم روی می آورم، زمانی که دارایی او به نهصدونود دینار رسید دارفانی را وداع گفت.

از سخنان این حکیم است که روزی به شخص بخیلی گفت: "در از بین بردن بخلت به سبب اتفاق سعی مکن که آن اتفاق از مالت می کاهد و بخلت را از بین نمی برد زیرا که خود را به تکلف انداختن، عادت را زایل نمی سازد و یک امر طبیعی نیست." و از سخنان دیگر اوست که گفت: "زاهد از صورت انسانی بیرون می آید و از مردم وحشت می کند." از آثار اوست: رساله در الهیات، رساله در منطق و شرح مقاله اول و ثانی از کتاب اقلیدوس.

منبع: دانشمندان آذربایجان ص ۲۴ به نقل از

(تاریخ الحکمای بیهقی، ترجمه از متن عربی به تلخیص از نگارنده)

* ارموی، حکیم عبدالله

در بغداد به حرفه طب اشتغال داشت و حکیمی بود شیرین شمایل و دارای حسن آداب. از سخنان حکمت آمیز اوست که گفت: "حفظ علوم مانند کاشتن دانه و تفکر در معانی آن مانند آبیاری کردن است."

منبع: دانشمندان آذربایجان ص ۲۶۵ (به نقل از تاریخ الحکما ترجمه از نگارنده)

* ارموی، سراج‌الدین (متولد ۵۹۴)

قاضی سراج‌الدین ابوالثنا محمود بن ابی‌بکر بن احمد ارموی شافعی از بزرگان حکمای قرن هفتم و از دانشمندان نام‌آور آذربایجان، در ارومیه تولد یافت پس از این که در این دیار کسب دانش کرد به آسیای صغیر رفت و در قونیه ساکن شد. و در همانجا دارفانی را وداع گفت. وی قاضی القضاة قونیه و مفتی بزرگ شهر به شمار می‌رفت.

در قرن هفتم آسیای صغیر در ظل حکومت سلاجقه آن دیار بود و سلاطین سلجوقی همچون عزالدین کیکاوس دوم و رکن‌الدین قلج ارسلان چهارم و غیاث‌الدین کیخسرو سوم نسبت به قاضی سراج‌الدین توجه تام داشتند و منصب قاضی القضاتی قونیه را به او واگذار کردند.

وی علاوه بر مقام علمی، غیرت و شجاعت مردان جنگی را داشت. ابن بی‌بی در کتاب «الاولامر العلائیه» (چاپ آنکارا ص ۷۰۰) می‌نویسد: «چون سپاهیان دشمن به دروازه قونیه تاختند و قصد تصرف شهر را داشتند قاصد فرستادند تا دروازه شهر را بگشایند و آنان وارد شهر شوند. قاضی القضاة ملک‌العلما سراج‌الدین ارموی که فرید دهر و وحید عصر خویش بود ساکنان شهر را بر دفع دشمن تحریض فرمود و در آن باب فتوی داد و خود بر دیوار قلعه قرار گرفت و شروع به تیراندازی کرد. این عمل او را در نظر سلطان و وزیر مقبولتر ساخت و از وی سپاسها به عمل آمد.»

تمام مدت اقامت قاضی سراج‌الدین در قونیه همراه با عزت و احترام بود با رجال و معاریف آسیای صغیر مراوده داشت. مجلس درس او همیشه دایر و طلاب علوم دینی از محضرش برخوردار بودند. قاضی پیوسته در کار تألیف و تحقیق و تعلیم بود. او شاگردانی

تریت کرد که بعضی از آنها از دانشمندان عصر خویش محسوب می‌شدند از جمله صفی‌الدین هندی دانشمند قرن هفتم و اوایل قرن هشتم یکی از تربیت‌یافتگان قاضی سراج‌الدین است.

قاضی ابتدا در قونیه از مخالفان مولوی عارف بزرگ قرن هفتم بود سرانجام تحت جاذبه شکوه مولانا از مقرران و یاران نزدیک او شد و به جای صدرالدین قونیوی، او بر جنازه مولانا نماز گزارد.

فریدون سپهسالار در رساله معروف خود می‌نویسد: «شیخ صدرالدین پیش آمد که نماز کند ناگاه شهبه‌ای زد و از هوش رفت. قاضی سراج‌الدین رحمه‌الله علیه پیش آمد و امامت فرمود.» و در مناقب العارفین افلاکی آمده است: «قاضی سراج‌الدین در برابر تربت مولانا این ابیات برخواند.»:

کاش آن روز که در پای تو شد خار اجل دست‌گیتی بزدی تیغ هلاکم بر سر
تا در این روز جهان بی‌تو ندیدی چشمم این منم بر سر خاک تو که خاکم بر سر
باز در همان مأخذ مذکور است: "روزی حضرت چلبی حسام‌الدین ارموی از حضرت مولانا پرسید که همشهری ما قاضی سراج‌الدین چگونه است؟ فرمود نیکو مرد است."

در تاریخ سلاجقه نیز در باب او چنین آمده: "قاضی سراج‌الدین ارموی که عالم علم بود و بحر فضایل و خورشید آسمان شریعت و مرکز محیط حقیقت و طریقت و در معقول و منقول قصب‌السبق از علمای عالم ربوده افاضل جهان از اطراف و اکناف بر سبیل استفادت روی به مجلس افادت او آورده بودند."

آثار قاضی سراج‌الدین: ۱- بیان الحق ۲- مطالع الانوار ۳- المناهج که هر سه در منطق است. مطالع الانوار مهمترین اثر او در منطق است و چندین شرح بر آن نوشته شده از معروفترین آنها شرح قطب‌الدین رازی^(۱) است. ۴- التحصیل در اصول فقه ۵- مختصر الاربعین در اصول دین ۶- مجمل الحکمة که ترجمه و تلخیصی است از رسایل اخوان‌الصفاء و خلان‌الوفا. ۷- لطائف الحکمة به فارسی که در دو بخش نوشته است. بخش اول در علم معرفت که خود به هفت باب تقسیم می‌شود و در این ابواب به موضوع علم و انواع و فواید آن و اثبات وجود واجب و خلق موجودات پرداخته است. در بخش دوم، مؤلف به بعضی از مباحث سه‌گانه اخلاق یعنی (تهذیب نفس، تدبیر منزل و سیاست مدن) توجه کرده و به همین جهت آن را حکمت عملی خوانده است. شیوة نگارش او ساده و روان و از باب تفهیم مسایل علمی به زبان ساده و قابل فهم شایان توجه است.

از آثار دیگر او "رساله در علم جدل" رساله در تهذیب والالباب است.

منابع: زندگانی‌نامه مولانا جلال‌الدین مولوی (رساله فریدون سپهسالار) صص ۱۱۶-۳۳۸

گنجینه سخن، جلد ۵ ص ۱

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳ بخش اول صص ۴-۲۴۳ بخش دوم صص ۲۳-۱۲۲۰

مناقب العارفین، صص ۴۱۱ و ۱۶۸

تاریخ سلاجقه یا مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار، ص ۱۲۱

زندگانی مولانا، صص ۱۲۶-۱۱۴

دانشمندان آذربایجان، صص ۱۸۰-۱۷۹

لغت‌نامه دهخدا (حرف: س) ص ۳۹۹

۱- سعید نفیسی قطب‌الدین شیرازی ذکر کرده است.

* ارموی، شمس‌الدین ابوعبدالله محمد بن حسین (متوفی ۶۵۰)

اصلاً ارموی و در مصر زندگی می‌کرد. معروف بود به قاضی عسکر و از بزرگان مصر به شمار می‌رفت. در فقه و اصول سرآمد بود، فقه را از شیخ صدرالدین حمویه آموخت و در مدرسه الشریفیه مجاور به جامع مصر که از موقوفات صلاح‌الدین ابوبی بود درس می‌خواند و ی در سیزدهم شوال سال مذکور درگذشت.

شرح‌المحصول و فرائض‌الوسیط از آثار این عالم ارموی است.

منبع: دانشمندان آذربایجان ص ۱۹۷

(به نقل از طبقات‌الشافعیه‌الاسنوی، تلخیص و ترجمه از متن عربی از نگارنده.)

* ارموی، صفی‌الدین (۶۹۳-۶۱۳)

صفی‌الدین، عبدالمؤمن بن یوسف فاخر معروف به ابوالمفاخر از اعجوبه‌های علم موسیقی است که در قرن هفتم هجری قمری در عرصه خاک ارومیه از مادر زاده شد. او در خردسالی به بغداد رفت و در مدرسه معروف مستنصریه به تحصیل آداب و تاریخ و محاضرات و عربیت و خط و فن موسیقی پرداخت و در اندک مدتی به استادی رسید اما در میان این علوم به موسیقی و سپس به خوشنویسی عشق می‌ورزید بدین جهت در علم موسیقی سرآمد روزگار گشت و در دستگاه مستعصم خلیفه عباسی عزتی تمام یافت و کاتب و مغنی و ندیم وی گشت و مالی بسیار اندوخت.

بعد از فتح بغداد به دست هلاکو خان مغول صفی‌الدین در دستگاه وی قربی خاص یافت و به ریاست دارالانشاء عظام ملک جوینی وزیر هلاکو رسید و سپس به تبریز آمد و به

شرف‌الدین هارون فرزند شمس‌الدین محمد جوینی صاحب‌دیوان، تعلیم موسیقی داد و رساله شرفیه را به نام وی تألیف کرد.

صفی‌الدین در پایان عمر مانند بسیاری از هنرمندان به سختی معیشت گرفتار آمد و در اثر وام زیاد به زندان افتاد و در سن هشتادسالگی در بغداد رخ در نقاب تیره خاک کشید و از اندوه رهایی یافت.

این مرد بزرگ از مفاخر عالم موسیقی است. عبدالقادر مراغه‌ای از بزرگان دیگر این فن، کتاب ادوار او را شرح کرده است. دو اثر معروف صفی‌الدین یعنی رساله شرفیه و ادوار به عربی نوشته شده و در زمان خودش به فارسی ترجمه گشته و در سال ۱۹۳۷ م، بارون دولانژه هر دو اثر را به زبان فرانسه ترجمه کرده است. مرحوم محمدعلی تربیت مؤلف دانشمندان آذربایجان نسخه نفیسی از رساله شرفیه را که در تاریخ ۶۷۴ تحریر یافته در کتابخانه برلن دیده است. اثر دیگرش «ایقاع» است خواند میرمؤلف تاریخ حبیب‌السیر در باب وی می‌نویسد: «صفی‌الدین عبدالمؤمن در فن ادوار موسیقی در عرصه گنبد دوار بی‌بدل و مانند فیثاغورث در وقوف بر شعبات اصول مقامات، ضرب‌المثل بود. در وقت قتل و غارت بغداد در گوشه‌ای خزیده و نیم‌روزی خود را به نواحی خرگاه هلاکوخان رسانیده و برپای ایستاد و آغاز بربط نواختن کرد و بنابر آنکه آن نوای روح‌افزا اصلاً در مغولان بی‌سروپا تأثیر نمی‌کند، تا وقت غروب هیچ کس به حالش نپرداخت. آخر الامر یکی از اهل هوش شمه‌ای از فضایل آن استاد ماهر به گوش پادشاه قاهر رسانید و ایلخان (هلاکو) آن جناب را خوشتر از بربطش نواخته مالی خطیر از ارتفاعات و مستغلات بغداد مقرر ساخت که هر ساله به وی رسانند...»

منابع: تاریخ مغول ص ۵۰۶

حبیب‌السیر ج ۳ ص ۱۰۷

* اروموی، قاضی عزالدین

در شرح این عالم ارموی در تاریخ سلاجقه چنین آمده است:

«وی قاضی سیواس^(۱) با فلک در داوری راساً به راس پهلوی می‌زد و آب و آتش را در مجلس او مجال ضدیت نبود. در فنون علم شریعت و حکمت و دیگر فضایل خطیر عظیم‌المثل والنظیر بود.»

منبع: تاریخ سلاجقه یا مسامرة الاخبار ص ۱۲۱

* اروموی، یونس بن مظفر (متوفی ۶۲۲)

از خوش‌نویسان فاضل بود و ریاست دیوان مکاتبات خلیفه بغداد الناصرالدین‌الله را به عهده داشت، پدرش مظفر بن یوسف ارموی نیز عالم علم حدیث بود. بیش از این شرحی از این دو به دست نیامد.

منابع: معجم البلدان ص ۱۵۹

دانشمندان آذربایجان ص ۴۰۴

* ارومچی افشار، میرزا حسن (متوفی ۱۳۲۰ ش.)

فرزند محمدولی بیگ از طایفه افشار ایمانلو است. در فقه و اصول استاد و صاحب محراب و منبر بود. در ادبیات فارسی و عربی تبحری کامل داشت. منظومه‌ای در عشق عرفانی دارد که مشتمل بر دوهزار بیت به زبان عربی است. نکته شگفت‌آور این که تمام

۱- سیواس: از شهرهای ترکیه.

واژه‌های ابیات آن بدون نقطه است و همین امر احاطه و استعداد او را نشان می‌دهد. قسمتی از این اشعار توسط نوۀ آن مرحوم به چاپ رسیده است. جلد سیزدهم بحار الانوار را که در احوال امام زمان (عج) است ترجمه کرده و این ترجمه بارها چاپ و منتشر شده است.

متأسفانه هر چه بیشتر در مورد این عالم ادیب تحقیق کردیم کمتر به نتیجه رسیدیم. گویا بازماندگانش در سالهای گذشته در شهرهای دیگر از جمله تهران سکونت اختیار کرده‌اند. دو بیت زیر از اشعار عربی اوست که فاقد نقطه است:

اکاس المدام المر طعماً معادل	لراح حساها واله و مؤمل
لکاس لراح الکرام مرمهوع	لادراک اوهام معل معل

منبع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۳۳۴

* ارومی، حاجی میرزا فضل الله مجتهد (متوفی ۱۳۳۹ ه.ق.)

فرزند آقا میرزا اسدالله و از علمای طراز اول ارومیه در اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم بود که پس از انجام تحصیلات مقدماتی به عتبات عازم شد و در محضر اساتید بزرگ وقت تلمذ کرد و با اخذ درجۀ اجتهاد به زادگاه خود ارومیه بازگشت و به ارشاد پرداخت.

وی علاوه بر فضیلت و علم مردی شجاع بود و علیه قوای مهاجم روس اعلان جهاد داد و برای تشکیل اتحاد اسلام تلاش بسیار نمود. او در رد حملات جیلوهای خونریز بسیار موثر واقع شد.

منبع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۶۰

* ارومی سلدوزی، سید جلیل (متوفی ۱۳۲۰ ه.ق.)

تاریخ تولد وی معلوم نیست. در کتاب «میرزای شیرازی» تألیف حاج آقابزرگ تهرانی در باب وی چنین آمده است: "سید جلیل ارومی سلدوزی (سلدوز از نواحی ارومیه) پس از سال ۱۳۰۰ قمری به عراق رفت و در سامرا نزد ملا محمدابراهیم نوری و حاج شیخ حسنعلی تهرانی و میرزای شیرازی به تحصیل علوم پرداخت، میرزا به او اعتماد داشت و قرآنی را که بعضی خطوط خودش هم در حواشی آن بود به او بخشید. پس از وفات میرزای شیرازی، فاضل شریانی برایش نامه نوشت و او را به نجف اشرف فراخواند. مدت کوتاهی در نجف بود سپس به وطن خود سلدوز (نقده) بازگشت و در آنجا مرجع صاحب عنوانی شد مرجعیتش هم از برکت همان قرآن بود."

منبع: ایل قاراپایاق صص ۱۷۷-۱۷۶

* ارومی، شیخ رضاقلی (۱۳۲۰-۱۲۴۵ ه.ق.)

پدرش شیخ محمدعلی خویی کاظمینی است که به همراه قاسم میرزا معروف به امیرتومان به خوی اعزام شد و چون مردی ستاره شناس و تقویم نویس و زیج شناس بود برای تنظیم امور تقویمی حکومت خوی انتخاب گردید سپس به ارومیه رفت و در این شهر تأهل اختیار کرد که حاصل آن ازدواج، رضاقلی بود.

شیخ رضاقلی هنگام وفات پدر چهارده سال بیشتر نداشت بدین مناسبت تحت سرپرستی شخص دیگری روزگار سپری می کرد و به تحصیل ادامه می داد. او پس از

تحصیلات مقدماتی در ارومیه به تبریز رفت. مدت اقامتش در آن شهر معلوم نیست. آنچه مسلم است این است که شیخ در فقه اصول و تفسیر پیش دانشمند نامی حاج میرزا محمدعلی قرجه داغی تبریزی که بیست و دو اثر ارزنده از خود به یادگار گذاشته است تلمذ کرده پس از مراجعت از تبریز در ارومیه به تدریس و اشاعه علم پرداخت و در همانجا ازدواج کرد. سپس به سلدوز (نقده) مهاجرت نموده رحل اقامت افکند. محل زندگیش قریه «علی ملک» بود. وی روز پنجشنبه هفتم ذی القعدة وفات یافت و در قبرستان «تپه» واقع در روستای مذکور کنار دیوار شرقی خانه خود موقتاً دفن شد. پس از چندی جسد او توسط پسرش شیخ محمد شفیع به مشهد مقدس انتقال پیدا کرد و در جوار ثامن الائمه به خاک سپرده شد.

وی از شخصیتهای استثنایی بود که علاوه بر ترویج علم و دین در معماری و اصول باغداری و کشاورزی نیز دستی داشت.

منبع: ایل قاراپاپاق صص ۱۷۶-۱۷۱

* ارومی، صادق

گویا در یکی از روستاهای ارومیه که نامش مشخص نشده زندگی می کرده و نامه‌ای^(۱) به طرزی افشار شاعر معروف ارموی در قرن یازدهم نوشته است. غیر از این اطلاع دیگری از او نداریم و مضمون آن نامه هم بر ما مجهول است. مؤلف سخنوران آذربایجان که مأخذش

۱- اصل نامه در اختیار مؤلفان بزرگان و سخنرایان آذربایجان غربی بوده است.

بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی و تاریخ خوی آقاسی است بدون ذکر دلیل این شاعر را همان حاج محمدصادق^(۱) خویی که در تاریخ خوی آمده معرفی کرده و نوشته است: "چون صادق مدتی در دهات ارومیه سکنی گزیده بدین جهت بعضی او را اهل ارومیه هم پنداشته ند."

از اشعار اوست:

چو بر زلفت رسد از بیقراری شانه می لرزد	نه او تنها دل صد عاشق دیوانه می لرزد
چو گیرد ساغر گلگون به کف گلگون عذار من	ز شوق روی او هر دم به کف پیمانه می لرزد
بت سیمین بناگوشم رودگر سوری بتخانه	ز ناز و عشوه اش یکسر بت و بتخانه می لرزد
نه در بزم تو می لرزد دل دیوانه «صادق»	که از شمشیر ابرویت دل بیگانه می لرزد

* * *

دو بیت زیر مطلع و مقطع غزلی از صادق است:

دست صبا به زلف تو چون شانه می کشد	مردم ز رشک شانه که بیگانه می کشد
روز الست از خم وحدت به می فروش	«صادق» به صدق ساغر خمخانه می کشد

* * *

گویا این شاعر مدتی نیز در خوی اقامت داشته است. شاید دلیل مؤلف سخنوران آذربایجان نیز همین نکته باشد.

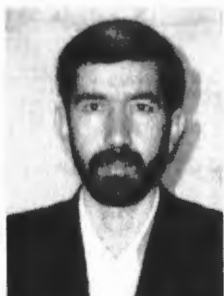
منابع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۱۶۸-۱۶۷

فرهنگ سخنوران ص ۵۳۶

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۷۵

۱- حاج محمدصادق خویی شاعری بود تاجرپیشه که در ناحیه مجهلی هندوستان به تجارت مشغول بود که پس از فوتش پسرش دیوان او را درمبشی به چاپ رسانده است. (تاریخ خوی آقاسی ص ۵۱۵)

* اسدی، بهرام (متولد ۱۳۴۳ ش.)



از شاعرانی است که در ادبیات آذری تسلط پیدا کرده و فعالیت او بیشتر در همین زمینه است.

وی در سال ۱۳۶۳ تحصیلات متوسطه خود را در زادگاهش ارومیه به پایان رسانید سپس در سال ۱۳۶۵ با مدرک فوق‌دیپلم به

استخدام آموزش و پرورش مهاباد درآمد و به حرفه مقدس معلمی پرداخت، اینک در آموزش و پرورش ارومیه مشغول تدریس است و در عین حال در رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه به تحصیل نیز اشتغال دارد. وی شاعری آذری سراسر است و در انواع قالبهای شعر ترکی طبع آزمایی کرده و تا حدودی هم در این راه موفق بوده است. غیر از شعر به نوشتن مقاله نیز می‌پردازد. بعضی از سروده‌ها و نوشته‌های او در مطبوعات محلی و کشوری به چاپ رسیده است. وی مدتهاست مجری برنامه انجمن ادبی ارومیه است.

هنر شاعری اسدی: در پاره‌ای از اشعار او علی‌الخصوص در شعرهایی که به وزن عروضی سروده مایه‌های عرفانی وجود دارد و این گرایش از تعمق او در دواوین شعرای عارف آذری مانند حکیم فضولی عمادالدین نسیمی و ابوالقاسم نباتی و دیگران حاصل شده و از طرفی بیانگر علاقه و شوق درونی اوست.

اسدی در ضمن اشعار ترکی خود از مضاربع و ابیات عربی نیز سود می‌جوید و ملمع به وجود می‌آورد و گاهی شعر خود را به احادیث و آیات قرآنی می‌آراید.

وی رباعیاتی از مولوی، دوبیتی‌هایی از باباطاهر، دیوان امام علی علیه‌السلام و ساقی‌نامه رضی‌الدین آرتیمانی را به ترکی برگردانده است. امید که روزی موفق به چاپ و نشر این آثار شود.

از اشعار اوست:

دندی آرتبیق دی قیمتی زردن	یاری ائتدیم سئوال زوگردن
دندی اوستوندی مشک و عنبردن	عطارا اوز توتوب سئوال ائتدیم
یوکسک اولموش کتاب و دفتردن	مکتب ایچره دئییردی بیر عالیم
دیدى پاک دیر او یار منبردن	مسجدین شیخینه چئویردیم اوز
هارا شر اولسا پاک دیر شردن	هاردا خیر اولسا اوردا وار آدی
یوخسا او عاری دیر بو سؤزلردن	هرکس اوز ظنی جه اونا یاردیر
آیدین ائت قلبی مهر انوردن	یول وئر اوز قلبینه اونون عشقین
آلیرام عطرینی سوسنبردن	گورورم نقشین قیزیل گولده
قوشلارین اوچدوغو قاناد پردن	دام دوواردان گلیر سسی آیدین
سوروشان بیر اولایدی شو پردن	نیه یاندیردی ائتدی کول اوزونو
سونالاریانه دن توتور گردن	هاردان آلمیش بو عشوه نازی طووس
احتیاجسزدی سرو، زیوردن	گونش آیا نه دن قیزیل گئینیر
سسینی دینله ییردی جرجردن	دینله دیم بیر اکینچی خرمنده
ها الهی عرفته فرداً	سویله دیم لاله الاالله
بوزمان گلدی سس ارن لردن ^(۱)	نئجه من جمع ائدیم بو اضدادی
مومنین فرقی یوخدو کافردن	کلهم فی طریقه واحد
ااشیدن اولسا بوقلندردن	لیلی لیلی احد احدی همان

ملکوت اوسته حق آچیب بیر باب	سن گلیر اوردا عالم ذردن
هر یشتن کیمسه یه کونول ویردین	اونودا سال یادا گوزل هردن
اسدی سائل اول کی انشالله	الی بوش دؤنمه ریکده بو دردن

* * *

اوگونلر

خوش اوگونلرکی من اوز یاریم ایله همدم اییدیم	هرنه یاریم دتمک ایستردی اونا محرم اییدیم
خوش اوگونلرکی منی یاریم آلاردی یانینا	عزیم واریدی منده اوزومه آدم اییدیم
خوش اوگونلرکی یارین باغینی سیر ائیلردیم	گول لر اوستونده نازیله اوتوران شبنم اییدیم
خوش اوگونلرکی هله دوشمه میش اییدیم هوسه	بئله دیوانه دگیلدمده حواسی جم اییدیم
نظر ائتسه یدی ملائکدن اولاردیم اوستون	لطف قیلسایدی منه منده مسیحا دم اییدیم
هارا گتندی اوگونوم قالدی نه یترده اوداماق	هاچان اسرارینا یارین بئله نامحرم اییدیم
ناشوکور اولما کؤنول شکرالله آرتیرسین ایلاه	بوخ، نه من سلسبیل اییدیم نه ده کی زمزم اییدیم
لطف قیلدی منه تانریم اسدی یوقساکلی من	بولانیق گؤلده اولان ایگلی لیجن دن کم اییدیم

* * *

ای وفالی بوگزن من دگیلم	ای عجب من منه دوشمن دگیلم
من اوزوم محو اولاراق سن اولدوم	منه کیم ایندی دئییرسن دگیلم
سن ایله چوخ شیه باخمام داحی من	ائتمرم شیونی چوخ شن دگیلم
منی آل ائیله یه بیلمز دونیا	قوشونون دیمدیگینه دن دگیلم
منه جنت منه طوبی نه گرک	حوری یه آلدانان اصلاً دگیلم
منی دای مدرسه یه یوللاماین	من سواد اهلی کؤکوندن دگیلم

ساده جه سؤزلزیمی سؤیله ییرم	من کی چوخ مشتری فن دگیلم
چوخ طوفا نلارلادؤیوشدوم گرچک	ایندی بیرساده دومان چن دگیلم
بوگزن جسمی منه ائتمه حساب	منجلابلی بوتنه تن دگیلم
اسدی سؤیله سه هرگاه من، من	من منم من اونامسکن دگیلم
یالان البتده دئییب شاعر دیر	قایغیمدیربوگزن من دگیلم

منبع: اطلاعات شخصی و آشنایی با شاعر

* اسلامی، علی آقا (متولد ۱۳۱۵ ش.)

وی از صنف بازاریان است و حرفه خیاطی دارد. در حال حاضر از شعرای معروف افشار در تکاب است. او از ذوق لطیف و از احساس خوبی برخوردار است. در قالبهای مختلف شعر پارسی سرایش دارد و موضوعهای مذهبی و اخلاقی مضامین شعری او را تشکیل می دهد. به ابیاتی از یک توحیدیه او ذیلاً اشارت می شود.

ای نام تو ورد زبان، آغاز گفتارم تویی	در مطلع هر نامه ام زیب نوشتارم تویی
نامت هو الله احد شایان ترا انظر صمد	عشقت به تن جان می دهد معبود دارم تویی
ای آفریده از گلم سهل است پیشت مشکلم	اندر شبستان دلم شمع شب تارم تویی
ای خالق کون و مکان بیدار و بینا هر زمان	وی عالم سرو عیان واقف ز اسرارم تویی

منبع: تکاب افشار ص ۲۹۷

*** اشنویی حاج ملا صالح محدث (متوفی ۷۳۸)**

حاج ملا صالح بن مختار بن صالح بن ابی الفوارس معروف به تقی الدین و مکنی به ابوالتقی و ابوالخیر اشنویی سماع و حدیث را از احمد بن عبدالرحیم و فخری و ابن ابی عمر و اسحاق ابن اسد عامری و اجازه روایت حدیث را از محمد بن عبدالهادی و عبدالله بن خشوعی و مکی بن عبدالرزاق داشته است.

در مکه مکرمه به تدریس حدیث و روایت می پرداخت سپس به مصر رفت و در تربت شافعی مقیم شد.

از حرفه خیاطی امرار معاش می کرد تا اینکه در پانزدهم جمادی الاول سنه هفتصد و سی و هشت هجری قمری در سن نود سالگی وفات یافت و در جوار امام شافعی مدفون گردید.

منبع: کتاب دست نویس تاریخ گلدسته از قاضی محمد خضری

*** اشنویی، سید تاج الدین**

عالمی آگاه و مفتی شایسته ای بود که به تدریس و افتا اشتغال داشته و در حوزه درسی وی بسیاری از علمای معاصرش تلمذ می کردند. حمدالله مستوفی صاحب تاریخ گزیده او را از فقهای بزرگ اشنویه می داند سید تاج الدین علاوه بر مزایای علمی در تصوف نیز مرشدی وارسته بود. وی در اواخر قرن چهارم در اشنویه وفات یافت و در همانجا مدفون گردید مزار وی هم اکنون در آنجاست. ضیاپاشا در جلد دوم خرابات دو بیت زیر را به نام او ثبت کرده است.

اگر تن است به جز خسته هوای تو نیست اگر دل است به جز تشنه بلای تو نیست
 ز فرق تا به قدم ذره‌ای نمی‌بینم که آن از آن توای دوست یا برای تو نیست

منابع: دانشمندان آذربایجان ص ۸۲-۸۱

بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۱۴۵

یادداشت‌های قاضی محمد خضری نرزیوه‌ای

* اشنوی، سیدملاحسن کردی واژی (متوفی ۱۳۲۹ ش.)

وی اصلاً از سلسله سادات واژه از قراء شهرستان بانه بود پس از رسیدن به سن تحصیل در خدمت اساتید و مراجع فتوای وقت به کسب معارف پرداخت ولی آغاز جنگ جهانی اول او را مانند سایر جویندگان علم از تکاپو بازداشت. او عالمی بود صوفی و صوفیی بود عامل که پیوسته به قیام لیل و صیام نهار می‌پرداخت. عمر خود را صرف مطالعه و تدریس و تحقیق و تحریر نمود و آثاری از خود به یادگار گذاشت از آن جمله: بهیه منظومه. الکبری ترجمه کبرای منطق. لب الکلام و منظومه تجویدیه است.

منبع: یادداشت‌های قاضی محمد خضری

* اشنوی، شیخ احمد (احمدکور)

در روستای شیخ و سماق یا شیوه سماق تولد یافته و در قریه انبار بوکان متوفی و مدفون گردیده است.

نام احمدکور برای بیشتر صاحبان قلم کرد نامی آشناست. وی اگر چه تحصیلات علمی

نداشت ولی از ذوق خوبی در شعر برخه ردار بود. اشعار زیادی در قالبهای قصیده، غزل و مسمط ساخته که اکثر آنها در نعت رسول اکرم (ص) است و از این جهت به شاعر فنا فی الرسول معروف شده است. شیخ احمد در تصوف از مریدان مولانا خالد کردستانی است.

بعضی او را کور مادرزاد می دانند و برخی برآنند که او در اثر بیماری و درد چشم بینایی خود را از دست داده و به احمدکور معروف شده است. بیشتر اشعار این شاعر روشن بین به دلیل ثبت نشدن از بین رفته و آنچه باقی مانده سینه به سینه حفظ و نقل شده است. استاد قاضی محمد خضری اشنوی چهل و یک قطعه از غزلیات و قصاید او را از سینه ها و لابه لای اوراق کهنه جمع آوری کرده و پس از تصحیح توسط کتابفروشی های مهاباد چاپ و منتشر شده است. بعد از وی ملا عبدالرحیم قوزلوی دیوانی از اشعار او فراهم آورده و به چاپ سپرده است. احمدکور با آنکا به حافظه و استعداد خود آیات و احادیث زیادی از حفظ داشت و در اشعار خود از آنها سود می جست. سروده های این شاعر به زبان کردی است. بر آرامگاه این شاعر نایبای سوخته دل در قریه انبار بوکان گنبدی ساده از خشت خام ساخته اند که زیارتگاه اهالی آنجاست.

دو بیت زیر مطلع و مقطع یک غزل اوست:

دبم له خوداشاد و خوررم یاری من باده ی ده وی ده من له ناوده من ده م له ناوده م وه ی له شادی نه وشه وی
 "نه حمدی" کوردن وفاق ده مه بلی وه صلی یار طلاق ده به ک ده خوازی به ک طلاق ده تیکرانابن دوه وه وی
 شعرزیر هم نمونه ای از اشعار این شاعر روشن دل اشنوی است که به رسم الخط فارسی نگاشته می شود.

یارسول الله ذلیل ودل حزینم رحمتی	مستمندوبی قراروبی قرینم رحمتی
راحتی قلب ووجودوعزت نفسم نما	وقتی مرگم حافظ ایمان ودینم رحمتی
دادخواهی محشر وپشت وپناهی مؤمنان	همنشینی ذاتی وحدت آفرینم رحمتی
کائنات الحمدلله پرله نورروی تو	ای حبیب ویاری رب العالمینم رحمتی
یوم دین روزی جزایه نعبدیرتوخدا	بم خره سرری هدایه نستعینم رحمتی
اهدنابوربی صراط المستقیم برخدا	بوارائه ی ربی صراط الذینم رحمتی
من له انعمت علیهم بانه بم بی بش چیه	خوسگی کوچه امیرالمرسلینم رحمتی
تو خدا غافل له "احمد" قط مبه روزی جزا	روسیاهم ای شفیع المذنبینم رحمتی ^(۱)

منابع: یادداشت‌های استاد قاضی محمد حضری اشنوی

تاریخ فرهنگ و ادب مکریان ج ۱ صص ۳۵۶-۳۴۷

مجله سروه انتشارات صلاح‌الدین ایوبی شماره ۸

* اشنوی، شیخ صدرالدین محمد (متوفی بین سالهای ۶۵۵-۶۶۵)

وی به احتمال قوی فرزند شیخ تاج‌الدین اشنوی عالم و عارف اشنویه است. در آثار سده هفتم و هشتم از او با نام شیخ و شیخ‌زاده یاد کرده‌اند. صدرالدین زیر نظر والد خود در هرات پرورش یافت سپس جهت تذکیر و وعظ و ارشاد به شیراز رفت و در آن دیار عزت و احترام خاصی یافت. نوشته‌اند که او جامع علوم عقلی و نقلی بود. در استبصار نسبت به علوم الهیات، طبیعیات، هیأت، هندسه، نجوم، ادبیات و جدلیات سعی کافی می‌نمود و همه آنها را تدریس می‌کرد. وی مورد حسادت کوتاه‌بینان واقع شد و به تحریک فلسفه ستیزان به خشم اتابک ابوبکر بن سعدزنگی^(۲) گرفتار آمد و از شیراز به عراق تبعید شد. دو بیت زیر را در همین خصوص خطاب به سعدزنگی سروده است:

۱- این شعر ده بیت است دو بیت آن به علت خلط واژه‌ها و تصرف در آنها حذف شد.

۲- حکمران شیراز و مدوح سعدی

از صحبت تو کنون فراق اولی‌تر بزر درگه تو زرق و نفاق اولی‌تر
چون پرده راستی مخالف کردی ما را پس از این سوی عراق اولی‌تر
تحفه اهل وصول. الازال والاباد. تفسیر قرآن و مجموعه اشعار، آثار باقی مانده از این
عالم اشنوی است.

اسماعیل بن عبدالمؤمن اصفهانی کتاب "تحفه اهل وصول فی علم اصول" او را که مشتمل بر
مجموعه تقریرات عرفانی در باب توحید و سماع و مذمت دنیا است گردآوری و تنظیم کرده
است.

شیخ صدرالدین در اشعارش "اشنوی" "اشنه‌ی" و "شنوبی"^(۱) تخلص می‌کرد.
نمونه زیر از اشعار اوست:

فلک قدر ترا زبید رسالت	ز رویت تافته نور جلالت
ز خلق تو گرفته بوی خود مشک	ز رشک تو مه نو در خجالت
چو بر گردون گذر کردی ملک گفت	به نام ایزد ^(۲) زهی جاه و جلالت
چو پای خود نهادی بر سر عرش	به بانگ آمد که آیا این چه حالت؟
مرا تاجی چنین کی بود بر سر	که باشم من که دریابم وصالت
بخواه آنها که می خواهی ز حضرت	محبت خوش کشد ناز و دلالت
سلام حق به گوش سر تو بشنو	نظر کن در جلالت بی ملالت
"شنوبی" چون سراید مدحی از تو؟	که بس تنگ است میدان مقالت

منابع: تاریخ گلدسته عرفا کتاب دست‌نویس قاضی محمد خضری

مجموعه آثار فارسی شیخ تاج‌الدین اشنوی.

* اشنوی، شیخ ملاعلی شیخانی کردی (متوفی ۱۲۴۰ ه.ق.)

در اشنویه تولد یافت و تمام عمر خود را صرف تعلیم و تعلم نمود و تألیفات و تعلیقات و تحقیقاتی از خود به یادگار گذاشت. شیخ ملاعلی علاوه بر مزایای علمی در خوشنویسی نیز استاد بود و تحریر قابل تمجیدی داشت او در این زمینه نیز آثاری به جا گذاشته از جمله یک جلد تحفه نکاح و طلاق و یک جلد قرآن و بعضی آثار دیگر که به خط زیبایی تحریر یافته است.

وی در اواخر عمر خود از اشنویه هجرت کرد و به رواندوز عراق رفت و در همانجا دارفانی را وداع گفت.

آثار وی عبارت است از: تصریف ملاعلی، ترکیب عوامل و طلاق الاکراد.

از این عالم عابد کراماتی متواتر نقل شده است. از جمله گفته‌اند هنگامی که در مسجد شیخان مشغول استنساخ کتاب تصریف بود روغن چراغ تمام می‌شود و عصای وی که در گوشه‌ای بوده نورانی شده چراغ او می‌گردد و شیخ در نور آن به کار خود ادامه می‌دهد. منابع: تاریخ گلدسته عرفا و علما کتاب دست‌نویس قاضی محمدخضری

کتابهای خانوادگی صاحب ترجمه

* اشنهی (اشنویی)، شیخ تاج‌الدین محمود (متولد ۵۵۰ ه.)

تاج‌الدین محمود بن حداد بن ابی بکر بن یوسف اشنهی نامش در نگاشته‌ها با القاب شیخ الاسلام، سلطان المحققین، ملک الحکما و الواعظین، قدوة الحقیقین و سلطان المتکلمین ذکر شده است.

وی از عرفا و فقهای بزرگ قرن ششم و هفتم است که از اشنویه برخاسته سپس در هرات اقامت گزیده است. گویا تحت ارشاد شیخی به نام محمد دیلمی و روزبهان بوده و بعد از آن خود به ارشاد و تعلیم و پرورش پرداخته. مؤلف کتاب "شدالازار" در ترجمه احوال خواجه امام‌الدین داوود بن محمد بن روزبهان‌الفرید نام او را در ردیف کسانی آورده که خواجه امام‌الدین تلقین ذکر و طریقه ارشاد و دعوت را از آنها آموخته است. به احتمال قوی این شیخ تاج‌الدین پدر شیخ صدرالدین محمود اشنهی است که شرحش در این کتاب آمده. در مجمل فصیح خوافی در حوادث سنه ۶۴۶ در ترجمه احوال شیخ سیف‌الدین باخرزی متوفی در سنه ۶۵۹ گوید: وی خرقة تبرک از دست شیخ تاج‌الدین محمود بن حداد اشنهی پوشیده است.

در کتاب آثار فارسی تاج‌الدین اشنوی^(۱) آمده: وی در نیمه اول قرن هفتم هجری قمری در هرات در گذشته و در جوار مرقد مجدالدین طالبی عارف شده ششم در محلی میان دروازه خوش و فیروزآباد مدفون است. شیخ با سعدی شیرازی معاصر بوده و با شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی همنشینی داشته است.

آثار شیخ تاج‌الدین: ۱ - پاسخ به چند پرسش که در سه فصل تنظیم یافته فصلی در توحید، فصلی در مکان و فصلی در بیان زمان. این کتاب به آیات و احادیث و اشعار فارسی و عربی و سخنان مشایخ مزین شده است.

۲ - رساله غایة الامکان منسوب به اوست و به نام لوايح عين القضاة چاپ شده است. ۳ -

اشعار باقی مانده از وی.

۱ - این کتاب با مقدمه و تصحیح و تعلیق نجیب مایل هروی توسط انتشارات طهوری به چاپ رسیده است.

در لغت‌نامهٔ دهخدا در حاشیهٔ و صاف، در ترجمهٔ عوارف‌المعارف سهروردی، تاریخ
گزیدهٔ حمدالله مستوفی و دانشمندان آذربایجان از شیخ تاج‌الدین اشتهوی نام برده شده
است.

از اشعار اوست:

ای بسا پرده که از آه ندم سوخته‌ام	تا دمی پیش تو بر مجمر غم سوخته‌ام
عزت سوز تو من دانم کاندر طلبت	صدره از تارک سر تا به قدم سوخته‌ام
حلهٔ حلیت تو در بر من زبید از آنک	افسرو خاتم و کیخسرو و جم سوخته‌ام
تا که آگه شدم از وحشت زندان وجود	ز آرزوی فـرح آباد عدم سوخته‌ام
بگرشنیدی که کسی سوخته شد ز آب حیات	ان منم کز تنف دریای قدم سوخته‌ام
دو جهان را دو صنم دیدم و اندر ره خویش	پس به یک آه ندم هر دو صنم سوخته‌ام
دوزخی ساختم از دل پردرد و بدان	هر چه بوده است و بود هر دو به هم سوخته‌ام
سوختم هر چه بدیدم ز تر و خشک هنوز	می بسوزد دلم از غصه که کم سوخته‌ام
گردمی می زنم از واقعه معذورم دار	چه کنم سوخته‌ام سوخته‌ام سوخته‌ام

* * *

سحرگهی که تجلی عشق ساز کنند	ز غمزه بردل عشاق ترک‌تاز کنند
هر آن شکسته کز آن غمزه یک کرشمه گرفت	ز ناز قصه کـوته بر او دراز کنند
به باغ نازش هر دم گلی دگر شکفت	ولیک غنچه دل‌هـاش از نیاز کنند
هزار جان مقدس به سردوان گردد	چو یک نور دز طوفان عشق باز کنند
چه باک از این که همی کبک عین باز شود	چو جان کبک دری را فدای باز کنند

حجاب عزّت و بس خاک و آب اینت عجب بنای قصر حقیقت کی آن مجاز کنند
زعزّ قدس چو یک قصه آشکار شود هزار آدم رانرخ یک پیاز کنند

منابع: لغت نامه دهخدا

آثار فارسی تاج‌الدین اشنوی

نزهة المجالس، ص ۶۳

کتاب دست نویس گلدسته عرفا از قاضی محمد خضری اشنوی

* اشنهی، شیخ عبدالعزیز (متوفی ۵۵۵)

شیخ عبدالعزیز بن علی بن عبدالعزیز حسن اشنهی^(۱) از اجلّه طبقه پنجم شافعیّه زاهدی متّقی بود. در علم فرائض شهرتی دارد و کتابی به نام "الاشنهیّه" در این باب تألیف کرده که شرحی هم بر آن نوشته شده است. بعد از او علمای دیگری نیز در فرائض تألیفاتی به نظم و نثر دارند که اکثر از کتاب "الاشنهیّه" اثر پذیر و جدول بندی شده‌اند. ابوالوفای کردستانی در مقدمه کتاب "اصول فقه" وی را نابغه فرائض دانسته است.

شیخ عبدالعزیز فقه را از استاد ابواسحق شیرازی نابغه شافعی و سماع حدیث را از ابی جعفر و محدثین بزرگ عصر خود فرا گرفت. بسیاری از فقها و محدّثین از محضرش کسب فیض کرده و اجازه تدریس و افتا یافته‌اند. محمد فوقانی و ابن السمعانی احادیثی از وی روایت کرده‌اند.

۱- نام او را عبدالعزیز بن علی بن حسین بن شیخ ابوالفضل اشنهی هم نوشته‌اند.

۶۰. **اشنهی، قطب‌الدین محمود بن صفی‌الدین مسعود**

در صداقت و اعتقاد معروف خاص و عام بود. نوشته‌اند برای کسب دانش به عراق می‌رود و بعد از بازگشت به اشنویه هنگامی که کوله‌بار سفر خود را باز می‌کند متوجه می‌شود که قلمدان یکی از دوستانش در میان وسایل اوست بی‌تأخیر به سوی عراق بازمی‌گردد تا امانت را به دست صاحبش برساند و برگردد.

او پس از سپری ساختن عمر خود در طریق علم سرانجام چشم از جهان فرو بست. مرقدش در جنوب شرقی اشنویه زیارتگاه مؤمنین است. گورستانی که آرامگاه این عالم در آن جای دارد به گورستان شیخ عبدالعزیز معروف است. شیخ مسجد جامعی نیز در شهر اشنویه از خود به یادگار گذاشته که به علت خرابی بنا در سال ۱۳۵۰ شمسی تعمیرات اساسی یافت.

منبع: تاریخ گلدسته عرفا و علما کتاب دست‌نویس قاضی محمد خضری اشنویی

معجم البلدان ج ۱ ص ۲۰۲

* **اشنهی، قطب‌الدین محمود بن صفی‌الدین مسعود**

از ادبای معروف آذربایجان است. رساله‌ای در شرح قصیده حبسیّه مشهور عمیدالدین اسعد به عربی نوشته است و عبدالرزاق دنبلی تمام آن را در کتاب روضة الآداب و جنة الالباب خود نقل کرده است.

منبع: دانشمندان آذربایجان ص ۳۰۷

* اصولی ارموی، میرزا محمود (۱۳۲۹ - ۱۲۴۷ ش.)

فرزند احمد امین الشریع بود و از علمای طراز اول ارومیه به شمار می‌رفت. وی پس از اتمام تحصیلات مقدماتی عازم عتبات شد و در محضر اساتید بزرگ تلمذ نمود تا به درجه اجتهاد رسید و به عنوان مجتهدی بزرگ به زادگاه خود بازگشت و به ارشاد مردم پرداخت. وی در علم اصول تبخّر داشت و نام اصولی مناسب او بود. این عالم عالیقدر پس از مدتها بیماری سرانجام در بهمن ماه سال مذکور دارفانی را وداع گفت.

منابع: سرزمین زردشت ص ۲۳۴

بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۳۴۵

اصولی خویی، میرزا محمود^(۱) (۱۳۱۴ - ۱۲۳۶ ه.ق.)

از علمای معروف و از شاگردان شیخ مرتضی انصاری بود. نام پدرش را محمدخویی تبریزی نوشته‌اند از آثار اوست:

۱ - کتاب التأملیات ۲ - مشارق الاصول ۳ - رساله در فقه و اخلاق

۴ - مقالات توحیدیه که منظومه‌ای است و با این ابیات آغاز می‌شود:

۱ - صاحب الذریعه نام او را محمود بن محمدخویی تبریزی یعنی خویی را به تصحیف خویی ثبت کرده که اشتباه است.

حمد بی حد شکر بی پایان من بر خداوند قدیم ذوالمنن

بر نبی و آل او بادا سلام دائماً لیل و نهار و صبح و شام

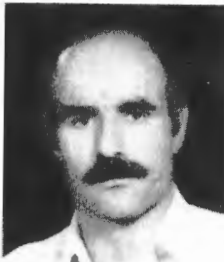
۵- مثنوی قار دوشاب (برف و شیر) که هزلیه ای است در پاسخ الفیه نیر.

منابع: الذریعه الی تصانیف الشیعه چاپ نجف جزء ۳ ص ۳۰۲ شماره ۱۱۲۴

سخنوران آذربایجان صص ۸۴۶-۸۴۵ ج ۲



* اصولی، یعقوب (متولد ۱۳۳۳ ش.)



در روستای دیزج بیک از توابع شهرستان مرند تولد یافته اما از دوران جوانی ساکن ارومیه شده و تحصیلات دبیرستانی را در همین شهر به اتمام رسانده است. در سال ۱۳۵۶ به استخدام شرکت مخابرات ایران درآمد و هم اکنون کارمند مخابرات ارومیه است.

اصولی از دوران دبیرستان به سرودن شعر پرداخته و بیشترین سروده‌هایش در زبان مادری است.

شعر زیر با عنوان "یازگلدی" از اوست:

یاشنه یازگلدی قیزاردیدی داغین آغ پاپاغین	باخ که بولبول دوتوری باغدا گوزل یار سراغین
رنگی سولموش گونه باخ گورنه قیزاردیب ایشیقین	یاندیریب خالق سبحان بیز اوچون اوز چراغین
اریب قار سو اولوب چایدا شاریلدیر آخری	دولدورور دوم دورو سو چولده گزئلر چاناغین
بشجریر گوللری باغبان نه گوزل منظره‌دی	بزه‌یب گول چیچک‌ایله باغینین دورت بوجاغین
گول آجیب باغدا آغاجلار دئیه‌سن گوی یوزودور	سانکی بیر نازلی گلین دیر بزه‌یب باش قولاغین
دره‌لر سبزه چمن دیر تپه‌لر لاله گولو	مئشه‌لر سروی‌ده شنلیکله دبردیر بوداغین
سئونیر داغ مارالی اویناییری ناز بالاسی	یئل اسیر اوینورو، سونبول دارادیدیر ساچاغین
ساری کونیک شاد اولوب گورنه اوخور اوز یارینا	آغاجین بیر بوداغیندا قوروب آنجاق اوتاغین
قوزو قورباندی اصولی ائلینه غیرتینه	ایسته‌یر اوز ائللینین اولکه سی نین شانلی چاغین

منبع: ویژه‌نامه بهار به انجمن ادبی ارومیه ۱۳۷۲ ص ۳۳

* افخم زاده، ملا عبدالهادی (متولد ۱۲۸۹ ش.)

فرزند میرزا محمود، منشی مخصوص سردار محمدحسین خان حاکم مهاباد بود. وی در نزد اساتید وقت از جمله استاد احمد ترجانی زاده استاد معروف دانشگاه به تحصیل پرداخت و علوم مختلف صرف و نحو و منطق و فلسفه و اصول عقاید و کلام و ریاضیات و علم الشعر را فراگرفت سپس به تدریس و ارشاد روی آورد. وی عالم پرکاری است و تاکنون چندین اثر به زبانهای فارسی، کردی و عربی از وی به طبع رسیده است.

از جمله: ۱- مولودنامه ۲- شرح حال امام شافعی ۳- رساله خداشناسی ۴- مناسک حج ۵- رساله اعجاز قرآن و کامپیوتر ۶- آگاهی و بیداری ۷- اعلام و ارشاد ۸- عقیده اسلام شناسی ۹- تفسیر احادیث نبوی

منبع: تاریخ فرهنگ و ادب مکریان ج ۱ صص ۷۴۷-۷۵۱

* افخمی، ابراهیم (۱۳۷۳-۱۳۰۱ ش.)

در بوکان تولد یافت ابتدا در نزد پدر و برادرش تحصیل خود را آغاز کرد سپس در نزد برادر دیگرش حاج ملا عبدالهادی به فراگیری صرف و نحو و ادبیات فارسی پرداخت در سال ۱۳۲۶ به استخدام وزارت مالیه (دارایی) درآمد و اینک بازنشسته است. وی علاوه بر نویسندگی به شعر نیز می پردازد و به مضامین اجتماعی، انتقادی و طنز بیشتر توجه دارد. گاهی شعرش با جد و هزل به هم می آمیزد. اشعاری به کردی و فارسی دارد. آثار منتشر شده از وی شامل شعر و نثر است به قرار زیر:

۱ - ده مه ی صوفی و نیری ۲ - دیاری نوی ۳ - چیستان منظوم کردی ۴ - فقه شافعی
 منظوم، کردی ۵ - انقلاب ملا خلیل ۶ - ریشه یابی ضرب المثل های کردی ۷ - تاریخ
 فرهنگ و ادب مکریان دو جلدی ۸ - دیوان شعر

ابیات زیر از سروده های فارسی اوست:

درجهان گذرانست بقا بهر کسی	به عدم راه برد هر که دراویدنفسی
طایر روح رود بر لب بام ملکوت	اندکی بیش نشد بسته به کنج ففسی
ای که در راه خدا خفته غفلت شده ای	کاروان رفت و خروش آمده از هر جرسی
شب تاریک و به هامون فنا در خطری	نه امیدی به نجات هست و نه فریاد رسی
در درون تعبیه دزدان مناهی بسیار	آخر کار گرفتار به دست عسسی
در گلستان صفا زندگی انسانی کن	همچو گل باش به دور از روش خار و خسی ...

منبع: تاریخ فرهنگ و ادب مکریان صص ۷۶۶-۷۵۷

علما و ادبای مکریان، احمد شریفی ص ۲۰ نسخه تایپی (پلی کپی)

* افشار، آقا اسماعیل

از شعرای ارومیه است متأسفانه از شرح احوال و تاریخ تولد یا وفات او اطلاعی به دست نیامد. در یک یادداشت که حاکی از اجحاف و غرض ورزی حکام مستبد آن عهد است آمده که آقا اسماعیل از شخصی طلب داشته به حاکم وقت عارض شده اما حاکم گویا رشوتی از معروض دریافت کرده بود که در احقاق حق آقا اسماعیل مسامحه می کرد. در نتیجه و ع

هجویره ای برای حاکم ساخت و اییاتی از آن دهان به دهان گشت تا به گوش او رسید. حاکم او را احضار نمود و به پرداخت جریمه و چهارصد ضربه چوب محکوم ساخت. شاعر بخت برگشته در همان حال فی البداهه دو بیت زیر را سرود:

در ارومیه هر که عرض کند باید اول جریمه قرض کند

چهارصد چوب برد و پایش چون پنج وقت نماز فرض کند

منبع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۶

* افشار ارموی، آقاتقی (۱۲۸۴-۱۲۳۴ ه.ق.)

منجم ماهری بود از خطه ارومیه و بر فنون حکمت تسلط داشت. مدت‌ها در عتبات به تحصیل علوم مشغول شد سپس به ارومیه آمد و گوشه گیری اختیار کرد. وی مردی بود پارسا که در طول عمر پنجاه ساله خود به گردملاهی و مناهی نگشت. اکثر اوقات به ریاضت و عبادت می پرداخت.

در علم اعداد و جفر نیز مهارت کامل داشت. عمده مطالعه و تحقیقاتش در زمینه نجوم، فقه، اصول و ریاضیات بود. احکام متین و نظرات عمیق او در فقه و اصول نیز مورد استناد بود.

منابع: المآثر والآثار (تاریخ چهل ساله ایران) صص ۲۸۱-۲۸۲

بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۱۸-۱۶

* افشارارموی، ابوالحسن نقاشباشی (متوفی ۱۳۰۶ ه.ق.)

فرزند استاداللهوردی نقاش بود و این هنر را در محضر پدر خویش آموخت. وی از نام‌آوران هنرنقاشی در زمان خود بود و در شهر ارومیه می‌زیست. در صنعت نقاشی و گل و بوته‌سازی و رنگ‌آمیزی قلمدانها استاد ظریفکاری بود و کارهای او در آن زمان به قیمت گزافی خرید و فروش می‌شد. عزیزخان سردار مکرری از رجال نظامی و سیاسی عهد ناصرالدین شاه از مشوقین این استاد هنرمند بود و کارهای او را به رسم هدیه بر اعیان تهران می‌فرستاد. بنابه اظهار مؤلفان بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی در کتابخانه مجلس به کتابی خطی دسترسی پیدا کردند که چهارده قطعه نقاشی ممتاز از قلاع و دهات ارومیه در آن مصور شده بود که به دستور ناصرالدین شاه توسط ابوالحسن نقاشباشی صورت گرفته است. او در ارومیه درگذشت و در همین شهر مدفون گردید.

منابع: المآثر والآثار، ص ۲۹۶

بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی، صص ۴-۵

* افشارارموی، محمدحسین

او فرزند مهرعلی^(۱) است. جد اعلایش آقا علی نقی که از طایفه افشار بود از ارومیه به هندوستان رفته و محمدحسین در لکهنو که قرارگاه علما و شعرا بوده به دنیا آمده است. در اوایل عمر با پدرش به ایران آمده و به زیارت اماکن شریفه مشرف شده سپس به هند

^۱ مؤلف سخنوران آذربایجان به نقل از کتاب "روز روشن" نام پدر او را محمدعلی نوشته است.

مراجعت نموده است. وی در خدمت پادشاه لکهنو احترام یافته و چون روضه خوانی هم می کرد به روضه خوان مشهور شده است. مجالس الاخبار او که یک مقتل فارسی است در هند چاپ شده اما به واسطه تعصب اهل هند متروک مانده. وفات وی در هزار و دویست و نود و اند در رامپور اتفاق افتاده است.

مضامین شعرش در مجالس الاخبار مصائب کربلاست.

بر خوان غم زدند به عالم صلاى عام	لب تشنه شد شهید چو مهمان کربلا
شد سینه جهان ز سنان الم فگار	بر نیزه رفت چون سر سلطان کربلا

* * *

از خون سر، محاسن شه چون خضاب شد	آن لحظه از کسوف بدر آفتاب شد
برخاست شور ناله ز کرویایان قدس	از صدمه فلک به زمین اضطراب شد
در خون خود تپید تن پاره حسین	صد چاک زیر خاک تن بوترباب شد
در ماتمش گریست جهان آنچنان کزو	در چار موج اشک فلک چون حباب شد

منابع: حدیقه الشعرا صص ۴۴۶-۴۴۵

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۹۰۵

* افشار، پیرقلی بیگ، (سده دهم)

از اقوام یوسف بیگ استاجلو افشار ارومی از بزرگان عصر شاه طهماسب اول بود. و مدتی لله سلطان حسین میرزا (فرزند بهرام میرزا حاکم قندهار) محسوب می شد. در ایام

فراغت شعر می سرود و دیوانی فراهم کرده بود.

این بیت از اوست:

ز تاب می شده غرق عرق خونخواره‌ای دیدم شدم حیران میان آب آتشیپاره‌ای دیدم

منابع: تذکره مجمع‌الخواص ص ۱۲۸

لغت نامه دهخدا ردیف پ ص ۶۶۷

فرهنگ سخنوران ج ۱ ص ۱۷۲

* افشار، عبدالجبار (سده سیزدهم)

از خوش‌نویسان معروف و هنرمند ارومیه و در خط نسخ ناسخ خطاطان بود. تعداد سی جلد قرآن نوشته که بعضی از نسخه‌های آن هنوز در بعضی از خانواده‌های قدیمی پیدا می‌شود. یک نسخه از آن در اختیار مؤلفان بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی بوده که از خط آن بسیار تمجید شده است.^(۱) وی با دست چپ می‌نوشت و در این مورد حکایتی با امیرنظام گروسی که خود ادیب و خوش‌نویس بود دارد و مؤلفان تذکره فوق به تفصیل آن را بیان کرده‌اند.

چون این هنرمند از امیرنظام بی‌مهری دید به کلی نوشتن را کنار گذاشت و در اندک مدتی از دنیا رفت.

منبع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۱۹۱-۱۹۰

۱- نگارنده نمونه خط بسیار زیبای او را در سالهای پیشین دیده است.

* افشار، لطفعلی بیگ

از اعقاب قاسم خان افشار و معاصر صفویه بود. تحصیلاتی داشته و عمرش به بحث و فحص موضوعات ادبی سپری می شد و گاهی نیز شعر می سرود. بیش از این مختصر، اطلاعی از وی در دست نیست.
از اوست:

کمرش را میان نمی باید	بی نشان را نشان نمی باید
مژه برگشت و گفت با ابرو	تیر ما را کمان نمی باید
چشم بی سرمه کرد خاموشم	شکوه ام را زبان نمی باید

منبع: گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۲۰۹

* امام جمعه خویی، حاجی آقا حسین (متوفی ۱۲۶۹ ه.ق.)

فرزند ملاحسن امام جمعه از علمای بزرگ عصر خود بود. مقدمات علوم را از علمای خوی فراگرفت سپس به نجف اشرف عازم شد و محضر عالم معروف شیخ جعفر کاشف الغطا را درک کرد و بعد از تکمیل علوم به خوی بازگشت و پس از پدر مقام امامت نماز جمعه و جماعت به او واگذار شد. وی مردی مقتدر و دارای نفوذ کلام بود.
پدرش ملاحسن مسجدی ساخته که به نام خود معروف است و خودش هم مدرسه ای در جنب همان مسجد بنا کرده بود که بعداً در محل آن ساختمان دانشسرای مقدماتی پی ریزی گردید.

گویند حاجی آقا حسین قبل از این که حاجی میرزا آقاسی به صدارت برسد این امر را به او بشارت داده بود به این جهت وی مورد احترام حاجی میرزا آقاسی بود و از او حمایت می کرد. کتاب شرح المعانی از آثار اوست.

منبع: تاریخ خوی آقاسی ص ۴۸۲

* امیربیک «امیری»

از ایل افشار ارومی است اطلاعی از شرح احوال او در دست نیست در تذکره
مجمع الخواص دو بیت زیر به او نسبت داده شده است.

نیستم راضی که گوید غیر پیغام تو را بی ادب ترسم که آرد بر زبان نام تو را

* * *

یک قطره خون و صد غم و محنت دل من است یک دیدن و هزار بلا حاصل من است

* * *

منبع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۳۶

* امیرخان بیک

از اقوام اسکندر خان بکشلو و مردی پاک فطرت و نیکونهاد و در شجاعت و کرم کم نظیر
بود. بیش از این از زندگانی وی اطلاعی نداریم
رباعی زیر از اوست:

یک حرف ز درد دلم ای پاک نسب می گویم اگر چه می شود ترک ادب

در سلک غلامان نشمردی ما را از لطف تو بسیار عجب بود عجب

منبع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۳۶



* امینی، یدالله «مفتون» (متولد ۱۳۰۴ ش.).



وی از طایفه افشار است که در قریه "هوله سو" از قراء صابین دژ^(۱) به دنیا آمد و تحصیلات مقدماتی را در همان زادگاه خود به پایان برد سپس برای ادامه تحصیل به تبریز رفت و دوره متوسطه را در آنجا به انجام رسانید و به تهران رفت. در دانشکده

حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی به تحصیل پرداخت و بعد از اتمام آن در دادگستری تبریز مشغول خدمت شد.

هنر شعر و شاعری مفتون: وی طبعی لطیف و نوگرا دارد و در بسیاری از اشعارش رنگ و بوی تجدد جلوه گر است و بعضی از آنها هم در قالبهای نو شکل گرفته و در عین تازگی ریشه در شعر سنتی دارد. زبانش ساده و نرم، غنایی و موزون و تأثیرگذار است آنچنانکه می تواند تخیلات ظریف و گاه دور پرواز شاعرانه را به خواننده منتقل کند. گرایش او مانند اکثر شاعران به غزل است اگر چه در آثار به طبع رسیده او انواع قالبهای شعری به چشم می خورد. او به زبان ترکی نیز اشعاری دارد. از شاعران پیشین بیش از همه به حافظ شیراز علاقمند است. آثار منتشره او عبارتند از: دریاچه. کولاک. انارستان. موج یا نهنگ. عاشیقعلی کروان و فصل پنهان. نمونه های زیر از سروده های اوست:

تو آن جامی که می رقصی به دست مست میخواری من آن شمعم که می گریم سر بالین بیماری
دل من در خموشی با من امشب راز می گوید چو مهتابی که نجوا می کند با کهنه دیواری

۱- از توابع شهرستان میاندوآب که به شاهین دژ و صابین قلعه هم معروف است.

سرشک نیمه شب آرام می‌بخشد به سوز دل
چو بارانی که می‌بارد به روی دشت تبادری
جوانی را تبه می‌سازد این اندوه ناکامی
به سان باد زهراگین که می‌افتد به گلزاری
امید دل بمرد و آرزوها گوشه بگرفتند
تو گویی لشکری پاشیده شد از مرگ سرداری
در این صحرا فغانها کردم از تقدیر صید افکن
به هر جایی که دیدم قطره خونی بر سر خاری
گذرگاه محبت در طریق عمر ما "مفتون"
پل بشکسته را مانند میان راه همواری

* * *

به دیدار تو می‌آیم اگر از دیدنم شادی
اگر ای سبز دامن چین هنوز آن سرو آزادی
مرا مهمان خود کن با نگاهی گرم و حرفی خوش
به لب‌حنّی و دستی یادکن از تشنه یادی
دل ویران‌ام را نور ماه و بوی سوسن بخش
که من هم با صفای دل بگویم خانه آبادی
من از شهر زمستان کوی هجران آمدم جانا
ز موی من بپرس آنجا چه کولاکی چه بیدادی
اگر از حال من جویی من آن نیلوفر غمگین
شکفته در غروب بر لب دریاچه بادی
دعاها کرده‌ام ای جان که آن گلگشت رؤیا را
نه طوفانی بپاشد نه گلچینی نه صیادی
به باغ زندگی حیران آن طاووس طنّازم
که از من می‌رهد هر دم پس دیوار شمشادی
تو در هر پیرهن یک فصل را مانی و بی‌آنها
بلند و روشن و خوشبو به سان روز خردادی
نفس می‌خواهم از باد و صدا می‌خواهم از تندر
که بنشانم به گوش بخت کاهل موج فریادی
خدا داند چنان مشتاق آن لب‌خند شیرینم
که سر برمی‌کشد از چشم من هر لحظه فرهادی
ملول از عشق بی‌اقرار ما شد یار ما "مفتون"
تو آیا نامه‌ای، شعری، گلی سویش فرستادی
اشعار مسط‌گونه‌ای دارد در توصیف ارومیه و ارک تبریز که از هر کدام به یک بند اشاره می‌شود:

این ارک بلند شهر تبریز است

افراخته قامت رسایش را	با کبر و جلال افتخارآمیز
همبازی آفتاب و اخترها	همسایه ابرهای طوفان خیز
پاینده ترین قمراول تبریز	برجسته ترین نشانه تبریز

ترکیب عظیم قهرمانی ها...

* * *

خفته در آغوش باغهای بهشتی	شهر رضائیه با جمال خداداد
بیشتر از هر کجای میهن زرتشت	سبز و برومند و نغز و دلکش و آباد
مرکز جولان حسنه‌های جهانگرد	مجمع خوبان نسل‌های پریزاد

شهر شراب و شنا و رقص و گل و عشق ...

شعر زیر نمونه‌ای از اشعار نو او است که گوزن نام دارد:

با پویه‌اش ظرافت ناز و نوا در او

با چشمهای مشک‌گیرایش

با شاخهای افشانش پریچ

با گردنش کشیده و گستاخ

من دوست دارم او را

او را که شوخ و آزاد

اما همیشه مضطرب و چشم و گوش باز

بر تپه‌ها و دامنه‌ها پرسه می‌زند

و در پسین هر عطش گرم
 بر آب سرد دورترین آبشارها
 آغوش می فشارد.
 آنجا که ای بسا پس هر سنگ و بوته‌ای
 دستی به ماشه‌ای است
 آزاد و بیمناک و گریزان و خودنما
 مجموعه وجود گوزن
 ترکیب بس شگرفی است
 نیمی از آن حماسه و نیمی از آن غنا
 شعر گوزن شعر درخت اقایاست
 در حالت گریز و ستیزش با یاد
 و در همان زمان
 وسواس انتشارش در دل
 شعر گوزن
 شعر هراسها و هوسهای کودکی است
 و مرز لاله‌زاری ممنوع...
 شعر زیر نیز از اشعار ترکی است:

چوخ اللشدین سنه اصلان دئسین لر قوچ اوغلان یا ایگیت طرلان دئسین لر
 عزیزم جهد ائله بونلاردان آرتیق سنه انسان فقط انسان دئسین لر

گنجینه‌ی گوندوزه قاتماق اولار هنج سه‌ندین قارلارین آتماق اولار هنج
 سوروشچو بیر سوزوم وار اوستی باغلی گونشی اولدوز اساتماق اولار هنج
 منابع: ادبیات معاصر، اسماعیل حاکمی انتشارات دانشگاه پیام نور ۱۳۷۲ ص ۱۴۰
 بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۳۸۵-۳۸۲
 سخنوران آذربایجان ص ۱۰۴۹
 سخنوران نامی معاصر ایران ج ۵ صص ۳۳۷۸-۳۳۷۲

* انزلی، حسن (متولد ۱۳۰۳ ش.)

تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خود روستای قره‌باغ به پایان رسانید و در سال ۱۳۲۱ به سمت آموزگاری همان روستا استخدام شد. تحصیلات دبیرستانی را به صورت متفرقه کسب کرد و بعد از خدمت سربازی در سال ۱۳۳۲ به تبریز منتقل شد. ضمن خدمت به تحصیل دانشگاهی پرداخت و در رشته ادبیات فارسی به اخذ لیسانس نایل آمد. دوباره به ارومیه انتقال یافت و تا سال ۱۳۵۲ در مقاطع مختلف متوسطه و دانشسرای مقدماتی و تربیت معلم به تدریس اشتغال داشت و در این سال با تقاضای شخصی خود بازنشسته شد. بین سالهای ۶۴ تا ۶۹ در دانشگاه پیام‌نور نیز به تدریس ادبیات مشغول بود. در حال حاضر مشغله او ویراستاری کتابهای منتشر شده از طرف دانشگاه ارومیه است. خود نیز گاه‌گاهی به تدوین و تألیف می‌پردازد. آثار منتشر شده وی عبارت است از: آداب معاشرت و راه زندگی، دستور زبان فارسی، روش نگارش، راهنمای درست خواندن و درست نوشتن و ارومیه در گذر زمان. علاوه بر این، آثار چاپ نشده‌ای دارد از جمله: بشر اشرف مخلوقات و سرگذشت یک معلم. وی با اینکه هفتاد و پنج سال از عمرش می‌گذرد هنوز سرزنده و بانشاط است. منبع: ارتباط شخصی با صاحب ترجمه.

* انوری، حسن (متولد ۱۳۱۲ ش.)

وی از مفاخر شهرستان تکاب است و سالهاست که با درجه دکترای ادبیات فارسی در دانشگاهها و مدارس عالی کشور به امر تعلیم و تدریس اشتغال دارد. انوری در جهت اعتلای زبان و ادبیات فارسی با لغت نامه دهخدا و دیگر مراکز علمی و ادبی همکاری داشته. علاوه بر مقالات ادبی و تحقیقی متعدد که در مطبوعات مختلف کشور از او به چاپ رسیده تألیفاتی دارد که به تعدادی از آنها اشاره می شود.

- ۱ - آتشکده آذرگشسب. ۲ - اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی. ۳ - یک قصه بیش نیست (درباره حافظ). ۴ - آیین نگارش مقدماتی. ۵ - آیین نگارش پیشرفته. ۶ - سخن و اندیشه با همکاری علی اصغر خبره زاده. ۷ - غمنامه رستم و سهراب با همکاری دکتر جعفر شعار. ۸ - رزمنامه رستم و اسفندیار با همکاری دکتر جعفر شعار. ۹ - دستور زبان فارسی با همکاری حسن احمدی گیوی.

منابع: تکاب افشار، علی محمدی صص ۲۹۳-۲۹۴

آثار نویسنده.

* انیس خویی، ملامحمد (قرن دوازدهم)

نام پدرش ملا عبدالرحیم است. اگرچه مولد و منشأ و مدفن او قصبه چورس می باشد اما به خویی معروف شده است. وی برای تکمیل معلومات خود به عتبات عالیات رفت سپس به زادگاهش بازگشت. انیس مردی با فراست، فهیم و نکته سنج بود و در غزل مهارت داشت

و با میرزاحسن زنوزی صاحب "ریاض الجنّه" که در خوی زندگی می‌کرد هم صحبت بود و به همین مناسبت از میرزاحسن زنوزی تخلص "انیس" را گرفت از تاریخ تولد و فوت او اطلاعی به دست نیامد همین قدر معلوم است که وفاتش قبل از فوت میرزاحسن زنوزی اتفاق افتاده است.

منابع: دانشمندان آذربایجان ص ۵۵

تاریخ خوی آقاسی ص ۴۸۵

سخنوران آذربایجان ص ۸۴۷ به نقل از

(ریاض الجنّه روضه ۵ قسم ۲ ص ۸۰۱)

* ایواوغلی، میرمحمد (قرن دهم).

از تاریخ ولادت و فوت او اطلاعی در دست نیست. تخلص خود را از زادگاهش ایواوغلی گرفته است. وی از قورچیان^(۱) حمزه میرزا به شمار می‌رفت. به فارسی و ترکی شعر می‌سرود. گویا خطی خوش داشته و اشعار خود را با لاجورد و طلا تذهیب‌کاری می‌کرده است.

از رباعیات اوست:

خواهم که به گرد سر جانان گردم	آشفته از آن زلف پریشان گردم
زَنار پرست کفر زلفش گردم	کافرتر از آنم که مسلمان گردم

* * *

^{۱-} قورچی: کسی که در اسلحه‌سازی کار می‌کند.

روزی که شدم عاشقت ای طرفه نگار من ترسیدم ز تیر هجرت بسیار
 آخر گذراندی ز دلم آن ناوک این در دل من گذشته بود اول بار
 منابع: مجمع‌الخواص ص ۱۳۶
 تاریخ خوی آقاسی ص ۴۸۶

* بردباری، بیژن (متولد ۱۳۳۲ ش.)

در یکی از کوجه‌های تنگ از محلات قدیمی ارومیه چشم به هستی گشود. تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در ارومیه به اتمام رسانید و آنگاه برای تهیه معاش به استخدام شهرداری درآمد. به همراه کار، در دانشگاه تبریز در رشته تاریخ به تحصیل ادامه داد. وی در زمینه شعر نو و مخصوصاً شعر سپید یا آزاد بیشتر فعالیت دارد. بردباری شعر را فریاد تلمبار شده در درون می‌داند و آن را به اسلحه کلمات تعبیر می‌کند. اینک دو نمونه شعر یکی کوتاه با نام "بوی بهار" و دیگری با نام "هم قبیله دریا" برای سرزمین و مردم بوسنی و هرزگوین از این شاعر ثبت می‌گردد:

«بوی بهار»

بوی بهار می‌آید.

دریا را جرعه‌ای می‌کنم

باد را دمی

که به صورت خورشید پاشم

تا خاکستر زمستانی‌اش را

بتکانم

* * *

«هم قبیله دریا»

در سرزمین تو خون می‌کارند
 از رگهای ترکیده نسل متولد شده
 و شب را پیمان می‌بندند
 با شبح قاب شده یک سرزمین
 از برادرانت یک تن رها نیست
 تا برای آسمان ابری‌ات
 چتری از آفتاب بیاورم
 از برادرانت هیچ کس آواز نمی‌خواند
 تا برای «سارایوو»
 مشق عشق را دیکته کنم
 تو همسایه آفتابی...
 آنکه با تو در کوچه‌های «گراداچاتی»
 از چهره عیسی صلیب رسم می‌کرد
 هم پیاله «نرون» بود
 که دندان «هیتلر» را شبانه برق می‌انداخت
 تا برای روز استقلال سرود ملی را
 نعره زند
 تو هم قبیله دریایی

آنکه با تو معجزه عصر نجیب قصه می یافد

زمان طولانی نیست که از اسکلت های

پف کرده خیابانهای «پراک»

سان دیده است

اینجا، اکنون

گند آوازهای کرکس

با غم آواز کبوترها تلاقی می کند

وقتی از نفس تو حسرت گل می دهد

چه فرقی خواهد کرد زمین بگردد

یا باز ماند از تغییر

تو قطره قطره در نگاه کودکان یتیم می مانی

تو وجب به وجب در حسرت مردانت

بی حرمت

و گام به گام در التماس زنانت

ذبح می شوی

چرا تکرار نکنند

آنانکه از پشت تیره «چنگیز»

نطفه ربوده اند.

و تصویر «تیمور» را در صلیبی از طلا سمبل کرده اند.

در عصری که مارشالهای ملیله بند پر ستاره

تصویر و تفنگ را

و دستور آتش را

به ایدئولوکهای کراوات دار هدیه داده‌اند

اینک منتظر فرمان آتش

رؤیای اهتزاز درفش را

بر خاک فراخ

نشخوار می‌کنند

مویه‌کن سرزمین پیر

برای نسلی که مصلوب می‌شود

این است برای تو تقدیر

اسیر بی‌زن‌جیر

منبع: بهاریه، ویژه‌نامه انجمن ادبی ارومیه ۱۳۷۲ ص ۳۱ و اطلاعات شخصی.

*برزگر، نقی

شاعری وارسته و مردی به تمام معنی ادیب بود. در ناحیه لک سلماس از مادرزاده شد و بعد از اتمام تحصیلات متوسطه به خدمت فرهنگ (آموزش و پرورش) درآمد و بیشترین ایام خدمت خود را با سمت دبیر ادبیات و فلسفه در ارومیه سپری ساخت و بازنشسته شد. کهنسالانی که از محضرش کسب فیض کرده‌اند او را استادی متبحر و آگاه معرفی

می‌کنند. وی اواخر عمر خود را در تهران به سرآورد و به علت تواضعی که داشت از چاپ و نشر آثارش خودداری کرد. استادبرزگر از کسانی است که مورد تحسین و تمجید ملک‌الشعرای بهار بود و اشعار او بویژه شعر درد دنداننش را بسیار می‌ستود. وی معتقد بود که آدمی پیوسته در حال تغییر و تحول است و ممکن است آثار قبلی در سالهای بعد مورد تأیید نویسنده یا شاعر نباشد. شاید امتناع وی از طبع آثار همین وسواس بوده است.

برزگر اواخر عمر خود را در تهران در انزوا سپری ساخت و بی‌صدا به دیار خاموشان سفر کرد. تا سال ۱۳۴۷ شمسی در حال حیات بود. یکی از خیابانهای ارومیه هم اکنون به نام این استاد ارزشمند است.

ذیلاً به اییاتی از دو قصیده او اشاره می‌شود.

تا چند پژمان و غمین از گشت چرخ نیلگون	برخیز و پرکن ساتکین ^(۱) زان آب آتش اندرون
خود چرخ را آزم نی در چهرش آب شرم نی	بازار مهرش گرم نی بسیار کردم آزمون
گه خویشتن آرایدا چون لعبتی پیرایدا	با صد کرشمه آیدا از راه نیرنگ و فسون ...

* * *

ز دیرگاه مرا دردناک دندان بود	که دردناک مرا خاطر از غم آن بود
هزار رنجم می‌داد و صبر می‌کردم	که نی توان وصال و نه تاب هجران بود
ز درد وی به دلم دردهای طاقت سوز	ز رنج وی به تنم رنجه‌ها فراوان بود...

* * *

منابع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۳۱-۲۹

اطلاعات آقای محمدرضا جراحی (شاگرد استادبرزگر)

* برقی خویی، عبدالله (متوفی ۱۲۴۷ ه.ق.)

شاعری بود از سلک فقرا و در نهایت فقر و فاقه زندگی می‌کرد. ژولیده‌ای بود با رخسار قبیح اما بیانی ملیح. مدتی در خمسه زنجان در نزد عبدالله میرزا متخلص به "دارا" فرزند فتحعلی شاه و حاکم زنجان بود و از او لطفها دید. چندی در نهاوند به سربرد و سرانجام دوباره به زنجان بازگشت و در همانجا تأهل و توطن اختیار کرد. وی در اثر مرض طاعون درگذشت.

برقی با وجود این که فرد عامی بود اما شعر نیکو می‌گفت و بیشتر به غزل گرایش داشت. از اشعار اوست:

هر کجا شام شد آنجابه غریبان وطن است	رهش افتاد به زلف تو و دل بار افکند
هر کجا می‌نگری کشته خونین کفن است	نه عیان قاتل و نه تیغ هویدا اما
لب یار و سخن «برقی» شیرین سخن است	روح را آن که دهد لذت جاوید دو چیز

* * *

به وجه خویش دهم جان خویش گر تو بخواهی	ز تیغ غمزه به جنگی کنی به خشم نگاهی
نداشتم به جز از تو ز کید چرخ پناهی	زنی خدنگ جفایم تو هم به کام رقیبان
چگونه دود نخیزد که سوخت خرمن کاهی	ز عشق تو رودم لحظه لحظه آه ز سینه
مگر ز سینه مجنون بجست شعله آهی	رود ز خرمن لیلی به چرخ حلقه دودی
فتاده‌ام به کمند بلای زلف سیاهی	سپهر بیهده تابد کمندهای بلایم
ز خاک من ندمد از شرار آه گیاهی	مگر گیاه تو بویم به خاک تیره چو خسبی
به خاک سوخته گر بگذری تو بر سر راهی	وجود برقی بیدل بود ز راه محبت

منابع: نگارستان دارا ص ۱۷۲

دانشمندان آذربایجان صص ۶۷-۶۶

* برین، حاج خلیل (متولد ۱۳۰۲ ش.)



از شعرای کهنسال خطه خوی است. تحصیلات متوسطه دارد و در بازار جوادیه خوی به حرفه بزازی مشغول است تا قبل از انقلاب اسلامی می نوشت و کمتر می سرود اما بعد از انقلاب بیشتر به سرودن شعر روی آورد. در میان قالبهای شعری تمایل بیشتری به مثنوی دارد و محتوای اشعارش اجتماعی، مذهبی و تاریخی است. وی عضو انجمن ادبی شهرستان خوی محسوب می شود.

اینک یک غزل و یک مثنوی از نمونه اشعار این شاعر:

دعای محبت

امشب بیا برای محبت دعا کنیم	خود را ز قید و بند منیت رها کنیم
با واژه محبت و یکرنگی و صفا	باشد گره ز مشکل درمانده وا کنیم
امشب بیا به آب محبت وضو کنیم	دل را بدانچه خوب بود آشنا کنیم
دلها گرفته رنگ سیاهی ز معصیت	فکری نموده صاف چو آینه ها کنیم
هر ادعا به بی گنهی غفلت و خطاست	باور نکردنی است اگر ادعا کنیم
این فرصت امید که در باغ سینه هاست	از دست تا نرفته کمی دست و پا کنیم
فصل بهار و زمزمه گل شنیدنی است	حسرت بود که دامن گل را رها کنیم
باید کویر خشک دل و روح تشنه را	با چشمه های صدق و صفا با صفا کنیم

دل را "برین" به آینه پیوند گر دهیم

آسان بود که دین محبت ادا کنیم

* * *

در کرامت منصور حلاج

بودم آن مرد گفت با منصور	در نهاوند با دلی مسرور
شد در آندم صدای بوق بلند	کرد منصور رو بمن خرسند
این چه صوتیست. می رسد امروز	گفتم عید است و عید ما نوروز
سپری گشته دی رسیده بهار	فصل گل هست و موسم گلزار
عید نوروز و جشن نوروزیست	روز میمون و صبح پیروزیست
آهی از دل کشید آن خوش کیش	گفت نوروز من بود در پیش
هست در پیش بهر ما روزی	عید ما هست و روز پیروزی
گفتم آنروز کی بود گفتا	غوره با صبر می شود حلوا
کردم اصرار و گفتم ای منصور	تو مکن راز دل ز من مستور
مدتی خیره چشم بر من دوخت	نگاهش آتشی بجان افروخت
گفت آنروز سر رود بردار	گذر افتد بخانه خمار
سیزده سال بعد از آن گفته	بر سر دار دیدم آشفته
تا مرا دید گفت شمع افروز	عیدنوروز من بود امروز
حظه هائیت ماندنی شیرین	سالها بود آرزویم این
رود تا برین سری بردار	خفته ها می شود مگر بیدار

* بزرگ امین، اکبر "جنون" (متولد ۱۳۲۲ ش.)



فرزند هنرمند مرحوم عباس بزرگ امین در ارومیه در خانواده‌ای که مکتب حماسه و فولکلور بود به دنیا آمد. دوران تحصیلی را تا پایان متوسطه با ممتازترین نمرات به اتمام رسانیده به تحصیلات عالی ادامه داد و در سال ۱۳۷۳ با درجه دکترا

پزشکی از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد و اینک در ارومیه به خدمت هموطنان خود مشغول است.

دکتر اکبر بزرگ امین که تخلص "جنون" را بر اشعارش برگزیده از زمان کودکی در نزد پدرش مرحوم عباس بزرگ امین به فراگیری شعر و ادبیات آذری همت گماشت. در پانزده سالگی با موسیقی آذربایجانی آشنا شد و به نواختن "ساز" و سرودن شعر پرداخت آنگاه نغمه‌خوانی آغاز کرد و سروده‌های خود و دیگر شاعران ترک را با نوای دلنشین ساز و آواز خود به اجرا درآورد.

در سالهای تحصیل در تهران چندین کنسرت برگزار نمود. در فیلمهای سینمایی مانند "ساوالان" "آی پارا" "ملک خاتون" "دلوران" "کوچه دلگشا" هنر برتر خود را نشان داد و با نوای ساز و آواز ارزش هنری والایی به آنها بخشید. او در ساختن موسیقی این فیلمها نیز با فرهاد فخرالدینی آهنگساز معروف کشور همکاری داشته است.

از سال ۱۳۷۵ گروه موسیقی به نام صفی‌الدین اورموی تشکیل داده است. این گروه بارها در سطح ارومیه و شهرهای دیگر برنامه‌ها اجرا کرده و مورد استقبال قرار گرفته است.

یک نمونه از اشعار وی در شرح احوال پدرش عباس بزرگ امین که جوابیه‌ای بر شعر پدر

است ذکر شده و اینک نمونه دیگر از سروده‌های او:

عاشیقلار سازیندا نه اوخویاردی؟	گوزلرده عیشوه، ناز اولماسایدی
بلکه محبتدن دیواردی اینسان	وصال چوخ اولسایدی آز اولماسایدی
بولبول باغ ایچینده فریاد ائده‌ردی	قیزیل گول بوداغین بیر یاد ائده‌ردی
"قاراقیش دونیانی بر باد ائده‌ردی" ^(۱)	گونش اولماسایدی یاز اولماسایدی
سوساردی کونوللر سوساردی اوره‌ک	نغمه‌سبز بیر حیات نه ییمه گره‌ک؟
"جنون" یاشامزدی اولردی گرچک	نغمه اولماسایدی، ساز اولماسایدی

منبع: هفته نامه صدای ارومیه شماره ۳۲

آشنایی با صاحب ترجمه



۱- مصراعی است از "سهند" که تضمین شده است.

* بزرگ امین، عباس (۱۳۷۷-۱۳۱۵ ش.)



در یک خانواده غیرتمند در خوی چشم به هستی گشود. خانواده‌اش در سال ۱۳۲۵ هنگامی که عباس ده ساله بود از خوی به ارومیه کوچ کردند. وی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در ارومیه به پایان رسانید و به استخدام آموزش و پرورش درآمد. در

حین خدمت موفق به اخذ فوق‌دیپلم در زبان انگلیسی شد سپس در دانشگاه تبریز به تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۶۳ در رشته ادبیات فارسی لیسانس گرفت. وی چندسالی در تبریز تدریس کرد. بار دیگر به ارومیه بازگشت و در دبیرستانهای ناحیه دو به تدریس ادبیات و عربی مشغول شد تا اینکه در سال ۱۳۷۵ به افتخار بازنشستگی نایل آمد. دو سال بعد از آن در یازدهم خردادماه دارفانی را وداع گفت. او با اینکه مردی قوی و سالم و ورزشکار بود و در مقابل هیچ چیز و هیچ‌کس تسلیم نمی‌شد اما بیماری سرطان او را خیلی زود از پای درآورد. از دست رفتن این معلم پرتلاش موجب اندوه تمام یاران و دوستان ادب آذری گردید. بزرگ امین مردی بود که نسبت به وطن خود عشق می‌ورزید و غیرت و مردانگی با خونس عجم بود. روحی حماسی داشت و اندیشه‌هایش حماسه بود. او در زنده نگهداشتن فرهنگ شفاهی آذربایجان سالها به کار و تلاش پرداخت و حاصل این تلاش پی‌گیر و مداوم بیست و هشت جلد کتاب و نیز چندین دفتر در زمینه ادبیات و موسیقی آذربایجان و دنیا است که از این تعداد فقط عاشق علسگر و بوستان چاپ و منتشر شده‌است. خانواده وی اخیراً تصمیم گرفته‌اند که اقدام به چاپ آثارش کنند. او از حافظه‌ای غنی و قوی برخوردار بود. اشعار زیادی از شعرای آذربایجان را در سینه محفوظ داشت. گاه می‌شد که اشعاری

بیش از صد بیت را از یک شاعر از حفظ می خواند بدون اینکه بیتی را فراموش کند.

عباس شعر هم می سرود در اشعار هجایی او الفاظ حماسی و باصلابت نمود خاصی دارند و واژه کوه که سمبل استواری و قدرت است در شعرهایش جا افتاده و چشمگیر است.

بزرگ امین فرزندان صالح و هنرمندی به اجتماع تقدیم کرده که شایان ذکر است. او یک دختر و چهار پسر از خود به یادگار گذاشته که همه افتخار آفرینند. پسر بزرگ او اصغر فارغ التحصیل داروسازی در آلمان است. پسر دیگر او اکبر، پزشکی است در خدمت مردم ارومیه پسر سومش جواد دامپزشک و چهارمین پسرش مسعود نام دارد که به هنر ریزه کاری و منبت مشغول است و همه اهل شعر و موسیقی و در نواختن ساز استادند.

اینک این معلم زحمتکش و نویسنده پرتلاش و شاعر حماسه ها در باغ رضوان در قطعه یک ردیف ده قبر بیست و هشت در زیر خاک سیاه آدمخوار مدفون است.

شعر زیر از او در سنگ مزارش به چشم می خورد:

باشی قارلی بیر داغام من	چیسکین دومان منه نیلر
بار بهرلی بیر باغام من	شاختا بوران منه نیلر

* * *

باغبانام عشقین باغیندا	کونول محبت طاغیندا
جان نازلی یار آباغیندا	اولسا قوربان منه نیلر

* * *

بیر باغبانام یازیم سوسماز	بیر اوزانام سازیم سوسماز
بزرگ امین سوزوم سوسماز	دهلی دووران منه نیلر

* * *

شعر زیر آخرین سروده^۱ اوست که در فروردین ماه هفتاد و هفت یعنی دو ماه قبل از فوت خطاب به پسرش دکتر اکبر بزرگ امین^(۱) که خود پزشک هنرمندی است و در شعر به ویژه موسیقی صاحب نام است سروده و او نیز جوابیه‌ای بر این شعر دارد.

اوغول هر مجلسده چال منی سازدا	عومرو موگونوموسازا باغلا دیم
گل قیشین قهر بندن آل منی سازدا	کونلومون تئلرین یازا باغلا دیم
* * *	

آزادلیق عاشیقین دارا تاپشیرما	باهارین عاشیقین قارا تاپشیرما
هر مجلسده یادا سال منی سازدا	قیزیل گول عاشیقین خارا تاپشیرما
* * *	

ائلمین شوهرتی سازا عاشیغام	قوجامان اوزانام یازا عاشیغام
جوشدور وراغ یاشیل آل منی سازدا	بیر کاتیب دردیمی یازا عاشیغام
اونوتما هر زامان چال منی سازدا	

سروده زیر جوابیه اکبر بزرگ امین است به شعر پدر

یانیق کرمی ^(۲) ده چالارام سنی	سازیمی آلارام سینهم اوستونه
دویغولار قوینوندا بولارام سنی	گرچکده چاتماسا الیم دستینه
حسرتین محنتین پوزانی اوللام	کاتیب تک دردینین یازانی اوللام
نغمه‌دهن نغمه‌یه سالارام سنی	اثلینین شوهرت لی اوزانی اوللام
* * *	

۱- شرح این هنرمند در همین کتاب ذکر شده است. ۲- یانیق کرمی - نام یکی از نغمه های آذری است

آغیر هیجرانیندان قلبیمدی شان شان چالارام سازیمی بیر آن دورمادان
 "جنونام"^(۱) آی آتا هر یئرده هرآن ائللرین یادینا سالارام سنی
 اونوتمام سازیمدا چالارام سنی

شعر زیر خطاب به فرزند هنرمندش دکتر جواد است.

آغلاماقدان خوشوم گلمز	"جاواد" سازدا آغلامنی
ساز دیلینی هرکس بیلمز	سازلا بوکوب باغلامنی
قارا باغیریم جادار - جادار	دونیانی ائدیب منه زار
بئله محنتده هاردا وار	چال سازیندا آغلا منی
سازین سوزون فداسییم	پرده پرده چاغلا منی
آجی شیرین چاغلاریم وار	دریلمه میش باغلاریم وار
داغلار بویدا داغلاریم وار	داغلا منی داغلا منی

چال سازیندا آغلا منی

منبع: اطلاعات شخصی.

مصاحبه با دکتر اکبر بزرگ امین (فرزند آن مرحوم)

* بصیرنیا، بهارک "لاله" (متولد ۱۳۵۷ ش.)



بالین که جوان است و مدت زیادی نیست که به سرایش شعر روی آورده اما استعداد ذاتی خود را در همین مدت اندک نشان داده است.

وی از کودکی به شعر و ادبیات و مطالعه در این باب علاقمند

بوده و همین امر موجب شکوفایی ذوق او گردیده است. در اشعار این شاعره جوان تازگی‌های نسبی به چشم می‌خورد و اگر تلاشی پی‌گیر داشته باشد موفقیت او در این راه بسیار خواهد بود.

دو غزل زیر از اوست که هر دو دارای ردالمطلع است:

دست و پای غصّه را زنجیرکن	تشنگان دوستی را سیرکن
خواب دیدم عاطفه خشکیده است	آه این کابوس را تعبیرکن
دست بردار از سکوت انجماد	یک نفس احساس را تدبیرکن
اشک‌ریز آسمان را دیده‌ای	گریه‌اش را بی‌صدا تفسیرکن
خسته‌ام از چهره‌های رنگ رنگ	پاک بودن را بی‌تصویرکن
لحظه‌هایم بوی غربت می‌دهند	چاره‌ای بر غربت دلگیرکن

"لاله" را دریا ب در اندوه خویش

دست و پای غصّه را زنجیرکن

* * *

وقتی که از سکوت تو دلتنگ می شوم بر شیشه نگاه تو یک سنگ می شوم
 اینجا که نیست هیچ نوایی برای من در عالم غریب خود آهنگ می شوم
 گفتی صداقت است بهای یکی شدن اکنون مرا چه باک که یکرنگ می شوم
 وقتی که آسمان هوس گریه می کند با گریه اش چه زود هماهنگ می شوم
 سازی نگفت غصه من در فراق دوست انگار چاره نیست خودم چنگ می شوم

با "لاله" می روم به جهان پر از غزل

وقتی که از سکوت تو دلتنگ می شوم

منبع: اطلاعات شخصی و مصاحبه با خود شاعر



* بصیرنیا، شیرین (متولد ۱۳۵۹ ش.)



خواهر کوچک بهارک بصیرنیا است. او هم مانند خواهرش از کودکی به شعر و شاعری علاقمند بوده است. از آنجا که محیط خانواده برای این دو خواهر مساعد بود در کنار هم پرورش یافتند و با هم شکوفا شدند. ذوق و استعداد این دو خواهر، نگارنده را بر آن داشت که نامشان را در این کتاب ثبت کند.

از غزلهای شیرین است:

دلیل زیستنم آشکار خواهد شد	شبی که با تو خزانم بهار خواهد شد
که باشکوه نگاهت مهار خواهد شد	دلم شبیه به دیوانه‌ای است در زنجیر
که آخر عاقبتم انتظار خواهد شد	همیشه حسّ غریبی مرا خبر می‌داد
به روی زورق هجران سوار خواهد شد	شبی که یاد تو همچون مسافری مغرور
دلم به کوی جنون رهسپار خواهد شد	تو حرف رفتن خود را دوباره خواهی زد
به جرم سادگی‌اش خدشه‌دار خواهد شد	عجب مصیبت تلخی که باز احساسم

سری به کلبه "شیرین" بزن که او تنهاست

به کلبه‌ای که برایش مزار خواهد شد

* * *

چون موج سرکشم که ز دریا فراری‌ام	امشب سوار زورقی از بی‌قراری‌ام
خوش مرهمی است یاد تو بر زخم کاری‌ام	وقتی جراحت دلم از زخم خنجر است
یک مثنوی است حاصل شب زنده داری‌ام	هرگز از این سروده مرادم غزل نبود
از من گرفت سادگی و تازه کاری‌ام	شوقی که از حضور تو در دل جوانه زد

برخیز تا ز قصه "شیرین" خبر دهم

کامشب سوار زورقی از بی‌قراری‌ام

منبع: اطلاعات شخصی و مصاحبه

* بورچالو، نقی خان (متولد ۱۲۹۴ ش.)

نقی خان معروف به قلی خان رئیس ایل قاراپاق سلدوز فرزند رضاقلی خان رشیدالسلطنه در خانواده مرفه مهاجر به دنیا آمد. آن دسته از ایل قاراپاق از جمله نیای قلی خان که در محال سلدوز زندگی می‌کردند در سال ۱۲۰۷ شمسی مطابق با ۱۸۲۸ میلادی توسط عباس میرزا نایب‌السلطنه از محال بورچالو در تفلیس به آذربایجان ایران کوچانده شده در نقده ساکن بودند. قلی خان در همانجا متولد شد و در مکاتب سنتی تحصیل کرد. بعد از انقلاب اسلامی به تهران نقل مکان نموده در آنجا وفات یافت و در قم مدفون گردید.

وی طبع روانی در شعر داشت و اشعار خود را به ترکی می‌سرود. در زیر به ثبت نمونه‌ای از سروده‌های وی می‌پردازیم. شعر زیر در اعتراض به رضاخان از اوست و همین شعر موجب تعقیب او گردید:

شاه‌ها عرض ایله‌میشم عرضیمی پست ایله‌میشم	چکیب ارباب رجوع گور نجه بازاره منی
مملکت بیریریه دگمیش آدی تجدید نظر	کیمسه‌نی دو تفاق ایچون سالدیلار آزاره منی
حق‌ی هنج کیمسه سوروشماز نه قدر یوخدی پولون	گتیریبلر سورایا ساتماغا دیناره منی
نهدی قانون عدالت آدی وار شهرتی وار	دوزونی سویله‌یریم گر چکه‌لر داره منی

“بورچالو” بسدی بو قدر ایلمه آه‌ایله فغان

حاضرام خدمت ایچون قوی گلیب آپاره منی

* * *

نمونه‌ای دیگر از شعر بورچالو:

پریشان کونلومین صحنی گول آجدی لاله‌زار اولدی آجیب دیل طوطی طیبیم ینه شکر نثار اولدی

بوگون بیر آیری وضعیت گورور قلبیم آچیر گول لر یتیم نوروز بایرامی دیرسن نوبهار اولدی

جماعت سمتینه باخسان گولور شاد و خرامان‌دیر

بو اوضاعی گورهن دمدن اوره ک بی اختیار اولدی

منبع: شاعر لر مجلسی شماره ۴-۳ آذر ۱۳۲۴ ص ۴۱۳





* بهمنمون، یوسف "دالغین" (متولد ۱۳۳۱ ش.)

تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود ارومیه به پایان
برد سپس وارد دانشگاه شد و در رشته حقوق قضایی موفق به اخذ
مدرک گردید و پیشه قضاوت را انتخاب کرد. وی از دوران کودکی
نسبت به زبان مادری عشق می ورزید و هنگامی که زبان به سرایش
شعر گشود احساس خود را به طرق مختلف در زبان ترکی بیان کرد و سرانجام نمونه‌ای را با
نام "دولامایول لار" چاپ و منتشر نمود.

ذیل یک قطعه شعر آزاد و یک غزل از این شاعر نمونه می آوریم:

یاغیش منه

گنجه گوندوز آغلابیری

ویالنیز لیقارلار سوکوت ال بیرلیگینده

آیاقلاریم آلتدا سورونوردو

ایشیق یانسیمالاری

قاییلار باغلی

آتوشکه لر یاشماقلی

هله...

سیلینمه میشدی

قوروچوره بین

قاپماق یاریشی

یالاواج کوربه ایله

ایتین آراسیندا

کی اونومده دالغالانمیش

آلابولا بایراقلار آلتدا

دیولدو بالابان لار

من

دالمیشدیم اویارشا

قاییلار

هله باغلیدی

و آتوشکه لر

یاشماقلی

* * *

«عشق نشئه سی»

دلبرین وصلینده دونیا گزیمه یین رسوا ده گیل
گئچمیین شهر فناندن طالب سودا ده گیل
دوزگون عشقین حجتی ظاهر ده کی غوغا ده گیل
عاشقه عشقینده حجت گوزده کی دریا ده گیل
عاشقه زهد و ریا بیر سئومه لی معنا ده گیل
عاشقین معشوقدا بیرلیک تاپماسی بیجا ده گیل
دلبرین وصفینده نکجه قامت رعنا ده گیل
دلبرین اسراری وارکی عاشقه حاشا ده گیل
منبع: مصاحبه با خود شاعر

یانمایان عشقین اودوندا عاشق شیدا ده گیل
وصل جانان گوزلوین جسم ایله جانی یوخلاماز
دوزگون عاشق لر یانار سس سیز حریم عشقده
هیجر الیندن شمع تک عاشق اوره کدن آغلایار
عشق دردین آنالایان دونیا به ائتمز اعتبار
یانمایان هیجران کوزونده نشئه بیلمز وصلدن
اولمایان یاريله همدم سر حسنون آنلاماز
وصله چانماز کیمده کی "دالغین" کیمی شوق اولماسا

در تاریخ ولادت و فوت وی اختلاف نظر وجود دارد. تولد او را از ۱۱۳۰ تا ۱۱۶۰ و وفاتش را از ۱۲۱۰ تا ۱۲۲۱ هجری قمری ثبت کرده‌اند. وی در روستای بیتوش از توابع سردشت در ناحیه آلان در یک خانواده اهل فضل دیده به جهان گشود. بعد از فراگیری قرآن و گلستان و بوستان و کتابهای معمول آن عصر در نزد والد خود، از محضر ملا محمد ابن الحاج کسب فیض کرد سپس راهی عراق شد و در اربیل محضر مولانا صبغة اله حیدری را درک نمود و در شهرهای بغداد و بصره تحصیلات خود را به کمال رسانید. در این مسافرتها برادرش شیخ محمود نیز به همراه او در کسب کمال بود. دو برادر به کویت رفتند و از آنجا عازم ولایت احسا از توابع هجر در بحرین شدند و هر یک در مدرسه‌ای به تدریس و تألیف پرداختند. بعد از مدتی به هوای دیدار از زادگاه خود به بیتوش آمدند. برادرش شیخ محمود در همانجا ماندگار شد و ملا عبدالله بار دیگر راهی بصره و بغداد گردید و هنگامی که بصره از طرف صادق خان زند به محاصره درآمده بود او ناچار از بصره به احسا رفت و در آنجا کتاب "الکفایه" را تنظیم و به شیخ احمد احسائی تقدیم کرد.

وی در اواخر عمر خود از احسا به بصره رفته و در همانجا دارفانی را وداع گفته است. بیتوشی در نظم و نثر عربی، فارسی و کردی ید طولایی داشت و آثار زیادی از خود به ویژه در زبان عرب به یادگار گذاشته است که به برخی از آنها در ذیل اشاره می‌شود:

۱- الکافی ۲- الوافی بحل الکافی ۳- حدیقة السرائر ۴- کفایة المعانی ۵- حواشی مدون

بر کتاب البهجة المرضیه فی شرح الالفیه ۶- منظومه‌ای در بیان افعال.

ابیات زیر را به او نسبت داده‌اند:

لقمه غم به گلیم ره فریاد گرفت از ره عشق مرا باده حلال است امروز
سرمه فتنه عزیز است به چشم ایام نرگس خسته‌ات ای سرو چه حال است امروز

منابع: تاریخ فرهنگ و ادب مکریان ج ۲ صص ۳۳۲-۳۱۷

دانشمندان کرد صص ۲۵۳-۲۵۰

* پرغم، حاج محمدشریف (متوفی ۱۳۴۸ ه.ق.)

از واعظان ارومیه که شعر هم می‌سرود و پرغم تخلص می‌کرد. اشعارش اغلب در مرثی
اهل بیت است.

میرزا علی اصغر محیط از شعرای ارومیه قطعه زیر را در تاریخ فوت او سروده است:

پیر روشن ضمیر خوش اخلاق	رائی عترت رسول امم
حاجی ناجی آن که بود شریف	نام او و تخلصش پرغم
چون به عزم جوار رحمت حق	بست بار رحیل از این عالم
بهر تاریخ او به گوش "محیط"	هاتفی گفت: "حیف از پرغم"

که عبارت حیف از پرغم به حساب ابجد معادل ۱۳۴۸ ه.ق. است.

منبع: سخنوران آذربایجان، صص ۹۰۲-۹۰۱ ج ۲



* پریزاد، مخرم «سورگون» (متولد ۱۳۲۳ ش.)

شاعری است از ایل قره‌پاپاق نقده که در قریه "فرقوزاد" در یک خانواده زحمتکش روستایی دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی را در روستای "راهدانه" و متوسطه را در نقده، مهاباد و

ارومیه به پایان برده در سال ۱۳۴۶ وارد دانشگاه آذربادگان تبریز شد و به اخذ لیسانس در رشته جغرافیا نایل گردید. اینک در دبیرستانهای نقده به تدریس جغرافیا اشتغال دارد. به زبان مادری شعر می‌سراید و در انواع قالبهای ترکی طبع آزمایی کرده و به شعر عاشیق علاقمند است.

سورگون با موسیقی نیز آشنایی دارد و اوقات بیکاری و استراحت خود را گاهی با نواختن ساز و تار سپری می‌کند. از آنجا که با تنگدستی نشو و نما یافته با دردهای جامعه خود آشناست. وی تنها فرزند خانواده و قدرشناس پدر و مادر خویش است. پیوسته از آن دو با محبت و احترام یاد می‌کند. در دوبیت زیر خود را چنین معرفی می‌نماید.

علمدد آتام دیر فرنگیز آنام سورگونم فرقوزاد مسکنیم اولوب

آتام ایلدریم تک هله‌ده شاخیر آنام، خزان ووروب گوللری سولوب

شرح حال این شاعر در تذکره ادبیات اوجاعی نیز آمده و تاریخ تولدش در کتاب مذکور به اشتباه ۱۳۲۶ ثبت شده است.

نمونه‌هایی است از اشعار وی:

دیوانی

محبیتین دوشگونویم، دینله‌ین یوخ دردیمی
 عومور گنجیر خزان کیمی، بیگانه‌دیر یاز منه
 انتظارام شاد خبره، یوخ‌دور دوزوم فرقه
 ممکن اولسا آل بیر مکتوب، ائل‌ریمدن، یاز منه
 * * *

بیر صدف‌تک بسله میشدیم، درّ و گوهر مهرده‌ن
 التفاتین کسمه‌سه‌ایدی، قورخمازایدیم، دهرده‌ن
 کونلومده کی درّ عشقی، سیندیر‌بیدیر، قهرده‌ن
 "ناشی صراف" بها وئریر، ده‌یه‌ریمدن آز منه
 * * *

دورنا‌گوله، آهو چۆله، غونچا، باهار فصلینه
 بابلی بابین تاپسین گره‌ک، هر شئی اویغون اصلینه
 هر داش یونان فرهاد اولماز، بئل باغلاما وصلینه
 امتحانه چکمه‌میشدن، آچما پنهان راز منه
 * * *

بولبول ایدیم، مسکنیمده، اولدو یولداش، سار منه
 سحر آچمیش غونچا‌گولون، یثرین آلمیش، خا، منه
 فلک ائتمیش گئن دونیانی، قفس کیمی دار منه
 هر سیمینده بو قفسین، سازاخ چالیر، ساز منه
 * * *

بیر داشقین چای، طغیان ائتمیش، حقسیز بوغموش سارامی

نوره گیمده پنهان دردیم، باغلییان یوخ یارامی

بو نده ندیر، هر کیسه دهن، ایسته میره م چارامی

"بیر سورگون" ام، همدیمدیر غم، ائيله مه ز ناز منه

* * *

هیجران

نه مدت دیر، هیجران غمی پیکان تک

باغیریم باشین، شان - شان ائیلر چاره قیل

خومار - خومار، ساغ سولونا، باخان یار

قاره گوزلر، مین قان ائیلر، چاره قیل

* * *

آیریلاندا، دولو خساندین، ایلک باهار

ایپک دسمال، باغیشلادین، یادگار

هیجران بیزی، ساخلیبیدیر انتظار

حدسیز غمیم، طغیان ائیلر، چاره قیل

* * *

اثر ائتمه ز، نوره گینده سوزلریم

یول اوزاقدیر، تاب ائيله مز، دیزلریم

سحر آخشام، یول چکنده گوزلریم

چشمیم یاشین، عمان ائیلر چاره قیل

* * *

قاش قارالمیش، گیزلین - گیزلین گلیرسن

گولوشونده قند ازیرسن، الیرسن

دولوخساما، باغیریم باشین دلیرسن

دوشمان گوروب بهتان ائیلر چاره قیل

* * *

بونه دبدر، هئج یاراشمیر، اینسانا

ساج آغاریر، سون قویولمور، هیجرانا

هیجران سوزو، داستان اولور دورانا

"سورگون" عشقیم افغان ائیلر چاره قیل

* * *

غزل

تاکی گوز یاشیم آخیب عارضه عمان اولدو	گوزومون ایلک اوونون، اوچماسی عنوان اولدو
یئنی یورد سالماغا، محتاج گلستان اولدو	آختاریب قوش کیمی کونلوم یئنه بیر گؤل دببینی
عشق لیلاده یانان، گور نئجه نالان اولدو	لپه لنمیش هوسی، مجنونو چوللرده قویوب
مینا گرده هوسی، قلبیده ویران اولدو	ئولکده اینسانا عشق ایله ئوره ک تاپشیردیم
داغ و یقارلی یاشاماق، مسلک مردان اولدو	دایانیب گولمه سولارتک قوخوماقدان نه ئمر
فرسته میدان آچان دست ایله تالان اولدو	بخش ائدهن وارلیغینی، سینه سی الوان وطنه
آلچاغا وسع وئره کینه لی دووران اولدو	دهرده چوخ اوجالار، یئندی دوزه، جوریندهن
آنا تک قوینون آچان آذربایجان اولدو	قانادین آچسادا قوزغون کیمی ساتقین آچسین
"سورگونه" مژده وئرن، دردیمه درمان اولدو	ئوره گین یاغینی اینسان غمینه ملهم ائدهن

منبع: مکاتبه با شاعر

* پیشانی، حسنعلی

گویا عمر نسبتاً طولانی داشته. مؤلفان بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی وفات او را بین سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۵ احتمال داده‌اند. در یک رساله خطی که در اختیار این مؤلفان بوده چنین بیان شده که اجداد وی در بندربوشهر زندگی می‌کرده‌اند و به علت نامعلومی به ارومیه نقل مکان یافته و متوطن شده‌اند. پیشانی مدتی در خدمت حبیب‌اله‌خان بیگلربیگی بوده و نیز منشی‌گری دارالحکومه ارومیه را به عهده داشته است. از بعضی از اشعارش چنین برمی‌آید که مدتی در تهران به سربرده است.

وی در کنار شهر ارومیه باغی داشته به نام نظر باغی که به دست خود به آن باغ صفا بخشیده بود. امروزه فقط نامی از آن از زبان کهنسالان ذکر می‌شود و بازماندگان شاعر نیز نام خانوادگی خود را نظر باغی انتخاب کردند.

پیشانی به فارسی و ترکی شعر می‌سرود.

قطعه زیر از اوست:

خواهی ز هر دو عالم آزاد باشی ای دل از رشته خلاق باید که دل بریدن
از اهل دهر ناید جز بوی بی وفایی بهتر ز اهل عالم در گوشه‌ای خزیدن
دو بیت زیر مطلع و مقطع یک غزل ترکی اوست:

* * *

ساقی تعلق ایلمه جام بلورین آل اله دور بیر ایاغه توت الیم، رحم ایلیب همت ائله
زنجر زلف یار گور شیدا پریشانی نجه ایمان ائویندن عاقبت کوفره چکیب بو سلسله

منبع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۴۹-۴۳

* پویان مهر، رسول (متولد ۱۳۵۶ ش.)



از شاعران جوان ارومیه است که استعداد و ذوق خود را نمایان ساخته است. وی از دوران کودکی با کتاب و کتابخانه مانوس بود. مطالعه دیوان‌های شعرای مختلف در شکوفایی طبعش مؤثر واقع شده است.

پویان مهر به فارسی و ترکی شعر می‌سراید. نمونه زیر از اشعار اوست:

آز قالدی گولون آیریلیغی فکریمی قاتسین باور ائله‌مزدیم او گوزل گول منی آتسین
من غم دنیزینده بوغولارسامدا عزیزیم راضی اولایلمم کی او مهر و غمه باتسین
هر چند الیم چاتمادی دامانینه، یارب دامن وصاله قوی اونون اللری چاتسین
شادلیق گونشیم چیخماسادا چیخمیب اما یارب اونون عالمده غمی گون کیمی باتسین
آلتین کیمی من واردی خریداریم همیشه من عالمه ساتمازدیم اونو قوی منی ساتسین
عشقین اته‌گینده یایشارکن اته‌گیمدن من آتامدیم اما او رسولون داشین آتسین

* * *

ز جام باده خورشید لولم من از تاریکی شبها ملولم
منم فانوس راه تیرگی‌ها که در اقلیم نادانی رسولم

* * *

دکان تنگ قلبم باز بازه اگر چه کوچک اما تازه سازه
من از آن مشتری منت پذیرم که گاهی سرکشد بر این مغازه

منبع: از یادداشت‌های حمید واحدی (شاعر)

*** تایب خویی، حاج خداویردی (متوفی ۱۲۰۱ ه.ق.)**

در چورس از توابع خوی متولد شد. مردی بود متقی و شایسته که از راه تجارت امرار معاش می‌کرد. و از مصاحبان نزدیک میرزا حسن زنوزی صاحب ریاض‌الجنه بود. به فارسی و ترکی شعر می‌سرود و در ساختن ماده تاریخ مهارت داشت و درباره اغلب وقایع و بنای ساختمانها و ابنیه عالی زمان خود ماده تاریخ های نفی سروده است.

میرزا حسن زنوزی فانی در تاریخ فوت او گفته: بگفتا "تایب ما از جهان رفت"

نمونه‌ای از اشعار تایب:

خورشید به جلوه از صفای دل ماست تاریکی شب ز آه و وای دل ماست

دایم چو جرس نعره زنان است مگر یک دلبر شوخ آشنای دل ماست

* * *

در دل ما غم خوبان وطنی ساخته‌اند خوش مکانی است در او انجمنی ساخته‌اند

* * *

بریستون رو ای صبا آگاه کن فرهاد را که کوهکن شیرین من شیرین تر از شیرین تست

منابع: دانشمندان آذربایجان ص ۸۴

تاریخ خوی آقاسی صص ۴۸۹-۴۹۰

تاریخ خوی دکتر ریاحی صص ۲۳۶-۲۳۷



* تجلیل، جلیل (متولد ۱۳۱۳ ش.)

در خوی متولد شد و تحصیلاتش را تا پایان لیسانس در تبریز سپری ساخت. در سال ۱۳۳۴ با رتبه اول از دانشگاه تبریز فارغ التحصیل شد. به موازات تحصیلات رسمی در حوزه علمیه تبریز به کسب علوم معارف اسلامی، ادبیات عربی، فقه، فلسفه، منطق، معانی و الهیات پرداخت.

ادامه تحصیلات وی در دانشگاه تهران بود. در سال ۱۳۴۹ به دریافت دکترای ادبیات فارسی نایل آمد و از همان سال در دانشکده ادبیات آن دانشگاه تدریس ادبیات فارسی، عربی، فنون ادبی، معانی و بیان را در سطح لیسانس، فوق لیسانس و دکتری به عهده داشته است. تاکنون بیش از پانزده تألیف در زمینه ادبیات، معانی و بیان، عروض و قافیه، معارف اسلامی و بلاغت به طبع رسانده است.

وی در اکثر کنگره‌های علمی و ادبی داخل و خارج کشور شرکت داشته و در هر کدام مقالات ارزشمندی ارائه داده است. در حدود یکصد مقاله علمی در مجلات بین‌المللی و دانشگاهی به زبانهای فارسی، عربی و فرانسه از وی منتشر شده است. تا اکنون در دانشگاه تهران، حوزه علمیه، جامعه صادق، دانشگاه دکتربهشتی و دانشگاههای دیگر به تدریس مشغول بوده است. بسیاری از فارغ التحصیلان دکتری دانشگاه تربیت معلم و دانشگاه تربیت مدرس که هم اکنون در دانشگاههای داخل و خارج کشور به تدریس اشتغال دارند از حوزه درس وی بهره گرفته‌اند.

منبع: مصاحبه با صاحب ترجمه

* ترجمانی زاده، احمد (۱۳۵۹-۱۳۸۰ ش.)

از دانشوارن عصر حاضر و استاد ممتاز ادبیات فارسی دانشگاه تبریز مردی خوش بیان، باصفا و محبوب دل همگان بود که در شهرستان مهاباد پا به عرصه هستی گذاشته بود.

در ادبیات فارسی و عربی تبخّر کامل داشت. برای معرفی چهره علمی وی از اقرار استاد قاضی طباطبایی استاد دانشگاه تبریز مدد می‌گیریم. استاد قاضی در مقدمه "چند مقاله عربی" از او چنین می‌نویسد: «اهل فضل و کمال و ارباب عدل و انصاف بر این قضیه معترفند که فاضل محترم جناب آقای احمد ترجمانی زاده دامت افاضاته مایه فخر و اعتبار و آبروی دانشگاه جوان تبریز و علاوه بر تبخّر و احاطه در دو زبان فارسی و عربی، شاعر و نویسنده زبردستی هم هستند. استاد ترجمانی زاده نظر به تسلط و مهارتی که در شرح دقایق و نکات زبان عربی دارند مورد تحسین و اعجاب فضلالی طراز اول قرار گرفته و روی همین اصل است که ادبای ممالک عربی زبان و بالخاصه دانشمندان مصری استادی ایشان را مسلم دانسته‌اند.»

دکتر عقیقی بخشایشی در جلد سوم مفاخر آذربایجان بر فضایل علمی و سجایای اخلاقی این استاد بزرگوار شرح مفصّلی دارد که علاقه‌مندان می‌توانند به آن شرح مبسوط که خاطرات گونه‌ای است رجوع نمایند.

استاد بعد از بازنشستگی از تبریز به تهران رفت. مدتی ساکن آنجا بود اما زیستن در تبریز را ترجیح داد به این جهت بعد از بازگشت در همانجا مسکن گزید و دل یاران خود را شادمان ساخت. در تبریز بزرگداشتی برای او ترتیب دادند. در آن مجلس در بی‌تفاوتی هم‌رهان تهرانی و وفای یاران یکدل از جمله دکتر عقیقی قصیده‌ای خواند که دو بیت آن چنین است:

دل تیرگی فزاید از این هم‌رهان دون عیسی دمی کجاست که عیشم مکدر است
صنعت کجا و طبع هنر آفرین کجا رنگ خدای دیگر و نیرنگ دیگر است
دکتر عقیقی می‌نویسد: واقعه تأثیرانگیز این بود که شنیدیم استاد روزی از روزهای آخر
عمر با رنج بسیار خود را به طرف کتابها کشانده و یکی دو جلد از آنها را برداشته بود ولی
چون نتوانسته بود بخواند آنها را در آغوش کشیده و گریسته بود. این نشان می‌دهد که وی تا
چه اندازه عاشق کتاب بوده است.

فهرست آثار وی به قرار زیر است:

تاریخ ادبیات عرب. تفسیر جزء سی‌ام قرآن. یادیاران گذشته. چکامه کاخ ادب. اشعار و
سروده‌ها. رساله علم وضع (نشریه دانشکده ادبیات تبریز) یادگار بزرگمهر یا ذکر
بوذرجمهر (به زبان عربی) (نشریه دانشکده ادبیات تبریز) رساله آداب بحث. مجمل تاریخ
عرب. شرح معلمات سبعة.

ابیاتی از یک قصیده بلند استاد ترجمانی زاده که در سال ۱۳۴۰ سروده شده است:

این فصل بهار دلگشا نیست	جز باده غم به جام ما نیست
شهد است و به کام ما شرنگ است	چون دور زمان به کام ما نیست
گویند بهار فصل شادی است	اندوه و غم اندر آن روا نیست
اما به دل پریش و افکار	جانبخش به گلشنی صبا نیست
گل‌های چمن فسرده بینم	در بلبل بینوا نوا نیست
و آن خال به گونه دلارام	چون است لطیف و دلربا نیست؟
و آن نرگس مست و پر خمارش	در حیرتم از چه جانفزا نیست؟

و آن لعل لبان دلپذیرش	از شوق دمی به خنده وا نیست
در مجلس دوستان نشانی	از وجد و مسرت و صفا نیست
موضوع خدا و دین و دانش	جز دام تظاهر و ریا نیست
اصلاح فسادکار عالم	جز حرف و هو و سر و صدا نیست
در کلبه فقر مستمندان	نه نان و نه آب و نه هوا نیست
خاکم به دهن که بهر دهقان	از خاک به جز غم و بلا نیست
با حال نژند و بال خسته	آهنگ خجاز خوش نما نیست

منابع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۱۴

مفاخر آذربایجان ج ۳ صص ۱۶۴۱-۱۶۳۴

* تکش، علاءالدین (۱۳۶۴-۱۲۹۲ ش.)

فرزند حسین بیگلریگی در یک خانواده سرشناس ارومیه متولد شد و نشو و نما یافت. وی از معلمان صاحب نام در رشته تاریخ و ادبیات بود و در تاریخ جهان و ایران مطالعات عمیقی داشت و خود از تحلیل گران تاریخ حوادث آذربایجان بود. گاهی شعر نیز می سرود. در سال ۱۳۴۶ در آموزش و پرورش بازنشسته شد و ایام فراغت خود را به مطالعه و تحقیق سپری ساخت و بعد از هفتاد و دو سال عمر دارفانی را وداع گفت. بنابه وصیت خود او را در روستای آغچه قلعه ارومیه به خاک سپردند.

آثار او عبارتند از: ۱ - به زادگاهم ۲ - حماسه ژاندارمری ۳ - بزرگان و سخنسرایان

آذربایجان غربی^(۱)

۱- در تألیف این کتاب بارامیان و تمدن همکاری داشته است.

علی صدری از شعرای ارومیه در سوک او قطعه شعری با ماده تاریخ فوت دارد که عبارت "شمع خاموش او" بیانگر سال فوت اوست. در زیر به ابیاتی از آن اشاره می‌شود.

در این خاک خفته دبیری ادیب	که کس در ادب نیست همدوش او
دبیری که اکثر بزرگان شهر	بشد پروریده در آغوش او
سه شنبه سحر بیست و هشت ابان	اجل نغمه‌ای خواند در گوش او
از این نغمه او شد به خواب ابد	که یاران همه شد فراموش او
دریغا به گنجی چنین شایگان	که خاک سیه گشت سرپوش او
به تاریخ او کلک "صدری" نوشت	بجو سالش از "شمع خاموش او"

منبع: از یادداشت‌های علی صدری (شاعر)



* تمدن، محمد (۱۳۵۶-۱۳۶۷ ش.)



تمدن از کسانی است که در اشاعه دانش و فرهنگ سهمی دارند. وی سالها در این راه کوشیده و در تلاش خود نیز موفق بوده است. از دوران تحصیلی او اطلاعی نداریم شاید تحصیلات مقدماتی را در محضر پدرش حاجی آقا فراگرفته باشد. حاجی آقا

نخستین کسی است که در ارومیه مغازه کتابفروشی دایر کرد او نیز عمر خود را در خدمت به علم و دانش سپری ساخت و بعد از او اداره این کتابفروشی یا کتابخانه به عهده فرزندش محمدتمدن واگذار شد. تمدن فردی آگاه و مطلع از اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان خود بود. مرحوم استاد حسن قاضی طباطبائی از اساتید بنام دانشگاه تبریز او را می ستود و با احترام از او یاد می کرد. وی علاوه بر اداره کتابفروشی مدیر چاپخانه تمدن نیز بود. کتابفروشی او اینک با نام کتابفروشی مؤمن زاده در خیابان امام پابرجاست. چاپخانه ای که تمدن اداره می کرد در اصل همان "مطبعة" ایرانیان یعنی نخستین چاپخانه دایر شده در ارومیه بود که در حوادث جنگ اول جهانی از بین رفت و محمد تمدن بقایای آن را خریداری کرد و به راه انداخت. او درباره لزوم گسترش آموزش و پرورش و تأسیس مدارس در ارومیه با درج مقاله ای در روزنامه "جبل المتین" در شماره ۳۷ سال ۱۳۰۴ که خود نمایندگی آن را در ارومیه به عهده داشت گام مؤثری برداشت. تمدن در این مقاله متین و مستدل با ذکر موقعیت حساس منطقه ارومیه اولیای مرکز را از این مهم آگاه ساخت و بدین وسیله مثرثمر واقع شد. در تلاش نسبت به عمران و آبادی و امورات اجتماعی ارومیه سهمی داشت. در اکثر کمیسیونها و انجمنهایی که در این مورد تشکیل می شد مشارکت می جست و به عنوان

عضوی تلاشگر به فعالیت می‌پرداخت. از آنجمله در ایجاد دارالتربیه (پرورشگاه) شبانه‌روزی برای کودکان بی‌سرپرست که زیر نظر حاج سطوت السلطنته فرماندار وقت اداره می‌شد و احداث خیابان پهلوی سابق (خیابان امام فعلی) سهم بود. عضویت در کمیسیون سربازگیری، ایجاد جمعیت شیر و خورشید سرخ (هلال احمر) و احداث ساختمان آن در جنب مسجد لطفعلی خان^(۱) که مرحوم آیت‌الله عرب‌باغی مجتهد سرشناس ارومی در رأس هیئت آن بود از مشارکتهای دیگر او در امور عام‌المنفعه به شمار می‌رفت.

در حوادث هجوم روسها به ایران که اکثر مردم با فقر و گرسنگی مواجه بودند اقدامات شایسته‌ای در حق هموطنانش از خود نشان داد. در جریانات سیاسی هم فعال بود و در تشکیلات دموکرات آذربایجان^(۲) وابسته به شیخ محمدخیابانی عضوی فعال بود و سمت بازرسی داشت.

از طرف اسماعیل آقاسیمیتقو که درخواست او را رد کرده بود چاپخانه‌اش به اشغال درآمد. افراد سیمیتقو مدتی برای پیشبرد اهداف خود در چاپخانه روزنامه هفتگی منتشر می‌کردند. تمدن پیوسته در تلاش بود تا کاری شایسته و ثمربخش نسبت به هم‌میهنان خود انجام دهد به همین خاطر جز در ایام کهولت چندان آسایش خاطری نداشته است.

زمانی که روسها در شهریور ۱۳۲۰ وارد ارومیه شدند وی طرحی ارائه داد و پیشنهاد کرد که مجمعی به نام "مجمع نجات اسلام" بنیان‌گذاری شود بنابراین او وعده‌ای از همفکرانش جلسات این مجمع را آغاز کردند. اهداف این مجمع بر محور مسائل نظامی، سیاسی، مذهبی و اجتماعی می‌چرخید و کاملاً سری بود.

۱- اکنون آن ساختمان با تغییراتی در اختیار آموزش و پرورش قرار گرفته است.

۲- فرقه دموکرات آذربایجان را نباید با دموکرات پیشه‌وری اشتباه کرد.

مرحوم تمدن بعد از گذشتن از فراز و نشیبهای زندگی و انجام خدمات شایسته در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در تاریخ بیست و نهم مهرماه پنجاه و شش دارفانی را وداع گفت و در باغ رضوان در آرامگاه خانوادگی به خاک سپرده شد.

آثار منتشر شده تمدن عبارتند از: دیوان طرزی افشار. محرم‌نامه و نوروزنامه. ایران در جنگ بین‌الملل اول یا تاریخ رضائیه. اونش حکایت (پانزده حکایت) به زبان ترکی. قصه پرماجرای یوسف و زلیخا و تذکره بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی که با همکاری محمود رامیان و علاءالدین تکش تألیف شده است.

منبع: از تحقیق و یادداشت علی اصغر سلیمی به اختصار

* ثابت خویی، ملا حسین

وی مدتی از عمر خود را در گنجه گذرانده و دوباره به زادگاه خود یعنی خوی بازگشته و در همانجا وفات یافته است. دیوانش ترکیبی از دو زبان فارسی و ترکی است. بیش از این اطلاعی از وی و آثارش در دست نیست. مؤلفان تذکره "بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی" نام او را ابراهیم ثبت کرده و با ابراهیم ثابت شاعر طسوج از شعرای عصر فتحعلیشاه اشتباه کرده‌اند. از این شاعر نمونه شعری بدست نیامد.

منابع: ریحانة الادب. ج ۱ ص ۳۶۲

دانشمندان آذربایجان ص ۹۰

* تنایی، محمود "شهر آشوب" (۱۳۶۱-۱۳۹۹ ش) (۱).

در یک خانواده مذهبی در اصفهان متولد شد و در ارومیه نشو و نما یافت. پدرش از علما و مادرش از طایفه افشار بود. در حقیقت این شاعر متعلق به سه شهر است در اصفهان زاده شده در ارومیه نشو و نما یافته و در تهران درگذشته است. اگر چه تخلص این شاعر شهر آشوب است ولی از این نام مستعار در پایان شعرش استفاده نکرده است. وی تحصیلات خود را در دانشسرای مقدماتی ارومیه پایان برد و پس از فراغت به استخدام آموزش و پرورش درآمد. در مهاباد در دبیرستان به تدریس مشغول شد. در همان شهر ازدواج کرد. سپس برای انجام خدمت زیرپرچم به دانشکده افسری احتیاط رفت و خدمت خود را در بلوچستان به اتمام رسانیده به تهران کوچید و در همانجا اقامت گزیده و در ۶۲ سالگی درگذشت.

وی علاوه بر شاعری در نقاشی بخصوص در کاریکاتور مهارت داشت و مورد تحسین مجامع هنری بود. تصانیفی که او می ساخت از ارزش هنری بالایی برخوردار بود به طوری که چندین تصنیف او تصنیف سال خوانده شد.

شهر آشوب در سرودن اشعار فکاهی نیز تبحر داشت و در اندک مدتی داستان کودکانه را به نظم زیبا می کشید. چند داستان منظوم او از همین نوع به وسیله ناشران تهران چاپ و منتشر شد.

این شاعر در جمع آوری اشعار خود سهل انگار بود عزلی را در کاغذ پاره ای می نوشت و پس از یک بار خواندن به دور می انداخت.

در تذکره بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی آمده: «یکی از همشهریان گفت در خیابان فردوسی تهران به او برخورد و تقاضای شعری کردم و از احوالش پرسیدم خوددوستان نداشت خودکار مرا گرفت کاغذ هم نداشت جعبه پیراهنی را که خریده بودم و در دستم بود به او دادم به یکی از درختان کنار خیابان تکیه کرد و پشت قوطی مقوایی چنین سرود»:

پیر سیمرغم که می‌سازم به صید لاغری هم	ورنه بر من خنده آرد مرغ بی بال و پری هم
شعر تر چون هیثم تر درد من افزود و دیدم	سوختن یک بار و خواهم سوخت بار دیگری هم
چون شکسته شیشه، خون می‌گیرم از حسرت که دیگر	کس نبخشد ما ز پافانداگان را ساغری هم
ای شب غم دود کن نابود کن شمع وجودم	تا ز من باقی نماند صبحدم خاکستری هم
ژاله وار از چشم نرگس می‌گیریم تا نباشد	صبحگاهان در حریم بوستان چشم نری هم

او شاعری غزلسرا بود. یک قسمت از اشعارش به نام «شبگیر» در تهران به چاپ رسیده است.

شعر و هنر شاعری شهر آشوب: وی شاعری است پرورده غم که با حزن و اندوه زندگی پیوند ابدی دارد. در جای جای غزلیاتش غم رد پای عمیقی گذاشته است. گویی کشتی شکسته دلش در معرض امواج طوفانی دریای حیات هر لحظه به صخره ها کوبیده می شود و صدایی که از آن برمی خیزد ناله های محزونی است که فضای شعرش را انباشته می سازد. این سرشت غمزده او را به نوعی بی تفاوتی نسبت به زندگی وامی دارد تا آنجا که حتی در جمع آوری اشعار خود نیز تمایل نشان نمی دهد. اگر چه دیدگاهش از جهان واقع گرایانه است و دنیا را سرابی بیش نمی بیند ولی حس ناکامی تا حدودی او را به سوی پوچ گرایی سوق داده است. به همین جهت از واقع بینی به یأس کشیده شده. او با تمام ارزشمندی در

هنر و توانمندی در بیان رازهای نهفته درونی به زبان شعر، احساس بی حاصلی می‌کند. به نظر می‌رسد که در نمایش این بئالشکوی، غربت و تنگدستی شاعر بی تأثیر نبوده است. گاهی گرایش به عرفان و معنویت پیدا می‌کند ولی رنجهای دنیای مادی مجال سیر در آن عالم به او نمی‌دهد و این گرایش شاید از احساس بی‌پناهی است که او را به یک مبدأ رهایی بخش پیوند می‌دهد.

نمونه‌های زیر مصداق مقوله فوق است.

مردم از فرزانه بازی‌هایتان دیوانه‌ای کو	الله هوشیاران گریه مستانه‌ای کو
تا بمیرم پیش پایش از خرد بیگانه‌ای کو	رند عالم سوز می‌خواهم که ایمانم بسوزد
تا روم در خواب ای ام‌الاجل افسانه‌ای کو	طفل اشکم دیده را بیدار می‌دارد دمام
تا دمی با دل نشینم گوشه ویرانه‌ای کو	قصر جنت را طفیل عقل می‌بینم خدا را
آخر ای جان آفرین مرغ جنون را لانه‌ای کو	گریه اندر دیده، غم در دل، خرد در سر نشیند
در خور آشفته‌گی‌های من و دل شانه‌ای کو	شانه بر زلف پریشان می‌زند مشاطه اما
بی حساب از دیده خون ریزد دلم پیمانه‌ای کو	باده با رطل گران پیرمغان بخشد ولیکن

* * *

کالود دامن جان با ننگ تنگدستی	هان ای اجل خدا را سیر آمدم ز هستی
زیر سم حقارت در منتهای پستی	چون گرد راه تاکی بر خویشتن بیچم
گیرم چو برف پیری بر تارکم نشستی	ای راز روسپیدی رویم سیه تو کردی
دل از سیاه چشمان جز با سیاه‌مستی	هر چند رطل خون شد طرفی نبست حاشا

جان برخی^(۱) غمان شد آن دم که چون شقایق
ای باغبان چو دیدی از پرده گل برون شد
هر چند دل ز عشقت آینه صفا شد
ساغر تهی بمردم با داغ می پرستی
بر بلبلان بیدل درهای باغ بستی
تا نقش خویش دیدی آینه را شکستی

* * *

هزار آوای خاموشم بهارا کو گل اندامی
چه آفت دیده این بستان که چون من عندلیبی را
نه در من نشئه‌ای باقی نه شور و حال با ساقی
ز غربال فلک گویی که خاک مرده می ریزد
به نیش خار گلها ساختم از پاره‌های دل
هلال سیمگون گویی به داس مرگ می ماند
ز دارالامن عشق سرمدی برجا نمی بینم
فسوسا کاین دراز افسانه افسونگر غم را
که از گل باغبان را هم به خاطر نیست جز نای
ز گلرویی نمی آرد نسیم صبح پیغامی
نه در کس ذوق مشتاقی نه در بزم طرب کامی
که دیگر مادر گیتی نمی زاید دلارامی
که از گل نیست بکر فکرت آستن به الهامی
که افتد لرزه بر دلها چو آید بر سر بامی
مگر چاهی به هر راهی مگر دامی به هر گامی
سر آغاز سیاهی بود و بی سامان سراجامی

* * *

بهر نان تا چند می باید بخواری
در کتاب کهنه هستی دریغا
نیست با گلزار جز نقش فریبی
تا چه بازد نردی تردست هستی
چاره چون سازم که هرگز بر نیاید
دم فروبستم بر غم ناشناسان
خوکنم با نکبت دولت نمایی
نیست جز افسانه بی انتهای
نیست با ازهار جز بوی ربایی
با چو من افتاده بی دست و پای
جز نوای غم ز نای بینوایی
ناله باید از بلا با مبتلایی

و اینک مطلع غزلی چند:

یارب این لعل فسون ساز می افشان از کیست وین که شد تشنه او چشمه حیوان از کیست

* * *

زندگانی چیست بی درمان بلایی بی امان رنجی عذاب دیربایی

* * *

الله شد حجاب مهر دور آه من صبح رویی کو که تا روشن نماید راه من

* * *

تا به پای دل نریزم آبروی خویشتن می گریزم همچو باد از آرزوی خویشتن

* * *

نصیب تشنه از این بحر جز سرابی نیست عبث مکوش که در ابر فیض آبی نیست

* * *

مگذار که چون آتش خاموش بمیرم وز خاطره ها گشته فراموش بمیرم

* * *

من رانده ز میخانه ام از من بگریزد دُردی کش دیوانه ام از من بگریزد

* * *

خراب و مست و شبگردم ز من بگذر رهایم کن سراپا حسرتم دردم ز من بگذر رهایم کن

* * *

گر یک امشب نکنی یاد دل ما ای دوست بیم آن است نبینم رخ فردا ای دوست

* * *

من کیم محنت سراپایی و دیگر هیچ هیچ
 آرزو گم کرده رسوایی و دیگر هیچ هیچ
 این شاعر دردمند پایان غم انگیزی داشت.

او در محافل هنری تهران معروف و سرشناس بود مع الاسف در ارومیه ارزش هنری او آن
 طور که باید شناخته نشده است. علی صدوری یکی از شعرای ارومیه در حق وی چنین
 سروده:

ز قدرش بی خبر همشهریانند که سیر از ناشتایان کی خبر داشت
 جدا از آشیان چون مرغ دربند سر از بی همزبانی زیر پر داشت
 در این دوران نمی یابی نظیرش که شوری دیگر و حالی دگر داشت
 ختم شرح او دو رباعی زیر است:

رندان ره آشنای میخانه عشق جان باخته تشنگان پیمانه عشق
 در حیرت از آنند که برکوی حبیب کس راه نبرد غیر دیوانه عشق

* * *

ای چنگی عشق قصه ناز بگو زان چشم سیه با من و دل راز بگو
 زان پیش که سرگران کند خواب عدم از دوست سخن بگو بگو باز بگو

منابع: برزگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۲۷۰-۲۶۷

تذکره شعرای آذربایجان ص ۴۴۵

سخنوران نامی معاصر ایران ج ۳ صص ۲۰۸۴-۲۰۸۱

مجموعه گل صص ۱۶۳-۱۶۱

فرهنگ سخنوران ج ۲ ص ۵۲۱

خلوت انس ص ۲۵۵

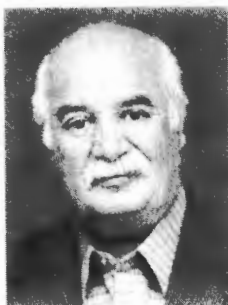
* **جادیکو، رحیم (متولد ۱۳۳۱ ه.ق.)**

خانواده‌اش مانند هزاران خانواده ایرانی در ۱۳۱۲ ه.ق. از یکی از روستاهای ارومیه به باکو رفت و رحیم در آنجا متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در همانجا به پایان رسانید و در سال ۱۹۳۷ میلادی مطابق با ۱۳۱۶ شمسی موفق شد ادامه تحصیل خود را در صنایع نفت به انجام رساند. وی به علت علاقه زیاد به ادبیات پیوسته در نگارش نمایشنامه بود در چهارده سالگی نمایشنامه‌ای به ترکی تحت عنوان "بودابله" نوشته با کمک عبدالله شایق و سلیمان رستم از شعرای آن دیار به روی صحنه آورد. در ۱۹۳۹ میلادی مطابق با ۱۳۱۸ شمسی یعنی در بیست سالگی به همراه پدرش به ایران آمد. مدتی با سختی معیشت زندگی کرد. در سال ۱۳۲۱ شمسی بعد از انجام خدمت سربازی که آزادی نسبی در ایران پیش آمد وارد کارهای اجتماعی شد و در سال ۱۳۲۳ عضو شورای اتحادیه زحمتکشان ایران گردید و شروع به نوشتن نمود. از آن جمله نمایشنامه سه پرده‌ای "مبارزه دوام اندیر" را روی صحنه آورد. بعد از کارهای دیگر در این زمینه در زمان نهضت ملی به تبریز رفت و به فعالیت خود در روزنامه آذربایجان ادامه داد. او سالها در کار نمایش بود. بعد از انقلاب اسلامی ایران با مجلات یولداش و وارلیق همکاری نزدیک داشت.

منبع: دوستلار گوروشو (ترکی) ص ۱۲۴



* جراحی محمدرضا «آذراوغلی» (متولد ۱۳۱۳ ش.)



تحصیلات خود را تا دیپلم دانشسرا در ارومیه به پایان برد و در سال ۱۳۳۱ به استخدام آموزش و پرورش درآمد به تدریس در روستا پرداخت. چند سال بعد موفق شد از دانشگاه تبریز در رشته فلسفه و علوم تربیتی لیسانس بگیرد. وی بعد از ۳۱ سال خدمت

ارزشمند در سال ۱۳۶۲ بازنشسته شد. جراحی شاگردان بسیاری تربیت کرد که بیشتر آنان اینک در مسئولیت‌های حساس کشوری هستند.

او مدرس فلسفه و ادبیات بود. بنابه اذعان خود از دوران نوجوانی به شعر و شاعری روی آورد. با استاد شهریار مصاحبت داشت و اشعار زیادی به فارسی و ترکی سروده است. "آذراوغلی" تخلص او در اشعار ترکی است. در شعر فارسی "رضا" تخلص می‌کند. در تمام قالبها شعر می‌سراید. علاوه بر شعر دو کتاب آماده به چاپ دارد یکی "حافظ و کریشنامورتی" و دیگری "آن باشرف". کتاب اخیر در خصوص بوروکراسی موجود در ادارات در سالهای پیش از انقلاب است.

وی به علت تواضعی که دارد نسبت به چاپ آثار خود رغبتی از خود نشان نمی‌دهد. جراحی باینکه شصت و پنج سال از عمرش می‌گذرد بسیار سرزنده و نیرومند است و هیچگونه آثار پیری و ناتوانی در او مشهود نیست. مردی است خوشرو و مهمان‌نواز سخنان عالمانه و ادیبانه او حاکی از مطالعات عمیق اوست و حرفها برای گفتن دارد. در حال حاضر در بیرون شهر باغی دارد و با خانواده و خویشان خود در همانجا زندگی می‌کند و به باغداری و مرغداری مشغول است و اوقات فراغت خود را به مطالعه و شعر سپری می‌سازد.

از اوست:

من کیمه م

اورمیه آدلی دیارین دیده ی خندانیه م	من کیمه م من بو اثلین بیرسن سئون جانانیه م
من یارانمیش ناردن آذربجانین جانیه م	من کیمه م من بو آنا یوردوندا سونمه زیر اجاق
واریثری گر سولیه م من دنیانین دزدانیه م	سینه م اوسته بسلنوب دریالرین دوز دریاسی
من کوراوغلی ثولکه سی من بابکین ساولانیه م	من ایگیدله ر آشیانن من قوچاغلار ملکویه م
دشمنه دشمن، رفیقین قوچ کیمی قربانیه م	بیرکو ته لمه ز من قلنجام بیرگشچه رلی من اوخام
تاریخین آیدین کتابی دفتری دستانیه م	داغلاریمدا لاله لر اول مرد اوغوللار قانیدیر
من نعیمی لر بسالاسی من نظامی قانیه م	من هنر دنیا سینن پارلاق آبی اولدوزی یام
من سهنده م بولبولم من واحدین دیوانیه م	من صمد وورقون نسیمی شهریارم بختیار
شمس حقه م من همام تبریزین قطراینه م	اورموی اوغلی حسام الدین ملای رومام
بو شیرین سوز که من آذربایجان جانانیه م	آذراوغلی گئچدی عمرون قالدی سندن یادگار

* * *

سیمرغ عشق

با بالهای شکسته به عنقا نمی رسی	از لا گذر نکرده به آلا نمی رسی
شب که گذشت بر می و مینا نمی رسی	برخیز و راه میکده گیر و سبوی عشق
مسکینه رهروی که به ماوا نمی رسی	ای آنکه بر طریق بتان پانهاده ای
درمانده آهویی و به صحرا نمی رسی	تا در کمند زلف چلیپای دلبری
گم کرده کشتی و به دریا نمی رسی	ای فطره نشسته به برگ گلی خموش

آب حیات گر طلبش آرزوی توست خضری طلب وگرنه تو تنها نمی‌رسی
 بر بارگاه یار به عقلت نمی‌برند بر حضرتش نگشته چو شیدا نمی‌رسی
 خواهی شوی به چشمه خورشیدای رضا سیمرخ عشق باش و الا نمی‌رسی

* * *

ساغر خیال

در کوچه‌های تنگ و پر از پیچ مغز من
 خاموش گشته چراغی که سالها
 افکنده بود شعله بهر کوی و برزنی
 امروز در دل این کوچه‌های تنگ
 دیگر صدای کودک عمرم فسرده است
 لیکن ز راه دور
 ناله مستان کوی عشق
 آید که "ما"
 "در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم"
 اما این بچه‌های به خون آشنای من
 در ساغری عکس رخ کس ندیده‌اند
 چون ساغر خیال من از می بود تهی
 در جویبار قلب من آن ماهی سپید
 دیگر به رقص نیست

چون آبی از چشمه یکرنگی و صفا

جاری بر آن نشد

بل ریخت

دست زمان زهر زندگی

بر ساغری که قلب بود نام وی به حق

آری در کوچه های ظلمت مغزم

در جویهای زهری قلبم

دیگر نشد

نه خنده های آب و نه آوای زندگی

بل گشت ترانه مرگ و سیه دلی

بر اوج آسمان پر از ابر عمر من

* * *

منبع: آشنایی و ارتباط با شاعر



* جعفری، بیت‌الله (متولد ۱۳۳۲ ش.)



جعفری در محال نازلو و روضه‌چای از توابع ارومیه دیده به هستی گشود. پدرش حاج عرب مردی متدین و غیرتمند بود و در پرورش فرزند خود در طریق دیانت و غیرت سعی بلیغ داشت. وی در دامن این کشاورز با ایمان و مادر متقی نشو و نما یافت.

تحصیلات خود را تا متوسطه در ارومیه به اتمام رسانید و تحصیلات عالی خود را در تهران آغاز کرد تا به اخذ درجه لیسانس در رشته زبان و ادبیات عرب و فوق لیسانس علوم سیاسی نائل آمد.

در پیروزی انقلاب اسلامی از هیچ تلاشی فروگذاری نکرد با خطابه‌های مؤثر و اشعار انقلابی مردم به پاخاسته را به حرکت پیگیر واداشت. در سال ۱۳۵۸ به عضویت شورای شهر انتخاب شد و همراه با شهیدباکری به خدمت صادقانه همت گماشت سپس دو دوره متوالی به نمایندگی مجلس شورای اسلامی انتخاب شد. وی در دوران نمایندگی مجلس پیوسته به حمایت از محرومان و ستمدیدگان می‌پرداخت و خطای مسئولین و خیانت خیانتکاران را توجیه نمی‌کرد.

جعفری مردی است که حسن معاشرت از خصلتهای او محسوب می‌شود. مجلس شعر و سخنش گرم و گیراست. با چهره شاد و خنده‌رویی و با تواضعی آمیخته به محبت دیگران را مجذوب خود می‌کند. در بین مردم خصوصاً در میان هنرمندان از ارزش خاصی بهره‌مند است او اکنون در تهران با سمت مشاور رئیس دیوان محاسبات کشور در امور مجلس انجام وظیفه می‌نماید.

فعالیت هنری وی در زمینه شعر و نویسندگی به دو زبان فارسی و ترکی است. از سال ۱۳۴۵ به سرودن شعر پرداخته از شعرای گذشته توجه وی بیشتر به سعدی، حافظ، مولوی، فردوسی، ملامحمد فضولی و شهریار معطوف است. جعفری در فن خطابه و نثر نیز از خود مهارت نشان داده سخنرانیهای وی با شور حال توأم با شعر بوده و نافذ است. آثار منتشر شده‌ای به فارسی و ترکی دارد از جمله قان بایرامی. فریاد محرومیت آذربایجان و بیانات جعفری.

شعر و هنر شاعری او: سبک شعری وی ملغمه‌ای است از سبک خراسانی و عراقی در یک نظر کلی می‌توان اشعار او را به دو قسمت تقسیم کرد. یک قسمت در بردارنده حماسه است و قسمت دیگر حاوی موضوعات مذهبی. در این بخش می‌توان او را شاعر مداح اهل بیت نامید. وی در زبان فارسی و آذری به موازات هم حرکت کرده و شعرش در هر دو زبان موفق است. در طنز نیز که از درونمایه‌های شعر اجتماعی محسوب می‌شود دستی دارد. هر شعری که به زبان طنز سروده به خوبی از عهده آن برآمده است او گاهی به اشعار عربی نیز روی می‌آورد و در این زبان نیز طبع آزمایی می‌کند. از آن جمله مولودیه امام حسین (ع) است.

از سروده‌های اوست:

ارومیه‌نین گاز ماهنی‌سی

ای وزیر نفت میز یا الله تتر اول گاز وئر بیزه	دیل جوانی اولماز اما، آل قلم یاز وئر بیزه
اصفهان‌ی شیرازی، تهرانی دولدوردون گازا	آفرین اما اولارداندا بیرآز، آز وئر بیزه
بو مثلدیرکی چراغ نوز دورونا وئرمز ایشیق	گل خلاف ائت بو مثالی روح پرواز وئر بیزه

دوندی آذربایجانین شاختا، سو یوخدا قیشلاری	یازگنان دستور گازی فیش دا بیر یاز وئر بیزه
خوی دوزی عالمده مشهوردی اودورکی دوزلوسان	قویما چوخ چنخسین شوری گازدان بیر آواز وئر بیزه
بیز سنه سنس وئر میشیق مجلسده ساز قیزدیر میشیق	سنده بیر لطف ایله ییب گاز دسگاهین ساز وئر بیزه
بیلدیرین قولدورلاری بلندیله اولدی دستگیر	ریشه سین فاسقلرین گل ریشه دن قاز وئر بیزه
قیروئرن چوخ دور ولی یوخ ملتین دردین قانان	قیر خیانت ریشه سین بیر محرم راز وئر بیزه
نظره نفت بوخ دور کوپن نن سئل گلیر آزاد بازار	واقعاً معجزدی بو گل شرح اعجاز وئر بیزه
گؤپچیا ارومیه ده مردم دیرلر گاز وئریر!!	خلقه بیز گاز وئر میشیق سن دوغری بیر گاز وئر بیزه
هریثره جاری ولی محروم دی آذربایجان	گور نجه مصرف قیلر شیراز و اهواز وئر بیزه
خارجه صادردی اما بیزلره قسمت دگیل	اوئل قدرکی قاپسیوب مسکولا قفقاز وئر بیزه
بیز گازین آخر فازیندا فالمشیق ارومیه ده	«جعفری نین» شعری تک بیر فاز ممتاز وئر بیزه

* * *

از تیغ فجر تاکه فلق رنگ خون گرفت	اوج حماسه نه فلک نیلگون گرفت
آمد امام و مرکب او موج خیز نور	مهر و نگین ز خالق بی چند و چون گرفت
شب رفت و شب پرست فرو شد به چاه ویل	مرگ قسانه، حربه ز دست فسون گرفت
تا بردمد ز خاک سترون بهار عشق	رخسار خلق غالیه از رنگ خون گرفت
ناهید را چو شور طرب در سر اوفتاد	پروین ز شوق چنگ زد و ارغنون گرفت
عطر فرشته سریزد از آستین نور	شه دیورا شرار ستم اندرون گرفت
حق را سفینه دستخوش موج فتنه بود	آنک رسید نوح و تلاطم سکون گرفت
از برق آه و دود دل قرنها ی تار	سرزد لهیب و دامن دژخیم دون گرفت

برشد فرا حقیقت و باطل فرو فتاد عقل و کمال صحنه ز جور و جنون گرفت
 اعجاز عشق بین که یکی پیر موسوی فرکیان و دولت جم بی‌فشون گرفت
 در ابتلای خالق خود خلق پاکباز شد سرفراز هرچه خدای آزمون گرفت
 دست قدر چو سکه به نام امام زد چنگ قضا سلاله شاه زیون گرفت
 «واللیل یسر» مژده (والفجر) نور داد امت قدوم روح خدایاشگون گرفت
 راه شهید زنده که در بزم یاد او ماکان طنین تهنیت از مایکون گرفت
 عشق امام منتظر و نایبش مرا ای «جعفری» مپرس به دل جای چون گرفت

* * *

عَجَلْ عَلٰی ظُهُورِکَ یَا صَاحِبَ الزَّمان

گل جسم کائناته گله سنله تازه جان ای آیه هدایت و ای سایه امان
 نوکرلریم دی تادئیه عشاق ثولونجه جان سنسن امیرقافله، مولای انس و جان

عالم دئیر بو نکته نی یکریزو یکرزبان

عَجَلْ عَلٰی ظُهُورِکَ یَا صَاحِبَ الزَّمان

* * *

گوزلورسنی گول آشماق اوچون سرمدی بهار سن نن اوتوردی گردش ائدیرلیل نن بهار
 ای وارث پیمبر وقرآن وذوالفقار قویما خزان ائده، گل امیدی انتظار

مه طلعتین گوررونسه گئنده رونق جنان

عَجَلْ عَلٰی ظُهُورِکَ یَا صَاحِبَ الزَّمان

* * *

نرگس ساجیدی عطری عشاقی مست اندید اهل ولانی گورنجه نرگس پرست اندید

زاهدلری بویزده ساغر بدست اندید چشم خمار یاره بیزی پای بست اندید

ساقی خوماریوم منه وثرجام دلستان

عَجَّلْ عَلَى ظُهُورِكَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ

* * *

زینت لنیب بهشت جمال محمد (ص) جانلار فدا جمال وکمال محمد (ص)

ضامین اولوب خداسی جلال محمد (ص) عاشق‌دی شیعه قائم آل محمد (ص)

قائمدی چون انده ن گوزل اسلامی جاودان

عَجَّلْ عَلَى ظُهُورِكَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ

* * *

ای آلهین ذخیره سی ذرات و ذات او چون ماء معین یاراتدی سنی کائنات او چون

قائم قرار و نردی بقاء حیات او چون ای منتظر بودنیادا اهل نجات او چون

ای مظهر تقدس و مقصود کن فکان

عَجَّلْ عَلَى ظُهُورِكَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ

* * *

بنزیر رسول خاتمه (ص) زیبا شمائلون آغ اوزده خال هندی اولوب گورنه مائلون

نولمز کیم اولساییر کره دیداره نائلون قاشلار کماندی آنلی آجیق وجه کاملون

طاووس اهل جنت و محبوب انس و جان

عَجَّلْ عَلَى ظُهُورِكَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ

* * *

نەش یمین اولوب سەنە جەئە الحق آیەسى دوغدى گونش کە زایل اولاکفر سایە سى
 حەقین سەنا قوبولدى یەنە سەنلە پایەسى گورسەندى عەترتین ابدیت طلايە سى

سەر مگوى خەلقى سەن ایلدین عیان

عَجَلْ عَلَى ظُهُورِكَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ

اول کلامون آیە مستضعفین اولوب مظلوم لارین امامتى سەنلە یقین اولوب
 اولارە مژدە نَجْمَلَهُمْ وَاَرْتِین اولوب مەن "حُجَّةُ اللّٰه" سەنە نەش نەگین اولوب

ای انبیاء اوچون خەلف حَقَّ و حَقِستان

عَجَلْ عَلَى ظُهُورِكَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ

* * *

خەیل مەلک قاپیندا دورار اولیندە، روح سەنسن خەلیل و آدم و عیسی، کلیم و نوح
 واردی اوزندە نور مەحمّد (ص) علی الوضوح عالم تمام جەسمدى سەنسن او جەسمە روح

ای مەرتضای ثابى و اون حَجَّتە نشان

عَجَلْ عَلَى ظُهُورِكَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ

* * *

ابطال اولوندی نیمەى شەبان سقیفەلر گئەدسین گرک کتارە بو باطل خەلیفەلر
 دؤندى امانە شیعەدە خوف و خەلیفەلر خەطّ ولادە روشن اولوبدور وظیفەلر

خەطّ غدیرە خەتم اولاجاق دنیا بیگمان

عَجَلْ عَلَى ظُهُورِكَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ

* * *

گل آچگینان علی نین او گیزلین حکایتین بیر تک قوی ائشیتدی امامین شکایتین
 غربنده کی ملال و غم بی‌نهایتین گل ای دیریلدهن آل‌علی(ع) نین عدالتین
 نسیگلدی شیعه‌یه او غم و درد جانستان
 عَجَلْ عَلٰی ظَهْرِکِ یَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

* * *

گل راحت‌ایله فاطمه(س) نین آه زارینی چکدی ولی یولوندا شقی لر فشارینی
 مظلوم چکر نولونجه سنین انتظارینی گل قیل عیان زهرانین ایتگین مزارینی
 یترده روادگیل قالا اول ظلم بی‌کران
 عَجَلْ عَلٰی ظَهْرِکِ یَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

“هَلْ مِنْ مُعِینٍ”، سسلدی سلطان کربلا قالدی جواب‌سبز اولدی ذبیحاً مِنَ الْقَفَا
 گوزلورسنی همیشه شهیدان نینوا سن سن آلان اوقانلاری ای حُجَّتِ خدا
 سسلیر سنی قصاصه اوجوشقون او ایستی قان
 عَجَلْ عَلٰی ظَهْرِکِ یَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

* * *

سنده یقین حسین(ع) لب عطشانه آغلاسان گوزدهن سرشک حسرتی رخساره باغلاسان
 شمشیر آهیله گنجه آفاقی داغلاسان ششگوشه قبری هر شب جمعه قوجاخلاسان
 حکم ظهوره منتظر و دیده ناگران
 عَجَلْ عَلٰی ظَهْرِکِ یَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

* * *

گل روشن ایله گل اوزیلن خسته گوزلری مظلوملارین یولوندا گوزی یابئن العسکری
حفظ ایله امتی، دینی، وارسته رهبری یابئن الحسن دی هر نه نفس چکسه (جعفری)

قرآن و عترتین ائده تا شوکتین بیان

عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان

* * *

علی (ع) ناظر عدالت

تا شوی از نور مطلق منجلی	چنگ زن ای دل به دامان علی (ع)
از ازل تا هر زمان و هر مکان	نیست جز کهف ولادار الامان
بی ولایت هر عبادت باطل است	منکر آن از خدا هم غافل است
رشته‌ای از آسمان آویخته	نور یزدان را به دلها ریخته
باب فیض حی داور حیدر است	منبع لطف الهی این در است
کشتی جان را به موج اضطراب	نیست کشتیان بغیر از بوتراب
ذره‌سان او می‌کشد خورشیدوار	جان ما را تا به قرب کردگار
وال من والا اگر بشنیده‌ای ؟	عاد من عاداه اگر سنجیده‌ای
فاشرگو که جان پیغمبر علی (ع) است	ناطق قرآن پیغمبر علی (ع) است
آندو مولا همچنان سببی دو نیم	حجت حق در صراط مستقیم
آری اکمال نبوت با علی است	جان احمد را اخوت با علی است
آنکه در مسجد به خون آغشته شد	بی شک از فرط عدالت کشته شد
تا شناسی روح شفاف علی	گوشه‌ای بشنو ز اوصاف علی

نقشی از روح ولی اللهیش	نکته‌ای ناب از عدالتخواهی‌اش
خط مشی شیعه بودن را عیان	که چگونه کرده بهر والیان
می‌دهد فرمان به فرزند حنیف	تا نگردد فیء و بیت‌المال حیف
از چه غافل ماندی از زنه‌ار من	کای تو اندر بصره استاندار من
پشت در محتاج و بر لب دود آه	رفته‌ای در بنزم اصحاب رفاه
این روش در کیش مولای تو نیست	خوان چرب اغنیا جای تو نیست
کی چنین بوده است و باشد مرتضی؟	هرکه را باشد امامی مقتدا
درد مردم را علی (ع) کرده است حس	با دو قرص نان و جامه‌ی مندرس
سدجویی ساده زین دنیات بس	گر خلاص از نار داری ملتمس
از خدا پروا کن ای پور حنیف	روی در تقوا کن ای پور حنیف
بهر آرام قیامت می‌دهم	من اگر تن را ریاضت می‌دهم
توشه‌ی ایمان و تقوا تو ختم	طفل حرص خویشتن را سوختم
بهر پوشیدن پرند کافیم	مغز گندم هست و شهد صافیم
میر فرزندی ابوطالب شود	آه، هیئات از هوی غالب شود
روح را مملوک آبشخور کنم	کز عدالت نیست اشکم پُر کنم
شب بخسبد بیوه‌ای محتاج نان	سیر خوابم من امیرمؤمنان
گرسنه خوابند شب اهل نیاز	یا مبادا در یمامه یا حجاز
اسوه و میزان و معیار توأم	در طریقت من جلودار توأم

با امام نور قصد نار چیست؟	در هوای گل حدیث خار چیست؟
نهی کرده شرع انور دین پاک	از غذاهایی که باشد شبهه‌ناک
کن نظر بر آنچه خایی در دهان	جز حلال ار بود خود را وارهان
چرب و شیرینی که باشد از حرام	در حقیقت سمّ دانش نی سلام
گشته‌ای بیمار و من هستم طیب	می‌زنم از بهر پرهیزت نهیب
آنچه خوردی خود مرض زاید ترا	ای مریض نفس تا کی قهقرا؟
این امارت بی عدالت هیچ نیست	جز طریق باطل پربیج نیست
مر شما را نیست آن تاب و توان	لیک باید بهره‌ای جوئید از آن
دست گیردم به پاکی و سداد	با وَرَع باشید و مرد اجتهاد
نام باشیدم نه مایه‌ی ننگ من	کز شما گیرد جلا فرهنگ من
جان فدایت ای امام راستین	ای که بر هستی فشانندی آستین
ای فزون از کعبه در قدس و عفاف	عالمی بر گردد رویت در طواف
ای وجود تو صراط مستقیم	وی به محشر نار و جَنّت را قسیم
عشق را شمع شبستان روی تُست	عقل سرگردان همی در کوی تست
ای که جامه‌ی کهنه تو نو نداشت	سفره‌ات جز خشک‌ه‌نان چونداشت
با لباسی کهنه، کفشی وصله‌دار	چون تو سلطانی نبیند روزگار
نفس سرکش زیر پا بگذاشتی	تا اساس عدل برپا داشتی
ای نمک پرورده خوانت کرم	قنبرت را من غلام و نوکرم
گر بیابد از تو اذن نوکری	عرش زیر پا گذارد «جعفری»

مقام زهرا (س) روز زن

ای تو ناموس کبریا ای زن	خیز و خیمه به عرش اعلیٰ زن
فاتح قله های انسانی	ای سراپا ظریف و روحانی
از تو اوج و رواج کرمانا	ای به سرهشته تاج کرمانا
دامن تو محل معراج است	مرد را کز خرد به سرتاج است
عاطفه از تو شاد و شورانگیز	ای دلت از بهارها لبریز
مذهب لاله الا هو	ای ترا فاطمه بهین الگو
ای مقام بلند درهستی	ای چو زهرا بریده از پستی
همچو زهرا شهید پرور باش	تو به نسل شکوفه مادر باش
رفت باید طریق زهرا را	اسوه زهراست در جهان مارا
احسن احسنت رابه فاطمه داد	خلق حسن تو حق چو خاتمه داد
حسنى از کس نبود نیست قبول	بعد از این جز به رنگ وبوی بتول
برترین اسوه زنان زهراست	آیت ذات لامکان زهراست
چونکه از روح سرمدی زاده است	افتخار وجود و ایجاد است
معرفت و امدار اینثارش	عشق تابان زمهر رخسارش
جسم از خاک و روحش افلاکی است	او نگهبان قلعه ی پاکی است
در کمال جمال و زیبایی	گوهرش گوهریست علیایی
احسن الخالقین اگر گوید	در رخس حق جلال خود جوید
فارغ از قید و بند ناسوتی است	او وجودی برین و لاهوتی است
اصل ایجاد حیدر و طاهاست	کوثر لایزال رحمت هاست
مانده در تیه حیرت و تشویش	در زمانی که زن تهی از خویش

یا به کنجی اسیر بنشسته
 یا چو لعبت به کوچه و بازار
 فاطمه مایهٔ نجات زن است
 هر نفس از حیات او درسی است
 دختری کز کمال برتر خویش
 همسری که رفیق راه علی(ع) است
 مادری که زلف در دامن
 بانویی که عفاف مکتب اوست
 از کرم آن وجود چون خورشید
 خانه‌داری که در سرای گلین
 انقلابی‌ترین وجود عزیز
 هر کجا که لب از لبش باشد
 خواهرم ای حجاب تو سنگر
 روز دخت پیمبر است امروز
 جز دوره نیست پیش رو ما را
 یا همه قهقرا و استیصال
 فاطمه ای تمام خیر کثیر
 تو بزرگی تو پاک و محترمی
 جعفری را نگه ز روز نخست

راه رفتن به روی خود بسته
 مانده در دام دیو مردمخوار
 روح زن جان زن ثبات زن است
 که چسان و چگونه باید زیست؟
 خوانده او را پدر چو مادر خویش
 در خطر فاطمه(س) پناه علی(ع) است
 پرورش داده چون حسین و حسن
 شاهد این کمال زینت اوست
 رخت بختش به بینوا بخشید
 آفریده صفای خلد برین
 هر کلامش نوید رستاخیز
 کفر و شرک نهفته رسوا شد
 لحظه‌ای با نگاه دل بنگر
 جشن میلاد کوثر است امروز
 جست باید صراط تقوا را
 یاره روشن محمد و آل
 ای بدست تو رشته تقدیر
 جان مهدی عنایتی کرمی
 به تو و دست با کرامت تست

به یاد استاد شهریار

چمنده هرگول ای دل لاله مثلی داغدار اولماز
 آچارسای سیز ولی هر غنچه نرگس تک خمار اولماز
 بیزیم گورکملی آذربایجاندا چوخ بیوک، شاعر
 وار امماهیچ بیرى حیدربابالی شهریار اولماز
 اونون آی مثلی سیماسی ادب باغندایرگولدی
 که عطرین آنلیان بولبولده من تک اختیار اولماز
 یالانچی عزت وجاه وجلالین یوخ سرانجامی
 هنرله کیم عزیز اولسا توکنمز قدری خوار اولماز
 گرگ بحر کرامتدن آلا اوز جوهرین شاعر
 دمیچی تاپدیان مفرغ عزیزیم ذوالفقار اولماز
 چاپار اسب مرادین چوخلاری جولان ائدهر بش گون
 ولی هر آت چاپان جانا شه دلدلسوار اولماز
 سنی آلداتماسین بوش بوش بوجور حاضر بزه ک کسلر
 گنده رقالمز بویاق مثلی وفاسیزیاری یار اولماز
 قرار آختار سا هر طالب اونا صادق دئمه آیریل
 حقیقت آختاران عاشقده چون صبر وقرار اولماز

چکه‌رلر پای داره عاشقی تاسر فراز اولسون

ولی داره چکن جلادی آخر پایدار اولماز

اودورکی شهریارین شأنی بیر سونمز چراغ اولدی

که هئشوخ شعله‌سی خاموش اولوب قندیلی تارا اولماز

اوجالد اوز طبع موزونون بیراخ دنیا تمنا سین

گدادن جعفری ملک ادب‌ده شهریار اولماز

منبع: آشنایی با شاعر



* جمال زاده، سیاوش «رائف» (متولد ۱۳۴۶ ش.)



در روستای مرزی جمال کندی ماکو چشم به دنیا گشود. تحصیلات خود را تا متوسطه در شهرهای قصرشیرین، ارومیه و ماکو به پایان برد. در دوران متوسطه نخستین بارقه های شعری را در خود هویدا دید و به تشویق صاحبان ذوق در پرورش استعداد خود کوشید.

وی پس از اخذ دیپلم، در رشته آموزش ابتدایی مقطع کاردانی مرکز تربیت معلم شهرستان خوی پذیرفته شد و پس از اتمام به استخدام آموزش و پرورش در آمد و در سال شصت و هشت در دانشگاه تربیت معلم تهران در رشته روان شناسی کاربردی به تحصیل ادامه داد. در دانشگاه فعالیتهای هنری خود را دنبال کرد و مسئولیت کانون شعر و ادب جهاد دانشگاهی را به عهده داشت اینک در ارومیه به تدریس مشغول است.

وی به دوزبان ترکی و فارسی شعر می سراید واردات خاصی نسبت به حافظ و مولوی و فضولی دارد و شعر کلاسیک را می پسندد. از غزلیات اوست به ترکی و فارسی:

یا تو بدور کونلومون قبرینده نیسگیل	قلم دیل دیل دیل قلم دیل قلم دیل
منی معناده محبوس اتمه یین کی	توانیم یوخ ائدم معلولو تعلیل
اوگونندن کی منی مندن آیردین	سالیبدیر خاطرین اویخومدا منزیل
دئدیم آیینه وصفیندن بئزیکدیم	گوتور بو پرده گورسنسین شمایل
اویان پروانه طبعم آماندیر	سونر شمع مرادیم بسدی آیل
نه خوشدور سوزلرین و زنیله (رائف)	مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

دلم را کرده‌ای مهمان احساس	در این کاشانه ویران احساس
رهایم کن ترا بر جان احساس	نه شوق گفتگو دارم نه حالی
شده با دیده‌گریان احساس	شب و روزم به کار شکوه چینی
نمی بارد ولی باران احساس	دلم آزرده چون ابر بهاری
چه می دانی تو از عرفان احساس	اسیر واژه های هرزی ای مست
شکم پرور شدند از نان احساس	دریغ از شعر و از شاعر که امروز
که شیخ آتش زده قرآن احساس	شنیدم نغمه ای از کوی صنعتان
گلی پرورده در دامن احساس	بسیاید ای رفیقان ذوق (رائف)

منبع: آشنایی با شاعر

* جنائی افشار، شیخ باقر

از شعرای اوایل قرن چهاردهم ارومیه است که در زمان حکومت حسام الدوله می زیست از تاریخ تولد و وفاتش اطلاعی به دست نیامد در ساختن مضامین لطیف مهارت داشت.

شعر زیر اشاره به ماجرای دارد که در کتاب بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ذکر شده است:

از مو کمندی ساخته چین چین به دوش انداخته	دین و دلم را باخته ^(۱) بر قصد ایمان آمده
در حیرتم زان شوخ عجب بی وعده بیجا بی سبب	در خانه ما نیمه شب چون ماه تابان آمده

منبع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۵۶

^۱ باخته در این بیت با معنی مورد نظر مطابقت ندارد.

* جوانمرد، باباعلی (متولد ۱۳۳۲ ش.)



وی در روستای اوچ تپه قلعه از روستاهای میاندوآب در یک خانواده کشاورز تولد یافت شعرش ترکی و از قالب هجایی و عروضی برخوردار است. سروده‌های خود را با ساز محلی می‌خواند و در نواختن ساز مهارت دارد و از شاعران عاشیق محسوب می‌شود. دارای حافظه‌ای نیرومند است به نحوی که طولانی‌ترین شعرها را بدون مراجعه به نوشته از حفظ می‌خواند و اشعار زیادی در حافظه خود ضبط کرده است. نشو و نمای جوانمرد در ارومیه بوده و اکنون نیز در همین شهر ساکن است.

از اشعار هجایی و عروضی اوست:

باش ایمه نامرده دیوانه گویول	ذلتده قالماخدان اولماخ یا خجیدی
بداصیل عیال دان ایکی اوزلی دوستدان	مین ایل قریب ائلده قالماخ یاخجیدی
آلانما فعلینه اصلا اغیارین	کسر یامان گون ده سن نن ایلقارین
یوزمین بداصیل دن بیر اصیل یارین	قاپی سیند ابیرقل اولماخ یاخجیدی
هر یرده سن اللهی سال یاد یوا	جمشید اولسان فخرایلمه آدیوا
بیرگون اولار هش کیم گلمز دادیوا	اوگون لری ایندی بیلماخ یاخجیدی
ای جوانمرد هر یاغان قار قار اولماز	هر چشمه دن آب حیات جار اولماز
ذاتی یوخدان یوزایل قالسایاراولماز	اول دن ترکینی قیلماخ یاخجیدی

اوخو ای آشنا بولبول که عالم نوبهار اولدو
 فیش اولدو داغ، دره، چول لر سراسر لاله زار اولدو
 اویسانی نرگی شهلا تیزیل گول یاسمن رعنا
 سنوین ای بولبول شیدا داهی قیش تارومار اولدو
 آچیلدی جور به جور گول لر بزندی داغ دره چول لر
 گول عطرین پابلادی یئل لر جهان مست و خمار اولدو
 شمامه بسلدی تاغلار سوسن سونبول سمن باغلار
 گیبندی آل باشیل داغلار گته خوش روزگار اولدو
 مارال، آهو، قوزو، جیران، گوبرچین، دورنا، فاز، طرلان
 جوانسمرد ائدیلسیران که عالم نوبهار اولدو
 جوانسمرد ائدیلسیران که عالم نوبهار اولدو

منبع: اطلاعات شخصی



* جهانگیری، حسین «رهی» (متولد ۱۲۸۵ ه.ق.)



فرزند حبیب الله خان بیگلریگی درمحضر میرزا محمد صادق «صاحب نسق قمی» به تکمیل دانش پرداخت. اجداد وی بیشتر نظامی بودند و بعضی از آنان از سرداران بنام به شمار می‌رفتند. وی نیز درجه عالی نظامی داشت و بعد از پدرش به لقب بیگلریگی دست یافت.

او با وجود این که روح سپاهی گری داشت از ذوق لطیف شعری نیز برخوردار بود و در شعر ابتدا «پروین» و «جهانگیری» تخلص می‌کرد و در اواخر از تخلص «رهی» استفاده می‌نمود و به فارسی و ترکی شعر می‌سرود.

از غزلیات فارسی اوست :

دوش در روی تو دزدیده نگاهی کردم	لیکن از شرم تو پیوسته نه، گاهی کردم
سالها در طلبت رنج کشیدم آخر	رفته رفته به سر کوی تو راهی کردم
در جمالت به نگاهی که ثوابی است جمیل	معتقد زاهد غافل که گناهی کردم
خواهم امشب به سر لشکر تقوا تازم	که ز مژگان تو ترتیب سپاهی کردم
تا بماند دلم از تیر حوادث سالم	به حصار سر زلف تو پناهی کردم
خط سبزی به لب ت سرزد و مهمم افزود	حاصل این رتبه من از مهر گیاهی کردم
آه از آن روز که می رفتی و من در قدمت	نظر بازپسین دیدم و آهی کردم
به گدایی سر کوی تو مانند (رهی)	ترک تاج مهی و افسر شاهی کردم

دو بیت زیر مطلع و مقطع یک غزل آذری اوست:

سوز آہیمن یانار ہر لحظہ مین پروانہ لر عشق اودی یاپمیش عجب سینمدہ آتشخانہ لر

بیرنگاہ جان ستان ایسترا ائدم خواب ابد یوخسا یوخلاتماز (رہی) بو عاشیقی افسانہ لر

* * *

بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صفحه ۸۸-۹۱



* جهانگیری، مریم (۱۳۳۱ - ۱۲۹۵ ش.)



دختر حسین خان بیگلریگی ارومی است که پس از تحصیلات در سنین جوانی ابتدا در فرهنگ آن زمان شروع به کار کرد سپس به استخدام بانک کشاورزی در آمد .

وی از کودکی از ذوق لطیفی برخوردار بود و در محضر پدر ادیب خود به تکمیل معلومات ذوقی می پرداخت .

ایام جوانی مریم به آرامی سپری می شد. در آن زمان بود که (اپرای گلهای) و نمایشنامه های (فرشتگان) و (سربازمیهن) را نوشت و سرودهایی برای دوشیزگان ساخت و زبانش به سرودن شعر گویا شد. اشعار او با نام (به یاد مریم) چاپ و منتشر شده است وی در موسیقی نیز دست داشت. ذوقش در شرف کمال و پویایی بود که تقدیر طومار زندگی کوتاهش را در هم پیچید و در سن سی و شش سالگی در اثر سکته ناگهانی فلج شد و در بستری بیماری افتاد. سرانجام در روز هفتم شهریور ۱۳۳۱ چشم از جهان فرو بست و به دیار خاموشان رهسپار شد.

قبر این شاعره ناکام در صحن آرامگاه آیت الله عرب باغی رضوان الله تعالی علیه مجتهد شهیر ارومیه است. و در روی سنگ قبرش ابیات زیر نقش بسته است:

مریم ای تازه گل باغ صفا	مریم ای بلبل گلزار صفا
مریم ای چشمه عرفان و ادب	ای درخشان گهر پاک نسب
تو گل باغ جوانی بودی	جامع فضل و معانی بودی
در کمالات جهانگیر شدی	تو چه دیدی ز جهان سیر شدی
رفتی و بر دل ما داغ زدی	داغ بر لاله هر باغ زدی
هفتمین روز مه شهریور	شد گل مریم زیبا پرپر

از سروده‌های اوست:

تسخیر شهر دل

ای شب چرا نرفته و تأخیر می‌کنی	ای صبحدم در آمدنت دیر می‌کنی
گویا چومن اسیر کمند بتی شدی	کاندر شکنج بند چنین گیر می‌کنی
ای ناله ساعتی برو از تنگنای دل	ای سوز دل ز زندگیم سیر می‌کنی
ترسم که نه فلک همه زیر و زبر شود	ای دل ز بس که ناله شبگیر می‌کنی
ای ماهر و به جادوی خونریز شهر دل	از شش جهت گرفته و تسخیر می‌کنی
با خال همچو دانه و با زلف همچو دام	مرغ دلم گرفته و نخجیر می‌کنی
باز آبرون و لشکر عشاق را بتاز	در قتل این گروه چه تأخیر می‌کنی

* * *

فکر پریشان

عهد و پیمان تو با باد صبا یکسان است	روی زیبای تو از ماه جهان تابان است
قد دلجوی تو سبقت ز قد سرو ربود	چشمه زندگی اندر لب تو پنهان است
گشته محراب همه شیفتگان ابرویت	بهر دلها مژه‌ات کارگر از پیکان است
نرگس مست شده واله شد از چشمانت	چشم تو رهن بس دین و دل و ایمان است
خرمن زلف تو دانی به چه ماند ای ماه	گوئیا فکر پریشان و شب هجران است
مه من آیت لطف است و همه مظهر مهر	روشنی بخش دل و دیده من جانان است
«مریما» آب حیات از ظلمات ارخواهی	زلف او گیر در آن رشته جاویدان است

* * *

گوهر جان

ای خوش آن روز که در تاب و تبت می سوختم با غمت خو می گرفتم لب فرو می دوختم
 حاصل یک عمر ناکامی به راحت شد نثار گوهر جان بود کان در دیده می اندوختم
 قصه عشقم به هر جمعی گذشت و همچو شمع خویشتن می سوختم صد بزم می افروختم
 نیازم آن سوز و گداز مکتب عشق ترا زندگی را سوختن، افروختن آموختم

نمونه غزل ترکی مریم:

گل دولاشماگنان اول زلف پریشانه کونول صبرائله دوز بو قرانلیق شب هجرانه کونول
 باخما ناکس کیمی اول دلبری ین چهره سینه یانما پروانه کیمی آتش نیرانه کونول
 نثجه طرح ایتدی وفا صحبتنی غنچه لبی واقف اول ذوق ایله اول نکته پنهانه کونول
 اولما نا مرد و محبت ایلمه نا اهله باغلاماز عاقل اولان الفتی نادانه کونول
 وطن عشقینده گرک ال چکه سن جانیندان چون سمندر یاناسان آتش سوزانه کونول
 آرزوم دو یتیشم وصلوه اما نه ایدیم باغلانوب ظلمیله زنجیره بودیوانه کونول
 فرقه باعث اولاندان آلام قانلی قصاص آنداولسون اوگوزل پرچم ایرانه کونول

* * *

شعری برای کودکان از این شاعر:

جوجه نین دوغومی

سئومه لی ساری جوجه یدیکی داری جوجه
 سیندئردین یومورتاین نجه گوردون دنیاین
 گوردوم یرم داریدی آغ داشدان دوواریدی

پنجره سی یو خودی	دردغمیم چو خودی
اوردا تک قالمیشیدیم	سارا لیب سولموشیدیم
اوزومه ویردیم تکان	مثل رستم پهلوان
جوجول ددیم آتیلدیم	جوجه لره قاتیلدیم

منابع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۲۸۴

تاریخ عمومی آذربایجان صص ۳۹۹ - ۳۹۸

* چاکر ارموی، حسینقلی خان

از نبیره‌های ذالفقارخان افشار ارموی است که در حسن خلق و لطف طبع اشتهار داشته و از شعرای دوران خاقان مغفور است و به ملازمت نواب ولیعهد تعیین شده بود و به همین مناسبت چاکر تخلص می‌کرد. شاعری بود نکته پرداز و سخن سنج او را چاکر خمسه‌ای نیز گفته‌اند.

از اشعار اوست :

من نمی‌گیرم فرار از زلف یار خویشتن	دیده‌ام در بنی قراری ها فرار خویشتن
گر ببالد آسمان برخود که دارم آفتاب	بر لب بام آورم من هم نگار خویشتن
سر به بالین جان به لب حسرت به دل ای مدعی	شاد زی کاخر جدایی ساخت کار خویشتن

منبع : تذکره شعرای آذربایجان، ص ۲۹۳

گلزار جاویدان ج ۳ ص ۳۴۷

*** چلبی ارموی، حسام الدین (۶۸۴-۶۲۲)**

حسام الدین حسن بن محمد بن حسن معروف به چلبی و ابن اخی ترک^(۱) اصلش از ارومیه است و خاندانش به قوبنه در ترکیه مهاجرت کرده‌اند و حسام الدین در آنجا به دنیا آمده است. فریدون سپهسالار از مریدان مولانا در رساله معروف خود می‌نویسد: «نسب مبارک او متصل است به شیخ عارف»^(۲)، کماقال: امسیت کردیا و اصبحت عربیاً کمالات حضرت او را که تواند قیاس کردن؟» و مولانا در مقدمه مثنوی با بسیار صفات از جمله امام اهل هداویقین، امین قلوب مفتاح خزاین عرش، امین کنوزفرش، بایزید وقت وجنید زمان معرفی می‌کند و ارموی الاصل بودنش را خاطر نشان می‌سازد.

حسام الدین در جوانی پدر خود را از دست داد سپس با یاران همدل خود به خدمت مولانا پیوست و هستی خود را در راه حضرتش نثار کرد تا چشم و چراغ پیر خود گردید و به مقام خلافت وی رسید. او التیام زخمی بود که از فراق شمس بر دل مولانا نشسته بود. بنا به سخن سپهسالار در حال حیات حضرت خداوندگار (مولانا) ده سال تمام و بعد از آن نیز شیخ و قائم مقام و خلیفه و امام تمام اصحاب حضرتش بود و همه اصحاب ملازم او بودند و به ملازمت او به مولانا تقرب می‌جستند. تمام شش دفتر مثنوی معنوی به درخواست او صورت پذیرفته است. هر شب تا سپیده مولوی می‌سرود و حسام الدین تحریر می‌کرد. در آغاز دفتر چهارم چنین می‌فرماید:

۱- چون اجداد او از سران طریقه فتوت بودند و آیین جوانمردی و عیاری می‌آموختند و از آنجا که این طایفه به شیخ خود اخی می‌گفتند به نام اخیه یا اخیان معروف شده‌اند و حسام الدین را هم به جهت آن که پدر و جدش شیخ فتیان (جوانمردان) بوده‌اند ابن اخی ترک گفته‌اند.

۲- ابن شیخ عارف همان ابوبکر حسین بن علی یزدانپار عارف معروف ارومیه است که در قرن چهارم می‌زیسته و کلام امسیت گردیا ... منسوب به اوست.

ای ضیاء الحق حسام الدین توی که گذشت از مه به نورت مثنوی

همت عالی تو ای مرتجا می کشد این را خدا داند کجا

مثنوی را چون تو مبدأ بوده‌ای گرفزون گردد تو اش افزوده‌ای

همچنان مقصود من زین مثنوی ای ضیاء الحق حسام الدین توی

عنایتی که مولانا به چلبی داشت به هیچ یک از نزدیکان خود نداشت و با او چنان سلوک می‌کرد که گویی او مرید است و چلبی مراد.

هرگاه در مجلسی حسام الدین حضور نداشت مولانا گرم نمی‌شد و مروارید معرفت از لبانش نمی‌ریخت و این از قابلیت چلبی بود زیرا که ظاهر و باطنش پیوسته در مجاهده بود و در زهد و تواضع مبالغه می‌نمود. ادبی داشت به غایت و صدقی داشت بی‌نهایت و دایم در حضور مولانا به دوزانوی ادب می‌نشست و عزت او در پیش مولانا به خاطر همین ادب بود که یکی از شروط اصلی طریقت هم همین است و او آنچه یافت از این سلوک یافت.

بعد از وفات مولوی گروهی بر آن شدند که حسام الدین را به جانشینی برگزینند و گروهی دیگر سلطان ولد پسر مولانا را. بدین منظور روزی حسام الدین به ولد گفت: ای نور دیده و مخدوم زاده من، اکنون که آفتاب جلال حضرت خداوندگار از عالم خاکی غروب کرده باید برکسی پدر نشینی و به ارشاد خلق پردازی. سلطان ولد گفت: همچنان که در حیات پدرم ریاست و امامت یاران و فرزندان به تو تفویض شده بود امروز هم جانشین پدرم باش و بدین سان چلبی نخستین خلیفه بعد از وفات مولانا شد و سالها به ارشاد پرداخت.

او علاوه بر خلافت مولانا سمت شیخی خانقاه ضیالالدین وزیر را هم داشت تا این که زمان وفاتش فرا رسید و روز چهارشنبه بیست و دوم یا دوازدهم شعبان ششصد و هشتاد و چهار و به قولی ششصد و هشتاد و سه دار فانی را وداع گفت.

منابع: زندگی نامه مولانا جلال الدین رومی،

(رساله سپهسالار) صص ۱۴۸ - ۱۴۱

نفحات الانس، صص ۴۶۹ - ۴۶۸

رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا، صص ۱۰۹ - ۱۰۲ همان ۱۷۲ و ۱۷۹

* چورسی، حسام

از شعرای قرن اخیر است و در هجو گویی توانا بود. از تاریخ تولد و وفات او اطلاعی به دست نیاوردیم. ابیات زیر از یک قصیده اوست که در مدح مولی المتقین علی علیه السلام سروده است:

ای معدن فتوت و مهر و وفا علی	ای کان جود و منبع صدق و صفا علی
ای لنگر سفینه بحر نجات نوح	ای باعث نجات خلیل خدا علی
ای دوحه حقیقه اسرار معنوی	وی کاشف حقایق سر و خفا علی
گفته نبی به نص صریح این کلام را	من شهر علم و علی بابها علی
معنای سوره های کتاب خدا تویی	بر جمله سوره خبر مبتدا علی
در شأن توست آیه تطهیر و هل اتی	در تو ظهور شد اثرش بر ملا علی
بر بیست و هشت حرف و رموزات هر حروف	کاشف تویی یقین زالف تا به یا علی
گویند یا علی به تو حلال مشکلات	مشهور بوده نام تو مشگل گشا علی

منبع: تاریخ خوی آقاسی ۴۹۹-۴۹۸

* حاجی صدر، میرزا علی (واله)^(۱) (متوفی ۱۳۳۰ ه.ق.)

فرزند عبدالحسین و از فضلا و ادبای معروف زمان خود بود. در شهر ارومیه پا به عرصه هستی نهاد و در ماه صفر سال مذکور در اثر بیماری سخته جهان را به درود گفت. مثنوی سروده به نام توان و روان که در مناقب مولای متقیان علی (ع) است در این کتاب چهل حدیث منقول از رسول اکرم (ص) در باره حضرت مولا (ع) به نظم کشیده شده و تاریخ پایان نظم آن (۱۳۲۲) است که در مصراع چهارم دو بیت زیر به حساب ابجد نمایان است:^(۲)

ز تحریر این نسخه آمد فراغ مرا همچو شیخ از گلستان باغ

به تاریخ تألیف گفتم روان (توان و روان کرد طبعم روان) (۱۳۲۲)

این کتاب در سال ۱۳۳۵ یعنی پنج سال بعد از فوت او به تعداد پانصد جلد در تبریز به چاپ رسیده است. گویا دیوان خطی داشته و در اختیار مؤلفان «بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی» بوده است.

حاج میرزا علی اصغر محیط در وفات او قطعه‌ای ساخته و در پایان ماده تاریخ آورده که آخرین مصراع بیانگر سال ۱۳۳۰ هجری قمری است. بیت آخر قطعه این است:

دیده گریان بهر تاریخش «محیط» زار گفت «داد حق منزل ز صدر سدره حاجی صدر راه» (۱۳۳۰)

* * *

نمونه‌ای از ابیات مثنوی توان و روان او:

علی نور بخشد به افلاکیان چو استاره صبح بر خاکیان

علی آنکه داده است نور و بها به عرش و به کرسی به ارض و سما

علی یاد کردن عبادت بود عبادت دلیل سعادت بود

به روی علی دیدن عادت کنید خدا را از این رو عبادت کنید...

* * *

^۱ مؤلف سخنوران آذربایجان وی را پدر میرزا علی اصغر محیط از شعرای دیگر ارومیه ذکر کرده است.
^۲ صاحب الذریعه به اشتباه تاریخ فراغت از نظم را (۱۳۱۶) ثبت نموده و این اشتباه ناشی از انداختن (و) عطف است.

این غزل از اوست:

چشم تو نموده مست ما را	مستی که برد ز دست ما را
ترسم کند ای نگاربت رو	سودای تو بت پرست ما را
آن زلف شکسته و پریشان	جمع است دل شکست ما را
برخاسته زان کمان ابرو	تیری که به دل نشست ما را
الحق که غزال شیرگیراست	چشم تو چنانکه بست ما را
از نیست به غیر نیستی نیست	تو هستی و هست هست ما را
«واله» تو غمش زدست مگذار	کاین حال نداده دست ما را

منابع: الذریعه الی تصانیف الشیعه جز چهارم ص ۴۷۵

بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ۳۷۵ - ۳۷۳

سخنوران آذربایجان ۹۳۱

فرهنگ سخنوران، ج ۲ ص ۹۷۲

* حزنی مکریانی، حسین (متوفی ۱۳۲۶ ش.)

در مهاباد متولد شد. از مورخان و محققان زبان و فرهنگ کردی است. وی مدتها در کشورهای روسیه، ترکیه، هندوستان، افغانستان، سوریه و عراق برای تحقیق در فرهنگ کردی سیرو سیاحت کرده و از طریق حکاکای امرار معاش می کرده است. در شهر حلب چاپخانه‌ای تاسیس کرد و به نشر آثار کردی پرداخت و از این طریق خدمت شایانی به عمل آورد و در این راه متحمل سختی‌ها و رنج‌ها شد. عاقبت در عراق به زندان افتاد و به دست

عمال انگلیسی مسموم گردید. تاریخ وفاتش ۱۹۴۷ میلادی مصادف با ۱۳۲۶ شمسی است اما تاریخ تولدش مختلف ذکر شده است. واسیلی نیکتین و پرفسور منورسکی از خدمات او به خوبی یاد کرده‌اند. وی آثار زیادی از خود به یادگار گذاشته که به برخی از آنها که چاپ و منتشر شده به شرح زیر اشاره می‌شود: امرای سوران، تاریخ کرد در دوران نادرشاه، نام آوران کرد (مشاهیر الاکراد) تاریخ آترویات، کردستان مکریان، تاریخ زند.....

منابع: تاریخ فرهنگ و ادب مکریان ج ۲ صص ۱۸۰ - ۱۷۷

تاریخ مشاهیر کرد ج ۲ ص ۲۸۹

علما و ادبای مکریان احمد شریفی صص ۱۳۰ - ۱۲۹ (نسخه تاپی)

* حسام خویی، حسن بن عبدالمؤمن

تخلص او حسام و لقبش مظفری است از شاعران و منشیان برجسته خوی بود. مدتی در قسطنونی از شهرهای شمال آسیای صغیر زندگی می‌کرد. وی در دستگاه امیر ادب دوست مظفرالدین یولوق ارسلان که از سال ۶۸۳ تا ۶۹۱ در قسطنونی حکومت داشت از احترامی خاص برخوردار بود و لقب مظفری به خاطر همین انتساب است.

آثار حسام عبارتند از:

۱- نزهة الكتاب و تحفة الالباب.

۲- تحفه حسام، منظومه فارسی به ترکی است.

۳- ملتمسات که شامل بیش از صد قطعه و رباعی است.

۴- قواعد الرسایل و فواید الفضایل.

۵- غنیة الکاتب و منیة الطالب.

۶- رسوم الرسایل و نجوم الفضایل.

۷- نصیب الفتیان و تشیب البیان^(۱) که فرهنگ منظوم عربی به فارسی و نظیره‌ای است برنصاب الصبیان فراهی.

رباعی زیر از ملتمسات اوست:

ای دست گهر بارتو سرمایه گنج امروز نداریم هوای شش و پنج
شطرنج تو بفرست که صاحب هنران در بازی شطرنج رهند از صد رنج

* * *

منابع: دانشمندان آذربایجان ص ۱۱۳

سخنوران آذربایجان صص ۸۵۴ - ۸۵۳

تاریخ خوی ریاحی ۵۹ - ۵۸

* حسرت ارموی

از شعرای عهد قاجار و در سلطنت فتحعلی شاه در اوج شهرت بوده است. تاریخ تولد و وفات حسرت به درستی معلوم نیست ولی از ماده تاریخی که در مرگ میرزا ابوالحسن وکیل ساخته معلوم می شود که وی در ۱۲۱۷ هجری قمری در حال حیات بوده است. هنر شاعری حسرت: وی شاعری نازک خیال و نسبتاً قوی است از میان شعرای گذشته به حافظ عشق می ورزید و در بسیاری از غزلهای خود به استقبال حافظ رفته و تا حدودی

۱- قسمت دوم این کتاب در تذکرها به صورتهای نسب التبیان، تشیب الفتیان و غیره ثبت شده است.

خوب از عهده برآمده است. با این همه حسرت نیز مانند بسیاری از شعرای هم عصر خود مقلد است و در اشعارش کمتر ابتکار دیده می شود. گاهی هم به طرز «طرزی»^(۱) شاعر دیگر ارومیه گرایش پیدا کرده و مقلد او شده است. از جمله غزلی به مطلع زیر:

ماه رخساری نگاهیدیم ما آفتابیدیم و ماهیدیم ما

استقبال حسرت از خواجه شیراز گاهی به ردیف است گاهی به قافیه و زمانی به هر دو و گاهی نیز فقط به مضمون غزل توجه دارد و در هر تقلید یا استقبال وزن غزل را نیز التزام کرده است.

حافظ: «روضه خلد برین خلوت درویشان است مایه محشمی خدمت درویشان است»

حسرت: خسرو روی زمین چاکر درویشان است خرم آن کس که گدای درویشان است

حافظ: «بی مهر رخت روز مرا نور نمانده است وز غم مرا جز شب دیجور نمانده است»

حسرت: جز شور توام بر سرپور شور نمانده است ما را به نظر غیر تو منظور نمانده است

حافظ: «ای صبا نکستی از خاک ره یار بیار بـبـرانـدوه دل و مژده دلداریار»

حسرت: ای صبا نکستی از خاک در یار بیار بـوی آن کاکل مشکین به سربار بیار

وی در اثر تعمق در اصطلاحات عرفانی حافظ سعی بر این داشته که به اشعار خود رنگی از عرفان بدهد و در این طریق موفق بوده است. نمونه اشعارش این نظر را تأیید می کند.

مؤلفان بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی دو نسخه از دیوان حسرت را در اختیار داشته اند. دیوان وی شامل غزلیات، رباعیات و ساقی نامه بوده است.

از سروده های اوست:

۱- شاعری که به شیوه خاص خود شعر می سرود و شرح او در این کتاب آمده است.

خرم آن روز که این باده به جامم کردند	در خرابات مغان مست مدام کردند
قدسیان ملأ عرش سلامم کردند	ساکنان ملکوت هم کردند سجود
حلقه در گوش کشیدند و غلامم کردند	بر در میکرده ترسا بیچگان از خم زلف
سکه سلطنت عشق به نامم کردند	در ره فقر و فنا دولت فقرم دادند
فارغ از ننگ و ز ناموس و ز نامم کردند	جلوه مغیجگان بر در میخانه عشق
جرعه جام وصال چو به جامم کردند	شریتی خوشترم از شربت کوثر دادند
همچو «حسرت» به یکی جرعه تمام کردند	ناتمام منگر کز کرم پیرمغان

* * *

خوشر بود از سبحة صد دانه مرا	درگوشه میخانه دویمانه مرا
مسجد به تو ارزانی و میخانه مرا	ز افسانه بیهوده چه حاصل زاهد

ابیاتی از ساقی نامه اوست:

به وحدت چراغ دلم بر فروز	بده ساقی آن ساغر شرک سوز
بکن فارغ از بند ناسوتیم	بده ساقی آن جام لاهوتی ام
سراز می بنام خدا بازکن	بده می به بسم الله آغازکن
که حق کرده بر می گساران سبیل	بده ساقی آن جام چون سلسبیل
به این ناتوان تا توانی بده ...	از آن می که بخشد جوانی بده

منابع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۸۱-۷۲

فرهنگ سخنوران ج ۱ ص ۲۵۵

* حسنی خویی، سیدمهدی

وی از زادگاه خود خوی، به تبریز رفت و در همانجا متوطن گردید. سادات خویی در تبریز از اولاد او هستند. این عالم از شاگردان صاحب جواهر و شیخ محسن خنصر و شیخ انصاری است. او با مشاهیر علمی و ادبی نجف مکاتبه داشت در مسائل مطروحه اظهار نظر می نمود و نظرا و پیوسته مورد توجه علمای نجف بود. از تاریخ تولد یا وفات این عالم اطلاعی حاصل نشد.

جنازه او از تبریز به نجف منتقل و در وادی السلام مدفون گردید. «حاشیه بر قوانین و قواعد علامه» از آثار اوست.

منبع: تاریخ خوی آقاسی صص ۵۵۶-۵۵۵ (اعیان الشیعه جزء ۵۰ ص ۱۳)



* حسینی، صابر (متولد ۱۳۵۲ ش.).

تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در میاندوآب به پایان برد. در سال ۱۳۶۸ خانواده‌اش به ارومیه کوچید. او دوران دبیرستان را هم در مدرسه شهید گمنام این شهر سپری ساخت. در سال ۱۳۷۱ در رشته تاریخ دانشگاه اصفهان پذیرفته شد. پس از یک سال تحصیل تغییر رشته داده در دبیری ادبیات فارسی دانشگاه تبریز که مورد علاقه‌اش بود تحصیل خود را ادامه داد. وی جوانی است با استعداد و قدرشناس. مقدمات علم عروض و قافیه را در نزد (نگارنده) فراگرفت.

تا آن زمان که با شعر سپید طبع آزمایی می‌کرد این بار اشعار خود را در قالب اوزان عروضی سرود و در اثر علاقه و مطالعه در شعر توانست در حدّ خود اشعار با محتوایی بسراید. وی مانند اغلب شعرای جوان بعد از انقلاب اسلامی در شعرش از ساختارها و ترکیبات جدید استفاده می‌کند.

نمونه‌ای از غزلیات این شاعر جوان:

کمی تا قسمتی ابری است چشمان تو انگاری سوارانسی که در راهند می‌گویند می‌باری
تو را چون لحظه‌های آفتابی دوست می‌دارم مبادا شعرهایم را به دست باد بسپاری
مبادا بعد از این دیدارهای خیس و رویایی مرا در حسرت چشمان سبز خویش بگذاری
زمستان بود در بهت بیابان یک نفر جان داد و گرگی پیر می‌رقصید گرد نعش سرداری
زمستان بود سرمایی تنم را سخت می‌لرزاند که من در خواب دیدم در دلم خورشید می‌کاری
هوا سرد است و نعش صبح روی جاده می‌رقصد عطش دارم بگو کی بر دلم یکریز می‌باری

ظهور شوق منی گرچه سرد و بی جانی
 چه دودکانه دلم را ز خویش می رانی
 غریب مانده در این لحظه های طوفانی
 نمک میاش به زخمم در این پریشانی
 سؤال می کنم از کوچه های بارانی
 مرا مباد به خاک سیاه بنشانی
 اگرچه مثل همیشه به سنگ می مانی

* * *

ای ابلندای رویش گلهای یاسمین
 با من بمان ای آینه عشق راستین
 تا دل به دست شب نسپاریم بعد از این
 طوفان چشم های شررخیز و آتشین
 مردی که مانده بود از او چند نقطه چین

* * *

تمام حرف من امروز عشق و فردا عشق
 از این حوالی دلگیر می رود با عشق
 به دست موج بلا می سپرد دل را عشق
 خدا گواست چه ها که نکرد با ما عشق
 به برگ سبز نوشتیم زنده بادا عشق
 چه خوب! راه کمی مانده می رسم تا عشق

* * *

همیشه سبزترینم به سنگ می مانی
 چه بی بهانه تنم زخم می خورد از تو
 به موج موج نگاهت قسم که مرغ دلم
 اگر چه سخت نمک گیر گیسوان توام
 همیشه ابری چشمان نیلگونت را
 تمام آرزوی من سپیدبختی توست
 قسم به عشق ترا سخت دوست می دارم

ای عشق ای تفاهم بین من و زمین
 باد دروغ در همه شهر می وزد
 در امتداد کوچه طلوعی دوباره کن
 خاکستر نگاه مرا دست باد داد
 در آرزوی دانه خال تو محو شد

چه خوب! راه کمی مانده می رسم تا عشق
 دلی که زیر قدمهای مرگ پا می خورد
 هزار بار کنار همین سواحل سرخ
 به جرم این که ترا سبز نغمه می خواندیم
 اگر چه حاصل این عشق جز مصیبت نیست
 شبی که دیدمت از دور با خودم گفتم

میان غربت این شهر رفته‌ام از یاد
ز یاد رفته‌ام آری چو قصه فرهاد
دلی به وسعت پاییز دارم ای شیرین
بیا که چشم سیاه تو کار دستم داد
شبی که پلک نبود تو یک نظر وا شد
هزار شعله در اعماق سینه‌ام افتاد
کنار ساحلی اما ندیده‌ای ای دوست
که قوی ساده عشقم چه تلخ جان می‌داد
دلم گرفته از این لحظه‌های پاییزی
بیا که سبز بمانیم هر چه باداباد

* * *

می‌ترسم از جنایت مردان نابکار
در امتداد شیشه این اسب بی سوار
زخم دلی که روز مرا تار کرده است
از انحنای خنجر او مانده یادگار
فیروزه‌ها بدون کبوتر نشسته‌اند
حتی مسیر چلچله‌ها مانده در غبار
بی تو دل کویر، بهاری نمی‌شود
برگرد و سبز بر سر صحرای ما ببار
اینجا برای شعر سرودن مجال نیست
ما را در این خرابی دل با غزل چکار
در فصل مرگ آینه این سنگ بی صفت
تصویر سبز باغچه را برده پای دار

* * *

دارم به انفجار زمین فکر می‌کنم
دارم به مرگ سقف گلین فکر می‌کنم
دارم به پست‌های رها در حوض خاک
دارم به قرن سقط جنین فکر می‌کنم
گفتند عشق دور خودش چرخ می‌زند
باور کنید من به همین فکر می‌کنم
آدم مرا به خاک به این کوچه‌ها سپرد
دارم به بانیان زمین فکر می‌کنم

* **حقیر خویی، میرزا عبدالوهاب (متولد ۱۲۵۸ ه.ق.)**

مؤلف «بهجة الشعراء» او را از مزدومرند دانسته است. وی از شعرای قرن اخیر خوی بود و به حرفه بزازي اشتغال داشت. دیوان او سه دفتر است. دفتر اول قصاید اوست که اغلب در مدح ائمه اطهار (ع) دفتر دوم غزلیات و سایر انواع شعر اوست و دفتر سوم مرثیه است. دیوانش با نام «در بی نظیر یا دیوان حقیر» به سال ۱۳۳۸ ه.ق. به چاپ رسیده است. تاریخ وفات او را ۱۳۱۸ و بعضی ۱۳۲۰ در خوی نوشته اند. ابیات زیر از یک قصیده اوست که یادآور توصیفات سبک خراسانی و متأثر از فرخی سینستانی است:

سحرگه لکۀ ابر سیه شد در هوا پیدا	جهان مهر عالمگیر پنهان گشت ناپیدا
جهان گردید ظلمانی سراسر چون رخ رنگین	سیه شد دیده گیتی ز ظلمت چون شب یلدا
خروشان رعد جوشان برق ابر اندر هوا لامع	هوا گریان چمن خندان صبا شد بوستان پیرا
هوا سنجابی و فرش زمین گردید زنگاری	چو فردوس برین شد سبز و خرم دامن صحرا
عروسان چمن در رقص از عیش و نشاط آمد	درختان سربه سر پوشیده در بر جامۀ خضرا
صبا از سبزه هر سو در بسیط خاک گسترده	منقش فرش رنگین از حریر و اطلس و دیبا...

منابع: تاریخ خوی آقاسی صص ۵۰۵ - ۵۰۳

سخنوران آذربایجان صص ۸۵۷ - ۸۵۶

ریحانة الادب ج ۱ ص ۳۳۵

تاریخ خوی ریاحی ص ۲۴۷

فرهنگ سخنوران ج ۱ ص ۲۷۳



* حکمتی‌فر، فتح‌الله (متولد ۱۳۲۳ ش.)

پدرش عزیز کارمند اداره راه‌آهن کشتی‌رانی و محل خدمتش بندر گل‌مانخانه بود به همین جهت دوران تحصیلات ابتدایی او در دبستان همین بندر سپری شد. در سال ۱۳۴۷ به استخدام اداره راه‌آهن و بنادر کشتی‌رانی درآمد اما دو سال بعد، از آن شغل

کناره‌گیری کرد. به استخدام اداره‌پست آذربایجان غربی در آمد و به تحصیلات متوسطه پرداخت. در سال ۱۳۵۴ در دانشگاه پیام نور مرکز تهران در رشته مدیریت پذیرفته شد و پس از سه سال تحصیل و تعطیلی دانشگاهها در آغاز انقلاب اسلامی فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی خود را آغاز کرد و با اکثریت آرا به نمایندگی کمیته اعتصابات انقلاب از طرف اداره کل پست انتخاب شد. بعد از پیروزی انقلاب مجدداً در آزمون سراسری شرکت کرده در رشته زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه پیام نور ارومیه قبول شد و در مقطع کاردانی فارغ‌التحصیل گردید و کماکان به فعالیت‌های انقلابی خود ادامه داد.

وی یکی از بنیانگذاران انجمن ادبی ارومیه است. به زبان ترکی شعر می‌سراید و برخی از آثارش در نشریات به چاپ رسیده است. نمونه‌هایی از اشعار او ذیلاً آورده می‌شود:

آل‌دایب دنیا بیزی مین حوقا مین نیرنگ‌ایله	بیزده مفتون اولموشوق دنیایه مین بیر رنگ‌ایله
وارلی وارسیز وئرمیشیک افساری نفسین دستینه	اوینادیر شیطان بیزی هرگون تازا آهنگ‌ایله
گونه بیر ترفندایله اغفال ائدیر غفلت بیزی	گرچه سسلیر کاروان هر دم جرس با زنگ‌ایله
بو اجل کروانیدیر هرگون گئچر بیر کوچهدن	قاپلاری بیریر چالار هر منزلی بیر سنگ‌ایله
آیرلیق قاتون اولوم حاقدیر بارانمیش گشتمه‌لی	قویماقالسین دنیادا نام و نشانین ننگ‌ایله
نفسه طاعت قیلما بسدیر آخرت فیکرینده اول	نفسینی از مک برابر دیر جهاد و جنگ‌ایله

گۆزله گفتارين له کردارين بير اولسون گئتمه ميش
قورخو لو بول وار اوزاق مقصد غريب يوخ آشنا
اوردا فرق ائتمز سبليمانلان گئندانين شوكتى
فرصت آزدير ال بكار دور خواب غفلتدن آيين

اوردا ميزان ائيله ماق مومكون دگيل پرسنگ ايله
مين بلا دورموش كمينده مين جوره نيرنگ ايله
هر كيم اوز گوندرديگين تحويل آلاز دوز سنگ ايله
هاردا گور جمشيد جملر حكمت و فرهنگ ايله

* * *

عاشيق معشوق اولان پروانه تك پردن گئچر
اوچسا عشقين مرغى كونلون آشيانيندان اگر
دبنه خاطر غرق اولان سنگرده قان درياسينه
تشنه لب سرنيزه دن معراج ائدهن باشلار يقين
ائتسه هاجر قوچ قوزى قربان اگر اسماعيلي
كربلا دشتين قيلان بيت الشفا عشاقينه
مژده وصلت آلان دلداهه دلبردن، يقين
خيمه لردن العطش يانديم صداسين ديتله ين
باش وئريب سرنيزه يه ال وئرمين نامحرمة
ساخلاسا مهمان حسينون خولى پيكرسيز باشين
دين اوچون يئتميش ايكي لب تشنه قربانليق ويرون
عزت و دين وشرف ناموس و غيرت صاحبي
آلسا عشقين دستمازين قانالا عاشورا حسين
ناپسا آل مقتلده عاشق دامن معشوقينه

بير بجلى وصلينه منصور اولوب سردن گئچر
آوچيلاردان قورخماييب پيكان و خنجردن گئچر
محرم اسرار اولوب دستانى ديللردن گئچر
الده جان نقدينه سى ميناده حنجر دن گئچر
باغرى قان چارپاز كونول ليلايه اكبردن گئچر
لاله تك پرپر دوشن آلت آيلىق اصغردن گئچر
قانلى بايراق صاحبي سردار لشكر دن گئچر
تشنه علقمدن چيخوب جانانه اللردن گئچر
شاميده شامسيز ياتان نورسته دختر دن گئچر
ال قاتيب آغ زولفونه زهرايه معجردن گئچر
ال آباق باش سهليدى جانانان جيگرلردن گئچر
دبنه خاطر دوغرانيب يوز پاره پيكر دن گئچر
زينبون واي ناله سى صحرای محشردن گئچر
حكمت عهد ازله بير يولدا، لبلردن گئچر

* * *

من اولبرین فداسی من بی زبانی دیندیر. کرم ائت گدای عشقم دل بینوانی دیندیر
 نه گوزلدی غربت ائلدده ائده سن غرب نوازی. غریب ائل غریبه اولکه غرب آشیانی دیندیر
 گنجه گوندوز آغلاماقدان آغاریب گوزوم فاراسی. بو شرار حسرتینده یاخیلیب یانانی دیندیر
 گوزومون یا شیندان آرتیق انگمیده بیرزادیم یوخ. الی بوش آباغی گلمز بو، یوزی فارانی دیندیر
 یوزه-یوز اگر کسیسن فقادهن التفاتین. نه اولار عنایت ائتمس گنجه لر نهانی دیندیر
 گنجه دیر یاتیب جماعت بیر آیتق جمال حق دیر. اولورم قاپیندا یالقیز قاپیدا، قالانی دیندیر
 منم ال اتک آماندیر، الیم اوزمه دامنیندن. قاپیدان کناره سالما الی بوش گدانی دیندیر
 نه کسیم کاریم نه واریم نه ده هیجره طاقتم وار. جانیم آل سئنده سویله ینی لن ترانی دیندیر
 بو، منم، بو، سن بو زولفون بوداقیلدان اینجه بوینوم. دولا زولفونی دولاندیر دهلی تک جهانی دیندیر
 سنه بیر بلی^(۱) دئمکلیک منی سالدی مین بلایه. من او حکمتین فداسی قالا مین بلانی دیندیر
 منبع: آشنایی باشاعر

* حکیم قُبلی یا قوبولی، میرزا محمد

فرزند عبدالصبور از پزشکان دانشمند بود که در خوی متولد شد و در تبریز اقامت گزید.
 از فضلا و ادبای عهد عباس میرزا بوده و از اطبای محمدشاه و ناصرالدین شاه قاجار بود و
 حکیم باشی به شمار می رفت.

مؤلفان دانشمندان آذربایجان و ریحانة الادب دروجه تسمه «قوبولی» یا «قبلی» نوشته اند:
 چون همیشه با قبل متقل (اسباب و اثاثه) حرکت می کرده و عشق زیادی به غلیان داشته به

این نام معروف شده است. بعضی گفته اند چون در اثر قانقرایا یک پایش را بریدند و به جای آن پای چوبین که روی آن را با چرم پوشانده به صورت چکمه در آورده بودند گذاشتند به همین جهت به حکیم قوبولی اشتها را یافت. نگارنده احتمال می دهد چون حکیم حاذق و مقبولی بوده است حکیم «قوبولی» نام گرفته و این لقب در افواه به قوبولی یا قبلی تحریف شده است. وی در کتاب خلاصه عباسی خود را محمد خوبی معرفی کرده است.

آثار حکیم قوبولی: تألیفات وی بیشتر در مباحث علم طب و تشریح است از آن جمله:
۱- دُرّ مکنون: که به نام محمد شاه نوشته و در طب قدیم و جدید است و نسخه هایی از این کتاب در کتابخانه های مجلس و ملک وجود دارد.

۲- تعلیم نامه: در عمل آبله کوبی تألیف دکتر کارمک انگلیسی که حکیم آن را ترجمه کرده است.

۳- مجمع الحکمتین: به دستور و به نام محمد شاه نگاشته و نسخه هایی از آن در بعضی از کتابخانه های معتبر موجود است.

۴- انوار ناصریه: کتاب مبسوطی است در علم تشریح به نام ناصرالدین شاه.
۵- خلاصه عباسی: که تلخیصی از کتاب «سنگلاخ» میرزا مهدی خان است که به عباس میرزا تقدیم کرده است.

۶- ترجمه قصیده کعب بن زهیر به مطلع زیر:

«بانت سعاد فقلبی الیوم مبتول متیم اثرها لم یفد مکبول»

منابع: دانشمندان آذربایجان ص ۱۲۲

فهرست نسخه های خطی فارسی ج ۱ ص ۷۰۳

سخنوران آذربایجان صص ۸۶۱ - ۸۵۷

فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ج ۲ صص ۱۷۵ - ۱۷۴

*** حیدری، علی بیگ (متولد ۱۲۵۱ ش.)**

زادگاهش ارمنی بلاغی بود و از سیاستمداران محسوب می شد. اوقات خود را در مطالعه کتب دینی و عرفانی و ادبی سپری می ساخت. پدرش احمدبیگ وکیل رعایا از اخلاف بداق سلطان مکرری بود و در عهدناصرالدین شاه قاجار از سرداران سپاه محسوب می شد و خود علی بیگ در دربار مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه تقرب داشت. به همین سبب ابتدا به حکومت سردشت سپس به نایب الحکومگی ساوجبلاغ مکرری (مهاباد) منصوب گردید. چندین دوره به عنوان نماینده مردم مهاباد در مجلس شورای ملی انتخاب شد پس از آن به منطقه خود بازگشت و در روستای حاج علی کند در سی کیلومتری شرق مهاباد که جزو املاک آنها بود سکونت گزید. سرانجام در هشتاد و چهار سالگی چشم از جهان فرو بست. تذکرها در سال وفات او اختلاف دارند؛ تاریخ فوت او را بین سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۲۸ نوشته اند. وی در ادب فارسی و عربی اطلاعات وسیعی داشت. به دوزبان فارسی و کردی شعر می گفت و «حیدری» تخلص می کرد. اشعار وی متوسط است.

در مرثیه پروین اعتصامی قطعه ای سروده که با این بیت آغاز می شود.

کردی دل ادیبان از درد و غم پریشان زین مرگ نابهنگام پروین اعتصامی

* * *

از اوست :

تا که افتاد به رخسار تو جانا نظرم	جز هوای تو و مهر تو نباشد به سرم
نیست خالی زخیال تو دلم شام و سجر	خود گواه است مرا ناله شام و سحر
دل بیچاره چه دانست ترا حسن و جمال	گر نمی دید و نمی کرد حکایت بصرم

من به جانی بخرم ناز زلیخاوش خویش نیستم زال که یوسف به کلافی بخرم
عهد کردم که به کوی تو دهم جان اگر فرصتی داد رقییم که به کویت گذرم

منابع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۲۲۳

تاریخ فرهنگ و ادب مکریان صص ۴۳۸ - ۴۳۲

تاریخ مشاهیر کرد، ج ۲ ص ۳۲۴

* حیران خانم

از شاعره‌های کم نظیر آذربایجان و از مهاجرین قفقاز است. از تاریخ تولد و وفات او اطلاعی در دست نیست. در سال ۱۲۱۸ ه.ق. در جریان جنگ ایران و روس به همراه پدرش کریمخان^(۱) و سایر افراد خانواده‌اش به ایران مهاجرت نمود. مدتی در تبریز بود سپس برای ملاقات عباس میرزا نایب السطنه به ارومیه رفت. این مسافرت او از تبریز به ارومیه باید در سال ۱۲۲۹ ه.ق. باشد چرا که عباس میرزا در سن مذکور به ارومیه رفته و مدتی در این شهر سرگرم تنظیم قوای تحت فرماندهی خود بوده است.

حیران در یکی از روستاهای ارومیه بنام «قزل خنیه» یا خانقاه سرخ سکنی گزیده و همانجا ماندگار شده است.^(۲)

گویا به عللی که معلوم نیست از همسر یا نامزد دلخواه خود به اجبار جدا شده و به ازدواج با کس دیگری تن در داده اما هرگز نتوانسته است به او دل ببندد. برخی از اشعارش

۱- مشیرسلیمی مؤلف زنان سخنور کریمخان را برادر حیران نوشته است.

۲- بازماندگان کریمخان بدر حیران هم اکنون با نام خانوادگی کریملو اشتهار دارند. (بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی)

بر ناخشنودی او در این باب اشاره دارد از جمله:

من ندانم چه کرده‌ام به قضا که به دامت چنین برافکندم
گر برانی که تا خلاص شوم به خدا نیز از تو خرسندم

غزل زیر شکواییه‌ای است از هجران یار دلخواه که به جبر فلک از او جدا افتاده است.

چکنم باز فتادم دگر از یار جدا بلبل زار صفت از گل و گلزار جدا
ای فلک ناله من خانه خرابت سازد که مرا کرده‌ای از یار دگر بار جدا
خون ز بهر من غم دیده هجران ریزد باذ سیار جدا ابر گهربار جدا
بر غم فرقت من ناله کشد در گلشن بلبل زار جدا خار ستمکار جدا
همه بر حسرت من گریه کند شام و سحر یار غمخوار جدا دشمن خونخوار جدا
در همه حال خرد راست جدایی زرقیب حیف باشد نشود یار ز اغیار جدا
آه حیران چه بسازم من از این محنت و رنج کرد از یار مرا گردش غدار جدا

حیران قصیده‌ای دارد که در آن آشفتگی حال و پراکندگی آشنایان خود را خاطر نشان می‌کند. در این قصیده به مدح سلاله بیگلریگی می‌پردازد اما به درستی مشخص نیست مقصود از سلاله بیگلریگی چه کسی است برخی مانند محمدعلی تربیت در «دانشمندان آذربایجان» و به تبعیت از او محمدحسن رجبی در «زنان سخنور» او را مادر یا خواهر عباس میرزا دانسته و بعضی مانند مؤلفان «بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی» وی را همسر عباس میرزا نایب السلطنه یا همسر فتحعلیشاه یعنی مریم بیگم خانم دختر امامقلی خان بیگلریگی ارومی ذکر کرده‌اند.

اینک ابیاتی از آن قصیده:

ایا نسیم سحرگه بشو عبیر افشان برو به درگه آن نایب شه دوران
 بر آن دری که بود پاسبان او قیصر بر آن دری که بود چون سکندرش دریان
 ببوس خاک درش را بگیر اذن آنکه برو به خدمت مخدومه سپهر مکان
 بهین سلاله بیگلربیگی عالیجاه مهین نتیجه مهر عطامه دوران
 بگو سلام رساند کمینه درویش به خدمت تو ایا سروباغ عزت و شان
 که هر کدام از آن دوستان بیک گوشه فکند گردش این چرخ جور و ظلم نشان
 یکی به شهر «مراغه» یکی به «رومی» یکی فتاده در اینجا به گوشه زندان
 او در دو بیت زیر پدرش را نخبوانی و مادرش را از طایفه معروف دنبلی^(۱) معرفی
 می‌کند.

پرسی اگر ز نسبت حیران دلفکار از خادمان شیرخدا شاه دین علی است
 باشد وراحسب ز عزیزان نخبجوان او را ولی نسب ز کریمان دنبلی است
 مرحوم تربیت، زادگاه حیران راتبریز نوشته و دکتر جواد هیئت او را اهل تبریز دانسته و
 نوشته است که وی در تبریز و خوی زندگی می‌کرده است. احتمال دارد دلیل دکتر هیئت بر
 زیستن وی در خوی، دنبلی بودن مادر حیران باشد.

از سروده‌هایش چنین برمی آید که زندگی او با تلخی‌ها و فاجعه‌ها مواجه بوده و شاید
 همین امر او را به سرودن شعر وا داشته است. در آثارش ناخشنودی و عصیان احساس
 می‌شود. با ظلم و حق‌کشی و ریاکاری مقابله می‌کند و آرزومند دوستی و صداقت و محبت است.

^{۱-} دنبلی‌ها از طوایف مشهوری بودند که در خطه سلماس مخصوصاً خوی سکونت داشتند و در حوادث تاریخی رذّای
 گسترده‌ای دارند.

او کشتار هولناک بیماری ویا در سال ۱۲۴۴ قمری را به چشم خود دیده و از مشاهده کوجه‌های انباشته از جسد مرد و زن و کودک و نوجوان دلش به درد آمده و در یک مثنوی این واقعه دردناک را به تصویر کشیده است که دو بیت آن چنین است:

ای خدا کودکان هلاک شدند نوجوانان به زیر خاک شدند
مادران، دلشکسته و نالان مرده شویند بهر فرزندان

هنر شاعری حیران خانم: او به هردو زبان فارسی و ترکی شعر سروده در اشعار ترکی پیرو اشعار غنایی (مکتب لیریک) فضولی است. در میان غزلیاتش نظیره‌های زیبایی بر اشعار فضولی دیده می‌شود که به صورت تقلید و تکرار نیست. در انتخاب و کاربرد بعضی ردیفهای غزل، تممّد به خرج داده است و این گونه اشعارش جایگاه خاصی دارد. این تاثیر حتی در شعر فارسی وی نیز نمایان است. الحق غزلهای زیبایی در زبان فارسی نیز از ذوق او تراوش کرده است. حیران اگر شاعر رمانتیک هم باشد عناصر حقیقت‌گرایی در اشعارش به نوعی خود را نشان می‌دهد و این ویژگی در اشعاری که به وزن عروضی نزدیک به وزن هجایی سروده شده بیشتر به چشم می‌خورد. وی به خاطر اشعار بدیعش در ردیف شعرای بزرگ زن قرار دارد.

دیوان اشعارش در سال ۱۳۲۴ شمسی در تبریز به چاپ رسیده و بیشتر اشعار فارسی او به وسیله دیگران به زبان ترکی ترجمه شده است.

نمونه‌ای از آثار پراکنده فارسی و ترکی حیران خانم:

بر محفل خود راه مده اهل هوس را از دور شکر دور برانند مگس را
گلزار که از روی گل ماه تو خالی است خار است به من بی تو کنم میل قفس را
صد وای به حال دل آن کس که نداند از ناله مرغان چمن بانگ جرس را

فریاد که نادیده رخ یار خودم بست آه دل سرگشته به من راه نفس را
حیران به فدای تو بران مدعیان را خوابان نگذارند به محفل همه کس را

* * *

بیر نامه یازیم باد صبا یاره یثیرسین شرح غمیمی اول بت خونخواره یثیرسین
هیجران المی سالدی ایاقدان منی زاری داروی وصالین منه بیر چاره یثیرسین
صبریم کسلیب یار منیم جانیمی آلسین یا شادله سین وصل ایله دیداره یثیرسین
دنیاده و عقباهه گوروم مطلبه یثتسین هرکس منی اول یار وفاداره یثیرسین
بیریول وثرین ای محنت و هجران که پیامیم تا باد صبا اول گولی گولزاره یثیرسین
یوز حسرتیله بو دل هجرانه گرفتار عزم ائندی اؤزون اول گول بی خاره یثیرسین
گل تانری اوچون بونجا ستم ایله مه اظهار قوی یاره اؤزون بو دل آواره یثیرسین
بیکس لیگیمه رحم ایله سین خالق بی چون حیرانی او شهبازه دگر باره یثیرسین

* * *

ای چرخ، منیم آه شررباریمه رحم ائت هجرانه یانان سینه افگاریمه رحم ائت
صبحه کیمی انجم سایاراق فکر رخنوندا هجران گنجه سی دیده بیداریمه رحم ائت
غربت آلمی یار فراقی منی آلدی غربته قالان جان گرفتاریمه رحم ائت
—نہا قالیان بیکس اولوب یاردن آیره بیکس لیگیمه حسرت بسیاریمه رحم ائت
اشک ایله ائدیب هر طرفه سیل روانه چون ابر صفت چشم گهر باریمه رحم ائت
هجران رخ یار منی سالدی ایاقدان چارتدیر منی اول مونس غمخواریمه رحم ائت
یوز زحمتیلن خاموش اولوب بو دل ویران حیران فغان ائتمه دل زاریمه رحم ائت

* * *

این بند اول از یک مخمس اوست:

دوستان حال دل زاریمی دلداره دئین شرح احوالیمی اول یار ستمکاره دئین
روحی جسمیدن آلان اول بت خونخواره دئین بلکه بیر رحم‌انده بو آه شرباره دئین
منی هجران المی سالدی نه اودلاره دئین

منابع: دانشمندان آذربایجان ص ۱۲۶

بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۱۰۱-۹۶-۲۸۳

زنان سخنور مشیرسلیمی صص ۱۸۸ - ۱۷۸

زنان سخنور، رجبی ص ۷۹

آذربایجان ادبیات تاریخینه بیرباخیش (ترکی) ج ۱ ص ۱۸۴

آذربایجانین عاشیق و شاعر قادینلاری صص ۴۹ - ۳۵

* خاکپور سلماسی، نیمتاج (متولد ۱۲۷۵ ش.)

وی از مردم سلماس و دختر یوسف لکستانی است خانواده لکستانی از خانواده‌های معروف سلماس به شمار می‌رود. این بانو از سلماس به تهران کوچ کرده و در همانجا سکنی گزیده است.

نیمتاج دو چکامه معروف دارد یکی به نام «کاوه» معروف است که به خاطر شورش آشوریان به سال ۱۳۳۷ ه‍.ق. در آذربایجان سروده و دومی تحت عنوان «پیام ما به تهران» در استقبال از چکامه معروف خاقانی با مطلع:

«کیست که پیغام من به شهر شروان برد یک سخن از من بدان مرد سخندان برد»
 سروده: کیست که پیغام ما به شهر تهران برد ز گله در بدر خبر به چوپان برد
 آنچنانکه پیداست اینها را در زمان جوانی خود درباره پریشانی و کشتار و تاراج ارومیه و
 سلماس و رشت یعنی پیش از ازدواج و آمدن به تهران سروده است. گویا پدر و کسانش به
 دست شورشیان کشته شده‌اند.

این اطلاعاتی است که صاحب تذکره «زنان سخنور» از این شاعره به دست می‌دهد و
 مؤلف تذکره «چهارصد شاعر برگزیده» نیز به تبعیت از او مختصراً به همین موارد اشاره
 دارد.

مؤلفان تذکره بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی در باب این بانوی هنرمند نوشته‌اند:
 اهل سلماس است یکی دو اثر قوی به نام وی در جراید عصر مشروطیت نام او را
 بلندآوازه ساخت برای به دست آوردن آثار این بانو به هر در زدیم موفق نشدیم و در پایان
 مطلب یک بیت شعر از این شاعره ثبت کرده‌اند.

تذکره‌ای به نام زنان شاعر و عاشق آذربایجان (آذربایجانین عاشیق و شاعر قادینلاری) به
 خط کیریل به سال ۱۹۷۴ میلادی در باکو منتشر و در ۱۹۹۱ تجدید چاپ شده که شرح حال
 بیش از هشتاد زن شاعر زینت‌بخش این کتاب است در این تذکره درباره نیمتاج سلماسی به
 شرحی پرداخته که خالی از اشکال نیست: نویسنده در این کتاب به تاریخ ۱۸۱۲ میلادی
 مطابق با ۱۲۲۷ ه. ق. به ماجرای سمیتقو اشاره دارد که درست نیست و این تاریخ، تاریخ
 بلوای روسها در ایران و آغاز انعقاد عهدنامه ننگین گلستان است نه شورش سمیتقو که این
 شورش درست صد سال بعد از این تاریخ به وقوع پیوسته است و نیمتاج شعر معروف

«کاوه» را برای تشجیع مردان آذربایجان در برابر شورش سیمیتقو و آشوریان سروده است بنابراین در تاریخ یاد شده هنوز این شاعر پا به عرصه هستی نهاده بود. این بیانگر آن است که مؤلف در شرح احوال اهمال و بی توجهی نشان داده و از طرف دیگر در ثبت تاریخ وقایع دقت نظر نداشته لذا خلط مبحث کرده است. در پایان شرح نیمتاج سلماسی شعر کاوه او را که به فارسی است به صورت شعر ترکی ترجمه و ثبت کرده اند که دو بیت آن ترجمه مزید اطلاع آورده می شود.

ایرانلی لار کیان تاختین ایسته سه لر هر قیش باهار گره ک اؤنجه یوردلاریندا کاوه نری ختارالار
بؤیوک آدام اؤزو کیمی بویوک ایشلر گورسه اگر قسوه سیله مشکل لره حالاللیغین اؤزو چاتار
برای اطلاع از شرح حال نیمتاج سلماسی در تذکره مذکور علاقمندان می توانند به چاپ ۱۹۹۱ گنجلیک باکو به صفحات ۱۳۶ - ۱۳۵ مراجعه نمایند.

از تذکره هایی که در اختیار نگارنده بود متأسفانه جز همان دو قطعه شعر معروفش یعنی «کاوه» و «پیام ما به تهران» اثر دیگری به دست نیامد. و همین دو شعر که در شورش و قتل و غارت اسماعیل آقا سیمیتقو و مارشیمون پیشوای جیلوها یا جلوها و گرفتاری مردم این خطه سروده شده موجب تهییج و تحریک غیرت مردان و قیام آنها علیه مسببان این فاجعه اسفبار گردیده است. شعر پیام ما به تهران هشدازی بوده به زمامداران وقت که بی اعتنا به گرفتاری مردم در لاک خود فرو رفته بودند. اینک آن دو قطعه شعر اینجا آورده می شود.

شعر کاوه

ایرانیان که فرّ کیان آرزو کنند	باید نخست کاوه خود جستجو کنند
مردی بزرگ باید و عزمی بزرگتر	تا حل مشکلات به نیروی او کنند

آزادگی به قبضه شمشیر بسته‌اند	مردان هماره تکیه خود را بدو کنند
در اندلس نماز جماعت بپا کنند	آنها که قادسیه به خونها وضو کنند
ایوان پی شکسته مرمت نمی شود	صدبار اگر ظاهر وی رنگ و رو کنند
شد پاره پرده عجم از غیرت شما	اینک بیاورید که زنها رفو کنند
نسوان رشت موی پریشان کشیده صف	تشریح عیبهای شما موبمو کنند
دوشیزگان شهر اورمی گشاده رو	دریوزه‌ها به بازار و برزن و کو کنند
بس خواهران به خطه سلماس تاکنون	خون برادران همه سرخاب رو کنند
نوحی دگر ببايد و طوفان وی زنو	تالک‌های ننگ شما شتو کنند
قانون خلقت است که باید شود ذلیل	هر ملتی که راحتی و عیش خو کنند

پیام ما به تهران

کیست که پیغام ما به شهر تهران برد	ز گله در بدر خبر به چوپان برد
کلاهداران ما پرده‌نشین گشته‌اند	معجر ما را صبا به فرق ایشان برد
ز مامداران ما غنوده در پارکها	نالۀ طفلان ما گوش دلیران برد
اشک یتیمان ما سیل مهیبی شود	تمام این پارکها زیبخ و بنیان برد
کجاست گردنکشان که بوده اندر عجم	هنوز تاریخ ما شرف ز ایشان برد
کجاست یک شیر نر به عزم بندد کمر	تمام این روبهان به سوی زندان برد
پرده‌نشینان ما که رشک حوران بُدند	اسیر دیوان شده سجده به غولان برد
وطن پرستان ما فتاده دور از وطن	گشوده دست سؤال به پیش دونان برد
کجاست مرگ عزیز که دستگیری کند	گرفته از دست ما به سوی یاران برد

این شعر اگر چه قافیه شایگان دارد ولی از محتوایی موثر برخوردار است.

در هفته نامه امانت به شماره ۲۲۹ مورخه ۷۵/۷/۳۰ درباره این شاعره سلماسی مطلبی ذکر شده بود که ثبت آن را در این مقوله لازم دانستیم. نویسنده علاقمند بعد از خرده گیری به مطالب کتاب زنان شاعر آذربایجان درباره نیمتاج سلماسی - که همان ایراد در این کتاب نیز به گونه ای مذکور افتاد - ضمن مطلب یادآور شده است که: «نیمتاج سلماسی در تاریخ ۱۳۶۸/۰۹/۲۱ در سن کهولت در تهران به درود زندگی گفته و مزار وی در بهشت زهرا قطعه صدویازده ردیف ۸۳ است.»^(۱) صحت و سقم این تحقیق به عهده راوی است.

اما حقیقتاً جای بسی شگفتی است که شاعری که در عهد ما زندگی می کرده چرا چنین مجهول الهویه مانده است و چرا اشعار زیادتر از این که ذکر شد از وی به دست نیامده شاید مقصر اصلی محققان و تذکره نویسان باشند و شاید هم اهمال خانواده این شاعره آزاده موجب چنین تعللی شده است.

منابع: زنان سخنور، مشیر سلیمی، ص ۳۷۸

بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۳۷۲

آذربایجانین عاشیق و شاعر قادیئلاری صص ۱۳۶-۱۳۵

گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۳۷۸

۱- تحقیق به وسیله یکی از اهالی سلماس به نام آقای محمدرضا مهرزاد صدیقی صورت گرفته است.

* خاور دنبلی، محمود خان (متوفی ۱۲۶۰ ه.ق.)

از اخلاف شهبازخان دنبلی است که در طب و حکمت و تاریخ و ادب بر اقران خود برتری داشته. به طوری که در مجمع الفصحا (ج ۲ ص ۱۲۴) نوشته پیری زنده دل و امیری عاقل و مرجع ارباب کمال بود. مدتها در خوی و سلماس حکومت نموده است. وی در اوقات فراغت شعر می سرود و خاور تخلص می کرد. به گفته صاحب الذریعه وی در اصفهان وفات یافته و در نزد قبر میرفندرسکی مدفون است.

مؤلف حدیقه الشعرا می نویسد: «وی عمری طولانی یافته دولت فتحعلی شاه را به پایان رسانید و در خدمت آقامحمدخان قاجار هم بود. شعر بسیار می گفته و بیشتر در مدایح و محامد معصومین علیهم السلام بوده است.»

از اشعار اوست:

از جرم این که گشته مقابل به روی تو	از نیش غمزه خورده بسی نشتر، آینه
جا کرده بس که خنجر مژگان به سینه اش	زان رو شکسته شد همه چون خنجر، آینه
نوری به تازه یافت رخت از غبار خط	روشن شود همیشه ز خاکستر، آینه

* * *

بوسه زان لعل شکرین باشد

آنچه شیرین چو انگین باشد

کی خرامیدنش چنین باشد

گرچه ماند به قامت او سرو

حور اگر چون تو نازنین باشد

حاش لله که در بهشت برین

آن بهشتی که شیعه را ضامن به دخولش امام دین باشد

فخر عباد آن که از مبعود لقبش زین عابدین باشد

منابع: مکارم الآثار ج ۵ ص ۱۵۷۹

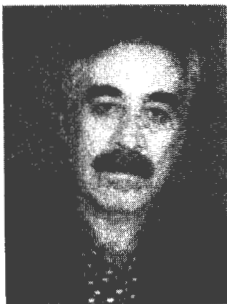
الذریعه جزء ۹ شماره ۱۷۱۵

حديقة الشعراج ۱ صص ۵۲۸-۵۲۷

تاریخ خوی، مهدی آقاسی ۵۱۰-۵۰۹



* خداوندگار، مظفر «موغان» (متولد ۱۳۲۰ ش.)



در روستای شیشوان مراغه متولد شده در پانزده سالگی با خانواده خود به ارومیه مهاجرت کرد. در همین ایام بود که به شعر روی آورد. به ترکی و فارسی شعر می‌سراید. موغان معلم بازنشسته است. بخشی از سروده‌های او در زمینه ادبیات کودکان

است. اشعار او در بعضی از مطبوعات ترکی و فارسی به چاپ رسیده. مدتی با رادیو تبریز در برنامه ولایتها و حکایتها در بخش فولکلور همکاری داشته است. در حال حاضر به آماده سازی آثار خود برای انتشار سرگرم است. او تخلص خود را از زادگاه مادرش ناحیه «مغان» گرفته است.

شعر و هنر موغان: اشعار ترکی این شاعر بر اشعار فارسی اش رجحان دارد و در سرایش شعر معمولاً از اوزان عروضی رایج در فارسی سود می‌جوید و در ادبیات فولکلور و کودکان از وزنهای هجایی بهره می‌گیرد. اوزانی که در سرودن غزلهای ترکی به کار می‌گیرد مطمئن و طربناک است و همین امر موسیقی شعر او را غنی تر می‌سازد. زبان غزلهایش ساده است و در معنی سازی کمتر خود را به زحمت می‌اندازد تا زبان شعرش گویای احساسات ساده او باشد. دیوان ترکی این شاعر آماده چاپ است.

نمونه‌ای از غزلیات موغان:

«پروانه ده من ده»

اولدوخ دلی دیوانه او دیوانه ده من ده

باندین بو گنجه صبحه پروانه ده من ده

اول ناره یاخیلدین ائله پروانه ده من ده

شمعین جگری ناره کباب اولدو یاخیلدی

کول اولموشودوق بیر کره اول خانه ده من ده	سانی اگر امداده چاتیب ایچ دئمه سه ایدی
ایشدیک جه دولاندیق می و میخانه ده من ده	بیلیم نه ایش صون قدحی ساقی نین آنجاق
مست اولدوخ ائله باده ده پیما نه ده من ده	شاید نه بیلیم بلکه ده پیرین نفسیندن
دوشدوک نظربندن ائله بیگانه ده من ده	مستانه یاپشدیم انگیندن دندیم آیا
دام ایچره دوزوم سنده «موغان» دانه ده من ده	بیر جرعه هنیا لک ائدیپ سوبله دی حاشا

«آذری سن»

پری لر پادشاهی، هانسی ائلین اسمری سن	بوگوزهل لیکده یقیناً بشر اولماز پری سن
بئله قهر ایله گئدیر سن که باخیش باوری سن	ائله ناز ایله گلیر سن که گونش ساغری سن
سحرین سینه سی اوسته آچیلان دفتری سن	قارائسل لر یا یلیب آل یاناق اوسته گومانیم
سن کی لطفین کانی سان، معرفتین جوهری سن	گزمه مندن آرالی آی اوجا داغلار مارالی
قلبیمین ریشه سی سن سن، دلبیمین ازیری، سن	نئجه سن سیز دؤزه لیم آئی گؤز لیم باوره گل
گؤردوم اول دایره نین کافری نین کافری سن	یوخسا من معتکف دیر مغان اولمازیدیم
باخیشوندان ائله قانندیم مارالیم آذری سن	نئجه وصفونده یازیم، عقل چاشیر، دیل دولاشیر
«موغان» ین عشقی نین هم اولی هم آخری سن	باخما بیگانه منه، قوی سنه بیر کلمه دئیم

شیدای ارومیّه

بگذار بمیرم من، در پای ارومیّه	عاشق من و شیدا من، شیدای ارومیّه
رزم مه و کولاک است بالای ارومیّه	بزم مه و مهتاب است پایین ارومیّه
بر حوری و حورایش، حورای ارومیّه	این خطّه زند پهلؤ بر جنت و طوبایش
چون لاله برانگیزد صحرای ارومیّه	بالعل در آمیزد این لؤلؤ لالائی

مستانه سراندازی اندر «شهدا دره»	این درّه عیان دارد سیمای ارومیّه
گر بگذری از «بند»ش این خطّ رویائی	صد سال دگر بینی رویای ارومیّه
انگشت سلیمان را «اشک» است نگین امّا	طور است «کبودان» در سینای ارومیّه
این گنبد مینائی، آهسته فرود آید	تا جرعه بنوشد از دریای ارومیّه
ترسم که به رقص آید زاهد، اگر اندازد	در ساغر مینایی صهبای ارومیّه
آهو و عقاب اینجا همسایه و هم بستر	دنیای دگر دارد دنیای ارومیّه
در صومعه بی ترس آی اندر قدمت ریزد	گل واژه حرمت را ترسای ارومیّه
از بید بهارانش مشکینه گلاب اندوز	تا سردی جان گیرد گرمای ارومیّه
گل کرده هزاران گل در شهر دلم جانا	سرسیزی جاوید و زیبای ارومیّه
اینجا غم فردا را هرگز نتوانی دید	زیباتر از امروز است فردای ارومیّه
از آتش جاویدش آتشکده شد جانم	آتش به سراندازد غوغای ارومیّه
مجنونم و سرمستم، هشیار نمی خواهد	چشمان سیه مست لیلای ارومیّه
از دولت جمهوری گل کرده حیات اینجا	دیگر نتوان دیدن همتای ارومیّه
بانی به نوا خیزم در شور بزن نی زن	تا آب بقا خوردم از نای ارومیّه
ای باد صبا از ما بر حضرت جانان گو	خوش باش اگر داری سودای ارومیّه
این مصرع آخر را در خاک (مغان) بنویس	خواهی در این گلشن شیدای ارومیّه

* خضری نرزیوه‌ای، قاضی محمد (۱۴۱۸ - ۱۳۲۲ ه.ق.)



فرزند ملا عبدالغریز فرزند حاج خلیفه ملاخضر در نرزیوه
اشنویه دیده به جهان گشود. در سن شش سالگی به تحصیل قرآن
و کتابهای معمول فارسی و گلستان سعدی و نصاب الصبیان
پرداخت و در هشت سالگی در محضر برادرش مرحوم

ملاحاج خضر به کسب دانش در عوامل جرجانی در نحو و تصریف زنجانی در صرف و
احمدیه اشتغال یافت سپس شرح معنی را فراگرفت با شروع جنگ بین الملل اول مدت چهار
پنج سال در مهاجرت و غربت به سر برد. پدر بزرگش حاج خلیفه به دست روسها کشته شد.
بعد از اتمام جنگ و آرامش در کشور دوباره به کسب معارف پرداخت. این بار سیوطی و
شرح الفیه ابن مالک و مطول در بلاغت و کتب دیگر علوم دینی را در محضر اساتید وقت فرا
گرفت. کتاب گلدسته علما و عرفا از وی آماده چاپ است این کتاب می تواند مرجع خوبی
برای شناخت مشاهیر گرد و اهل سنت باشد. وی حدود صد کتاب و رساله تالیف دارد.
متأسفانه به علت ناخوانا بودن تصویر شرح احوال این عالم اشنویی توضیح ناقصی از وی به
دست دادیم.

منبع: از یادداشت‌های صاحب ترجمه

* خطیبی ارموی، حسین

حسین بن حسن خطیبی از سخنوران و خطبای قرن پنجم بود و به همین خاطر، خطیبی
نام گرفته است. وی به زبان عربی تسلط کامل داشت و اشعار خود را به آن زبان می سرود. در

سال ۴۶۲ ه‍.ق. قصیده مطوّل و منسجمی ساخت و به خواجه نظام‌الملک وزیر البارسلاّن که برای مقابله با رومانوس چهارم قیصر روم در اشنویه منزل گزیده بود فرستاد.
منبع: دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۰

* خوش طبع بالی

وی از ایل تگلو افشار ارومیه جوانی نیکو طبع و سپاهی منش و بخشنده بود. رباعی نغز زیر منسوب به اوست:

می‌آمد و چهره از عرق تر کرده چوگان به کف و اسب طرب بر کرده
واندر خم زلفهای گرد آلودش دلهای شکسته خاک بر سر کرده

منابع: مجمع الخواص ص ۱۲۴

بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۱۰۵

* خویی، آقاتقی (متولد ۱۲۶۸ ه‍.ق.)

از عرفای سده سیزدهم خوی بوده و صمدعلیشاه لقب داشته است. آقا بزرگ تهرانی مؤلف الذریعه در معرفی این صوفی نعمت‌اللهی از تذکره شمس‌العرفای سیدعبدالحجت سود جسته و بعد از ثبت تاریخ تولد او متذکر شده که دیوان غزلیاتی نیز دارد. نگارنده نیز بیش از این اطلاعی از این صوفی یا عارف به دست نیاورد.

منبع: الذریعه ج ۹، ص ۱۷۳

*** خویی، آقا سید یعقوب (متوفی ۱۲۵۴ ق.ه)**

از سادات حسینی است که نسبش به چند واسطه به علی بن ابیطالب (ع) می‌رسد و صاحب مزار در خوی است. تحصیلاتش در مدرسه نمازی خوی و تکمیل آن در نجف اشرف در محضر علامه کبیر سید مهدی بجرالعلوم بوده و به امر استادش به خوی بازگشته است تا اوضاع دینی این شهر را سروسامانی بخشد. وی مدت چهل سال به قضاوت مشغول بود و در این مدت حکم خلافی از او صادر نشد پیوسته به شیوه مولاعلی (ع) قضاوت می‌کرد. نمونه‌ای از نوع قضاوت‌های او در کتاب تاریخ خوی آقاسی درج گردیده است.

مقرر بود بعد از وفات او را به نجف منتقل کنند ولی چون از وی در حال حیات کراماتی مشاهده شده و محبوب دل مردم و علما بود او را در خانه خودش دفن کردند. یک جزوه از کراماتش به دستور آیه الله حاجی ملاعلی کنی طبع گردیده. از آنچه به چاپ نرسیده یک الفیه به خط خودش در کلام و فلسفه از او در نزد حجة الاسلام علوی بود.

منظومه‌ای داشته در باب دوازده امام که از بین رفته است.

منابع: تاریخ خوی آقاسی صص ۵۶۴ - ۵۶۲

تاریخ خوی ریاحی ص ۲۴۸

*** خویی بادامیاری، خواجه علی (متوفی ۶۹۹ ه.ق.)**

زادگاه وی شهر شعر و ادب پرور خوی است اما ارادت او نسبت به خواجه یوسف حیرانی دهخوارگانی موجب شد که مولد خود را به خاطر پیر و مراد رها سازد و راهی آذرشهر شود. ماوقعه او به وجهی که مؤلف روضات الجنان نقل کرده بدین قرار است که

خواجہ یوسف به برادران خود گفت: علی نامی از جانب خوی به تبریز آمده در مقبره گجیل انتظار ما می کشد به آن نشانی که کلاه نمدی بر سر دارد و پوستین کهنه در بر. برادران به شهر تبریز رفتند و در محل مورد نظر شخصی به همان نشانی که خواجہ یوسف گفته بود دیدند ایستاده و انتظار می کشد. پیغام رساندند. وی به خدمت خواجہ رسید. او در اثر تربیت خواجہ یوسف به مرتبه والایی دست یافت و قبله طالبان و مقصد راغبان گردید تا آنجا که جمع کثیری از دامن تربیت وی به کمال رسیدند. وی در ربیع الاول سال مذکور دارفانی را وداع گفت و در قریه بادامیار از قراء دهخوارگان (آذرشهر) مدفون گردید. سنگ مزارش هنوز باقی است. او گاهی از روی حال به گفتن شعر مبادرت می ورزید. غزل زیر از اوست:

چند معمور کنی خانه جسمانی را	بگذر از جسم و بین عالم روحانی را
در پس پرده غفلت دل تو مانده اسیر	برفکن از دل خود پرده ظلمانی را
تا ببیند دل تو عالم ارواح یقین	دورکن از بر خود عالم شیطانی را
لشکر کفر مده راه به دارالاسلام	زانکه ویران بکند ملک مسلمانی را
یک جهت شو متوجه به سوی ملک وجود	پاک کن از دل خود گرد پشیمانی را
صحبت دیورها کن دل خود را برهان	منزل دیو مکن تخت سلیمانی را
طلب فقر و فبا کن به ره او چو علی	جز مشقت نبود دولت سلطانی را

* * *

دو بیت زیر مطلع و مقطع یک غزل اوست:

آینه دل اگر کنی پاک	سیرت گذرد ز جمله افلاک
زنهار علی ز دوست مگذر	گر زانکه تراست عقل و ادراک

منبع: روضات الجنان ج ۲ صص ۷۷-۷۵

***خویی، جمال**

از تذکره‌هایی که در اختیار نگارنده بود شرحی از این شاعر به دست نیامد فقط در نزهةالمجالس جمال خلیل شروانی (از شعرا و نویسندگان قرن هفتم) چند رباعی از وی ثبت شده است از جمله:

با من ز در کینه در آیی‌ها عقل رنجم همه بر رنج فزایی‌ها عقل
آنکه گویی بیا بسین در رخ من ما را تو به دیوانه نمایی‌ها عقل

منبع: نزهةالمجالس ص ۳۲۷

*** خویی، حاج محمد ابراهیم (متوفی ۱۲۳۰ ه.ق.)**

وی از سلسله صوفیان نعمت‌اللهی و ملقب به مطلوب‌علی است در اصفهان و کربلا تحصیل حکمت و علم شریعت کرده شیخ‌الاسلام شهر خوی گردید. به حجاز و شام و مدینه منوره مسافرت کرده است. گویا از خلفای زبده‌العارفین حسین‌علی شاه بود و در تعلیم مریدان و تحریض طالبان و ترویج عرفان کم نظیر بود. بر فقرای آذربایجان حق بزرگی دارد. گویند در تبریز به او زهر دادند و در همان شهر وفات یافت.

فتح‌علی شاه ابتدا فکر معدوم کردن او را در سر داشت اما به دلیل کراماتی که از وی مشاهده کرد از این اندیشه منصرف شد و اردات خاصی نسبت به او پیدا کرد و روز به روز بر احترامش افزود. او را شیخ ابراهیم خویی نیز می‌گفتند.

منابع: طرایق‌الحقایق ج ۳ ص ۲۳۲

تاریخ خوی آقاسی صص ۴۶۴ - ۴۶۳

* خویی، حاجی محمد صادق

وی مدت بیست سال از عمر خود را در هندوستان به تجارت پرداخت. هنگامی که فرصت می‌یافت شعر می‌سرود. پسرش محمد ابراهیم بعد از فوت محمدصادق دیوان او را جمع و در سال ۱۳۱۷ در بمبئی به طبع رسانید. نسخه‌ای از دیوانش در کتابخانه مجلس سنا موجود بوده است.

ابیاتی از یک غزل او:

می‌دهی ساغر خرابم می‌کنی	برگلو هر دم شرابم می‌کنی
در دو عالم کامیابم می‌کنی	گردهی یک بوسه‌ام از آن دولب
عهد پیری را شبابم می‌کنی ...	گر برآری دست خود در گردنم

منابع: تاریخ خوی، آقاسی صص ۵۱۶-۵۱۵

فرهنگ سخنوران ۵۳۷

* خویی، حاج ملا محمد شفیع (متوفی ۱۲۶۵ ه.ق.)

فرزند ملا محمد خویی از فضلا و فقهای اهل زهد و تقوا بود. در نزد علمای آذربایجان و مدرسین این سامان به تحصیل پرداخته سپس راهی عراق شده و در محضر اساتید وقت از جمله شیخ جعفر کبیر کاشف الغطاء نجفی و سید محمد مهدی بحر العلوم و سید محمد مجاهد درس خوانده و باز به زادگاه خود خوی مراجعت کرده و مرجعیت تام یافته است. در جنگ ایران و روس به اصفهان رفته و در آنجا به نشر احکام شریعت پرداخته است. وی تا آخر عمر در اصفهان به تألیف و استنساخ و جمع کتب مشغول بود و سرانجام در همانجا وفات یافت.

منبع: مکارم الآثار ج ۵ صص ۱۸۰۶-۱۸۰۴

* خویی، شمس‌الدین (متولد ۵۸۳ ه.ق.)

ابوالعباس احمد بن خلیل معروف به شمس‌الدین در خوی متولد شد و در تاریخ ۶۳۷ یا ۶۴۰^(۱) دارفانی را در دمشق وداع گفت. وی از دانشمندان بزرگ آذربایجان و پدر شهاب‌الدین خویی معروف به ذی‌فتون است. پس از تحصیلات مقدماتی به خراسان رفت و از محضر فخر رازی کسب فیض نمود سپس به شام رفت. در علوم شرعیه علامه زمان و به اصول طب و حکمت مشرف، خوش سیما و کریم‌النفیس بود. این عالم آثاری به این شرح از خود به جا گذاشته است: کتابی در نحو، کتابی در علم اصول، کتابی مشتمل بر رموز حکمتیه، عرایس‌النفایس و تتمه تفسیر مفاتیح‌الغیب فخر رازی. در زمان عیسی بن ابوبکر معروف به ملک‌المعظم از ایوبیان دمشق به شام رسید. ملک‌المعظم چون درایت و دانش و پرمیزگاری او را دید مقدمش را گرامی داشت و قاضی‌القضاتی دمشق را به او واگذار کرد. قزوینی در آثار‌البلاد چنین آورده است که «ابن جوزی دانشمند معروف از بغداد به دمشق رفت در حضور ملک معظم علما جمع بودند. ابن جوزی خود واعظی چیره‌زبان و فصیح بود در آن جمع مباحثه در گرفت ولی آنان را ناتوان یافت و گفت شهر خوبی است اما فقیه ندارد. گفتند اینجا فقیه عجمی است و شمس‌الدین را پیش او آوردند. ابن جوزی مبهوت دانش و بینش او شد و همین امر باعث شد که او به قاضی‌القضاتی دمشق منسوب گردد.» وی به مرض سل درگذشت.^(۲)

منابع: دانشمندان آذربایجان صص ۲۰۶-۲۰۷ (نقل از طبقات‌الاطبا)

تاریخ خوی دکتر ریاحی ص ۶۱-۶۰

تاریخ خوی آقاسی صص ۵۲۰-۵۱۷

۱- قزوینی در تاریخ وفات او نوشته است: «توفی قریباً من اربعین ستمائه» یعنی ۶۴۰ (آثار‌البلاد ص ۵۲۷) و ۶۳۷ ثبت طبقات‌الاطبا است. ۲- آقاسی در تاریخ خوی حمی‌الدق را که مرض سل است محلی در دمشق دانسته است.

* خویی، شهب‌الدین (۶۹۳ - ۶۲۶).

شهب‌الدین ابو عبدالله محمد بن احمد خلیل ذی فنون خویی در ماه شوال سال مذکور در دمشق متولد شد. وی از اکابر علمای شافعیه است که پدرش از خوی به دمشق هجرت کرده و شهب‌الدین در همانجا تولد یافته است.

شهب‌الدین در اثر استعداد ذاتی با وجود صغر سن در علوم متداول زمان خود تبحر یافت و اشتهار تمام پیدا کرد. از جوانی به تدریس اشتغال ورزید و علمایی مانند ابن الفرقاح و ابن الوکیل از محضرش فیضها بردند.

او در شهرهای بهنسا، حلب و محله به قضاوت پرداخت و در مصر به مقام قاضی القضاتی نایل آمد. سرانجام در ماه رمضان روز پنجشنبه به شصت و هفت سالگی در شام در گذشت وی نیکو شعر می‌گفت و اشعار او تماماً به لسان عرب است. او را ابن الخویی نیز می‌گویند.

آثار ارزشمند او به شرح زیر است:

- ۱- کتاب بزرگی مشتمل بر بیست علم ۲- اقالیم‌التعالیم فی‌الفنون السبعة ۳-
- شرح‌الفصول ابن معط در نحو ۴- نظم‌الفصیح‌الثعلب ۵- کفایة‌المتحفظ ۶- علوم ابن‌الصلاح
- ۷- شرح ابن‌مالک ۸- شرح پانزده حدیث از ملخص قابسی

منابع: ریحانة‌الادب ج ۷ ص ۵۱۰

دانشمندان آذربایجان صص ۲۰۹ - ۲۰۸ (به نقل از کشف‌الظنون)

سخنوران آذربایجان ج ۲ صص ۸۷۴ - ۸۷۱

* خویی، شیخ علی (۱۳۵۰ - ۱۲۹۲ ه.ق.)

فرزند علی رضا تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش خوی فراگرفت و برای تکمیل معلومات به عتبات سفر کرد و در نجف اشرف به گروه شاگردان آخوند خراسانی و شیخ هادی تهرانی پیوست. بعد از بازگشت از نجف در ارومیه ساکن شد و به تدریس و تالیف مشغول گشت.

وی با شعر نیز الفتی داشت و به سرایش می پرداخت. یک مثنوی خطی از او در اختیار مؤلفان بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی بود. در این مثنوی شرح احوال و تألیفات و مسافرتهاى خود را به رشته نظم درآورده است که با این بیت آغاز می شود:

زینة الاقوال نام داور است هر چه شد خالی ز نامش ابتر است

در این مثنوی اتحاد و اتفاق فرقه ها و مذاهب اسلامی را آرزو کرده است. تألیفات و تصنیفات او بیشتر در زمینه فقه، حکمت، حدیث، معقول، تاریخ و فکاهی است به شرح زیر.

- ۱- تشریح الصدور فی وقایع الایام و الدهور. ۲- تعادل و تراجم. ۳- شرح قصیده عینیة حمیری. ۴- شرح دعای صباح. ۵- ردّ و هائیة. ۶- حل الاعضال فی جواب و سؤال. ۷- رساله طیبه. ۸- وسیلة القربة. ۹- عقد الفراید فی شرح القصاید. ۱۰- رساله فی الجواهر و العرض. و چندین رساله دیگر نیز از او ذکر شده است.

منابع: ریحانة الادب، ج ۲ ص ۱۹۶

الذریعه جزء ۴ صص ۱۸۸ و ۲۰۴ و ۲۱۰

بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۲۲۲

تاریخ خوی آقاسی صص ۵۲۶ - ۵۲۵

سخنوران آذربایجان صص ۸۷۷ - ۸۷۶

* خویی، عبدالرسول^(۱) «فنا»

فرزند میرزا محمدحسن زنوزی خویی ایام کودکی را در شهر خوی گذرانید. مقدمات علوم را در این شهر فراگرفت سپس به عتبات رفت و از محضر اساتید وقت کسب فیض نمود و از آنجا راهی سفر حج شد و در مدینه شیخ احمداحسائی را ملاقات کرد و مجذوب و مرید وی گردید. شیخ احمد الهام بخش آثار وی گشت و او در اشعارش زهد و تقوا و پاکی شیخ را ستود. بدین ترتیب به جرگه صاحب‌دلان پیوست. فنا بعد از کسب کمالات بار دیگر به خوی برگشت و پس از مدتی دوباره به قصد زیارت عتبات عازم عراق گردید اما در همدان بیمار شد و درگذشت.

فنا از علمای عارف مسلک عهد محمدشاه قاجار بود اشعارش از لحاظ تأثیر و لطافت بیان و نیز از جهت جهان‌بینی و صراحت نسبت به پدرش میرزا محمدحسن ممتاز است. وی به فارسی و ترکی شعر می‌سرود.

از اشعار فارسی اوست:

باز این فغان و غلغله اندر زمانه چیست	این آتش زبان فنا را زبانه چیست
مرغان باغ کرده چرا سر به زیر پر	درمانده جمله از طلب آب و دانه چیست
غنچه فکند پرده عصمت چرا ز رخ	بلبل ز غصه بسته زبان از ترانه چیست
سنگ عزا به سینه زند مطرب از چه رو	برچیده بزم عشرت چنگ و چغانه چیست
گفتم به مرغ دل که به دهر این چه شورش است	این داستان تازه چه و این فسانه چیست

۱- عبدالرسول هم نام پدر میرزا محمدحسن است هم نام فرزندش و همین امر موجب اشتباه و تردید مؤلفان بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی شده است (رجوع شود به ص ۱۹۹ کتاب مذکور).

گفت آن که دیده بسمل در خون تپیده را داند بنه خون نشانده ما را نشانه چیست
گفتم که نیست بی سبب این شیوه عجیب بر های هوی ناگه مردم بهانه چیست
گفتا چونی نواکن و بر نینواگذر بنگر که سر ناله نی در میانه چیست

* * *

ابیات زیر از ساقی نامه اوست:

خدا را ستایش که آرد برون ز رگهای رز آب آتش درون
چه آب ار چکد قطره ای روی خاک سراسر کند خاک را جان پاک
اگر خضر از او جرعه ای یافتی رخ از عمر جاوید بر تافتی...

از اشعار ترکی عبدالرسول فناست که در مدح شیخ احمد احسائی گفته است:

عزم تحصیل کمالات و فنون ایتمک او چون گاه بغداده گنبد گاه صفاهان گوردوم
کربلاده نمنجه ایل کسب کمالات ائتدیم فهم و ادراکیمی آورده کماکان گوردوم
عاقبت خدمت شیخ احمد درک ائتدیم من جامع علم و عمل مجمع بحران گوردوم
معنی «یلتقیان مرج البحرینی» «برزخ بیهنما» آیه قرآن گوردوم
نمنجه عالم که اونون مجلس تدریسنده مین فلاطون کیمینی طفل دبستان گوردوم
حکمت و فلسفه دن قلبینی پاک ائتمیشیدی حکمت حقیه الحق اونی لقمان گوردوم
معرفت اهلینه وئردیم چون اونون نسبتینی اولاری سایر اصحاب اونی سلمان گوردوم
چون غروب ائتدی او خورشید سپهر عرفان هر طرف شب پره بازیگر میدان گوردوم

* * *

قصیده ای عرفانی در نفی و اثبات دارد که در آن به مدح مولا گریز زده است به ابیاتی از

آن اشاره میشود:

لؤلؤ لالای «لا» بر رشته «الا» کنم	باز چون عقد گهر منظومه‌ای انشا کنم
محض اثبات است باید نفی استثنا کنم	«لا» و «الا» چیست وحدت را به کثرت ربط نیست
سر وحدت در میان این و آن پیدا کنم	گه نمایم نفی اثبات و گاهی اثبات نفی
تا نثار پای او این لؤلؤ لالا کنم	دُر مکنونی است ما را در زبان کو محرمی
عقل را دیوانه سازم روح را شیدا کنم	گر کنم رمزی ز سر وحدت و کثرت بیان

منابع: حدیقه الشعرا ج ۲ صص ۱۳۹۲ - ۱۳۸۶

ریحانة الادب ج ۲ ص ۱۳۳، ج ۳ ص ۲۸۸ (از چاپ ۳۳ - ۱۳۲۶)

تاریخ خوی آقاسی صص ۵۴۸ - ۵۴۴

* خویی، علی‌اکبر

از هنرمندان خوشنویس خوی است. کتاب دعوات را در سال ۱۲۵۳ تدوین و با خط نسخ بسیار زیبایی به رشته تحریر درآورده که در کتابخانه مدرسه سپهسالار تهران ضبط گردیده است.

منبع: تاریخ خوی آقاسی ص ۵۳۰

* خویی، عمادالدین

از رجال وابسته به دستگاه اتابکان و مردی دانشمند و رئیس شهر خوی بود. وی از

دوستان و حامیان و از مددو حان نظامی گنج‌های بود و پیش از آن شاعر در آخر سده ششم در گذشته است. نظامی در مقدمه آخرین مثنوی خود یعنی اقبال‌نامه ضمن بیان پیری خود و یاد دوستان به حسرت از او یاد می‌کند:

مرا کاوّل این پرورش کار بود	ولی نعمتی در دهش یار بود
عماد خویی خواجه ارجمند	که شد قدر قایل بدو سربلند
جهان را ز گنج سخا کرده پُر	ز درج سخن بر سخا بسته در

ندیدم کسی در سرای کهن

که دارد جز او هم سخا هم سخن

نظامی گاهی او را نظام‌الملک ثانی معرفی می‌کند.

منابع: تاریخ خوی ریاحی صص ۵۷ - ۵۶

فهرست کتابخانه مدرسه عالی

سپهسالار ج ۲ ص ۵۳۰

* خویی، فاطمه

از خطاطان چیره‌دست نیمه دوم قرن سیزدهم خوی است. از خط او یک جلد کتاب ادعیه و تعقیبات نماز باقی مانده که در تبریز در سال ۱۲۶۷ با چاپ سنگی به طبع رسیده است.

منبع: تاریخ خوی آقاسی ص ۵۳۴

* خویی، قاضی رکن‌الدین

از فقیران شافعی و قاضی خوی بود. در سالهای ۵۴۹ و ۵۵۰ در تبریز با خاقانی ملاقات داشته و خاقانی قصیده بلند «الصباح الصبح کامدیار» را در مدح او سروده است. قاضی رکن‌الدین کتابی به نام «مجمع ارباب ملک» داشته است. این کتاب از متون تاریخی و تا دو قرن بعد در دست بود و حمدالله مستوفی در نزهةالقلوب از آن استفاده کرده و حاج خلیفه از آن نام برده است.

از رباعیات اوست:

تا ناوک سینه‌ها بود میژگان‌ت افسونگر دردها بود مرجانت

چون درد بدید آن لب افسون خوان‌ت از بیم لب‌ت گریخت در دندانت

* * *

گیرم که رُخت رونق‌نسرین بشکست باخط تو بازار دل و دین بشکست

زلف تو زهر باد چرا می‌شکند آخر نه هزار قلب در چین بشکست

* * *

دو بیت زیر در یک جنگ خطی به نام قاضی رکن‌الدین ثبت شده است:

جز آب دو دیده می‌نشوید گردی که زمانه بر رخم ریخت

چون هست زمانه سفله پرور کی دست زمانه برتوان پیخت^(۱)

منبع: نزهةالمجالس ص ۷۱

* خویی، قاضی عبدالله (متوفی ۹۹۱ ه.ق.)

مرحوم محمدعلی تربیت در شرح احوال این هنرمند از کتاب گلستان هنر چنین نقل می کند: «جامع تمام استعدادها بود. تعلیق را بامزه می نوشت و خط نسخش در کمال لطافت بود. در فارسی و عربی و ترکی قابل و منشی بی نظیری بود. ابتدا در دیوان صدرات، فرمان نویس بود و بعد از آن به مجلس اشراف راه یافت و به تحریر انشا مشغول شد. کتابات ترکی را او می نوشت. رساله ای در واجبات ترکی به اسم شاه، عالی نوشته است. وی قاضی زاده شهر خوی بود و پدرش قاضی سعداله، قاضی خوی و سلماس به شمار می آمد. قاضی عبدالله در حوالی سبزوار بدرود حیات گفت!»

منبع: دانشمندان آذربایجان ص ۲۶۶ (به نقل از گلستان هنر)

* خویی، ملا احمد (۱۳۰۷ - ۱۲۴۵ ه.ق.)

فرزند ملامصطفی معروف به ملا آقا از علمای شیعه امامی، محقق دقیق و نکته دانی بود و در فهماندن نکات دقیق علمی تبخّر داشت. او را خوینی هم معرفی کرده اند.^(۱) از آثار اوست: الارث. مرآت المراد (در علم رجال) منظومه دیات.

منبع: ریحانة الادب چاپ سوم ج ۲ صص ۱۹۶ - ۱۹۵

* خویی، میرزا حاجی آقا (متوفی بعد از ۱۳۰۶ ه.ق.)

از خانواده علمای ولایت خوی است و از آغاز عمر خود تحصیل و سیاحت را با هم جمع کرده است. هنگام تشرف به اماکن مشرفه در پیش اهل فضل به تکمیل آموخته‌ها می‌پرداخت در علوم عربی و ادبی به کمال بود. در شیراز به مصاحبت حکیم فاضل و طیب کامل حاجی میرزا محمد حکیم باشی رسید و توسط میرزا حسام‌الدین فرزندی که به مسیح‌الملک معروف بود به حضور حسام‌السلطنه معرفی شد و در خدمت او به مرتبه ملاباشیگری رسید و با آسودگی خاطر می‌زیست. مدتی نیز در دیوان خانه کرمانشاهان بوده است. دیوان بیگی شیرازی مؤلف حقیقة الشعرا می‌نویسد: «در کرمانشاهان غالباً با هم بودیم تا سال ۱۲۹۷ که من به عزم زیارت اماکن شریفه روانه شدم و مفارقت شد. در ۱۲۹۸ هم که من از آنجا به شیراز و سپس به مکه معظم مشرف شدم در آنجا تجدید ملاقات شد. بعد از آن سفر دیگر ندیدم من به شیراز رفتم و او به قزوین رفت و الآن که ۱۳۰۶ است در قزوین ساکن و محترم می‌باشد.»

اشعار او بیشتر به زبان عربی و کمتر به فارسی بوده است، در مآخذ دیگر شرحی از وی به دست نیامده است اینک به دو بیت از اشعار عربی وی از حقیقة الشعرا اکتفا می‌شود.

بنفسی بدرغاب عند تمامه واقعدنافی الحشر قبل قیامه

بنفس ذومجد قضی نجه اذا تضیقت الدینا لضرب خیامه

منبع: حقیقة الشعرا صص ۴۰۵-۴۰۷

* خویی، میرزا زین العابدین

فرزند شریف صفوی عالمی فاضل و دانشمندی ادیب بود و از خوشنویسان هنرمند زمان خود به شمار می‌رفت. چند جلد قرآن و مجموعه دعا به خط کوفی نوشته و در آن هنر و استعداد خود را نشان داده است. رساله او در رسم الخط کوفی در مقدمه بعضی از چاپهای قرآن موجود است.

وی شرح دعای صباح را در سال ۱۳۱۷ نوشته و بعد از آن تاریخ اطلاعی از وی در دست نیست. بنابراین تاریخ وفاتش باید بعد از سال مذکور باشد.

منبع: تاریخ خوی آقاسی ص ۵۱۴

اعلام الشیعه جزء اول ص ۸۰۳

* خویی، میرزا عبدالحسین «پرویزی»

از مریدان و ستایشگران پرویزخان صفیرالعارفین بود و تخلص پرویزی را از نام مراد خود گرفته است.

اشعارش عارفانه است و بعضی از سروده‌هایش در مدح صفیرالعارفین و جلال‌الدین مجدالاشراف از مشایخ دیگر ذہبیه است.

ابیات زیر از ساقی نامه اوست:

ز ہجرت شب و روز در نالہ ام	بیا ساقی چارده سالہ ام
کہ موسی نشانده است تاکش بہ طور	بہ من ده شرابی ز خم طہور
مرا فارغ از رنج ایام کن	بہ اندازہ ام بادہ در جام کن

منبع: سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۵۰

* خویی، میرزا عبدالعظیم «شوریده»

فرزند میرزا علی مهجور^(۱) از شاعران خوشنویس بود و در عصر فتحعلی شاه قاجار می‌زیست بیاضی از برگزیده اشعار به خط شکسته او نزد دکتر ریاحی مؤلف تاریخ خوی و مجموعه‌ای از اشعارش نیز در کتابخانه ملک تهران موجود است.

از سروده‌های اوست:

به راه گل‌عذاران بس که مأوا می‌کنی ای دل مرا آخر میان خلق رسوا می‌کنی ای دل
به پیش مدعی گفتم مبین رویش ترسیدی ملامتگو برای خویش پیدا می‌کنی ای دل
تمنای وفا با صد جفا کردی بلا دیدی چه سودا باز با آن سرو بالا می‌کنی ای دل

منابع: تاریخ خوی ریاحی، صص ۲۳۵-۲۳۴

فهرست نسخه‌های خطی ج ۳ ص ۲۳۸۴

* خویی میرزا محمود «قلندر شاه» (۱۲۹۶-۱۲۲۴ ه.ق.)

وی از صوفیان سلسله نعمت‌اللهی معروف به قلندر شاه صاحب خط و دانش و کفایت بود. مدتی پیشکاری دستگاه عباس میرزا نایب‌السلطنه را داشت و چندی نیز در کرمانشاهان به وزارت مجبعلی خان ماکویی اشتغال داشت اما در تمام عمر طالب صحبت فقرا و عرفا بود و خدمت بسیاری از آنان را درک کرده و فیوضات دیده بود. پیوسته به دوام اذکار و اوراد می‌پرداخت و غالب شبها بیدار بود. مؤلف تذکره حقیقة الشعرا که بارها وی را ملاقات کرده می‌نویسد: گاهی به آزمایش طبع شعر می‌گفت اما خوب می‌گفت قلندر شاه در کرمانشاهان در گذشته و مدفنش همانجاست.

^۱ در فهرست نسخه‌های خطی احمد منزوی و به پیروی از آن در سخنوران آذربایجان، مهجور پسر شوریده ثبت شده است.

از رباعیات اوست:

گاهی دل من صورت دلدار شود ده صاف چو آینه زنگار شود
صد پاره اگر کنی ز هر پاره او عکس رخ دلدار پدیدار شود

* * *

از خواب عدم عشق تو بیدارم کرد در دایره وجود هشیارم کرد
یک جام میم داد وز خویشم برهاند وز جام دگر ز خود خبر دارم کرد

منبع: حدیقه الشعراج ۳ صص ۱۵۸۸-۱۵۹۱

* خویی، ناصربن‌احمد بن بکر (۵۰۷-۴۶۵)

کنیه او ابوالقاسم است. ادیب نحوی و فقیه شاعر بود. علم نحو را از ابوطاهر شیرازی و علم فقه را از ابواسحق شیرازی آموخت. اهل فضل از علم او بهره می‌بردند و از همه جا در حوزه درس او حاضر می‌شدند، در آذربایجان حرفه قضاوت داشت، در چهل و دو سالگی دارفانی را وداع گفت شرح لمع ابن جنی از آثار اوست.

منبع: ریحانة الادب ج ۲ صص ۱۹۷-۱۹۶

* خویی، نصیرالدین

ابوالحقایق نصیرالدین احمد خویی از دانشمندان عصر خود به شمار می‌رفت. کتاب مناہج سیفیه او مشتمل بر یک مقدمه و پنج منهج است. دست نویسی از آن که در سال ۶۶۰ کتابت شده جزو مجموعه‌ای در کتابخانه حالت‌افندی در استانبول موجود است.

منبع: تاریخ خوی ریاحی ص ۶۳

(فهرست میکروفیلیم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۴۹۷)

* خویی هلال‌الدین، اسماعیل «دیوانه» (متولد ۱۲۸۰ ه.ق.)

از فضلا و شعرای عهد خود بود وی در سال ۱۳۰۰ از خوی به نجف مهاجرت کرد. از مطالب کشکول او چنین برمی آید که تا سال ۱۳۲۸ در حال حیات بوده و وفاتش بعد از این تاریخ اتفاق افتاده است. به عربی و فارسی شعر می سرود و آثار ارزشمندی به شرح زیر دارد:

۱- مجموعه کشکول مانند او که متضمن آثار نظم و نثر فارسی و عربی بلیغ گذشتگان و مطالبی از آثار خود؛ هلال‌الدین این کتاب را در چهار جلد تنظیم کرده و جلد چهارم را انیس‌الفارد و جلیس‌الواحد نام نهاده است.

۲- احوال حیوانات ۳- احوال شعرا ۴- فواید ختم ۵- تحفة العقلا ۶- هدایة العلما ۷- دررالاصدا ۸- اخبارالعدد. که از شش اثر فوق مطالبی در کشکول نیز ذکر کرده است. وی قسمت‌هایی از کتاب تذکرة الخواتین^(۱) را تلخیص کرده و با ذکر نام زنان پیامر(ص) خاتمه داده و آن را ضمیمه جلد چهارم کشکول خود نموده است.

دو بیت زیر از اشعار فارسی اوست:

این آنکه دلم غیرجفای توندید وی از توحکایت وفاکس نشنید
قر بان سرت سوم بگو از ره لطف لعلت به دلم چه گفت کزمن برمید

منبع: تاریخ خوی آقاسی صص ۴۷۵-۴۷۸

تاریخ تذکرة‌های فارسی ج ۱ ص ۲۲۳، ج ۲ ص ۳۲۱

۱- اصل تذکرة الخواتین از «خیرات حسان» محمدحسن خان اعتماد السلطنه است که شخصی دیگر با اندک تغییرات تألیف آن را به خود بسته است و هلال‌الدین منتخبی از آن فراهم آورده و به منتخب تذکرة الخواتین موسوم گردانیده است و تاریخ فراغت از آن ۱۳۱۲ ه.ق. است.

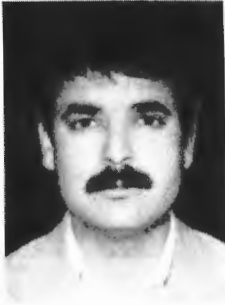
*** خویی یوسف بن اسماعیل**

از اطباء مشهور خوی بوده و مفردات ابن بیطار را با عنوان «مالایسمع الطیب جهله» تلخیص کرده و در جمادی الاخر ۷۱۱ از تألیف آن فراغت یافته است.

منبع: دانشمندان آذربایجان ص ۴۰۳ (به نقل از کشف الطنون)



* دانشی، حاج حسین (متولد ۱۳۳۴ ش.)



در چهاربرج میاندوآب در یک خانواده روستایی تولد یافت. در زادگاه خود قریه چهاربرج و در شهرستان میاندوآب به تحصیل پرداخت. سپس به حرفه ساعت‌سازی روی آورد و هم اکنون نیز در کنار این شغل به فعالیت ادبی مشغول است. سروده‌های او در اوزان عروضی و هجایی است.

از سروده‌های اوست:

سن آهو کیمی گز گوزه‌لیم گوللر ایچینه	رسوای جاهان قوی من اولوم ائللر ایچینه
ای شانه اوتان زلفی پریشانه دولاشما	روحوم قوشی قوی راحت اولا تللر ایچینه
مینلرجه جفا چکمیشم اغیارین الیندن	بولبول کیمی قاندر اوره‌گیم گوللر ایچینه
عشقین دنیزینده اوره‌گین کشتی سی باتدی	غرق اولدی یتین دادیمه نیسگیلر ایچینه

هر کیمسه‌کی دانش اوگوزهل دامینه دوشسه

دیوانه کیمی حیران اولار چوللر ایچینه

* * *

دئدیم کونول بیر آن دایان	غفلتده یاتماقدان اویان
گنجیب گندهر قارقیش بوران	ینه بایرام گوره‌ریک بیز
ائله نعمه دییه ریک بیز	

یازسحری سوومز دومان	باغدا بولبول گزن زامان
سوناگولده اوزه ن زامان	الوان چیچک ده ره ریک بیز
ائله نعمه دییه ریک بیز	

عاشیق آل مضرابی اله بیرماهنی چال شانلی ائله
دئنه اسمه غمنی یئله شنلیک ساچین هوره ریک بیز

ائله نغمه دییه ریک بیز

قازانلیقلاربوغولاندا آی بولوددان دغولاندا
نامردبورنی اوغولاندا شانلی عومورسوره ریک بیز

ائله نغمه دییه ریک بیز

سبد آلتدا جوجه قالماز ائلین ساتان کاما چاتماز
گوزگورمه اوزاوتانماز بابک یولون گئده ریک بیز

ائله نغمه دییه ریک بیز

دانشی ده جدایاشار آخار چایلارکیمی جوشار
دوغمایوردا نغمه قوشار ائل گوچونه گزه ریک بیز

ائله نغمه دییه ریک بیز

* * *

دایاندیم ایلک عشقیمده وقاریلن قراراوسته جانیندان گئچمین هئچ وقت سایلماز اعتباراوسته
اودورکی اعتراضیم بوخ نالانسام اولکم عشقینده نئجه حلاج باشین وئردی نگاه یاره داراوسته
ازلدن بو طبیعت رسمدیر عشق ایچره یانماقلیق اوره ک قانین یئسین بولبول گرکدیر انتظاراوسته
یقین آهیم اودی تحریک ائدر چرخه مدارینده فلک چرخه مدارنیدان چیخارقالماز مداراوسته
شهیدلردن آخان قانلار یازیب ائل ایچره آزادلیق بو آزاد لیقلار آلتونین سیجیب صراف عیاراوسته
ارنلر شاعری دانش یازار شعرین شجاعتدن دوتارکن نقدجان اله گلیب شعری شعاراوسته

منبع: کسب اطلاع از حسین ضابط (شاعر میاندوآبی)

* دردی افشار، (قرن دهم)

از شاعران قرن دهم ارومیه است، شرحی که بتواند نمایانگر گوشه‌هایی از زندگی این شاعر باشد در تذکره‌ها موجود نیست. صادقی افشار مولف مجمع الخواص درباره اومی نویسد: از نوخاستگان است و هنوز صفایی دارد و از طبع خوبی برخوردار است و این مطلع از اوست:

تویی و قوت یک ناله دگر «دردی» نعوذ بالله اگر در دلش اثر نکند
اسحق بیک متخلص به عذری ابیات زیر را از وی در منتخبات خود نقل کرده است.
نیستم راضی که گوید غیر پیغام ترا بی ادب ترسم که آرد بر زبان نام ترا

* * *

یک قطره خون و صد غم و محنت دل من است یک دیده و هزار بلا حاصل من است

* * *

منابع: آتشکده آذر ص ۱۴

بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی، ص ۱۰۶

دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۶

فرهنگ سخنوران ج ۱ ص ۳۳۶

* دنبلی، بهاء الدین محمد

فرزند عبدالرزاق مفتون، ادیب سخن شناس و دلاور شجاعی بود و نزد عباس میرزا نایب‌السلطنه و پسرش تقرب تامی داشت و در اواخر عمر به حکومت تبریز گماشته شد.

وی تفسیر مبسوطی به زبان عربی بر قرآن مجید نوشته. شرحی هم منقول از امالی و اقوال پدرش در توضیح مشکلات اشعار انوری تالیف کرده است. نسخه‌ای از آن در نزد مرحوم تربیت موجود بود. به گفته صاحب آثارالشیعه دیوان اشعار نیکویی از وی باقی مانده است.

منابع: دانشمندان آذربایجان ص ۷۲

آثارالشیعه جزء ۴ ص ۲۱۲

* دنبلی خویی حاج میرزا ابراهیم (۱۳۲۵ - ۱۲۴۷ ه.ق.)

از طایفه دنبلی خوی و از بزرگان علمای امامیه به شمار می‌رود، وی عالمی عابد و زاهدی متقی بود. در معقول و منقول، فقه، اصول، حکمت، حدیث و علم رجال و کلام جامع و کامل بود. بعد از اتمام تحصیلات مقدماتی عازم عراق عرب گردید و از محضر شیخ مرتضی انصاری و سید حسین کوه کمری کسب فیض کرد.

وی مردی بود سخی و کریم‌النفس و اهل خیرات و مبرات که تمام عایدات و منافع املاک و اموال خود را در امور دینی مصروف می‌داشت، فقط اندکی از آن را در مصارف و ضروریات شخصی و خانوادگی صرف می‌نمود.

در سال ۱۳۲۵ ه.ق. که از سالهای اغتشاش ایران (انقلاب مشروطیت و فتنه اکراد) بود در حیاط منزل خود با گلوله اشراار به شهادت رسید و پس از مدتی جنازه او به نجف اشرف حمل و در وادی السلام مدفون گردید. تالیفات ارزشمندی از خود به یادگار گذاشته که هریک بر تبحر علمی او گواه است، از آن جمله:

۱- تلخیص المقال^(۱) فی تحقیق احوال الرجال ۲- حاشیه بررسایل شیخ مرتضی انصاری ۳- چهل حدیث که در سال ۱۲۹۹ ه.ق. در ایران به چاپ رسیده است ۴- الدرۃ النجفیه در شرح نهج البلاغه در دو جلد که در ۱۳۲۵ ه.ق. در یک مجلد در تبریز چاپ شده است ۵- رساله‌ای در اصول ۶- الدعوات

مؤلف دانشمندان آذربایجان سال تولد او را ۱۲۴۰ ثبت کرده است و مؤلفان بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی هم به تبعیت از او همین تاریخ را رقم زده‌اند.

منابع: ریحانة الادب ج ۲ صص ۱۹۵-۱۹۴

مکارم الآثار ج ۴ ص ۱۳۰۷

فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ج ۲ ص ۱۳۵

* دنبلی، عبدالرزاق «مفتون» (۱۲۴۳-۱۱۷۶ ه.ق.)

بنا به تحریر خود در تذکره «نگارستان دارا» پدرش نجفقلی خان از ملتزمان خدمت نادر شاه افشار و در تمام جنگهای هند و روم همراه او بود. در زمان کریم خان زند حکومت تبریز را در دست گرفت.

در ده سالگی به شیراز رفت و مدت چهارده سال در شیراز و اصفهان سپری کرد. پیوسته در خدمت اهل ادب بود تا اینکه آقامحمدخان قاجار به وطن خود بازگشت. از مشاغل دولتی اعراض نموده به معیشت قلیل که از دو سه پاره املاک حاصل می شد قناعت کرد و سرانجام

^(۱) در الذریعه دو کتاب دیگر نیز با این عنوان ذکر شده که از نویسندگان دیگر است، نام دیگر این اثر ملخص المقال است. (الذریعه جزء ۴ ص ۴۲۸ شماره ۱۸۸۹)

از ملازمان عباس میرزا گردید سپس به عزم زیارت کعبه راهی حجاز شد. بعد از بازگشت همچنان به تألیف مشغول بود.

وی ضمن شرح مفصل حوادث حیات خود در پایان چنین می آورد: «بیشتر طبعم راغب به نظم اشعار نبود گاهی به فرمان ولیعهد (عباس میرزا) خاطر به اطراء^(۱) مدحی سماحت می نمود. باری خیری که در آخرت به کار آید شروع در تدوین تفسیری نموده ام هنوز ناتمام است و «همایون نامه» نظم شده در احوال مختار ثقفی و شرح اخذ ثار اولاد حیدر کرار و احفاد پیغمبر مختار و اگر جسته جسته از مثنوی و غزل چیزی موجود باشد اگر چه ناقابل است چون به تحریرش مأمورم از اظهار و ابراز آن مسرورم و کتب نثر چون «حدایق الادبا» در ادب و «مآثر سلطانیه» در تاریخ محرّر شده اگر چیزی لایق باشد نگاشته گردد.»

از آنجا که نوایی در حواشی حدیقه الشعرا منابع مفیدی در شرح احوال این دانشمند و شاعر نامی خوی به دست می دهد بهتر آن دانستیم که برای شناساندن وی تذکره یاد شده را هم مأخذ قرار دهیم شاید که برای جویندگان، مفید فایده باشد اگرچه او نیز در قسمتی از این شرح از نگارستان دارا^(۲) سود برده است. در حواشی تذکره مذکور چنین می نویسد:

فرزند خلف مرحوم نجفقلی خان بیگلر بیکی سابق تبریز بوده. خانواده آنها از بزرگان آذربایجانند. وی بعد از پدر از مشاغل دیوانی کناره گرفت و در کسب کمالات کوشیده تحصیل مراتب علمی نموده و شوق شعر یافت. در نظم و نثر هر دو دستی داشت. در شعر اغلب به قصیده و مثنوی تمایل نشان می داد. مفتون خاکسار و درویش منش بود.

۱ - اطراء: نیک ستودن کسی، مبالغه کردن در مدح کسی (فرهنگ معین)

۲ - مأخذ عمده شارحان شرح مفتون، نگارستان دارا بوده است.

صاحب تذکرہ اختر بعد از ذکر مطالب می نویسد: «مفتون کتابی نوشته به اعتقاد خود تذکرہ گونه نہایت از بس تطویل کلام چندان حجیم کہ حمل و نقل آن هیچ کس را ممکن نہ تا بہ استکتاب چہ رسد.» (تذکرہ اختر ص ۱۸۴)

در سفینۃالمحمود نیز از او یاد شدہ بدین گونه: «این معمر ذی علم در آن حضرت [عباس میرزا] بہ منصب استیفا و بہ شغل نویسندگی ارقام مطاعہ مباهی. میرزا ابوالقاسم قائم مقام کہ وزیر و دبیر حضرت نایب السلطنہ است بر من از اخلاق و کمال مشار الیہ چندان سرود کہ کمی از آن را نتوان تحریر نمود. کتابها در فارسی دری و تازی بہ یادگار گذاشت کہ ہمسر و انبازی ندارد. از آمد طالع خجستہ سفر بیت اللہ الحرام روزی اش گردیدہ. در زمان تحریر «سفینۃالمحمود» در دربار ملک زادۂ آزادہ در کمال رفق و بخت ہمایون ایامی بہ کام دارد.» (سفینۃالمحمود ج ۲ ص ۶۶۹)^(۱)

نجفقلی خان پدر مفتون در زمان علی شاہ و ابراہیم شاہ افشار بہ خوی بازگشت و محمدحسن خان قاجار وی را حکومت تبریز و شہبازخان برادر زادہ اش را حکومت خوی بخشید. پس از قیام کریم خان و حملہ او بہ آذربایجان شہباز خان با فتحعلی خان افشار ارومی بر ضد کریم خان متحد شد و نجفقلی خان نیز بہ آنان پیوست. اما کریم خان آنان را شکست داد و از عزت نفس، خوی را بہ احمد خان برادر شہبازخان و حکومت تبریز را بہ نجفقلی خان سپرد. ولی از آنان برای تضمین حفظ پیمان گروگان خواست. نجفقلی خان ابتدا پسر ارشد خود فضلعلی خان را بہ شیراز فرستاد ولی چون بعداً "فضلعلی خان را بہ تبریز خواست عبدالرزاق بیگ (مفتون) را بہ جای او بہ شیراز روانہ کرد. در این زمان وی دہ سالہ بود. دوران گرفتاری وی چہارہ سال طول کشید و در این مدت او در شیراز بہ تحصیل علم

^۱ تذکرہ اختر و سفینۃالمحمود ہر دو در زمان حیات مفتون نہ شتہ شدہ است.

و هنر پرداخت تا این که پدرش در ۱۱۹۹ ه.ق. درگذشت و برادرانش ماترک وی را ربودند. در این زمان آقامحمدخان قاجار هم زندیه را منقرض ساخت و عبدالرزاق به تبریز بازگشت. حکومت تبریز در دست برادرش خدادادخان بود. خدادادخان اندکی بعد در کشاکش با صادق‌خان شقاقی معدوم گشت و صادق‌خان نیز به زودی گرفتار و کشته شد و فتحعلی شاه بر آذربایجان دست یافت و مفتون را که حدود سی سال داشت مورد لطف قرار داد و به او مقرری و مواجب اعطا کرد. مدتی بعد عباس میرزا در آذربایجان استقرار یافت و مفتون به گروه ملازمان وی پیوست.

منابع زیر در شناخت احوال این دانشمند آذری که مورد استفاده حدیقه‌الشعرا هم واقع شده شایان ذکر است. مجمع‌الفصحا (ج ۶ ص ۱۰۰۷) مقدمه عبرت نامه چاپ تبریز (۱۳۲۷ ه.ش). نوشته حاج حسین نخجوانی. مقدمه نگارستان دارا (چاپ تبریز ۱۳۴۲) نوشته عبدالرسول خیام پور، سبک شناسی بهار (ج ۱ ص ۲۸۸) انجمن خاقان (انجمن سوم) دلگشا (بوستان دوم) تذکره محمدشاهی (رشته سوم) محک‌الشعرا شاملو، ریحانة‌الادب (ج ۴ ص ۵۵) و مکارم‌الآثار (ج ۴ ص ۱۲۰۳)

آثار^{۱)} عبدالرزاق مفتون: ۱- حدائق الجنان شامل سرگذشت او در شیراز بوده دارای تراجم احوال شعرا و فضیله شیراز که معاصرین او بودند از احوال کریم خان زند تا ظهور آغامحمدخان نیز ذکر کرده است.

۲- تجربه‌الاحرار و تسلیة‌الابرار که پس از ذکر مختصری از حسب و نسب دنباله شرح عده‌ای از علما و معارف و شعرا معاصرین و قسمتی از نظم و نثر خود را نیز نوشته و در سال ۱۲۲۸ کتاب را به پایان برده است.

^{۱)} محمدعلی تربیت در کتاب خود «شرح مشاعر ملا صدرا» را که تألیف محمددنبلی فرزند عبدالرزاق است به خود او نسبت داده و موجب اشتباه کسانی شده که کتاب وی را مأخذ قرار داده‌اند. (ر.ک. تاریخ خوی، دکتر ریاحی ص ۲۸۶)

برای آشنایی با سبک نثر این نویسنده چند سطری از تجربه الاحرار او نقل می‌شود:

«شب شنبه غره شهر محرم الحرام سنه اربع و تسعين و مائة بعدالالف یک ساعت از شب گذشته بناگاه حالش للسا معین زمین کران تمکین به شدتی متزلزل گردید که آثار سافله‌ها پدیدار و در یک آن شور و نشور و واهمه قیامت موعود در جهان آشکار شد... گنبد هرمان بنیان غازانی و مسجد امیر چوپان و بنای مسجد جهان‌شاه ترکمان بجز اطلال باقی نماند... و قریب صد و بیست هزار نفر از شهر و نواحی سر در نقاب تراب کشیدند.»

به طوری که ملاحظه می‌شود نویسنده به علت استعمال لغات عربی نثر خود را به تکلف سوق داده است.

۳- حدیقه: شامل شرح حال شعرای عرب و معانی بعضی از اشعار آنها به زبان پارسی است.

۴- حقایق الانوار: شرح احوال شعرای عرب و عجم و حل مشکلات نکات اشعار آنها. این کتاب به فارسی است و در سال ۱۲۳۰ تألیف یافته است.

۵- روضة الآداب و جنة الالباب: مشتمل بر شرح حال شعرای عرب و بیان نوادر اشعار و اقوال آنان به زبان عربی که در سال ۱۲۲۴ تألیف آن را خاتمه داده است.

۶- حدائق الادبا: به فارسی متضمن ۲۳ حدیقه شامل منشآت و مطارحات شعرای عرب و عجم و سیاست ملوک و آداب وزرا و اصول دین و اخلاق و تواریخ و لغات که مؤلف آن را در سال ۱۲۳۲ به نام عباس میرزا تألیف کرده است.

۷- نگارستان دارا شامل شرح احوال شعرای عصر فتحعلیشاه قاجار که در سال ۱۲۴۱ تألیف یافته است.

- ۸- مآثر سلطانی، مبتنی بر سلطنت فتحعلیشاه از زمان جلوس تا ۱۲۴۱ است.
- ۹- سلیم و سلمی، مثنوی است بر وزن لیلی و مجنون نظامی.
- ۱۰- ترجمه فارسی عبرت نامه که به زبان ترکی است و اصل آن لاتینی است و در باب زوال دولت صفویه است.
- ۱۱- جامع خاقانی، که در تاریخ و افعال فتحعلیشاه است.
- ۱۲- مثنوی ناز و نیاز در وزن خسرو و شیرین نظامی است.
- ۱۳- همایون نامه مثنوی است در احوال مختار ثقفی.
- ۱۴- دیوان قصاید و غزلیات.
- ۱۵- ریاض الجنة^(۱) مشتمل بر تاریخ دنباله.

محل تولد مفتون شهر ادب پرور خوی و محل وفاتش شهر همیشه جاوید تبریز است.

ابیاتی از یک قصیده او ذیلاً ثبت می‌گردد.

تعالی الله که را باشد چو تو منظور خوش منظر	سمن سیما و سنبل موی و سوسن بوی و نسرين بر
زخیل خویرویان سهی قامت ترا دیدم	پری دیندار و گل رخسار و خوش گفتار و مه پیکر
به جان زار من رحمی که باشد در غم عشقت	به لب آه و به دل ناله به تن داغ و به جان اخگر
ریودی از کف من دین و دل زان طره مشکین	نمی‌پرسی مگر از عدل شاهنشاه دین پرور...

منابع: نگارستان دارا صص ۲۸۲-۲۹۷

حدیقه الشعراج ۳ صص ۱۶۹۳-۱۶۹۰

فرهنگ سخنوران چاپ ۱۳۷۲ صص ۸۶۶-۸۶۵

دانشمندان آذربایجان صص ۳۵۶-۳۵۴

^۱ میرزا حسن زنوزی خویی متخلص به فانی هم تألیفی به همین نام دارد.

* دنبلی، میرزا حبیب، «لسان‌خویی»

از مریدان جلال‌الدین مجدالاشراف بود. در اشعار خودگاهی «حبیب» و اغلب «تنبل مولا» تخلص می‌کرد و بعد از آن که از جانب مجدالاشراف به «لسان‌الولایه» ملقب شد «لسان» تخلص کرد. ابکار خیال از آثار اوست که در حدود چهارهزار بیت دارد و نسخه خطی آن در کتابخانه مجلس موجود است. وی از شعرای صوفی مسلک سده چهاردهم خوی است.

از غزلیات اوست:

در خرابات مغان مست شرابم کردند	پی آبادی دل خانه خرابم کردند
سالها تشنه لب ساحل وحدت بودم	از عطش جا به دل قلمز آبم کردند
دستخوش مغیجگان را که به یک زخمه شوق	آگه از زمزمه چنگ و ربابم کردند
روی افروخته و طره آشفته دوست	جان و دل روز و شب اندر تب و تابم کردند
تا شدم دُر دکش مصطفی پیرمغان	جام جان ساغر دل پر می نابم کردند
به گدایی به در سلطنت فقر شدم	تو کرم بین که چه ها حد نصابم کردند
بر در منظر جان آینه‌ای بنهادند	پس ز رخساره دل رفع حجابم کردند
و نبرد آن آینه‌ام زلف و رخی بنمودند	فارغ از عضه عصیان و ثوابم کردند
زان رُخ و زلف که خود نورفشان بود ز ابر	واقف از مسأله لطف و عتابم کردند
عشق بنموده جمال از تنق غیب جلال	عارف مسأله رجوع و ایابم کردند
تابش مهر و سپهر شرف و مجدنگر	سنگ بودم ز نظر لعل خوشابم کردند
مژده ای تنبل مولا ز کرم مغیجگان	از سگان در میخانه حسابم کردند

بیت زیر مطلع یک غزل ذوقافیتین اوست :

ای ز رشک عارضت گلزار زار وی گل از شرم رُخت چون خار خوار

منابع: تاریخ خوی آقاسی صص ۴۹۱-۴۹۰

سخنوران آذربایجان صص ۸۸۳-۸۸۲

فرهنگ سخنوران ج ۱ ص ۲۴۶

* دول لو اباذر

در روستای دول از توابع شهرستان ارومیه در یک خانواده کشاورز تولد یافته سپس به منطقه، بورچالی که امروزه جزو خاک جمهوری گرجستان است مهاجرت کرده و تا اوایل قرن چهاردهم هجری زنده بوده و در همانجا وفات یافته است.

وی در جمهوری آذربایجان از اساتید مسلم هنر عاشیقی محسوب می شود. او واضح یا ناقل تعدادی از نواهای عاشیقی است که در آنجا ناشناخته بوده از آن جمله «دول هجران هاواسی» است.

اباذر شاگردان زیادی تربیت کرده که بعضی از آنها امروزه از اساتید این هنر به حساب می آیند.

از اشعار اوست در قالب قوشما:

دولتلی یانیندا قول دولاندیریر	آی آقالار بیر زمانه گلیدی
ایندی زمانه نی پول دولاندیریر	کسلیب محبت یاد اولوب حرمت

* * *

اوزنده خال لارین دُرْدانه نشان	اباذر احوالین اولدو پریشان
گلسه قبریم اوسته گول دولاندیریر	بی غیرت قوهومدان ناموسلی دوشمان

منبع: از یادداشت های بهرام اسدی (شاعر)

* دول لو مصطفی (متوفی ۱۲۹۰ ه.ق.)

در قریه اسلام آباد (شیطان آباد سابق) از محال دیزح دول از توابع ارومیه از مادرزاده شده و در روستا نشو و نما یافت و پس از سیروگشت در قراء مختلف دارفانی را وداع گفت. پدرش رسول روستایی ساده و پاکی بود. مصطفی مردی کوتاه قامت، زرد موی و کبود چشم بود. باصوت دلنشینی که داشت مجلس گرمی می آراست و سروده های خود را به آهنگ عاشقها^(۱) برای مردم روستاها با ساز خود می خواند.

درباره شاعر یا عاشق شدن این روستایی پاک دل و ساده زبان، حکایاتی آمیخته به افسانه نقل می شود از جمله می گویند: دو مرد ناشناس به دیدنش می آیند از حال و روزگار او می پرسند از آرزوهایش سؤال می کنند. پس از گفتگو مصطفی به فکر تدارک ناهار می افتد ولی آن دو مهمان می گویند زحمت به خود مده که ما از آن درخت توت که در خانه توست توت می تکانیم و می خوریم و به راه خود می رویم. مصطفی از شنیدن این سخن متعجب می شود زیرا که ماه آخر پاییز بود حتی برگی در درخت توت پیدا نمی شد بنابراین می گوید اکنون که توتی بر درخت نیست یکی از آن دو مرد جواب می دهد اگر دلت از آلودگی ها پاک باشد همه چیز در اختیار توست. سپس آن دو بیرون می آیند و تکانی به درخت می دهند توت فراوانی از درخت به زمین می ریزد خودشان می خورند و مصطفی رانیز به خوردن آن دعوت می کنند. بعد از رفتن آن دو مرد زبان وی به شعر گویا می شود در حالی که تا آن روز شعری نگفته بود.

۱- عاشق (عاشق) آهنگساز، نوازنده و خواننده مردمی آذربایجان است. در روزگاران گذشته عاشقها، عارفان حقیقت طلبی بودند که سرمستی و جذبه های شوق خود را با ساز و آواز نشان می دادند و اشعارشان مایه عرفانی داشت.

بعضی می‌گویند: در یک شب زمستانی که از روستاهای اطراف به اسلام‌آباد می‌آمد برف سنگینی در حال باریدن بود، چون حرکت در برف سنگین برایش مقدور نمی‌شود در بیابان زیر سنگی بزرگ پناه می‌گیرد و همانجا به خواب می‌رود. خوابی می‌بیند که بعد از بیداری زبان به شعر می‌گشاید. اما مؤلفان سخنسرایان آذربایجان غربی حکایتی دیگر در این باب نوشته‌اند.^(۱)

طبق وصیت خود او را در روستای باراندوز از قراء ارومیه به خاک سپردند و در ایات زیر به این موضوع اشاره دارد:

فلکنن اکمیشم بیربالا بستان سولدا جلبردوشوب ساغدا بالستان
مسکنیم باراندوز اولوب گورستان مولام منه اوردابیریر سالیبدی

برای یافتن گور مصطفی به قریه باراندوز رفته از افراد مطلع تفحص به عمل آوردم اذعان داشتند محل قبر وی مشخص نیست همین قدر شنیده‌ایم که در گورستان قدیمی مدفون است، به آنجا هدایت شدم، گورستان قدیمی در میان درختان محاط شده و تاریخ روی سنگ مزارها هزار و دویست (هجری قمری) به بعد را نشان می‌داد. هرچه جستجو کردم به کشف گور وی موفق نشدم. مؤلفان تذکره بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی که تاریخ فوت مصطفی را (۱۲۹۰ ه.ق.) ثبت کرده‌اند محتمل است قبر او را سالها پیش دیده و تاریخ وفاتش را از روی سنگ مزار نوشته‌اند.

نمونه های زیر از اشعار عاشق مصطفی است که سینه به سینه نقل شده است.

قادراللاه یازی لاری یازاندا آدمی نن حواقوشایازیلدی
غیبدن چکیلدی قدرت قلمی انسانین عملی باشایازیلدی

^{۱-} علاقه مندان را به آن کتاب ارجاع می‌دهیم.

هریاناگنده رسن چاگیر آلاهی	قالماسان گردابدا واللاه بیللاهی
آیه لرایچینده اوبسمه الاهی	منوره لرایچینده باشایازیلدی
گتدی لركفنینم بیجدیلربنیزیم	توكدولرتورپاقی کوراولدو گوزوم
قطع اولدی نفسیم قورتولدی سوزوم	مصطافایدی آدیم داشایازیلدی

* * *

دهلی گویلوم غافل اولوب اتمه بی جاگفتگو
 سیل اوزویون غم غبارین ایله بیرجه شستشو
 منت کارام آستاناندا بیرسایلام ناتوان
 جسم وجانیم قبراوینده رحمت ایلرآزو
 بیر پریشان احوالیم وارقبیر اوین دن اثت بحلاص
 ای رسولون یادکاری اول بو درده چاره جو
 در اشعار این شاعر تصرفائی از طرف عاشقها و مردم شده به طوری که ابیات یکدست
 در یک قطعه شعر مشکل یافت می شود.

منابع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۱۸۶

کسب اطلاع از پیران مطلع زادگاه شاعر

* دهقان، علی (متولد ۱۳۲۸ ه.ق.)

در یک خانواده متدین ارومی به دنیا آمد. اجدادش همچون میرزا حسین مجتهد و میرزا ابوتراب مجتهد از روحانیون آذربایجان غربی بودند. از نخستین فارغ التحصیلان ششم متوسطه در ارومیه بود که به دریافت مدال علمی از وزارت فرهنگ وقت نایل آمد. تحصیلات خود را در دانشکده علوم دانشگاه تهران و دانشسرای عالی به پایان برد و در رشته ریاضی و تعلیم و تربیت دانشنامه لیسانس گرفت. به زبانهای انگلیس و فرانسه آشنایی دارد.

از سال ۱۳۱۳ شمسی تا ۱۳۳۸ در وزارت فرهنگ مشغول خدمت بود. به مدیریت کل فرهنگ آذربایجان شرقی منصوب گشت سپس استاندار گیلان و در سال ۱۳۴۰ استاندار آذربایجان شرقی شد. وی در تبریز خدمات شایسته‌ای در زمینه فرهنگ از خود به یادگار گذاشت.

از دهقان آثاری به شرح زیر به چاپ رسیده است:

۱- رساله تعلیم و تربیت در فرانسه. ۲- تربیت معلم در کشورهای فرانسه، انگلستان و ایران.

۳- تعلیم و تربیت در ایالات متحده آمریکا. ۴- سرزمین زرتشت.

اثر اخیر از آثار ارزشمند اوست که در آن به معرفی آذربایجان غربی از جهات مختلف پرداخته و از کتابهای مرجع قابل استفاده به شمار می‌رود.

منابع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی، ص ۲۲۵

نگاهی به آذربایجان غربی ج ۲ ص ۷۴۸

سرزمین زرتشت ص ۱۷۶



* دیبا، سیدمنصور (متولد ۱۳۱۹ ش.)



وی در یکی از محلات قدیمی شهرستان خوی در یک خانواده مذهبی چشم به جهان هستی گشود، تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خود به پایان رسانید. در سال ۱۳۳۱ به همراه خانواده زادگاه خود را ترک کرد و در تهران اقامت گزید سپس در دبیرستان

دارالفنون تهران مشغول ادامه تحصیل شد و پس از اخذ دیپلم ادبی، در رشته حقوق دانشگاه تهران پذیرفته شد ولی توفیق ادامه تحصیل نیافت. بعد در رشته ادبیات فارسی دانشگاه قبول شد و پس از یک سال دانشجویی به علت گرفتاری از ادامه تحصیل بازماند. در سال ۱۳۴۱ به استخدام آموزش و پرورش درآمد و با سمت دبیر در تهران مشغول تدریس گشت، مدت نوزده سال در تهران دبیر بود تا اینکه به ارومیه منتقل شد مدتی نیز در این شهر در خدمت آموزش و پرورش به سربرد، در این ایام بود که به زندگی خود سروسامان داد و تأهل اختیار نمود سپس بازنشسته شد و در شهرستان خوی سکونت گزید.

سیدمنصور دیبشاعری است فروتن و متواضع و به علت همین تواضع ذاتی خود را شاعر نمی داند درحالی که یکی از چهره‌های شاخص در شعر و ادب شهرستان خوی محسوب می شود.

به گفته خود از اوان کودکی با عالم شعر آشنایی داشته و از همان ایام به سرایش شعر روی آورده است. او شاعری است غزل سرا و در تهران یکی از اعضای برجسته انجمن ادبی آذربادگان بوده است.

دیبا پیرو سبک نظامی، مولوی، حافظ، سعدی و استاد شهریار است و غیر از غزل در

قالبهای قصیده و مثنوی نیز طبع آزمایی کرده و به دو زبان فارسی و آذری اشعار خوبی سروده اما به سبب تواضعی که دارد از نشر آثار خود امتناع می‌ورزد. وی شاعری است آشنا با موسیقی که گه‌گاه تار و سه‌تار نیز می‌نوازد. اغلب آثارش از مدتها قبل در جراید کشور بخصوص در روزنامه آذربادگان ارگان انجمنهای ادبی آذربادگان و مولوی و غیره به چاپ رسیده است. با استاد شهریار همنشینی داشت با استاد اوستا نیز همراه بود و با اکثر شعرای صاحب نام مراوده داشته و دارد. در بعضی از تذکرة‌های معاصر شرح وی موجود است. زندگی پرنشیب و فراز و خاطرات تلخ و شیرین او در این مختصر نمی‌گنجد.

شعر و هنر شاعری دیبیا: در انواع شعرها حدسادگی و تعادل بین الفاظ و معانی را حفظ می‌کند. معنی را به خوبی در قالب لفظ و عبارت ساده می‌پروراند به طوری که اشعارش از تعقیدات لفظی و معنوی به دور است. به دنبال آرایش کلام یا صنایع شعری نیست بلکه در این تلاش است که شعرش را با کلمات متین و جا افتاده آغاز کند و به پایان برساند روی همین اصل سخنش تحت تصرف ذوق و تعابیر شاعرانه است. اشعارش سبک و ویژه خود را دارد به طوری که از شعر شاعران دیگر متمایز و قابل تشخیص است. در غالب آثارش رنگ مذهبی نمودی دارد. اگر در شعرش مایه‌ای از حزن و اندوه دیده می‌شود این حزن برگرفته از دل حساس و لطیف این شاعر است. دیبیا گاهی سخن خود را در اوزانی به تصویر می‌کشد که دیگران کمتر از آن وزن‌ها استفاده می‌کنند. به سخن مرحوم استاد شهریار، دیبیا یک شاعر و یک شعرشناس واقعی است، اینک به تراوشهای ذوقی این شاعر نظری می‌افکنیم:

چه سعادتی ز جهان، مرا که اسیر چون تو بلا شدم به امید مهر و وفای تو همه هیچ و فنا شدم
به شمیم فیض عطای تو شده‌ام فقط به قفای تو چه خوشم که من ز برای تو ز همه گسسته جدا شدم

چه کنم که بندهٔ مختصر مگرم کنی به دمی نظر
 به هوای محنت و رنج تو به دلال و عشوه و غنچ تو
 چو به نینوای شهید تو سرخود به سنگ عزازدم
 به عزا و ماتم کربلا به بلای درد تو مبتلا
 چو به عاشقان ولای خود به سحر صلاهی ولا زدی
 اگر شنیده‌ای از صفا ز دلم ندای خدا خدا
 چو غریق لجهٔ خون شدم دگر از آذله برون شدم
 که اگر اسیر جنون شدم ز ملال چون و چرا شدم

* * *

به خدا با تو گنه نیست که من درد پرستم
 به آوندی نگهم کردی و رندانه گذشتی
 من ندانم که در آن لحظه چه گفתי چه شنیدم
 چون نالم که دل از من شکستی نه شکستی
 با که گویم که چه شهدی ز سبوی تو چشیدم
 تو اگر پستی و بی‌بر به نظر سرو چمانی
 ز چه آیم به سراغت که تو شمع دگرانی
 گر چه دیدم که به صد قافله از من بگذشتی
 با چه افسانه ندانم که گرفتار تو بودم
 شرمت آید که به «دیبیا» نظر افکنده نسوزی

* * *

به اسیران بلا هم نظری باید کرد گاهی از خاطر یاران گذری باید کرد
گر چه «دیبا» سخت شهد مهناست ولی دیده بر بینش صاحب نظری باید کرد

* * *

گل سرخ

جرثقی کرده و بردم بر جانان گل سرخ مگر این دفعه کند مشکلم آسان گل سرخ
زین طرف ها چو شیندم گذری خواهد کرد بفشاندم به کف و فرش خیابان گل سرخ
دیدم از دور به دستش سبد سیب و انار بگرفته است میان لب و دندان گل سرخ
وصل کرده به سرچاک گریبان گل یاس زده بر سلسله زلف پریشان گل سرخ
به طراوت تو که اینسان به چمن می آیی شود از دیدن تو سر به گریبان گل سرخ
بامدادان اگر از ساحت بستان گذری عطر پا شد به رخت بالب خندان گل سرخ
تو مرا فصل بهاران بفرستی گل زرد من ترا هدیه کنم فصل زمستان گل سرخ
یادگار لب گلگون تو بر صحن حیاط چیده ام هر طرفی بر لب ایوان گل سرخ
تا بشویی گل اندام خود از تنگ گلاب هدیه ات می کنم از قمصرکاشان گل سرخ
تا حدیث دل خون گشته مجنون خوانند رسته بر سینه این دشت و بیابان گل سرخ
نازم این فخر که از خون جوانان وطن هر طرف رسته به پیشانی ایران گل سرخ
خوشترین منظره، «دیبا» بود از کودک ناز که برد بهر معلم به دبستان گل سرخ
در سوگ استاد مهرداد اوستا:

تا که شد ماتم استاد اوستا بامن غم این درد چه ها کرده خدایا با من
من به حسرت که به ناگاه زترفند اجل او گذشت از من و بگذاشت دریغا با من
هر دو سالی غم فقدان ادیبی خوردن این چه ظلمی است فلک می کند آیا با من

شوقی افروختن و مستی و پس دوری‌ها
 خواب آن شب که چه افسرده به من می‌خندید
 من چنان طفل پدر مرده به در یوزۀ مهر
 کودکی را که سخن درد من گل می‌کرد
 موج این حادثه بنگر که به تحصیل هنر
 تا که یابند گروهی حرم خلوت یار
 یاد آن شب که به تهران و امیرآبادش
 پندمی داد و زلب شهادت و شکرمی‌بارید
 چشم من در بدر شب که فروغی یابم
 گریه سرکن که از این داغ فلک سوزبه شب
 ادیبات زفقدان تو در حیرتانی
 این تویی خواب کفن پوش شده وای به من
 چشم تسکین و تسلی ز که می‌باید داشت
 و که «دبیا» سرپیری جگرم می‌سوزد

از اشعار ترکی دیباست :

اول گوزکی توکریاش اوره یی داش اولابیلمز
 قارداش نه قدر سنوملی اولد و قجادیب لر
 هر یولدا شا قارداش یثرینه سریوی آچما
 توولانماکی مین رنگیله انسانی بو یوللار
 اوداشدی کی سنلرده گۆره یاش اولابیلمز
 قارداش یشنه ده قارداش یولداش اولابیلمز
 دارلیق گونی یولداش سنه قارداش اولابیلمز
 هرکیمه بو یاخلی گله نقاش اولابیلمز

بیل ذاتی قیریخ جوهرینی الدن آتناماز جان وئرسه سینیح داش اوزویه قاش اولابیلمز
 سربازوطن لشگرینه قاپلار آچیلسا هرباشی ساری گیرسه قیزیل باش اولابیلمز
 هرگؤزده باخیشلار قویولوب ای ده لی بولبول هر قوش گنجه اوچماخدا کی خفاش اولابیلمز
 گروئرمیه نقاش ازل قاشه ملاحهت مشاطه ده ال قاتسا قلمقاش اولابیلمز
 هرکیمسه اونون اولمویاییر قیل قاتیغیندا گرداردیینه گئتسه ایشی یاش اولابیلمز
 هرکله سی بوش مجلس عرفانه سوخولسا دینقالسادالاپ اوسته یئنه باش اولابیلمز

من بی هنره « شهریاریم » یازماداستاد

بوننان یوخاری « دیبا » یاپاداش اولابیلمز

« تنها » شاعر خوب ارومیه قصیده جوابیه ای بر قصیده « دیبا » دارد که به ابیاتی از آن اشاره می شود.

دیبا بگشا بر سر مردان هنر پر عنقا بگشاده است به بالای تو شهرپر
 الحق که تو از نسل علی بن حسینی بابت به فتوت شده سالار و غضنفر
 دریافته ای درد من عاشق مسکین هستم ز غم و غصه در این دهر مگذر
 بر قد تو ببریده خدا جامه دانش بر قامت تو دوخته خیاط هنرور
 خواهد دلم ای جان که به سوی تو بیایم هرگز نشود ای هنری مرد، میسر
 شعر گل سرخت شده همچون گل سرخی داده به عروسان چمن زینت و زیور

زیبا بود اشعار تو چون برگ شقایق

محکم بود اشعار تو چون سد سکندر

* دیلماقانی، میرزا محمد «آشوب»

از سخنوران قرن سیزدهم سلماس است و غزلیات وی معروف بود. از تاریخ تولد یا وفات او اطلاعی به دست نیامد.

دویت زیر مطلع و مقطع یک غزل اوست:

زاشتیاق تو کردم زبس که ناله و شیون زخون دیده به هر سو دمید سنبل و سوسن
پریوشی که به سرنیست میل صحبت "آشوب" زعقل نیست به کویش کنم مقام نشیمن

منابع: دانشمندان آذربایجان ص ۱۳

الذریعه ج ۹ ص ۷



* رجوی، کاظم «ایزد» (متولد ۱۲۹۶ ش.^(۱))



از فرهنگیان خوش ذوق و از نویسندگان و شاعران مستعد آذربایجان است که در دیلمقان چشم به هستی گشوده است. تحصیلات او در ادبیات، فلسفه و علوم تربیتی بوده و به تدریس علوم ادب اشتغال یافته است. در دو سالگی از زادگاه خود دور

افتاده و در تهران مقیم شده است. علاقه او به مولد خود از دو بیت زیر آشکار است:

از آن که زادگهم دیلمقان سلماس است که دردو سالگی ام جسم از آن به دور آمد
ولیک روح و روانم هماره در آنجاست چگونه جسم تواند زجان صبور آمد
وی در سفرهای خود به شهرهای آذربایجان غربی در باب هر شهر منظومه ای ساخته
و این مجموعه در سال ۱۳۲۸ شمسی از طرف اداره فرهنگ وقت ارومیه به چاپ رسیده
است. او به زبانهای عربی، ترکی استانبولی و فرانسه آشناست.

از آثار او است: قواعد لگاریتمی، نامه پیروزی، تاریخ و جغرافیای سلماس، زندگانی
ابونصر و مجموعه اشعار میهنی و تاریخی، روش نگارش، خردپژوهی، پرورش خانوادگی،
وراثت روحانی...

نقاشی و موسیقی و شعرند هماغوش	در دفتر اشعار من ای اهل دل وهوش
وراهل سماعی بنیوش زره گوش	گراهل نگاهی بپذیرش زره چشم
تالطف معانی کندت واله ومدهوش	وراهل دلی دردل اشعارفروشو
کز مام هنر زاده همه همره وهمدوش	نقاشی و موسیقی و شعرند سه خواهر

^۱ - خانباامشار، تاریخ تولد او را ۱۲۸۶ شمسی و مؤلف گلزار جاویدان ۱۲۹۱ ثبت کرده است.

تمام هنر از تو شود خرم و خشنود	در پرورش این سه هنر زاده همی کوش
چون این سه پیاله زیکی باده بود پر	این هرسه به هم ریز و درآمیخته می نوش
رنگ فلم و صنعت و آهنگ طبیعی	در شعرچو آب رجوی خورده به هم جوش

* * *

در کنار دریاچه ارومیه شعری سروده که در قالب چارپاره است به چند بیت آن اشاره

می شود:

هر روز چو مهر عالم آرا	آید به میان چرخ گردون
و آن چهر کبود چرخ مینا	گردد چو عقیق سرخ گلگون

* * *

آن شاهد دلفریب و جان بخش	باموی طلایی پریشان
باروی گشاده و روان بخش	باسینه چون پرند عریان...

زندگی

زندگی جز محنت و آلام نیست	راحت و شادی به جز اوهام نیست
مرگ تدریجی است نامش زندگی	اختلاف این دو جز در نام نیست
هر که رابینی گرفتار غمی است	کس مصون از این بلای عام نیست
توسن گیتی به زیران کسی	جز برای چند روزی رام نیست
گرگ مرگ در کمین زندگی است	ایمنی زین گرگ خون آشام نیست
لاجرم امیدواری بر بقا	جز امیدو آرزوی خام نیست

برق نگاه

آن شب که نگه برنگهش دوخته بودم از دیده وی رازدل آموخته بودم
 درچشم سیه داشت نهان برق نگاهی کز گرمی آن تاسحر افروخته بودم
 گرسایه مژگانش به دادم نرسیدی درشعله برق نگهش سوخته بودم
 بایک نگه از دیده من ریخت به دامن گنجی که به عمری به دل اندوخته بودم

منابع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۲۴۹-۲۴۷

تبریز و پیرامون ص ۲۴۶

چهارصد شاعر برگزیده پارسی گو ص ۸۰۲

مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی ج ۵ ص ۱۸

گلزار جاویدان ج ۳ صص ۱۱۵۶-۱۱۵۵

سخنوران نامی معاصر ج ۱ ص ۴۲۸

* رحیمی، هوشنگ (متولد ۱۳۱۵ ش.)

از شعرای خطه هنرپرور خوی و تحصیلاتش در حقوق قضایی است. شعر "نگاه تو" در

ذیل بیانگر ذوق این شاعر است:

سیه شد روزگار من چوزلفان سیاه تو	تسبه شد آرزوهایم چورویای تسباه تو
زهجران رخ ماهت پریشانم پریشانم	دو دیده روز و شب دارم سرکوی و به راه تو
بیامستانه پا بر نه ز روی دیده‌ام بگذر	که رشکم آید از هرکس که بیند روی ماه تو
به روز آرند هرشب را رقیبان جمله درو صفت	منم شب تاسحر نالان و جویان پناه تو

اگر پرسند در محشر شکایت از چه کس داری زبان بر شکوه بگشایم من از اول نگاه نو
 بروخوش باش و شادی کن پس از مرگم نگارینا یزدان آرزو مندم همه شهبازان نو
 اگر بگذشتی از خاکم شب آدینه ای جانان مباد آه از دلت خیز دکه می سوزم ز آه نو

منبع: تبریز و پیرامون ص ۳۸۵

* رضا زاده، قدرت (متولد ۱۳۵۰ ش.)

در روستای قره لر حاج حشمت ارومیه به دنیا آمد. تحصیلاتش تا آغاز دبیرستان در روستا بود. متوسطه را در شهر ادامه داد و از دبیرستان شهید مصطفی خمینی ارومیه موفق به اخذ دیپلم ریاضی فیزیک شد. شعر را با سرودن نوحه های مذهبی در مصائب عاشورای حسینی شروع کرد اما اینک در قالبهای مختلف آذری و ندرتاً به فارسی شعر می سراید. اگر چه در آغاز کار است ولی ذوق خوب و پشتکار می تواند او را به توفیق برساند.

از اوست در وصف بهار:

گلدی یاز باغلاردا آچیلدی گول لر گولوش لر سئوینج لر گول لره دوشد و
 یام یاشیل دونونو گئیدی طبیعت گوزه للیک یاراشیق چؤل لره دوشدو

* * *

گشتدی غم شنلیک له دولدو کؤنول لر قورتولد وحسرتدن داهابولبول لر
 بولبوله وئردی یئر بوداقد اگول لر بولبولون نغمه سی دیل لره دوشدو

* * *

قیشین بوعد و جانین یازدا آلقیش لار بولبولوگورجگین قاچدی بایقوش لار
یاغدیردی بولودلار بوللو یاغیش لار برکت دامجی سی سئل لره دوشدو

* * *

ائل لره بهاردان سن دانیش "قدرت" هئچ واخت ساناگلمزیازداکی نعمت
اولاردان بییری دییرتیمیز محبت محبت داراغی تئل لره دوشدو

منبع: بهاریه ویژه نامه انجمن ادبی ارومیه ۱۳۷۲ ص ۴۶





* رضوانی، شاهرخ «غوغا» (متولد ۱۳۲۶ ش.)

در شهرستان ماکو به دنیا آمد و تحصیلات خود را تا دیپلم ادبی در زادگاه خود و درارومیه به پایان برد و از دانشگاه تهران در رشته علوم اجتماعی درجه کارشناسی گرفت. از اوان جوانی به سرودن شعر علاقه مند شد. او سرودن را از غزل آغاز کرده و در

شعر نیمایی و سپید خاتمه داده است. گاهی به سرایش اشعار ترکی نیز از خود تمایل نشان می دهد.

نمونه های زیر از سروده های ترکی و فارسی اوست:

تا ایل گلسه طبیعت دوشونه گول ناخاجاق	یئنی دوران گله جک قیش دونه جک یازآخاجاق
گله جک بولبول شیداگنه ده گول باغینا	خالیقین معجزه لی خلقینه انسان باخاجاق
تازایل گلسه اوره ک لر سئوئیب سسلنه جک	دونیانین ایستی محبت صدا سی اودشاخاجاق
باخچالار گول - چیچک آچدیقجا کدرلرپوزولار	یازگلن ایلدی بو ایل هرئیره گون نور یاخاجاق
"غوغا"نین آوازینا یاز گله لی آلقیش ائدیر	عشقین آلتیندا قالان نفرت وغم تینجیخاجاق

* * *

پیراهنی از گل می پوشم

کجاست حسی که در گرداب ها

شاعرانه از ستارگان می آویختم

در قالب گل

خود را

خواهم شناخت

و پرپر خواهم شد:

زندگی چه کوتاه است

بچه هایمان

قصه هایمان را

باور نمی کنند

* * *

جز تو در آینه ها عکسی نیست

انعکاس رخ تو، زیبایی ست

هستی گرم تو در زندگی ام، معجزه است

درودیوار اتاقم همه وقت

جابجا، ذره به ذره، شب و روز

جسم و جان و دل من

نفس و نور تو را می گیرند

قلبم از مهر تو آغشته شده است.

ای همه خوب و زلال

تو همانی که به ناز

در فراسوی خیال

از جهان بینی من می آیی

* رضوی، حاج شیخ عباسقلی، (متوفی ۱۳۵۴ ش.)

او و برادرش شیخ محمدولی رضوی از شاگردان مرحوم فاضل شریانی مرجع تقلید وقت بودند و در نجف اشرف تحصیل می‌کردند. حاج شیخ مدت ۹ سال در نجف به کسب درس اشتغال داشت و بعد از بازگشت از آنجا به سلدوز در یاد نجف بود و به یاد آنجا این بیت حافظ را پیوسته زمزمه می‌کرد و می‌گریست:

حافظ اگر قدم نهی در ره خاندان به صدق بدرقه رهت بود همت شحنه نجف
ابتدا ساکن قریه "دلمه" از قراء سلدوز بود سپس در قریه "راهدنه" سکنی گزید.
خانه‌اش میعادگاه روحانیون و سادات سلدوز و نیز مدرسه تربیت طلاب بود.
حاج شیخ عباسقلی روحانی مشهور ایل قاراپاپاق سلدوز بود. ماجرای قضاوت در مورد روستای "قره داغ" که طرفین، علمایی را از مراغه و ارومیه به چادرهایی که در کنار روستای "در به سر" به خاطر همین موضوع بر پا شد بود دعوت کرده بودند، موجب شهرت علمی بیش از پیش حاج شیخ گردید. او فقیهی بود که همگان به مقام فقهی‌اش معترف بودند. وی در اسفندماه پنجاه و چهار دارفانی را وداع گفت و طبق وصیت خود او را در قریه "راهدنه" به خاک سپردند حاج شیخ از عمر زیادی برخوردار بود.

منبع: ایل قاراپاپاق صص ۱۸۵-۱۸۳

* روزبه اسمعیل «فرید» (متولد ۱۳۰۴ ش.)

از فرهنگیان ادیب و از شاعران خوش قریحه آذربایجان است با استاد شهریار دوستی نزدیک داشت و استاد در یک مصراع چنین گفته است "فرید و واقف و ناصح سخنوران

خوی‌اند "مجموعه شعر "برگ سبز" از او منتشر شده است.

غزل زیر با نام "رقص آتش" از اوست.

از چیست ای نامهربان بر اشک من خندیدنت	گر نیست از روی جفا دامن زمن برچیدنت
فریاد از آن بنشستن و این حرف من نشیدنت	صدبار گفتم جان من با مدعی کمتر نشین
در شب‌نشینی بودن و باناکسان رقصیدنت	پنداشتی پنهان بود پنهان نمی‌ماند زمن
هنگامه بر پا می‌کند آن روی پا لغزیدنت	آتش ندیدم این چنین رقصان به گرد خویشتن
این ناز بیجا کردنت و آن زیر لب خندیدنت	دل می‌رود جان می‌دهد جان می‌دهد دل می‌رود
چندان که خواهی بازکن نازم بر آن نازیدنت	باور مکن دست طلب از دامن کوتاه کنم
طاقت ندارم بیش از این در دست کلچین دیدنت	هرکار می‌خواهی بکن ای گل زمن دوری مکن
یک عمر مدهوشم کند ای نوش لب، نوشیدنت	می‌چيست تاپیش لبست مستی فزاید بر «فرید»

منبع: تبریز و پیرامون ص ۳۰۲



* ریاضی خویی، دکتر محمد امین (متولد ۱۳۰۲ ش.)



از فضایل ارزشمند و از ادیبان صاحب نام است که عمرش در تحقیق و نوشتن سپری شده با وجود کبر سن هنوز هم در کار مطالعه و پژوهش فعال است.

وی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود به اتمام

رسانید سپس برای ادامه تحصیلات عالی به تهران رفت و موفق به دریافت درجه دکترا در ادبیات فارسی از دانشگاه تهران شد.

دکتر ریاضی کار خود را با خدمت در وزارت فرهنگ آغاز کرد. مدتی ریاست دانشسرای گرگان و معاونت فرهنگ آذربایجان شرقی را عهده دار بود. از مشاغل دیگری که به عهده داشت سردبیری مجله کیهان فرهنگی، مدیریت اداره کل نگارش و آمار وزارت فرهنگ، رایزن فرهنگی ایران در آنکارا و تدریس در دانشگاه بود. مدتی نیز در دانشگاه آنکارا به تدریس اشتغال داشت.

اوبه زبانهای فرانسه، عربی و پهلوی آشنایی دارد. از کارهای ادبی وی می توان به مشروح زیر اشاره کرد.

الف - نگارش و تألیف: داستانی به نام کتاب درسی، کسای مروزی، گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، سفارتنامه های ایران، زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمرو عثمانی^(۱)، سرچشمه های فردوسی شناسی، مجموعه مقالات...

۱- این کتاب موضوع بخشی از برنامه های تدریس وی در دانشگاه آنکارا بود.

ب - تصحیح و تحقیق: جهان نامه، مفتاح المعاملات، مرصادالعباد، رتبة الحیات، عالم آرای نادری - نزهة المجالس، شش فصل، دیوان رشید یاسمی، احوال و آثار همام تبریزی، در راه نجات آذربایجان و تاریخ خوی.

عضویت فرهنگستان ایران و عضویت هیأت لغت نامه دهخدا از فعالیت های دیگر اوست.

دکتر ریاحی از مردان آزادی خواه و پیکارگر است. در آن عهده ای که ایران به ویژه قسمت آذربایجان در کشمکش اجانب بود به سهم خود با قدم و قلم می کوشید. افکار پیکار جویانه علیه بیگانه پرستی در اشعار دوران جوانی او آشکار است.

قصیده زیر را در بیست و سه سالگی خطاب به مادر خود نوشته گویا آن زمان شاعر در بستر بیماری و غربت بوده است.

نزار گشته ام از جور آسمان مادر	شدم فسرده و بیمار و ناتوان مادر
زهجر روی تو افتاده ام به بستر مرگ	بیا و جان من از مرگ وارهان مادر
به بوستان جهان تازه گلبنی بودم	شکست شاخ گلم دست باغبان مادر
رسید بانگ رحیلم ز کاروان حیات	گشودگرگ اجل سوی من دهان مادر
معاشران به صبوری دهند پند مرا	تو آگهی که صبوری نمی توان مادر
گذشت بیست و سه سالم به رنج و بودی تو	امیدوار بدین پرور نوجوان مادر
نشاط عهد جوانی به راه من دادی	خمیده شد قدس و تو چون کمان مادر
گرفته ام ز تو درس پرستش میهن	سپرده ای به من این گنج شایگان مادر

بجز سعادت ایران و عزّ ایرانی

به دل نبود مرا هیچ آرمان مادر

مراسم فخر که نفروختم شرافت ملک
 چو خلق بی هنر از بهر آب و نان مادر
 اگر صبا خبر مرگ من ترا آورد
 غمین مباش و مکن ناله و فغان مادر
 چرا که هستی ده روزه نیست پاینده
 بشر مسافر و هستی چو کاروان مادر
 وگر زینجه غدار مرگ وارستم
 به آستانه پاکت شوم روان مادر
 خداگواست مراهیج آرزویی نیست
 جزاین که نزد تو گیرم دمی مکان مادر

من این قصیده فرستم به یادگار ترا

جزاین چه خواهی از این پور، ارمغان مادر

این شعر را در کتاب "در راه نجات آذربایجان" تحت عنوان "رجال ما" آورده که اشاره به نفوذ اجانب در ایران دارد و وجیه المله های خائن و وطن فروش مسبب آن بوده اند:

تصادف دیگرا در کشور جم می کنند
 روز این کشور سیه چون شام مظلوم می کنند
 کیستند این فتنه جواهریمنان اجنبی
 خلدایران را برای ما جهنم می کنند
 هردم از بیدار و کینه طرحی اندازند
 وز نوایی نو وطن پر شور ماتم می کنند
 هردم افزایشند بر نفع نفوذ اجنبی
 وز حقوق و قدرت مادم به دم کم می کنند
 گر رجال ما کنیزان اجانب نیستند
 از چه اندر خدمت بیگانه قد خم می کنند
 این وجیه المله های خائن ایران فروش
 جای پای اجنبی در ملک، محکم می کنند
 یاراغیارند چون جانوسیار و ماهیار
 دوست را غمگین و دشمن شاد و خرم می کنند
 مار دوشان فریدون نام بیگانه پرست
 جورها، بیدادها با کشور جم می کنند
 مهرة شطرنج اغیارند و تیغ دست خصم
 روز جنگ و کین به زخم خصم، مرهم می کنند
 یارب این بت های چوبی تابه کی بادست غیر
 چهره مام وطن از اشک پر نم می کنند

زین خیانت هانژاد داریوش آلوده شد بلکه ننگین تاقیامت نسل آدم می‌کنند
چون نسوزندای عجب درآتش شرم و حیا مردمی کامروز یاداز گیو ورستم میکنند
منابع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی، صص ۱۱۵-۱۱۱

تبریز و پیرامون، ص ۶۵۴

تاریخ خوی، دکتر محمدامین ریاحی ص ۶۳۲

فرهنگ سخنوران، ص ۴۰۶

سخنوران نامی معاصر ایران ج ۳ صص ۱۶۳۲-۱۶۲۵

* زاد قاسم، فیروز «کنداوغلو» (متولد ۱۳۳۱ ش.)

از شعرای میاندوآب است که پیشه دبیری دارد و به دو زبان فارسی و ترکی در رسیده؛
کلاسیک و نو شعر می‌سراید. شعرش احساسی از خواسته‌های اوست و در مواردی بازگو
کننده موضوعات اخلاقی و اجتماعی است و به غزل تمایل دارد. در سال ۱۳۵۸ مجموعه
شعر ترکی تحت عنوان «وطن اوغلو» از وی به چاپ رسیده است.
چون اطلاعات رسیده در باب این شاعر بعد از تایپ کتاب بود به این جهت مختصر
افتاد.

از سروده‌های ترکی و فارسی کند اوغلی است:

کافر عشق اولمارام

آچگیلان روحوم امیدیم گوزلرین میخانه‌سین بیرده گیزلینجه دولاندیر عشقوبن پیمانه‌سین
هر بهانیه محبت جاده‌سیندن چیخماسن وئرمه یئر قلبینه ای گول اوزگه‌سین بیگانه‌سین

سن محبتلی باخیشلا دردیمه بیر چاره قیل	کیمسه چون آباد آئده نمز کونلومون ویرانه سین
چالگیلان مضراب عشقی سن منی مدهوش ائله	قوی اوشاقلار داشلا سینلار شهر یوین دیوانه سین
سن باری اعجاز عصری شعریمین روحینده گور	قوی گوره افسون بیلنلر شعریمین افسانه سین
فتنه ایله ایسته دی دشمن منی گوزدن سالا	بیلمه دی مشکلدی آتسین کیمسه اوز جانانه سین
هارداسان ای نازنینیم گل منه مرهم گتیر	مین زیانه یاندیرییدی سینه مین کاشانه سین
گور سن عاشق زلف باره شانه وورماق ایسته میر	بیل آلوبلار سیندیریبلار نانجیلر شانه سین
سویله دی «کند او غلو» مستم عاشقم رسوالیقا	آنلامام بیر ذره غیرین شوکت شاهانه سین
کافر عشق اولمارام من ای ملامتگر اوتان	گئت دولان تاپ شهری مندن عاقلین فرزانه سین

* * *

می شکند

چرخ گردون ز چه رو ساغر من می شکند	هر چه کوزه است چرا بر سر من می شکند
می دهد تیر به دشمن عجب این بی انصاف	لیک با حیلہ گری خنجر من می شکند
گوهر شعر مرا خون دلم پرورده است	بر گناهی چه چنین گوهر من می شکند
هر چه پتک است سر همت من می کوبد	لشکر جهل زمانه در من می شکند
آسیابش همه جا بر سر من می چرخد	سنگ زیرین شده بین پیکر من می شکند
من که از عزم سدی ساختم در چشمم	او سد آهن چشم تر من می شکند
با جوانمرد کند دشمنی و نامردی	این سیه کار که بال و پر من می شکند

* * *

آتشگه کرکوی

زندگی یعنی به اشک دیده پیمان داشتن	سینه چون آتشگه کرکوی سوزان داشتن
زندگی یعنی ملال و رنج تنهایی، سکوت	خانه بی غمخوار و پر غم همچو زندان داشتن
زندگی یعنی کویری تفسنه بودن بهرآب	از غم مستی قلم را آتش افشان داشتن
زندگی یعنی شکستن از غم افسانه‌ها	بر فسانه از حقیقت بیش ایمان داشتن
بی سروری بی نشاطی بی امید خنده‌ای	بر کف از بهر نثار پای کس جان داشتن
زندگی یعنی خریدن غصه‌های دهر را	بهر قیمت از دو دیده در و مرجان داشتن
یا بلور آرزو را سخت کوبیدن به سنگ	در عزایش چشمه‌های شعر جوشان داشتن
زندگی یعنی نشستن گوشه‌ای افسرده حال	دیده را از مکر دونان مات و حیران داشتن

منابع: آرشیو اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی

نسخه تاییپ اشعار از خود شاعر



در فضایی که کاهنان، ساحران و آتشبانان بی شمار به بهانه وساطت صدها خدا و خدای نامردم ساده را گوسفند وار به قربانگاهها، معابد و آتشگاههای کشاندند و با اوراد و آداب اسرار گونه به جلب توجه به قدرتهای ساختگی مافوق بشری تظاهر می نمودند، در محیطی که انسانها با وحشت و هراس به پدیده های طبیعی می نگریستند و در هر گوشه ای به انتظار برخورد با موجودات عجیب و مافوق الطبیعه ای بودند و سرنوشت خود را با رشوه دادن به خدایان با واسطه دلالت و معرکه گیرانشان بهبود می بخشیدند، در جامعه ای که شرک و بت پرستی، نیایش مردگان و هراس از زندگی با خرافات و شعایر و آداب بدوی آمیخته شده بود، ابرمردی به نام زرتشت ظهور می کند که پیام نافذش و صدای حق پرستی اش مرزهای زمان و مکان را در هم می ریزد. او مبشر سرور و صفا و راستی و محبت بود. مبلغ اراده و اختیار و کار و کوشش بود. بر آن شد که سرنوشت بشر را از کف اختیار خدایان و کاهنان، رمالان و سردمداران به درآورده و در دستهای پرتوان انسانهای راست پندار و درست کردار که جز در مقابل حق و راستی تسلیم نمی شوند قرار دهد. پیام او آن چنان برتر از فهم و اندیشه مردم آن زمان بود که او را از خانه و کاشانه خود راندند. تعالیم او پایه گذار انقلاب عظیم فکری شد اگر چه پیروان بسیار نیافت اما مستقیم و غیرمستقیم دربسیاری از مکاتب فکری و مذهبی دورانهای بعد اثر گذاشت.

نام حقیقی زرتشت در گاتاهای «زرتوشتره اسپیتامه» آمده است. اسپیتامه یا سپیتمان نام خاندان یا طایفه وی بوده است نام پدرش را پوروشسب و نام مادرش را دوغدوا نوشته اند. در مورد زادگاه او اختلاف نظر وجود دارد. گروهی او را از غرب و عده ای از شرق یا

شمال شرق ایران دانسته‌اند. از کسانی که او را از غرب می‌دانند خاورشناسانی چون «بارتولومه» «پروفسور گلدنر» «جکسون»، «هرتسفلد» و «هرمت». اینان معتقدند که زرتشت در غرب یا شمال غرب ایران متولد شده سپس به شرق یا شمال شرق فرار کرده یا تبعید شده است. جکسون چنین نظر داده است که پدر زرتشت اهل آذربایجان و مادرش آذری بوده و او به شرق مهاجرت کرده و گاتاها را در آنجا تنظیم نموده است. بنا به روایات سنتی زرتشت در خانواده‌ای از تبار سلاطین ماد متولد شده زادگاهش در آذربایجان کنار دریایچه چی چیست (ارومیه) بوده است. پدرش پوروشسب مردی دانشمند و متهی بوده است و مادرش دختر فراهیم‌رو از نجای ایرانی است. در هنگام تولد نام اسپیتامه یا نام جد خانواده را بر زرتشت نهاده‌اند. او در پانزده سالگی از جامعه کناره‌گیری کرد و اغلب در عالم فکر و اندیشه بوده و به آفرینش می‌اندیشیده است. قسمتی از اوستا بنام گاتاها در کوه سبلان به او الهام شده است. مدت دوازده سال در غرب ایران به تبلیغ آیین خود می‌پردازد اما چون نه گوشی شنوا می‌یابد و نه پشتیبان زیاد و سران قوم نیز بر او می‌شورند مجبور به ترک زادگاه خود می‌شود و به نواحی شرق ایران و به بلخ و خوارزم فرار می‌کند. پس از مشکلات فراوان سرانجام ویشتاسب یا گشتاسب شاه آن سرزمین به او معتقد می‌شود و از حامیان آیین او می‌گردد. او از بلخ به انتشار عقاید خود در سرزمینهای دیگر می‌پردازد. پس از ۳۵ سال تلاش و تبلیغ سرانجام در سن هفتاد و هفت سالگی در جنگی که بین ارجاسب پادشاه توران زمین و گشتاسب روی می‌دهد در حالی که از آتشکده خود در مقر گشتاسب دفاع می‌کرد کشته می‌شود و قاتل او را یک تورانی به نام «برات رکرش» نامیده‌اند.

با تمام این هنوز زمان زرتشت در پرده ابهام و تاریکی پنهان مانده و شاید روزی در

روزگاران آینده این راز سر به مهر تاریخی آشکار گردد اما همه قراین نشان می دهد که تاریخ و زمان زرتشت را باید بالای سده دهم قبل از میلاد جستجو کرد.

اوستا کتاب هدایت زرتشت است که بعد از او به وسیله مغان و موبدان تحریف شد. این کتاب به پنج بخش تقسیم می شود (یسنا، یشت، ویسپرد، وندیودات و خرده اوستا) و گاتاها کهن ترین قسمت آن است که شامل سرودهای مذهبی است و آن در بخش یسنا است. محور تعالیم زرتشت عبارت بود از: یکتاپرستی (صرفنظر از عقیده انحرافی ثنویت) اصلاحات اجتماعی، منع مستی و قربانی برای خدایان، صلح، اصول پاداش در این جهان و آن جهان، طلب نیکی برای پیروان راستی...

بحث در باب زرتشت و تعلیمات او نیاز به تفصیلات بسیار دارد و بیش از این در این مختصر نمی گنجد.

منابع: (زرتشت، مزدیسنا و حکومت، جلال الدین آشتیانی،

شرکت سهامی انتشار چاپ دوم ۱۳۶۷ صص ۵۳-۴۱)

(ادیان بزرگ جهان، هاشم رضی، انتشارات آسیا ۱۳۴۴ ص ۴۵)

(تمدن و فرهنگ ایران، دکتر ناصرالدین شاه حسینی،

انتشارات دانشگاه سپاهیان انقلاب سابق ۱۳۵۴ ص ۲۹)

* زریاب خویی، دکتر عباس (۱۳۷۳-۱۲۹۸ ش).

از دانشوران فاضل و برجسته آذربایجان غربی است که تحصیلات دینی حوزه های علمی و دانشگاهی را با هم داشت. دکتر زریاب خویی پس از اتمام تحصیلات ابتدایی و متوسطه

به قم رفت. سپس از دانشکده الهیات لیسانس اخذ کرد و به آلمان رفت. از دانشگاه ماینز در رشته تاریخ، درجه دکتری گرفت. آنگاه به ایران بازگشت مدتی در تحقیق بود تا به دعوت پرفسور هنینگ به امریکا رفت و در دانشگاه برکلی به تدریس پرداخت. بعد از دو سال بار دیگر به ایران مراجعت نمود و در دانشگاه تهران با سمت استادی به تدریس همت گماشت. وی محقق و مترجم ممتازی بود به ویژه در معارف ایران و اسلام، فلسفه و تاریخ و ادبیات عرب صاحب نظری متبحر بود و به دلیل آشنایی با زبانهای عربی، انگلیسی، آلمانی و فرانسه به مآخذ دست اول دسترسی داشت. ترجمه‌های فلسفی او از نمونه‌های ترجمه خوب و موفق است. دکتر زریاب علاوه بر تألیف و ترجمه، چند کتاب نیز تصحیح کرده است.

اضافه بر تدریس و انتقال حضوری دانش به پژوهندگان و طالبان، سالهای آخر عمر خود را مصروف دایرةالمعارفها کرد. وی عموماً دایرةالمعارف نویس بوده و بخشهای فلسفه و فقه و تاریخ را به عهده گرفته بود. تعدادی از آثار دکتر زریاب عبارتند از: ترجمه لذات فلسفه ویل دورانت، دایرةالمعارف مصاحب، دایرةالمعارف تشیع بخش سیره ائمه اطهار(ع)، صحابه، تاریخ صدر اسلام و زندگی نامه. شرکت و همکاری در تهیه دانشنامه جهان اسلام (حرف ب جزو پنجم) بزم آور (شصت مقاله در تاریخ و فرهنگ و فلسفه).

دکتر احمد تفضلی در مقدمه جشن نامه‌ای که به مناسبت هفتاد سالگی استاد با عنوان «یکی قطره باران» در سال ۱۳۷۰ انتشار داده شرح مبسوطی از احوال و آثار این استاد عالیقدر را چاپ کرده است.

*** زین قلم، میرزااوهاد**

مستوفی دفترخانه فتحعلی خان ارشلولی افشار حاکم ارومیه بود که خط نسخ و نستعلیق ریز و درشت را بسیار زیبا می نوشت. وی به قدری مورد توجه بود که از دربار کریمخان زند مقرری دریافت می کرد. این خوش نویس هنرمند در سال ۱۱۷۶ ه.ق. در حال حیات بوده است.

منبع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۱۲۵



* زمانی، میرحبيب (متولد ۱۳۳۷ ش.)



تحصیلات خود را تا پایان متوسطه در زادگاهش ارومیه ادامه داد. چندین بار در رشته های مختلف دانشگاهها پذیرفته شده اما به دلایلی از ادامه تحصیل بازماند. چند سال در دانشگاه "اورتادوگو" (خاورمیانه) در ترکیه به تحصیل پرداخت اما باز هم از

ادامه منصرف شد و به وطن خود بازگشت. باردیگر عازم یکی از کشورهای اروپایی گشت تا پیگیر تحصیل باشد و اکنون مقیم خارج است.

از آغاز جوانی با شعر و ادبیات آشنا شد و نخستین زمزمه های شاعرانه را از همان دوران شروع کرد و مطالعاتش را به ویژه در شعر و ادب ترکی گسترش داد. وی بعضی از غزلهای حافظ را به ترکی ترجمه کرده و به خوبی از عهده برآمده است. به شعر نو فارسی و ترکی علاقه مند بوده و در فهم و تفسیر اشعار نمادین مهارت دارد. بیشتر اشعار او به زبان ترکی ولیریک است.

از سروده های اوست:

ساریشاق سنوگلیم گوزل ساریشاق	آی باخسین ایواندا بیزه یاربیزه
مات قالسین اولدوزلار گوزده وورماسین	گوزوورسون او مودلار آرزیلار بیزه
نفس لر قاریشسین طوفانلار قوپسون	قوی دو نسون چیلغینا دامار داقاندا
الولار بیرآندا اریدسین بیزی	قلبیمزیرله شیب تئز تئز ووراندا
گول آچسین هر یاندا دود اقلار یمیز	بیر اوره ک بیر وجود اولاق گوزه لیم
عومرو موز بنزه سین بیر قیزل گوله	بیرلیکده گول آچیب سولاق گوزه لیم

گه زرکن اللریم گول اند امیندا
 قوی الو گول لری دریم باغیندان
 سنده کی حرارت منده کی آتش
 بیر نشان گتیرسین گون اوجا غیندان
 اریب داغلارین قاری تک آخاق
 بیرسونسوز آخیمی گه ل گه زه ک قوشا
 سانکی بیر الوولی چای دیر چاغلایب
 گاه یئنیر انیشه چیخیریقوشا
 دؤن گنیش اوفوقا منده گونشه
 باش قویوب قونونداقالیم همیشه
 سن اوجا بیرداغ اول منده چیس دومان
 یوردو مو سینه نده سالیم همیشه
 ای گونش آی اولدوز دورون دایانین
 قوی بو آن اوزان سین بوسونسوزقدهر
 بوشیرین لحظه ده دونمه سین فلک
 دایاننین گه لمه سین آچماشین سحر
 ترجمه دو غزل از حافظ:

دالغین کونوله گه ل گوزه لیم همدم جان اول
 یانمیش اوره گین سیررینی بیل دردی قانان اول
 اول باده کی عشقین آدینا آل وئری واردیر
 وئر بیرایکی جام سؤیله دؤلان آی رمضان اول
 چون خرقیه اؤد وورموسان ای عارف دانا
 بیرجهدا ائله گهل رندلره رهبروخان اول
 یاریم کی دئییدیر اوره گیم چوخ نگرانیدیر
 من گه لیم سن سؤیله اوناسن نگران اول
 باغیریم قان اولوب جان وئرجی لبدن اوزاقدا
 ای مهرکانی ساخلا بونی هرواخ همان اول
 تاکؤنلونه بیرذره غوبار قونمیاغمدن
 ای گوز یاشمین سنلری سن دورما روان اول
 حافظ! کی هوس ائله میسن جام جهان بین
 بیرمی جامی آل واقف اسرار جهان اول

* * *

گر او شیرازی تورک یاریم سئوه من تک پریشانی
 او هندی خالینا وئریم سمرقندی بخارانی
 بو رکناباد کناریلا او سئیرانلی مصلانی
 وئر ای ساقی قالان می دن کی جتته تاپانمازسان

آمان بو عشوه‌لی، نازلی، خمارگوز ائل قاتانلاردان
 چایپیلار صبریمی سانکی حرامی چاپدی کروانی
 او روخسار وارکی یوسفده دوشوندوم آخیری، سودا
 چبخاردار پرده‌دن بیرگون بو عصمتلی زلیخان
 دله می‌دن، ساقی‌دن مطلب، جهانین سیررینی آرما
 کی هنج کیم آچمیشب آچماز بو حکمتلی معانی
 غزلر قوشموسان اینجه اؤزونده گه‌ل اوخو حافظ
 فلک و ترسین سنه پاداش هم‌آیی، هم ثریانی

منبع: یادداشت‌های حمید واحدی (شاعر)

* زمزم، سید جمال الدین (متوفی ۱۳۶۰ ش.)

سیدی از نسل سادات و درویشی از طبقه فقرا بود که دست ارادت در دامان پیری داشت. وی مردی آگاه و مطلع از حقایق بود و از صادقان طریقه نعمت الهی به شمار می‌رفت. پیشه نظامی‌گری داشت و سالها قبل از انقلاب بازنشسته شده بود. وی در ششم اسفند سال مذکور دارفانی را وداع گفت و درباغ رضوان ارومیه به خاک سپرده شد.

نمونه‌ای از سروده‌های اوست که خطاب به نورعلیشاه کرمانی پیر سلسله نعمت الهی سروده است:

نظرم دوش به دیدار شهی زیبا بود	شب تاریک، مرا روز جهان آرا بود
حالتی بود مرادم‌بدم از جذبۀ شوق	که اثر هیچ نبود از من و او تنها بود
متحیر به جمالش که چسان نور خدا	متجلی شده در چهره او پیدا بود
پای تاسر همه با چشم تأمل می‌رفت	ارغوان و سمن و نسترن و مینا بود
آنچه از گلشن رضوان به حکایت گویند	همه در آینه صورت او پیدا بود
از لبش دروگر بود و معانی می‌ریخت	دیده در سینه من منتظر یغما بود

اوچو دریا به نموج همه در عزّ و وقار	مردم دیده من ماهی آن دریا بود
همه من بودم و پروانه و شمع و رخ او	شب شب قدرید و عالمی از معنابود
دست من دستش و دل عهد طریقت می بست	من زتن مرده بدم جان زدمش احیا بود
کلماتش به مثال دم عیسای مسیح	یابیهشتی که مرالب به لب حورابود
شست او چند حروفی که دراین سینه نوشت	باکه گویم که دراین سینه چسان غوغا بود
هاتف از غیب به دل دادبشارت که بدان	رمز توحید در آن جمله پرمعنابود
من مسکین نبودم لایق این سیرو سلوک	همت از پیرمغان و مدد از مولابود
«زمزم» آن نور علی بود که من می دیدم	یسا که در طور مناجات کنان موسی بود

منابع: کشکول کیا صص ۱۷۱-۱۷۲

مصاحبه با بستگان شاعر

* زنوزی خویی، ملامهرعلی «فدوی» (متوفی ۱۲۶۲ ه.ق.)

اصلش از زنوز و نشو و نمای او درخوی بوده و مقدمات علوم را نیز در همین شهر فرا گرفته است. بعد به خراسان و عراق و اصفهان سفر کرده و از علمای معروف زمان علم آموخته سپس به خوی بازگشته و در اواخر عمر به تبریز رفته و در آنجا به درود حیات گفته است.

او از شعرای فاضل و آگاه بود و به سه زبان فارسی، ترکی و عربی شعر می گفت و فدوی

تخلص میکرد. صاحب مجمع الفصحّا تخلص او را مهری نوشته است. علاوه بر شعر در

نجوم و ریاضیات نیز مهارت داشت و از سلک عرفا محسوب می‌شد.

قصیده‌ای در منقبت مولی‌الموحدین علی (ع) به عربی دارد که معروف است. به اییاتی از

آن اشاره می‌شود.

ها علی بشرف بشر ربّه فیه تجلّی وظهر

هو والمبدء شمس وضیا هو والواجب نور وقمر

فلک فی فلک فیه نجوم صدف فی صدف فیه درر...

* * *

دو بیت زیر از یک غزل ترکی اوست :

کیم دیبر عاشیق اولان آغلاماسون شط اگر اولماسا بغداد اولماز

عشق گلدی فدوی عقلی بوراخ بیر عروسه ایکی داماد اولماز

* * *

منابع: ریحانة الادب ج ۳ صص ۲۰۰-۲۰۱

دانشمندان آذربایجان ص ۲۹۵

مکارم الآثار ج ۵ صص ۱۶۹۷-۱۶۹۶

گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۴۶۸

* زنوزی خویی، میرزا حسن یا میرزا محمد حسن «فانی» (۱۲۲۳ یا ۱۲۱۸^(۱) - ۱۱۷۲ ه.ق.)

فرزند میرزا عبدالرسول از سادات حسینی است. اجدادش از قصبه زنوز مرند بود. میرزا حسن درخوی متولد شد^(۲) و پدرش در دو سالگی او را به زنوز برد. بعد از فراگیری مقدمات علوم در چهارده سالگی به خوی برگشت. بدواً در تبریز نزد ملا محمد شریف دهخوارگانی تبریزی درس خواند سپس مدت پنج سال در مجلس شیخ عبدالنبی طسوجی از اجداد امام جمعه خویی به تلمذ علوم ادبیه، ریاضی و غیره پرداخت و در سال ۱۱۹۵ در سن بیست و سه سالگی به عتبات مهاجرت کرد و در کربلا از محضر اساتید وقت همچون سید میرزا مهدی شهرستانی و سید علی طباطبایی و ملا محمد باقر بهبهانی مجتهد کسب معارف کرد. در سال ۱۲۰۳ به مشهد رفت و مدت دو سال نیز از سید مهدی رضوی درس گرفت و در سال ۱۲۰۵ به اصفهان رفت و از دانشمندان آن دیار نیز علوم ادب، فقه و اصول آموخت و بدین سان اندوخته‌های خود را از هر جهت به کمال رسانید و به جمع دانشمندان عصر خود پیوست.

وی در رجب سال ۱۲۰۶ به طوری که در فهرست کتابخانه رضوی (۱۹:۴) آمده در اصفهان بوده سپس به زادگاه خود خوی مراجعت کرده و به تألیف و تزیین پرداخته است. میرزا حسن عالمی دانشمند بود و هوشی سرشار داشت و در علوم عربی و ادبی و ریاضی و تاریخی کثیرالاطلاع بود. بازماندگان او اینک در شهرستان خوی به خاندان ریاضی اشتها دارند.

۱- در مواد التواریخ، تاریخ فوت او این مصراع است: فانی به وصال دوست پیوست (۱۲۲۳) و اگر (به) و (وصال) متصل نوشته شود (بوصال) ۱۲۱۸ خواهد بود.

۲- صاحب الذریعه در جزء ۸ شماره ۱۱۳۱ محل تولد او را "زنوز" نوشته است و حال آن که زنوز سرزمین آبا و اجداد اوست نه زادگاهش.

بعضی از آثار او به شرح زیر است:

بحرالعلوم: کتابی است در هفت جلد نظیر کشکول که بدون ترتیب، تألیف یافته و از علوم متفرقه برخوردار است. مؤلف قسمتی از آن را به تاریخ خوی و دنباله اختصاص داده است. این کتاب در سال ۱۲۰۹ هجری به توصیه حسینقلی خان دنبلی حاکم خوی نگارش یافته است. ملاعلی واعظ تبریزی معروف به خیابانی در کتاب "وقایع الایام" خود ذکر می‌کند که سه جلد از این کتاب نفیس با خط و کاغذ نیکو در نزدش بوده است:

"ریاض الجنه" در هشت روضه شامل شرح احوال دانشمندان، شعرا و وزرا و شرح مبسوطی از تاریخ و حوادث خوی و تاریخ دنبلیان است. این کتاب نیز به درخواست حسینقلی خان دنبلی تألیف یافته و از آثار ارزنده ادبی و تاریخی محسوب می‌شود. نسخه‌ای از این اثر در کتابخانه ملی تبریز از مجموعه اعطایی حاج محمد نخجوانی و نسخه دیگر در کتابخانه کاخ گلستان موجود است.

"دوایرالعلوم" در علوم مختلف. آثار دیگری نیز دارد از جمله زیده‌الاعمال و وسیله‌النجات در او راد و اذکار و چند اثر دیگر.

میرزا حسن شعر هم می‌سرود و در اشعار خود "فانی"^(۱) تخلص می‌کرد اما هنر شاعری او در مقایسه با مقام علمی‌اش نمود اندکی دارد. دکتر ریاحی نسخه کهنی از دیوان او را در کتابخانه مدرسه نمازی خوی دیده است. دو نسخه از آن نیز در کتابخانه مجلس موجود است. پسرش میرزا عیدالرسول فنا^(۲) نیز از شعرا بود.

از اشعار فانی است:

۱- چند شاعر دیگر نیز تخلص "فانی" دارند. ۲- عبدالرسول هم نام پدر میرزا حسن است و هم نام پسرش.

ترا نه شیوه عاشق کشتی گر آیین است	چرا همیشه درابرویت ای صنم چین است
به جان چرا همه دم مایل جفای منی	اگر نه از من مسکین دل تو پرکین است
دل من است به دست تو شوخ خونخواری	چه صعوه ای که گرفتار چنگ شاهین است
دمی به سوی من از رحمت نمی بینی	سرم فدای تو آیین دلبری این است؟
تراست ریختن خون من مباح ولی	مرارضا به قضای تو مذهب و دین است
نظر ز فانی بی دل مکن دریغ که او	در آستان تو از بندگان دیرین است

* * *

ای کاش مرابه نفت آلایندی	آتش بـزنندی ونبخشایندی
برچشم عزیز من نمک سایندی	تا از تو جدا دمی نفرمایندی

* * *

در عالم عشق می پرستی بهتر	رندی و قلندری و مستی بهتر
هستی مطلب که بهر عاشق به جهان	یک نیستی از هزار هستی بهتر

* * *

گفتی که به درد تو دوا خواهم کرد	خوش باش که من بعد وفا خواهم کرد
این بود وفا که ترک کردی مارا	من ترک تو ای صنم کجا خواهم کرد

* * *

یاد جانان آردم هر دم به فریاد دگر	آه حسرت بخشدم هر لحظه بریاد دگر
ای صبا بگذر به کوه بیستون از مابگوی	در جهان پیدا ز نو گردیده فرهاد دگر
نیم جانم کرد با یادی و بگذشت از یرم	ای خوش آن روزی که از لطفم کند یاد دگر

خود بریزای من به قربان تو خون من مرا مفکن از بهر خدا در دست جلاد دگر

* * *

منابع: الذریعه، جزء ۳ ص ۴۲

دانشمندان آذربایجان ص ۲۹۲

تاریخ خوی، مهدی آقاسی، صص ۵۰۳-۴۹۹

مکارم الآثار، ج ۳ ص ۷۶۹

تاریخ خوی ریاحی صص ۲۵۶-۲۵۲

* سالک، حاجی میرزا ابوالحسن

وی همزمان با عندلیب شاعر دیگر ارومیه بود و با هم مصاحبت و مکاتبتی داشته‌اند. در چند جا از دیوان خود اشعاری به او هدیه کرده است از جمله دو بیت زیر:

ای ز اوصافت مرا عاجز بیان آید همی طوطی نطقم به وصفت بی زبان آید همی
عرصه مدحت فراخ و توسن طبعم نزار قطع منزل کی نماید مرکب بی اقتدار
سالک شغل دارو فروشی داشت و مردی باصفا، مهربان و هنرشناس بود.

در مدح عندلیب گفته است:

آفرین ای عندلیب گلشن جان آفرین آفرین ای بلبل گلزار جانان آفرین
خوش تخلص از ذکاء خویشتن بگزیده‌ای گوئیا ز اسمای دیگر خوش همین را دیده‌ای...

منبع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۱۲۶

* سالک خویی، ملا حسین (متوفی بعد از ۱۲۴۶)

از سخنوران سده سیزدهم خوی است. دیوانش قریب به هزار و پانصد بیت موجود و نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملی تبریز جزو کتابهای اهدایی مرحوم نخجوانی است و در فهرست آن معرفی شده است.

چند بیت از یک غزل اوست:

سر نیارم به زر و سیم فرو چون نرگس	چشم هرگز نبود بر دو سه دینار مرا
بده ای دست فلک باده عمر سرشار	مکن از مستی غم لحظه‌یی هشیار مرا
در دل سالک پیوسته غم آخرت است	نه غم و محنت دنیا بود افکار مرا

منبع: دانشمندان آذربایجان ص ۱۷۲

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۷۰

فرهنگ سخنوران ج ۱ ص ۴۳۰

* سروش افشار، خلیل (متولد ۱۳۰۷ ه.ق.)

از شاعران خوش ذوق بود و حرفه دارو فروشی داشت. تحصیلات مقدماتی را در ارومیه انجام داده در اثر مطالعات و تحقیقات به اطلاعاتی در خور دست یافت. به زبانهای انگلیسی و فرانسوی آشنایی داشت. علاوه بر دارو فروشی با اصول نوین به باغداری و زراعت نیز می پرداخت. گویا دیوانی داشته اما نگارنده از چاپ آن بی اطلاع است. ترجیع بند مفصلی دارد که به یک بند آن اشاره می شود:

در سحرگه که نیر رخشان	بود از دیده و نظر پنهان
بر دل افتاد شوق سیر چمن	سوی صحرا و دشت گشته روان
بوی جان بخش از نسیم فضا	جسم و جان را ز نو دمیده روان
هر چه جنبنده بود در دل خاک	شور و جنبش گرفته نغمه ز نان
به نواهای مختلف مشغول	زیر و بم گه نهان و گاه عیان
سر نهادم به وادی حیرت	در تکاپو و جستجو حیران
ناگهان این چنین شنید «سروش»	این قدر بس بود دگر خاموش

منبع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۱۰۴

فرهنگ سخنوران ج ۱ ص ۴۵۰

* سفیرالعارفین، زمان آقا (متوفی ۱۳۱۳ ه.ق.)

از عرفای اهل حال و ذوق ارومیه بود. وی اشتیاق فراوانی برای پیوستن به سلک فقرای ذهبی داشت. به خاطر همین از ارومیه عازم تهران شد و توسط «راز شیرازی» به گروه ذهبیان پیوست. بعد از بازگشت عده‌ای از محترمین و سرداران آن عصر از جمله اقبال‌الدوله سردار را به حضور «راز شیرازی» از بزرگان فرقه ذهبیه برد و در آن سلسله وارد کرد. وی بعدها به سمت ریاست فقرای ذهبیه خوی منصوب شد. مدتی هم این سمت را در ارومیه و تبریز به عهده داشت. از طرف جلال‌الدین مجدالاشراف عارف وقت به «سفیر العارفین» ملقب شد.

زمان آقا در سال ۱۳۱۳ عازم مکه شد و در مراجعت از آنجا دارفانی را وداع گفت. اشعار او در تشریح اعتقادات سلسله فقر ذهبی است.

از اوست: در مدح جلال‌الدین محمد مجدالاشراف:

زمان را در جهان افسانه کردند	مکان او را در این ویرانه کردند
می لا تقنطو از روز اول	به کامش ریخته مستانه کردند
سرا پای وجودش عور دیدند	لباس هستی‌اش شاهانه کردند
زمان را از مکان خود شمردند	کریمان همّت مردانه کردند
ز عشق آن جمال شمعشعانی	سوید ای دلش را خانه کردند
جلال‌الدین محمد کز جمانش	هزاران کس چو من دیوانه کردند

منبع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۱۳۷-۱۳۶

* سلماسی، ابراهیم (متوفی ۹۱۱ ه.ق.)

ابوالفضل ابراهیم بن ابی عبدالله بن ابی ایوب زینهارى از علمایی است که در فقه و تفسیر به ویژه حدیث در عهد خود نظیر نداشته. وی از اولاد شیخ ابوبکر حسین بن علی یزدانپار زینهارانی ارموی است. در کمال تقوا و طهارت و امانت و دیانت می‌زیسته. به واسطه رعایت شریعت و متابعت سنت، ابواب باطنی بر وی گشوده گشته بود. در زمان خود به مولانا، ابراهیم سلماسی اشتهار داشت و از عزّت و حرمت خاصی برخوردار بود و علما سخن او را حجت قرار می‌دادند. او در محضر برجستگانی چون نجم‌الدین محمد اسکوئی، شیخ جزری و خواجه پارسا کسب فیض کرده و اجازه روایت حدیث گرفته بود و خود اجازه قلمی به علمای محدثین می‌داد. از جمله آنها امیر شهاب‌الدین عبدالله لاله‌ای که از مشاهیر عهد بوده و مدت زمان اندکی به اجبار صدرات شاه اسماعیل صفوی را نیز به عهده داشته است

و در این ایام از علم و دانش و تحقیق دور نبوده است. سلماسی در ربیع‌الاول سال مذکور دار فانی را وداع گفته و در گورستانی به نام گجیل در تبریز مدفون گردیده است. از آثار او شرحی است بر صحیح بخاری.

منبع: روضات الجنان، ج ۱ صص ۴۴۵-۴۴۴ و ۴۴۸

* سلماسی، شریف‌الدین (متوفی ۱۳۳۶ ه.ق.)

فرزند خسرو و برادر شمس‌الدین پرویزی مؤلف تذکرة الاولیای پرویزی است. وی در این تذکره می‌نویسد:

شریف‌الدین اشعار عاشقانه عارفانه به زبان ترکی و فارسی دارد. مقداری از آنها در غارت خانقاه از بین رفته و ابیات کمی از آن باقی مانده است.^(۱)

نمونه‌ای از ابیات باقی‌مانده اوست:

رحمی بنما به حال زارم

ای قطب زمانه میر عالم

بنمای جمال، جان سپارم

بیچاره «شریف‌الدین» بگوید

منبع: سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۱۰۷۱



^۱ ابیات باقی مانده از شریف‌الدین ۶۰۰ بیت است که برادرش شمس‌الدین پرویزی در همان تذکره خود آورده است.

* سلیمی، بیت‌الله (متولد ۱۳۴۴ ش.)



در محال ارسباران اهر در یک روستا متولد شد. از همان دوران کودکی به همراه خانواده به شهرستان ارومیه آمد و تحصیلات خود را در همین شهر آغاز کرد. در سال ۱۳۶۳ دیپلم ریاضی گرفت سپس وارد دانشگاه شد و بعد از خاتمه خدمت نظام در معادن آذربایجان غربی مشغول به کار شد. اکنون علاوه بر کار معادن، در دبیرستانها و هنرستانهای ارومیه به امر تدریس نیز اشتغال دارد.

وی عضو انجمن ادبی است و فعالیت هنری اش در زمینه شعر آذری است.

از اشعار اوست:

آدا سیر اولوبان دادی دادمایان جانیمیز	اٹشیکده قالدی ایافلار کیچیک دی یورقانیمیز
زمانه نین دولانان چرخ هی دولاندیقجا	قیزیشماییر جانیمیز چون سو بو خلاشیب قانیمیز
محبت اهلی اولان حقی دانمایان بو زمان	گورو نه حاله قالیب عشقیمیله ایمانیمیز
وفالی لار دئمیرم قالماییدی عالمد	صفالی لار آزالیب چون ریادی هر یانیمیز
شراب عشق ایله مخمور اولان گوزون گوره جک	قاتیق یامان سو کسب دیر سو دور بو ایرانیمیز
حقیقت عشقینه هر کیمسه دوشسه هی آرتار	اگر بیز اسگیلیریک باخ یالان دیر عرفانیمیز
اگر سلیمی الین چاتماییر دیلین کی تونور	چاغیر حقیقتی قوی حق اولا بو دیوانیمیز

منابع: هفته نامه صدای ارومیه شماره بیست و پنجم

اطلاعات شخصی



* سنجیده، حسین (متولد ۱۳۲۸ ش.)

در محله چاروشان به دنیا آمد. تا سوم متوسطه نظام قدیم ادامه تحصیل داد اما به علت تشخیص ناآگاهانه یک پزشک چشم از تحصیل باز ماند. سرانجام به استخدام سازمان تعاون و مصرف شهر و روستا در آمد. او نسبت به زبان مادری عشق می‌ورزد و تمام سروده‌هایش در این زبان است.

از اشعار اوست:

شاعیرین سلامی

سحرین یوخولی گوزلرین اوپن	گول عطری پایلیان یئلره سلام
یوردوما گوزللیک طراوت سه پن	چوللرده عطیرلی گولره سلام
داغلارین باشیندان شاره‌شار آخان	جوشلانیب خارها خار قایالار بیخان
آخیشیب دوزلره آخارچای دوغان	دالغالی کرپو کلی سئلره سلام
سحرین اوزونه گولور باغ چمن	کوله گین سازیله اوینور یاسمن
یوردومون چولونه هر بزهک وثره‌ن	اویورقون قابارلی اللره سلام
بزه‌یب شان باهار باغچانی باغی	بورویوب یاشیلا هر اوجا داغی
هر سحر روزولی قیزیل توپراغی	تارلادا چئویره‌ن سئلره سلام
سحرین صفالی بوشن چاغیندا	بولبولر دولانیر گول بو داغیندا
عاشیقین صدفلی ساز قوجاغیندا	نغمه‌لر سوریله‌ن سئلره سلام
یوکسلیر گوزلره شادلیق نغمه‌سی	آچیدی گول چیچک یثرین سینه‌سی

باغچالار سانکی بیر داماد حجله سی گلین تک بزه نمیش چوللره سلام
 یاشاسین یوردوموز، گونشلی وطن اولماسین گویونده نه دومان نه چن
 (سنجیده) اورکدهن دور سویله شن شن ائللره، ائللره، ائللره سلام

منبع: هفته نامه امانت شماره های ۳۴۱ و ۳۵۵

* سهیل، میرزا علی خان (۱۳۴۹-۱۲۸۲ ه.ق.)

فرزند حبیب الله خان بیگلر بیگی و برادر بزرگتر حسین جهانگیری^(۱) است. در بسیاری از علوم متداول عربی و فارسی تبخر داشت و زبان فرانسه هم می دانست. در سال ۱۳۰۰ قمری داخل نظام شد و به مناسب عالی رسید و ملقب به منتظم السلطان شد. در جنگ بین الملل اول که شهر ارومیه گرفتار حوادث ناگوار ناشی از جنگ بود به پریشانی حواس مبتلا گردیده انزوا گزید و سرانجام در شصت و هفت سالگی از دنیا رفت. وی روحی عارفانه داشت و از خطی زیبا برخوردار بود. و در اشعارش «سهیل» تخلص می کرد.

از اشعار اوست:

نمک این است گر آن خسرو شیرین دارد شورها زین نمک بر دل مسکین دارد.
 چشمش اندر رمضان مست و لبش تشنه به خون این مسلمان سر تخریب دل و دین دارد.

۱- حسین جهانگیری شاعری که شرحش در این مجموعه آمده است.

باغ حسن است رخس بهر تماشای دلم لاله و یاسمن و نرگس و نسرين دارد.
 دل من تکیه به زلف و رخ خسرو زده شکر کز چنان سنبل و گل بستر و بالین دلرد^(۱)
 زخم ناسور دلم گر نشود به چه عجب که سر زلف بتم مرهم مشکین دارد
 دل من بنده خسرو شد و تا دید سهیل از جهان وحشت و در پیش تو تمکین دارد.

* * *

ساقی بیا که گردش دور پیاله بس ما را ز دور نرگس مستت حواله بس
 زان شعله‌ای که حسن تو افروخت در چمن فریاد مرغ و آتش گل، داغ لاله بس
 تا فتنه‌های دور قمر باز سر کند بر دور عارض چو مهت زلف هاله بس...
 منبع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۱۵۰-۱۴۶

* سید آقا، سید حسن «عاصی» (متولد ۱۳۲۶ ه.ق.)

سید آقا مدتی مدرّس مسجد جامع ارومیه بود سپس به شیراز رفت و به همّت
 مجدالاشراف شیرازی که پیر طریقتش بود به مقام متولّی حضرت شاه چراغ در شیراز
 منصوب گردید. در همین شهر بود که در سیر و سلوک و معرفت در بین مشایخ ذهبیه به مقام
 شامخی رسید.

وی در سال ۱۳۱۶ ه.ق. در رساله‌ای در شرح احوال خود چنین می‌نویسد: «خاکپای
 فقرای حقّه اثنی عشریه ذهبیه الحسن الحسینی المدعو به آقا پس از رسیدن به سن هفت و

۱- آرایهٔ لف و نشری که به صورت مرتب در این بیت به کار رفته بر اهل فن پوشیده نیست.

هشت سالگی بنای تعلّم و تدرّس، و تقدّس گذاشته سی و پنج سال حضراً و صفراً در مساجد و مدارس به تحصیل علوم رسمیه و همیه و قیل و قال اشتغال داشته در نحو و صرف و معانی و بیان و اصول و فروع شافعیه و حنفیه و حکمت و کلام و ریاضی به سر حد کمال رسیدم...»
شادروان عاصی از طبع موزونی برخوردار بود و به عربی و فارسی و ترکی شعر می سرود. دیوانش در سال ۱۳۳۶ یعنی در بلوای جیلوها به غارت رفت. آثاری از وی به جا مانده که به قرار زیر است:

۱- مثنوی ذخیره العباد. ۲- اثبات صحّت تصوّف. ۳- تنبیه مهدویّه شخصیه. در مثنوی ذخیره العباد مراتب سیر و سلوک و عشق را به نظم کشیده و در اثبات نظرات عرفانی خود ابیاتی از مثنوی مولوی شاهد آورده است.

نسخه این مثنوی در مجموعه‌ای متعلق به کتابخانه استاد محققى به همراه اشعار عربی وی به خط ابوالفتح افشار موجود است. نسخه «تنبیه مهدویّه شخصیه در کتابخانه مرکزی دانشگاه به شماره ۳۰۱۶ با نامه‌ای از جلال‌الدین مجدالاشراف شیرازی در ستایش از این اثر که در ۱۳۲۰ ه. ق. نوشته شده موجود است و احمد منزوی در جلد دوم فهرست نسخه‌ها از آن یاد کرده است.

غزلیات عرفانی، ساقی نامه و اشعار عربی او در جلد دوم کتاب جلالیه به چاپ رسیده است.

ساقی نامه او با این بیت:

«بیا ساقیا خمر عشقم بیار فکند عقل و دانش مرا در خمار»

آغاز می‌شود.

عاصی در سرودن مثنوی ذخیره العباد کاملاً تحت تأثیر مثنوی مولانا است.

اینک ابیاتی از ذخیره العباد که چنین شروع می شود:

عید سلطانی است ای دل شاد باش	از تعلق همجو سرو آزاد باش
عید چه بود عود کردن اصل خویش	باز جستن روزگار وصل خویش
وصل چه بود انشراق بیت قلب	از شعاع آفتاب عشق رب
اصل چه بود حبّ عشق لم یزل	مبدأ و میعاد عشاق کمل
عشق نور مصطفی و عترت است	گوهر یکتای بحر وحدت است
عود کن ای جان به اصل خویشتن	یادآور فصل و وصل خویشتن
سوی اقلیم ولایت شو روان	یوسف مصری به چاه تن ممان
روز نوروز است و هنگام طرب	از محبت جام دل کن لب به لب
هفت بند نای دل دمساز کن	راست بر خوان و نوا آغاز کن

* * *

از ابیات اوست در مدح جلال الدین مجدالاشراف:

بعد حمد ذات بی چون خدا	که علی است و عظیم و ذوالعطا
شه جلال الدین محمد قطب عصر	شیعه خاص علی المرتضی
عاصی بیچاره و درمانده را	اوست هادی و دلیل و پیشوا

منابع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۱۴۱ - ۱۳۹

سخنوران آذربایجان، صص ۹۱۷ - ۹۱۵

فهرست نسخه ها ج ۲ ص ۱۱۰۰

* سیف‌القضات، ابوالحسن (۱۳۲۳ - ۱۲۵۵ ش.)

وی فرزند میرزا قاسم قاضی از قضات معروف مهاباد بود و سیف‌القضات در خانواده‌ای متولد شد که کانون علوم عقلی و نقلی بود. او از محضر ملا شفیع و ملا حسن وجدی و ملا صالح کسب فیض کرد. ضمن فراگیری علم به شعر نیز می‌پرداخت.

او مردی بود فاضل و ادب‌دوست در بین مردم احترام خاصی داشت. از صوفیان نقشبندی و مرید شمس برهان بود و به همین خاطر بعد از مرگ جنازه او را به خانقاه برهان (شرفکند) منتقل و در همانجا به خاک سپردند. دیوان اشعارش توسط احمد قاضی به چاپ رسیده است.

قتل فرزندش احمد در روح و روان او تأثیر عمیقی گذاشته و قصیده‌ای در رثای او پرداخته که مطلع آن این است:

روز و شب از غصه‌ام چشم تر و اشکبار / خم شده قامت ز غم جسم ضعیف و نزار

ایات زیر از آثار کردی اوست

دایم دلم به ناله و زاری و فیغان نه‌لی	خوش به وشه وهی که روزی روخی دلبه رم‌هه لی
تغلی دلم گروی شه که ری لبوی گر توه	به ودوهه ناره ژیری که وه بیخه باغ‌ه‌لی
زولفت وه لاده روت بنوینه به ده فعه به ک	شه و را بری ستاره نه مینی قه مه ره‌ه لی
به وزولفه میروه حهت مه که مه نعم له شه هدی لیو	ته ی‌ریک دل زه عیفه ده ترسی له داوه لی
نه وفافیهت به سانی دلی مودعی حه سه ن	ته نگه در نگه مه یلی به جه نگه هه لی مه لی

منابع: تاریخ فرهنگ و ادب مکریان صص ۱۶۳ - ۱۶۱

تاریخ مشاهیر کرد ص ۲۷۸

* سیمیار، حسینعلی میرزا

از شخصیت‌های اداری و ادبی ارومی بود که سالها ریاست اداره پست و تلگراف را به عهده داشت.

در ساعات فراغت به سرودن اشعار می‌پرداخت و مضامین لطیفی می‌ساخت.

تک بیت‌های زیر از اوست:

از کمندش به قیامت نتوانم رستن زان که از روز ازل کرده گرفتار مرا

* * *

ترسمت ای خفته در دامان کوهی سیل خیز خواب نگذاری ز سر تا آبت از سر بگذرد

* * *

تنها سپهر سفله مرا بر زمین نزد چون من بسی به خاک زدا اما چنین نزد

منبع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۱۵۴

* شاطرلو، محمد (متولد ۱۳۲۰ ش.)

در شهرستان خوی تولد یافت و در همانجا به تحصیل پرداخت. بعد از اتمام متوسطه به تحصیلات عالی همت گماشت و در سال ۱۳۴۹ موفق شد از دانشگاه آذربادگان تبریز در رشته زبان انگلیسی دانشنامه لیسانس اخذ کند.

وی مدت سی سال در آموزش و پرورش به امر تعلیم اشتغال داشت. آثاری از تألیف و ترجمه دارد از جمله: «شناخت جهان» «فلزات» «آب» «موبی دیک» «سپیددندان» «چنگیز خان و فرزندانش» «معلومات عمومی».

منبع: آرشیو اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی

* شاکر شاعری، حسن (متولد ۱۳۱۹ ه.ق.)



تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خود فرا گرفت سپس به مطالعه کتب و دواوین شعرا پرداخت تا اینکه ذوق شعری در او شکوفا شد. ایام جوانیش با حوادث جنگ بین الملل اول در ارومیه مواجه شد. در این زمان به تبریز سپس به تهران مهاجرت کرد.

شاکر مردی درویش مسلک، نیک محضر و شیرین سخن بود و دوستانش مصاحبت او را دوست داشتند.

هنگامی که وی در تهران به سر می برد و ارومیه در آتش ناامنی می سوخت شعر معروف سعدی را تضمین کرد و آن را به اولیای امور تقدیم داشت تا به احوال نا مساعد این شهر پی ببرند و چاره ای بیندیشند.

بند اول از تضمین مخمس شاکر این است:

کسانی به شهر ارومی درند	گرفتار تیغ و دم خنجرند
بزرگان به سعدی اگر بنگرند	«بنی آدم اعضای یک پیکرند»

که در آفرینش ز یک گوهرند».

وی شعر شعرای معروفی چون سعدی، حافظ و شهریار را تضمین مخمس کرده است. به چند بند از تضمین شعر استاد شهریار ذیلاً اشاره می شود:

زره کرم خدایا به هدف رسان دعا را	که کنم طواف روزی در پاک مرتضی را
زعلی گرفته باشم به علاج دل دوا را	«علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را»

که به ما سوا فکندی همه سایه هما را»

تو مدار چرخ عالم همه در کف: ولی بین به صراط حق علی را به مثال جده ولی بین
نه جهان ما که ذره است همه جا از او جلی بین «دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین

به علی شناختم من به خدا قسم خدا را»

منابع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ۸۵ - ۸۴

کشکول کیا ص ۳۹۲



* شاملو، بهمن (متولد ۱۳۵۰ ش.)



این شاعر روشندل دوران ابتدایی را در مدارس استثنایی و راهنمایی و متوسطه را در مدارس معمولی ارومیه به پایان رسانید و با تلاشی خستگی ناپذیر به امید فرداهای روشن بر ظلمت نابینایی چیره شد و تحصیلات دانشگاهی را نیز پشت سر گذاشت

و موفق به اخذ درجه کارشناسی در رشته فلسفه از دانشگاه تبریز گشت.

او اکنون در آموزش و پرورش استثنایی شهرستان ارومیه فعالیت دارد.

شاملو سرودن شعر را از اوایل متوسطه شروع کرد و در قالب‌های عروضی به سرایش پرداخت.

از غزلیات اوست:

پیش آی که عشق را تمنا بکنیم	دل را به حضور او مصلّا بکنیم
لبخند تو در آینه‌ام مستور است	پنهان شده را بیا هویدا بکنیم
دیری است کلید خنده‌ها گم شده است	این گم شده را بیا که پیدا بکنیم
ماییم ستارگان پر رونق عشق	بر اوج فلک بیا تجلّا بکنیم
در شهر طرب بیا که گامی بزنیم	هر کوچه و خانه را تماشا بکنیم
ذرات وجود کهکشان را تو بیا	از نغمه عشق خویش شیدا بکنیم
کاری است بزرگ و فرصتی می‌خواهد	امروز نشد بیا که فردا بکنیم

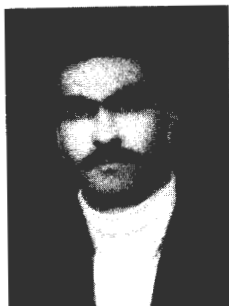
وقتی که غم یاد تو را در من مصلا می‌شود پرهای پرواز دعا تا بیکران وا می‌شود
 پژواک لبخند تو چون در من مکرر پرزند مرغ تمنای لبم غرق تقلّا می‌شود
 ققنوس پیوند لب‌ت دوری ز آتش می‌کند از این سترون گشتگی دل پر ز غوغا می‌شود
 ای مرغ برزخ آشیان، لالایی رنگین‌کمان تا بال در بال نهد دل نغمه پیما می‌شود
 آن چنگ جادویی نواکز وی تغزل می‌چکد مستور غم گشته ولی روزی هویدا می‌شود
 رفتن به قاف آرزو امروز مقدورم نشد فردا به بال ناز تو می‌دانم اما می‌شود

منبع: هفته نامه امانت شماره ۳۷۷

اطلاعات شخصی



* شجاع حسن آبادی، علی (متولد ۱۳۴۷ ش.)



تحصیلاتش را تا دیپلم متوسطه در زادگاه خود ارومیه به اتمام رسانیده سپس به استخدام بانک سپه درآمد. شجاع آرزوی نظامی‌گری بخصوص در نیروی هوایی داشت و با این آرزو زندگی می‌کرد تا زمان تحقق آرزو فرا رسد ولی قبل از رسیدن به هدف خود در اثر سانحه اتومبیل پایش به سختی مصدوم شد و از نیل به هدف باز ماند. این حادثه در روحیه وی تأثیر عمیقی گذاشت.

وی بیشتر تمایل به قصیده‌سرایی و غزل دارد. موضوعات مختلفی در اشعار او به چشم می‌خورد. گاهی به طنز نیز روی آورده است. به دوزبان فارسی و ترکی شعر می‌سراید.

نمونه اشعار شجاع:

شکایتی که ز دوران کنیم بیماری است	رضایتی که به طالع دهیم اجباری است
زمن بپرسی اگر چیست زندگی گویم	فسانه‌ای متوهم ز خواب و بیداری است
چو یار عهد شکن شد بر او گناهی نیست	که درس مدرسه دهر عاشق آزاری است
بیان درد دلت را چه حاجت است ای دوست	حکایت غم و درد از نگاه تو جاری است
ببند دیده احسان به شاخه‌های خسیس	مبین بهار توقع، خزان بی‌باری است
زگریه‌های پس از خنده‌های تحمیلی	کویر عاطفه مجروح خار بیزاری است
شدم علیل ندامت ز عمر بی‌حاصل	ملامتم مکن ای دل گه پرستاری است
در این زمانه شکستند دست احسان را	«شجاع» مذهب خلق زمان دل آزاری است

صبحی که بر رویش شب آسا معجز انداخت
 سدی ز ظلمت نور را در معبر انداخت
 بر جای بالا پوش زرین، مهر مبهوت
 باری ز درد و غم به دوش خاور انداخت
 دریای دوران را قضا طوفان برانگیخت
 در ساحل غم کشتی ما لنگر انداخت
 لرزاند غم تخت امید دولت حق
 تاج طرب از تارک امت برانداخت
 ماندند تنها رهروان منزل عشق
 تا مرگ پرده بر رخ آن رهبر انداخت
 جانش که می‌کرد آرزوی وصل جانان
 خود را برون آخر ز حصر پیکر انداخت
 ائالیه راجعون را گفت لبیک
 خود را چو در آغوش حی داور انداخت
 کروویان را مژده این وصل و دیدار
 بر اوج گردون از مسرت محشر انداخت
 دل‌های عاشق را از این هجران چو اسپند
 آشفته کرد و در میان مجمر انداخت
 خون از جگر بر دیده ره واکرد دردا
 این برق غم در خرمن جان اخگر انداخت
 شد رایت شادی نگون در ملک خاطر
 بس تیره، ماتم سایه بر این کشور انداخت
 گریه گرفت افسار خود را از کف صبر
 تا می‌توانست از دو دیده گوهر انداخت
 رفت آنکه کاخ سلطه‌گر را پایه لرزاند
 رفت آنکه بر قلب ستمگر خنجر انداخت
 از آن حمامه وان تهاجر یاسد بادا
 کان پیرو حیدر حصار خیبر انداخت
 برهان عالم گیر او هر یاهو گور را
 از شرق تا غرب جهان در ششدر انداخت
 مستضعفان را بساده فتح و سیادت
 آنجا که حق را ضد باطل جبهه‌ای بود
 پیغام او شوری دگر در سنگر انداخت
 راهی نوین آموخت بر خلق مبارز
 الگوی شرق و غرب را از منظر انداخت
 با قدرت عشق و محبت شد جهانگیر
 کی جنگ در عالم به زور لشکر انداخت؟

افراخت هر کس پرچم گستاخی و کبر	در محضر او شد حقیر و افسر انداخت
از آن خجسته جان و تن بی شک خداوند	ما را ز لطف خویش سایه بر سر انداخت
بس کن شجاعا صرصر غمگین کلامت	گل‌های صبر مستمع را پرپر انداخت
این چامه را شد خامه‌ات مژگان خونبار	جوهر در آن همرنگ خون چشم تر انداخت

* * *

بیر زاماندی که هله خلق جهان تاپداالانیر	حق سنونلر بلینه ظلم یوکی هی قالانیر
عقلیمین گوزلرینه گونده بیر عینک وورولور	تبلیغات منگنه سینده فکیریم سیخجالانیر
سرّمی سینه ده پنهان ائله دیم آغلامادیم	داهی طاقت توکنیب کاسه صبریم جالانیر
نه جایا کسک آتان وارنه ده‌شن دیب بوجاقی	آختارین بیر گوره‌ک آخر بوسوهاردان بولانیر
آغاجی قورد اوز ایچیندن چورودور ته‌متیله	دئمگین اوزگه الینن بو باد املیق تالانیر
کونلومه کولگه سالیر یأس بولودلاری «شجاع»	قلیمیم آما امودلار ایشقیندا دولانیر

منبع: اطلاعات شخصی و ارتباط با شاعر





* شریف دلجویی، علی «آدسیز» (متولد ۱۳۳۴ ش.)

آدسیز در ارومیه چشم به جهان گشود تا تحصیلات متوسطه در ارومیه به فراگیری پرداخت سپس در تهران در دانشکده علم و صنعت مشغول تحصیل شد. مدتی شغل دولتی داشت اما بعدها به شغل آزاد روی آورد.

وی از شانزده سالگی به سرودن شعر پرداخت. محتوای اشعار او طنز و اجتماعی و حماسی است در اشعار طنزآمیز تخلصش «باجادان باخان» و «میرزاق» است. اشعار آدسیز در مطبوعاتی همچون «وارلیق»، «فروغ آزادی»، «یولداش» و «دده قورقوت» در باکو در روزنامه «اینجه صنعت» چاپ و منتشر شده است.

در تذکره‌های شعرای آذربایجان، ادبیات اوجاگی و نیز در کتاب «جنوب ادبیاتی» (ادبیات جنوب چاپ و نشر باکو) شرح حالش ثبت شده است. او اکنون ساکن قزوین است و در یک شرکت، با عنوان مهندس مکانیک سرگرم فعالیت می‌باشد. شعرهای آدسیز مجموعاً به زبان آذری است.

هنر شاعری آدسیز: در اشعارش حرفی برای گفتن دارد. سخنش سنجیده است و در معنی‌سازی دقت نظر به خرج می‌دهد. شعرش بیشتر رنگ وطنی و اتحاد و دوستی دارد. در اشعارش علی‌الخصوص در غزل از صنعت‌های ظریفی سود جسته است. کلامش از حکمت مایه‌ای دارد. نگرش او بالا و از بینش نسبتاً وسیعی برخوردار است.

متأسفانه این شاعر خوب مدتی است به دلیل نامعلومی از شعر کناره گرفته است.

نمونه‌ای از شعر این شاعر در قالب مستزاد و نمونه‌های دیگر:

وطنی اود یوردی، گنجمیشی شانلی یام	آذربایجانلی یام
دره لری یاشیل داغی دومانلی یام	آذربایجانلی یام
شاه دان، بگدن، خاندان باشیم چکیب نه لر	بلالی فتنه لر
قوجا سهند کیمی باشی طوفانلی یام	آذربایجانلی یام
آتین حرامی لر چاپپ تالانمیشام	آلیشیب یانمشام
ایشکنجه اعداملی دارلی زندانلی یام	آذربایجانلی یام
قارداشیمدان منی زور لاییر دیلار	باغریمی یاردیلار
سینه سی ظلمدن غمدن نشانلی یام	آذربایجانلی یام
ئیل لر جلاد الی دیلدن آسیب منی	داما باسیب منی
قاندا دوغولمو شام تاریخی قانلی یام	آذربایجانلی یام
اما نسیمی تک سویسالار دامنی	بودو غما وطنی
یادلارا وئرمه رم مردم وجدانلی یام	آذربایجانلی یام
یوردوم انقلابین سینماز دایاقی دیر	عصیان او جاقی دیر
او دور تاریخ بوی بئله قربانلی یام	آذربایجانلی یام
آدلا نمایش تکجه ظلمه قارشی چنگیم	زنگین دیر فرهنگیم
شعرلی، صنعتلی، سازلی اوزانلی یام ^(۱)	آذربایجانلی یام
امینم طالعیم دائم کدر اولماز	قانلار هدر اولماز
گله جک آیدیندیر بونا ایمانلی یام	آذربایجانلی یام

* * *

يانكى لارا لرزه سالان
آلقيش سنه آلقيش سنه
خلق گوجونه آرخالانان
حق سويله ييب حقين آلان

السالوادور

قیز غین دیوش لر چاغی دیر
آمریکانی تیکلی یین
ظالم لر یوردون داغی دیر
قارتال لارین جایناغی دیر

السالوادور

غزل

اوچوگر بیر تیر ایله بیر نازلی آهو اولدورر
قلبی اود محصور ائدیپ گوز قانلی یاشدا غرق اولور
او یما ای دل هئچ زامان مهوش لرین جادوسینا
دانه خال اینان دین تابع اولدون ظاهره
تورپاق اول تاگز دیره دلبر ایاغیندا سنی
گر اوجالماق ایسته سن اما اوجال باک ائتمه دن
یئل آپار سا هر زامان آهیمی دلبر کویینه
او مارال بیرجه باخیشلامین لر اوچو اولدورر
یما منی اود یان دیرار یا عاقبت سو اولدورر
سحرله افسون ائدیپ آخیر دا جادو اولدورر
بیلمه دین دن آز دیرانی دام گیسو اولدورر
چوخ اوجالسان بیل یقین کی تیغ ابرو اولدورر
مردی بیر دفعه اولوم مین دفعه قورخو اولدورر
سویلر بر ائلر فغانلی «آدسیزی» بو اولدورر

* * *

غزل

آلا گوزلرده ینه سئو گیلی جان غم دولانیر
اوره گین کوزلری دیر بلکه آخیر گوزلرینه
جانبما ایشلیر او نیسگیلی باخیشلار نه دئیم
چن توتوب نرگسینی هاله ده شبنم دولانیر
او دومانلی گیلر ده مین لر آغیر غم دولانیر
سینه مه اود قالانیر باشیما عالم دولانیر

قلبيني قويماز اوره ك باقبلي اودلار پيشيره بير دير انسان اوره كي اود دادا با هم دولانير
 تابسا خوش دم بيزي «آدسين» عوموره قات اودمي آغير ايللر سو و شور گون اوتو شوردم دولانير

گوزله رم سني

افقدا دورنالار آخيپ اوزه نده
 ياغيش يار باقلارا اينجي دوزه نده
 گونش بولودلار دان نورون سوزه نده
 مئه ياراندا چني گوزله رم سني
 آي گوموش تئللرين اوزه توكنده
 شمشك ظولمتلري يارب سوكنده
 داغلارين باشينا دومان چوكنده
 توشلايب ديروه ني گوزله رم سني
 دوشوننده سني ساكت بير آخشام
 يانير اوره گيمه اينجه بير آغ شام
 نورلانير يادينلا بو سونوك الهام
 اي الهام مسكني گوزله رم سني
 آيريلاندا بئله آريلما ديق بيز
 گلن گوروشلره اولدو عهديميز
 گزيب دولانمارام بير داها سن سيز
 بو چولو چمني گوزله رم سني

سینہ مین اوستونده ہیجران پنجه سی

نثجه غم آلماسین کونول نغمه سی

قیریلیمش سازیمین هایقریق سسی

دیندیره نده منی گوزله رهم سنی

* * *

بیر به بیر

باشینا دوندویوم گوزهل چاغدا ییق

قاراگونلریمیز کشچیر بیر به بیر

آزادلیق آدلانان بیر بولاغدا ییق

انسانلار پای آلیر ایچیر بیر به بیر

اسارتدن جانین قورتاریر انسان

دونن قان اوتدوران بوگون قوسور قان

زامان الی توتوب بوغازلاریندان

قیصاص خنجر ایله بیچیر بیر به بیر

نعره اولوب بوگون مظلوم ناله سی

بورویوب دونیانی قورتولوش سسی

بوغماز بوسسلری توپلار گولله سی

ظولمون قالالاری اوچور بیر به بیر

انسان اوز قدرتین بیلندن بری

بیر لیک اولموش اونون دیلده ازیری.

. بو تورپاق اوغلونون همت اللری

حیات قاپیلارین آچیر بیر به بیر

کیم کی انسانلارین دردینه یاندی

معنا دونیا سینی تک او قازاندی

یوخسا قوجا دونیا کیمه قالاندی؟

گلن قوناق اولور کوچور بیر به بیر

اٹشیدسین نغمه می یشی نسیلر

عمل میدانیندا بیر اولسون اللر

آدسیز اوزو بیلیر بو دوغما ائلر

یامانی یاخشیدان سئچر بیر به بیر

منبع: مکالمه و مکاتبه با شاعر

* شفیی ملاعصام الدین "کامی"

فرزند شادروان ملا محمد شفیع انباری در قریه انبار بوکان دیده به دنیا گشود. در کتاب

زندگی نامه شیخ یوسف معروف به شمس برهان سال تولد او ۱۲۵۶ شمسی نوشته شده که

سال ۱۲۶۰ صحیح است و سال ۱۳۳۳ شمسی سال وفات اوست و هفتاد و سه سال عمر

کرده است. وی از علمای نامی و از مدرسین منطقه بوکان بوده و در نشر علوم دینی و

معارف اسلامی سهمی به سزا داشته و در عین حال از طبع شعری نیز برخوردار بوده.

مقداری از سروده‌های او به فارسی و کردی باقی است. ملاعصام‌الدین حواشی و تعلیقاتی بر کتب مختلف نوشته و آثار دیگری نیز از وی باقی است که هنوز به چاپ نرسیده است. او نسبت به شمس‌برهان ارادتی خالصانه داشت و در بعضی اشعارش او را ممدوح خود قرار داده است.

از جمله غزل زیر:

هر که در منزل خود روی نگازی دارد	عندلیبی امت که هر فصل، بهاری دارد
غنچه و یاسمن و سنبل اگر نیست چه باک	کان پری چهره لب و موی و عذاری دارد
با من آ خاک در حضرت شمس‌الدین بوس	خرم آن کس به شرفکند گذاری دارد
هر که ایمان خود آنجا به امانش آورد	گرد او بر همه آفات حصاری دارد

"کامی" امروز سخنهاى عجب مى‌گوید

گویی از باده دوشینه خماری دارد

دو بیت زیر مطلع و مقطع غزلی است از این عالم شاعر:

دوش در باغ بزم و غلغله بود	چمن آشوب و پرز ولوله بود
کاروانهای دل به دنبالش	دل من پیشوای قافله بود

منابع: تاریخ فرهنگ و ادب مکریان صص ۳۶۳-۳۷۰

زندگی نامه شمس برهان ص ۴۰۱

تاریخ مشاهیر کرد، ج ۲ ص ۳۲۷

* شکری، منصور «شاکری» (متولد ۱۳۵۲ ش.)



جوانی است با ذوق و با بینش اجتماعی که سال آخر دانشگاه را در رشته زبان و ادبیات فارسی سپری می‌کند. به دو زبان فارسی و ترکی شعری می‌سراید و در هر دو موفق است و اگر پشتکار در ممارست و طبع آزمایی داشته باشد آینده روشنی در هنر سرایش

خواهد داشت. او شاعری است با احساس و نسبت به موضوعات اجتماعی توجه خاصی دارد. شعرای مورد علاقه او استاد شهریار و پروین اعتصامی هستند. خاستگاهش شهر میاندوآب است.

دو غزل زیر به فارسی و ترکی از اوست:

رهیده از غم و درد زمان مجالی داشت

زهی به خاطر شادم که ماه و سالی داشت

به سان اشک درآمد که خود زلالی داشت

شکست چین غرورم به پای قصر جمال

چراکه هستی خاکیم بد مقالی داشت

زبان به سرزنشم بازکرد روح سپید

عجب که غصه هر شب به خود ملالی داشت

به قصه شب هر دفتری نظر کردم

جنوب و مغرب و مشرق و هم شمالی داشت

سری زدم به جهان همیشه رویایم

میان خار و گلش رمز اعتدالی داشت

چه خوب می‌شد اگر باغ شعرت ای "شاکر"

* * *

قیردی محکم باغلانان زنجیرلری پیوندیمیز

غصه‌لر دولدوردی دشمن قلبینه لبخندیمیز

فانالا یازدیق گئتمه‌سین، سارسیلماسین سوگندیمیز

عهدیمیز شلهرتلی اولدو، چون اورکدن باغلادیق

کیمسه‌نین کونلونده مهر اولسا اولار مانندیمیز

غم‌لری شادلیقلاری بیز ائل ایچینده پایلاریق

بیز اگر ابراهیم اولدوق دوشدوق ادلار تلّینه
 جان باغیشلار اسمعیل تک صیدقیدان فرزندیمیز
 ایسته مک لیک پیشه میزدی، وئرموشوق جانلار اونا
 جان نثار ائتمک بو یولدا بیر کچیک نرفندیمیز
 هانسی یرده اولسا خوشلوقلار نشانی بیل گیلن
 اولماسین شکین همان یرده اولور دلبندیمیز
 ایندی لیکده هر نه وار "شاکر" بیزیم سرمایه میز
 گوندروب اوز درگهیندن اول سخاوتمندیمیز
 منبع: یادداشت‌های حسین ضابط (شاعر)



* شمس، مرتضی (متولد ۱۳۰۷ ش.)



فرزند مرحوم میرزا حبیب طبیب است که پس از اتمام تحصیلات ابتدایی و متوسطه در شهرستان خوی برای ادامه تحصیلات عالیه عازم تبریز شد و از دانشگاه آنجا موفق به اخذ درجه علمی دکترا در طب گردید وی در کنار پیشه طبابت به شعر و شاعری و تألیف و ترجمه نیز پرداخته است.

آثار دکتر شمس: وی اولین کسی است که گل‌های اندوه شارل بودلر را به نام "گل‌های رنج" به فارسی ترجمه کرد. "افسانه رؤیا" "هذیان یادها" و "اشک شب" مجموعه‌هایی از اشعار به طبع رسیده اوست. در طب نیز تألیفاتی دارد از آن جمله است: کبیر مالاریایی، ویتامین ب ۱ و درمان بیماری‌های کودکان.

از اشعار اوست:

برگ خشکم در کنار جویبار افتاده‌ام	دانه اشکم ز چشم روزگار افتاده‌ام
سایه لرزان ما هم موج نا آرام رود	شاخه بیدم درون چشمه سار افتاده‌ام
اختری آواره‌ام سوسو زنان بر بام شب	شعله‌ام بر پیکر داغ شرار افتاده‌ام
های های گریه‌ام فریاد دریای نیاز	نالهام، از نای خاموش سه تار افتاده‌ام
نعره باد خزانم غرش ابر سیاه	لاله‌ای پژمرده‌ام روی مزار افتاده‌ام
پنجه می‌کوبد به گور سینه‌ام گفتار رنج	مرده‌ای یخ بسته‌ام در پای دار افتاده‌ام
رنگ پنهان فریبم خفته در جام گناه	ژاله‌ام، بر دامن شبهای تار افتاده‌ام

* * *

چهام در دیده‌ات اشکی و آهی نگاه حسرت آلودی، گناهی

چه‌ای در دیده‌ام لبخند جامی، شرابی، نغمه‌ای، خورشید و ماهی

منابع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۱۱۸ - ۱۱۶

تبریز و پیرامون ص ۲۱۰

* شیخ الاسلام، سید باقر

از اجله علمای عصر خود در ارومیه بود و منصب شیخ الاسلامی داشت. در فقه و اصول و اخبار و احادیث تبخر داشت و در حوزه تدریسش جماعت زیادی از طلاب حضور می‌یافتند.

در خوشنویسی مهارت داشت خط شکسته را به شیوه درویش می‌نوشت و اسناد شرعیه را به طرز چلیپا به خط شکسته با عباراتی مسجع و مقفی و انشایی دلنشین و روان تنظیم می‌نمود. وی در زمان اقبال‌الدوله حاکم ارومیه که مقارن با محاربات شیخ عبیداله شمزینی است حکم جهاد صادر کرد و خود نیز لباس رزم پوشیده و مردانه به جنگ اشرار رفت. به پاس این خدمات بود که منصب شیخ الاسلامی به او اعطا شد.

منبع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۱۴۴

* شیخ الاسلامی، سید محمد امین «هیمن» (۱۳۶۵ - ۱۳۰۰ ش.)

در روستای لاجین نزدیک مهاباد به دنیا آمد. پس از فراگیری قرآن و مقدمات فارسی و عربی به سلک طلاب علوم دینی پیوست و از محضر اساتیدی چون سعیدناکام و فوزی کسب فیض کرد.

وی از سال ۱۳۲۴ وارد ماجراهای سیاسی شد و در نتیجه در سال ۱۳۴۶ به عراق رفت. در آنجا به نشر آثاری چند از نظم و نثر پرداخت و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران به وطن خود بازگشت.

مجله کردی "سروه" از یادگارهای اوست.

هیمن در شامگاه جمعه بیست و نهم فروردین شصت و پنج در اثر بیماری قلبی درگذشت. به بعضی از آثار او ذیلاً اشاره می‌شود:

تاریک و روون (دیوان شعر) ناله جدایی، پاشه روک، قه لای دمدم (قلعه دمدم) ترجمه داستانهای شاهزاده و گدا از مارک تواین و خرمگس از لیلیان وینچ به کردی.

منابع: تاریخ فرهنگ و ادب مکریان صص ۱۹۹ - ۱۹۷

نگاهی به آذربایجان غربی ص ۸۰۲

علما و ادبای جنوب استان آذربایجان غربی،

احمد شریفی ۱۳۷۴ نسخه تایپی

* شیخ باباسعید (۱۳۳۴ - ۱۲۷۵ ه.ق.)

فرزند شیخ اسماعیل و از مشایخ صوفیه بود که در قریه "غوٹ آباد" از روستاهای مهاباد می‌زیست و در همانجا به ارشاد مریدان می‌پرداخت و سرانجام نیز در همان روستا مدفون گردید.

وی از سادات حسینی و به شیخ گلباب اشتهار داشت در محضر مرحوم ملاعبداله پیره باب به فراگیری علوم عربی پرداخت و مجوز افتا و تدریس گرفت. مدتها در کشورهای مصر

و عراق و هندوستان به تکمیل علوم مبادرت ورزید. از کاک احمد اجازه ارشاد گرفت و به دریافت خرقه نایل آمده به هدایت طالبان پرداخت.

دو بیت زیر که توسط یکی از مریدان وی سروده شده بیانگر کرامت اوست.^(۱)

گولباب دندبگین بیر خاصلار خاصی دی گولباب یوزمین در دین تک دواسی دی
 عرشین ستونی دی یثرین لنگری یتدی قرار نورون مبتلاسی دی
 بعضی از بزرگان ارومیه نیز دست ارادت در دامن شیخ گلباب داشتند و از حضورش فیض روحانی می بردند. شیخ بابا مردی فاضل، ادیب، شاعر و پزشک برجسته‌ای بود. از وی دو اثر خطی موجود است یکی «سعیدیه» دیگری «معنوی مثنوی» گویا در جنگ جهانی اول در روز عاشورا به دست عثمانی‌ها به شهادت رسیده است. وی مانند بعضی از اکابر تصوّف با روشن بینی زمان شهادت خود را پیش بینی و نام قاتل خود را به نام معرفی کرده بود. شیخ در مایه عرفان و تصوّف اشعاری دارد. برای آگاهی از ذوق این شیخ شهید ابیاتی از او در باب مولی‌الموحّدین علی علیه السلام ذکر می‌کنیم:

دیدم آن رشک ملک بردوش احمد کار داشت	در حریم کعبه دل یار و هم دلدار داشت
چونکه از روی صداقت یک به یک بتهای شرک	سرنگون در مقدم آن سید مختار داشت
یافتم مقصود خود جانا که اندر کوی تو	کشف اسرار معانی جملگی اظهار داشت
دوش احمد بود معراج علی در لامکان	مرتضی در عرش معنی میل بر دیدار داشت
از می توحید او سرمست گشتم ای عجب	از سر مستی همشه دل در آن هشیار داشت
بر در هر کس زدم جز یار می نامد برون	آنچه اندر خانه دیدم بر سر بازار داشت

۱- بعضی این شعر را به دول لومصطفی نسبت می‌دهند ولی این نسبت نادرست است زیرا که هنگام فوت مصطفی باباسعید پانزده سال بیشتر نداشته است.

چند بیت از مثنوی او:

مشنو از نی بشنو از الهام غیب	تا نباشد زان سروش افهام غیب
مشنو از نی بشنو از آغاز ذات	تا چو موسی بشنوی از شش جهات
مشنو از نی بشنو از جان جهان	تا ز نیایی بشنوی اسرار آن
مشنو از آن نی که باشد او ز ذات	نه از آن نی کاو بروید از نبات
نی منم نیایی الست آید به گوش	بی نعم قالو بلایش در خروش

ابیات زیر را قبل از به دار آویخته شدن در شهادت خود گفته است:

فرو رفتم به بحر معرفت جانا خدا حافظ	شدم جویا برای درّ لایفنی خدا حافظ
نهادم سر به خاک مقدم جانان شدم محرم	به سوی مظهر اسرار قوسینا خدا حافظ
قدم بر طارم هفتم زدم تا وصل جان یابم	درون پرده‌های سر او ادنی خدا حافظ
جمال بی مثال خویش را در ما تماشا کرد	به اسرار خطاب سرّ او حینا خدا حافظ
منم آینه و طوطی به معنی در زبان آمد	به لفظ من رآنی گفت احصینا خدا حافظ

وی اشعار کردی نیز دارد.

منابع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۱۶۵-۱۶۴

تاریخ فرهنگ و ادب مکریان، صص ۴۱۲-۴۰۷

* شیخزاده، رضا «آشنا» (متولد ۱۳۲۳ ش.)

وی به سبب الفتی که با طبیعت و رازهای آن دارد تخلص خود را «آشنا» یا «رازآشنا» انتخاب کرده است. در سال ۱۳۴۲ به حرفه معلمی روی آورد سپس از دانشگاه تهران در رشته ادبیات فارسی مدرک لیسانس اخذ کرد و در دبیرستانهای سلماس به تدریس ادبیات فارسی پرداخت. او در زبان فارسی و ترکی اشعاری دارد. تاکنون دو اثر از این شاعر سلماسی به چاپ رسیده اولی «ویرانه‌های ماهتابی» دومی «اولدوزلوق».

از اشعار اوست:

شراب ناب ز خمخانه عجم بزیند	دم از طلیعه زرین صبحدم بزیند
پیام عشق به نامحرمان نشاید گفت	چنین سخن به نهانخانه حرم بزیند
ز ماست گر برسد پرتوی به عالمیان	فراز گنبد گردون ز ما علم بزیند
به هفت وادی همت بقای جان یابید	چو نقش خویش در آینه عدم بزیند
مرا حماسه ناگفته در گلو گم شد	شما حماسه ناگفته‌ای رقم بزیند...

* * *

یخیلارکن یئنی دن دورمالی یام	بوغولارکن ال ایاخ وورمالی یام
حسرتین ائوجیگینی ییخمالی یام	آغلار انسانلاری گولدورمه‌لی یام
باشقا عالم‌لره یول سالمالی یام	یئنی تقدیریمی یازدیرمالی یام
پوزاراق ایری فلک قورقو سونو	یئنی دن بیرده فلک قورمالی یام
ایندی غم ساحه‌لریندن چکیب ال	اؤزومو بیرده سئویندیرمه‌لی یم
آغلا غانلیق بیزه عار اولمالی دیر	من گوزون یاشی نی سیلدیرمه‌لی یم
اؤلوم ایچره یاشا ماقدیر هوسیم	قبردن باشی می قالدیرمالی یام
من قانیم ایچره گره‌ک رقص ائله‌یم	تا شافاقلاردا قانا دوورمالی یام...

* * *

تو از نژاد پری ها تو از سلاله حوری	تو از تبار ستاره تو از قبیله نوری
نسیم و شبم و باران تو مهر و گرمی و نوری	تو از دیار بهاران تو بی بهار دیاران
ترانه دل زنده نوا و نغمه و شوری	طراوت گل و خنده طنین قلب تپنده
عبیر یاد تو دارد به هر کرانه عبوری	تو روح شعر و ترانه تو عطر یاد و فسانه
تو کیمیاگر تربت تو رستخیز قبوری	منم فسرده غربت تو آفتاب عنایت
تو دور نیستی از من هماره گرچه به دوری	تو هر چه هستی، هستی همیشه در من با من

منابع: مکاتبه با شاعر

ادبیات اوجاگی ج ۲ ص ۴۵۱





* شیرپنجه رضایی، عبدالحمید «تنها» (۱۳۷۷-۱۳۲۴ ش.)

تنها در محله (نوگنچر) از محلات قدیمی ارومیه متولد شد و در همین شهر نشو و نمایافت وی علاقه زیادی به شعر و ادب فارسی و ترکی داشت و به این دو زبان شعر می سرود. با اینکه تحصیلاتش در سطح ابتدایی بود اما اشعارش حکایت از ذوق

لطیف داشت. او نقاش ساختمان بود و از این طریق امر از معاش می کرد. تنها در محله دره چایی به تنهایی زندگی خود را سپری می ساخت. وی مشتاق سیروسفر بود. به شهرها و استانهای مختلف کشور سفر کرده و با اکثر شعرای معاصر در انجمن های ادبی آشنایی داشت چنانکه در آخرین اثر خود یعنی "گلگشت عشاق" در مثنوی "گلشن عشق" صفحه صد و نود و هفت به این موضوع اشارت دارد.

از سال ۱۳۴۲ به طرفداری از نهضت امام خمینی قدس سرّه فعالیت سیاسی داشت و در رژیم پهلوی بازداشت شده مورد آزار قرار گرفت.

تذکره شعرای آذربایجان و ادبیات اوجاعی از او یاد کرده اند. علاوه بر آثار فوق، اشعارش در مطبوعات مانند "وارلیق"، "آذرآبادگان"، "طلایه"، "امانت" و مجموعه "ندای حق"، چاپ شده است.

او در روز شنبه بیست و سوم آبان ماه پنجاه و سومین خزان خود را به پایان نرسانده گل حیاتش پژمرد و شاخه شکسته قامتش با طوفان اجل شکست و خون سرخش از تصادم اتومبیل فرش زمین را رنگین ساخت. وی شاعری آزاده و از نسل ستمکشانی بود که از

روزگار هرگز روی خوش ندید و گلی به مراد خود نچید. در عزلت تنهایی اشکی به چشم و آهی به دل داشت. او که در کلبهٔ احزان خویش سالها جز تنهایی و غربت انیسی نداشت ناتوانی دیدگانش هم که کم کم روشنایی خود را می باخت او را بیشتر محزون و گریزان ساخته بود.

سه اثر به نامهای: یاشیل یارپاق، حیات نعمة لری و گلگشت عشاق از او به چاپ رسیده است.

شعر و هنر تنها: در اشعار او مایه هایی از عرفان نظری وجود دارد و این تاثیری است که از مطالعه و تدقیق در آثار عرفانی شعرای عارف در شعر او راه یافته است. بعضی از غزلیاتش به تبعیت از سبک هندی دارای تمثیل و اسلوب معادله متوسط است مانند غزل "طاق محراب" بامطلع:

زنده کردن مرده را تنها ز عیسی ممکن است بر سما نامرده رفتن از مسیحا ممکن است
زبان شعری این شاعر در اشعار ترکی و فارسی بی آرایش و بیشتر حسب حال تنهایی و شکوه های شاعرانه است. بخشی از آثار تنها مختص استخراج ماده تاریخ در باب حوادث مهم و شهدای انقلاب اسلامی، علما و شعرا است.

ابیاتی چند از مثنوی توحیدیهٔ این شاعر:

ای الف نام تو آرام دل	لام الف لام تو شد کام دل
دیده من محو تماشای تو	دست تو لا زده بر پای تو
اشک گل از شوق تو جاری شود	هر مژه بر اشک مجاری شود

گل چو بشد جامه بریزد به خاک	غنچه ز مهر تو شد جامه چاک
داد به گل صنعت تو رنگ و بو	غنچه گرفت از کرمات آبرو
از تو نشان می دهد ای بی نشان	در افق دیده بسی کهکشان
شب ز کواکب شده تنگ بلور	روز ز مهت شده دریای نور
رخ بنماید همه چون دختران	زیر سیه چادر شب، اختران
باغ و چمن بوی الهی دهد	جمله جهان بر تو گواهی دهد
دل بر باری ز همه دلبران...	واله و شیدای تو پیغمبران
گشت به رنج و غم و درد آشنا	اهل جهان تا بشناسد ترا
تا که شود حق ز باطل جدا	بهر تو سر داد علی ای خدا
ریخت گهر گوشه محراب را...	بهر تو راند از سر خود خواب را

قفس

چون برّه به هر سو بکشد همچو منی را	بر گردنم آویخته دلبر رسنی را
در حلقه دهد جای، عقیق یمنی را	از شش جهتم غم بگرفته است که زرگر
از مادر خود آنچه مکیدم لبنی را	آمد ز دماغم به جهان قطره به قطره
تا آنکه وفایی بکند کوه کنی را	شیرین جفایه به خسرو چه وفا کرد
نه عاشق زن گشت و نه بگرفت زنی را	من عاشق عیسای مسیح که به گیتی
یارب به چه سان دل بکشد هر محنی را	محزون شدم از تنگی زندان سکندر
"تنها" ندهد جا به قفس کس ز غنی را	ناگه ز قفس بلبل شوریده صدا زد

لطف خدا

بنشین تا کرم و لطف خدا برخیزد
 ترس از آن روز که بخت چو ورق برگردد
 بنشستند طیبیان به سر بالینش
 عاقبت بر سر زن ریزد و ویرانه شود
 در قیامت که دمد صور دمام ز ملک
 آن جوانمرد که بی ریب و ریابنشیند
 بیرق کفر بخوابد چو شود خلق بلند
 هاتفی گفت شب دوش که "تنها" کرمی
 دراندوه تنهایی و ناکامی از روزگار و از بی حاصلی خود غزل زیر را سروده است.

مرغ طوفان زده

مرغ طوفان زده ام بال و پری نیست مرا
 از سفر نیز در این دوره به تنگ آمده ام
 در شب تیره گشودم به جهان دیده خود
 جمله درهای خلاق به رخم بسته شده
 در نبردم همه دم باشبح دیو زمان
 ترک شیرین بنمودم به هوای شکری
 مسکنم قلّه قاف است دریغا چه کنم
 جز به خود در همه عالم هستی جانا
 در دل اندیشه سیر و سفرم هست ولی
 آه از این هستی چرکین ثمری نیست مرا
 از حضر نیز به غیر از ضرری نیست مرا
 حیف یاران طریقت سحری نیست مرا
 جز در خالق بخشنده دری نیست مرا
 در مصاف شب من شب سپری نیست مرا
 در بیابان تجرد شکری نیست مرا
 بهر پرواز چو سیمرغ پری نیست مرا
 دگر امید به شخص دگری نیست مرا
 همراه و هم جهت و همسفری نیست مرا

تیره آه

این شب تیره سحر دارد نمی دانی مگر هر سحر نوری به بردارد نمی دانی مگر
 ای که کردی خانه امید ما زیر و زیر زیر این مطلب زبردارد نمی دانی مگر
 اجنبی از روزن دیوار می آید درون ابلها این خانه در دارد نمی دانی مگر
 می رود از روزن دلها به گردون تیرآه آه مظلومان اثر دارد نمی دانی مگر
 بی سروپایان عالم جمله بی زور و زرند بی هنر "تنها" هنر دارد نمی دانی مگر
 دیبا از شعرای صاحب نام خوی در حق این شاعر غریب تنها قصیده ای دارد که به اییاتی
 از آن اشاره می شود.

تنها چه غریبانه شدی منزوی آخر چون من نکند کس غم جانسوز تو یاور
 من نیز چو تو سوخته ماتم و دردم اما چو تو خون خورده و لب دوخته بهتر
 مزد سختت به به خالی است ولیکن با به به خالی نشده لب ز کسی تر
 افسوس که آن رایحه شعر دل انگیز یک دم نشده ذائقه کور و شل و کر...
 ز غزلهای ترکی تنهاست:

ای کله بسقینیمده که سن مرکز غمسن بورنوندان آخیب گهلدی "حسین" هر نه سوت امسن
 کونلوم جگرم سنده ارومیه قان اولدی ای قد بو جوانلیقدانه اولدی بئله خمسن
 پروانه اولوب جسم نگاریم اودایاندی ای قلب سن الله دئه گوروم شعله شمس
 ای قدی بوکولموش آنا گهل دردیمه بیرچات آخرده بونو عیله اوزاق گزمه ده دمسن
 من دردیمی اظهار ائله مم هرکسه بیلین سن بیل من بیچاره یه سن اهل حرمس
 آغزیم آجیدی زهر کیمی باغرمی دوغرور یالینکی چوره ک سن منیم آغزیمدا ورمسن

رنگیم سارالیب قامتین دوختی پوزولدی خلوتده گوزوم آغلییان همشه نمسن
 حقیق آراد اضایع اولوب ایتمیه جکدیر ای خالق عالم سن اوزون حقه حکمسن
 ایندی چه کرم آه جگردن یا نارام من ای آه جگرسوز بتریان نیه سمسن
 ننهانی خداوند خلاص ائیله بوغمدن چون ثابت اولوب عالمه دریای کرمسن

* * *

منابع: مقدمه گلگشت عشاق

تذکره شعرای آذربایجان ص ۴۳۰

ادبیات اوجاغی ج ۱ ص ۱۳۰

آرشیو ارشاد اسلامی

اطلاعات شخصی

* صابر، سیدرضا (۱۳۱۲ - ۱۳۶۲ ه.ق.)

تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش خوی به پایان برد. در جوانی به سرودن شعر روی آورد و تخلص "صابر" را برای اشعار خود برگزید. در سن ۲۷ سالگی به ایروان رفته تا اهل اختیار کرد و تا پایان عمر در همانجا می زیست تا اینکه رخ در نقاب خاک کشید و دور از زادگاهش مدفون گشت. میرزا عباس از دوستان صابر شعری بر سنگ مزار او گفته که در آخرین مصراع آن جمله "شاعر شیرین مقال"^(۱) به کار رفته که به حساب ابجد تاریخ وفات او را نشان می دهد. بند زیر از مسمط اوست:

^۱ این عبارت ماده تاریخ وفات شاعری به نام «مطلع» اهل براغوش آذربایجان نیز هست که صرفنظر از تاریخ تولد شرح حالش تقریباً با صابر مطابقت دارد و احتمال می رود هر دو یک شخص باشند. (رجوع کنید به ص ۳۴۸ دانشمندان آذربایجان)

دلبر اگل گل که ایام بهارین وقتی دیر دامن صحرا ده سیر لاله زارین وقتی دیر
 موسم گلگشت، جام زرنگارین وقتی دیر سن کیمی فرخنده ذات گول عذارین وقتی دیر
 دور رخساریندا زلف تابدارین وقتی دیر لطف ایله جان آماغا چشم خمارین وقتی دیر
 گزرمگه رخسارینی بو دلفکارین وقتی دیر

منابع: دانشمندان آذربایجان ص ۲۱۰

آذربایجان ادبیات تاریخینه بیر باخیش ج ۲ ص ۳۲۱

* صابر، میرجلال (۱۳۳۳ - ۱۲۶۳ ش.)

سیدی از سادات جلیل القدر ارومیه و آزاده‌ای از آزادگان بود که با شغل سمساری روزگار می‌گذراند. پدرش حاجی میرجبار از مبارزان مشروطیت به شمار می‌رفت. صابر زمانی که آذربایجان در اشغال روسها بود به سبب سرودن اشعار وطنی و نکوهش عمل غاصبان دستگیر شد و باشهامت تمام از شعر خود دفاع کرد و اشغالگران را مهاجمان غاصب خواند. از آنجا که بخت یارش بود رهایی یافت. هنگامی که ارومیه به دستور مارشیمون و اسماعیل آقاسیمیتقو در آتش ناامنی ارامنه و اکراد می‌سوخت و کشتار و غارت اوضاع را بسیار اسفناک کرده بود دل حساس شاعر به درد آمده بالهام گرفتن از غزل خواجه شیراز و تضمین از آن وضع روزگارش را چنین ترسیم کرد:

الا یا ایها الصابر کنی طی مراحلها قدم آهسته بگذاری به خاک این منازلها
 شهیدان وطن خفته به خون آغشته کاکلها "الایا ایها الساقی ادرکاساً و ناولها"

"که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها"

زکوی کشتگان بشنو چسان فریاد می آید خبرده مادر ما را هماره درمحن باید
 دگر مارا نمی بیند دگر مارا نمی زاید "به بوی نافه ای کاخر صبازان طره بگشاید"
 "ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها"

زبان حالشان بشنو هر آنکس حال ما جوید سیه داغی که می بیند ز داغ زخم ما روید
 ز داغ لاله ها جوید هر آنکس لاله را بوید "به می سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید"
 "که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها"

طیبیامن اگر بودم به کشف راز خود قادر همه بر حال ما گریان شدی از غایب و حاضر
 ولی در بیج و تاب است وجه گوید بینوا "صابر" "همه کارم ز ناکامی به بدنایمی کشید آخر"
 "نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها"

گه از بیگانگان نالم گهی از دوست شد دردم عزیزان با چنین دردم هدف بر طعن نامردم
 کند بیگانه دلریش و نماید دوست دلسردم "مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هر دم"
 "جرس فریاد می دارد که بر بندید محملها"

تو از ایام خود گفتمی من از ایام نو حافظ زمان بخشید بهر مابلایی نو به نو حافظ
 به فرص نان جو گشته فبای ما گرو حافظ "حضوری گر همی خواهی از او غایب مشو حافظ"
 «متی ماتلق من تهوی دع الدنیا و اهلها»

تضمین فوق اگرچه ضعفهایی دارد اما بازگوکننده ایام آشفته و حال پریشان شاعراست.

۰ در ورود سربازان برای دفع اشرار گوید:

خیزید سر راه بشارت خبر آرید از یوسف گمگشته نشان برپدر آرید

آن پیرهن از جسم لطیفش بدرآرید یعقوب وطن ماه تو از چاه برون شد

اشرار وطن کوردل و غرقه به خون شد

صابر به فارسی و ترکی شعر سروده است دیوان خطی این شاعر در اختیار مرحوم

محمدتمدن یکی از مؤلفان تذکره بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی بود.

منابع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۳۲۲

کشکول کیا صص ۱۴۲-۱۴۱

کسب اطلاع از سرهنگ سپهیار

* صاحب دنبلی

دختر شهبازخان از امرای دنبلی و شاعره عهد فتحعلیشاه قاجار است. در شعر "صاحب"

تخلص می‌کرد. اعتمادالسلطنه مؤلف خیرات حسان و مشیرسلیمی مؤلف زنان سخنور به

اشتباه «شهباز» را که نام پدر اوست تخلص وی دانسته‌اند. ذکر او و شعرش در تکمله

زینت‌المداخیر تألیف میرزاصادق همای مروزی متخلص به هما آمده‌است و دو بیت زیر از

یک قصیده او در مدح فتحعلیشاه قاجار است که در تذکره‌ها ضبط شده است.

خرامد چون به خلوتخانه مغرب شه خاور کند ظاهر شهنشاه حبش از باختر افسر
مکن نومیدش از خدمت که «صاحب» را نمی باشد به جز درگاه تو امید واری از در دیگر

منابع: خیرات حسان ج ۲ ص ۱۱۸-۱۱۷

زنان سخنور مشیر سلیمی ج ۱ ص ۳۰۳

تاریخ تذکرة‌های فارسی چاپ دوم ج ۱ ص ۶۱۱

حدیقة‌الشعرا ج ۳ ص ۲۱۷۰

* صاحب قلم، سیف‌اله (۱۳۶۷ - ۱۳۹۹ ه.ق.)

در ارومیه متولد شده و به دبیرالممالک شهرت داشت. پدرش علی خان سرتیپ از خاندان افشار ارومی بود. وی تحصیلات خود را در مکاتب قدیمه به پایان برد. زبان فرانسه را در ارومیه در میسیون فرانسوی فراگرفت. او زبانهای روسی، عربی و ترکی استانبولی را به خوبی تکلم می‌کرد. از خطاطان بنام روزگار خود بود و در بین مردم محبوبیت خاصی داشت. در غائله ارومیه فداکاری‌ها از خود نشان داد. اواخر عمر خود را در تهران سپری ساخت و در همانجا به درود حیات گفت.

منبع: تاریخ عمومی آذربایجان ص ۳۸۲

* صاحب قلم، میرزا آقا افشار (متوفی بعد از سال ۱۲۹۴ ه.ق.)

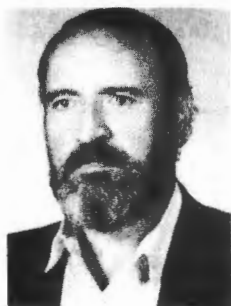
از اهالی ارومیه و در حسن خط به ویژه نستعلیق سرآمد عصر خود بود. چندین کتاب به خط وی در استانبول چاپ شده از جمله گلستانی است که با قلم نستعلیق ریز در سال ۱۲۹۱ نوشته و چاپ شده و بسیار شایان تحسین است. مدتی در استانبول بود سپس به آذربایجان بازگشت و در سال ۱۲۹۴ کتیبه سر در مسجد جامع را به خط زیبایی روی سنگ نقر کرد و حواشی آن را با خطوط اسلیمی نقش نمود و اسامی چهارده معصوم را بر آن نوشت.

منابع: ریحانة الادب ج ۳ ص ۳۸۲

سرزمین زردشت صص ۲۴۷-۲۴۶

دانشمندان آذربایجان ص ۳۶۶





* صادقپور، محمود «شامی» (متولد ۱۳۲۷ ش.)

وی در روستای "بارجوق" از محال بکشلوی ارومیه در یک خانواده کشاورز تولد یافت. تحصیلات او تا ششم ابتدایی است. بنابه گفته خود از سیزده سالگی شروع به سرودن شعر کرده و از کودکی شیفته ادبیات محلی (فولکلور) بوده است. قصه های

حماسی و داستانهای دل انگیز عاشقانه در ادبیات آذری باضافه انواع سروده ها او را بیش از پیش مجذوب ساخت آنچنان که یک روز بدون اینها آرام و قراری نداشت. او با شعر گریه می کرد و با شعر می خندید. همین الفت او با شعر بود که امروز او را یکی از شعرای خوب آذربایجان غربی می دانند. شامی با بیشتر شعرای آذری در ارتباط بوده و هست. در حال حاضر مجموعه شعری از او تحت عنوان "طبیعتین قوینوندا" (در دامن طبیعت) به زبان ترکی به چاپ رسیده و مجموعه های دیگری به نام "داشلی یول" و "آی دیزه دوشنده" آماده چاپ است. وی در کنار اشعار ترکی بندرت شعر فارسی هم می سراید. اشعارش اجتماعی باتلفیقی از حماسه و طبیعت است در طنز هم دستی دارد. شامی اینک در ارومیه کارمند سازمان تعاونی شهر و روستا است و همچنان به فعالیت هنری مشغول است.

شعر و هنر شامی: هنر شاعری وی در کتاب طبیعتین قوینوندا به خوبی تجلی کرده است. بانگرشی ساده او را شاعری می بینیم که از محیط روستایی خود کاملاً متأثر است. در این مجموعه چنین می نماید که شاعر از خود بیرون جسته و باتمام وجود، تعین فردی اش را در طبیعت مستهلک ساخته و با آن یکی شده است وی با نگاه تیزبین و اندیشه گرای خود از کوههای مغرور آشیان عقابها و دره های مسیر سیلابهای خروشان، دشتهای

سرسبز و فراخ، رودهای پرزمزمه و درختان قامت افراشته و آواز پرندگان الهام گرفته است. اندیشه در صلابت کوههای سرکش و دره های خشن روح حماسی او را پرورش داده. رودها و نغمه پرندگان و نسیم روح پرور موجب لطافت این روح حماسه طلب شده است. بنابراین او را می توان شاعر طبیعت و حماسه توأمان نامید. آنجا که از شجاعت و غیرت و نبرد سخن به میان می آورد از طبیعت جدا نیست به عبارت دیگر روح طبیعت او را در حماسه نیز رها نمی کند. قطعه "توفنگیم" (تفنگم) شاهد این مدعا است که ابیاتی از آن ذکر می شود.

ای منیم دار گونده یولداشیم توفنگ	وطن سنگرینده منه دایاقسان
ای گوزل همدیم سیر داشیم توفنگ	تاریخده بیرشانلی حماسه یاراد
دره لر جینگیلدیر داشلار توکولور	سن سینهم اوستونده آچیلان زمان
سکوت پاراچالانیر ظلمت سؤکولور	آهولار دیکسینیر قارتال لاراوچور

معانی بدیعی که شامی در تابلوهای طبیعت آفریده تنها برای رساندن مقصود نیست بلکه مایه های زیبایی و هنر در آن بسیار است. مخصوصاً این هنر وقتی تجلی می کند که طبیعت با روح وی به نجوا می نشیند و درخشندگیهای خود را به او می نمایاند. مانند این ابیات:

نور یاییلیریاواش یاواش عالمه	قیزیل گونش باشین قوزور افقدان
سینخ منشه یه قوشلارسالییر هممه	آغ گول کیمی آچیلدیقجادان یشری
زالال سو یوگوزگو کیمی اشیلدیر	ماوی گولون کناریندان گنچیرم
قمیش لرین یارپاق لاری خیشلدیر	سحرئیلی سرین سرین اسیری

یا این بیت که تعبیر زیبا و شاعرانه او از خورشید است:

دوبوشلردن چیخمیش یارالی گونش آخیدیر چایلاراقیزیل قانینی

نام این شاعر در تذکره شعرای آذربایجان و ادبیات اوجاگی ذکر شده است. وی شاعری

است از اهل سنت و مذهب شافعی دارد. و این ابیاتی از یک غزل اوست:

اگر بیربول صبا گنجه گوزل بارین دیاریندان	اله راؤز باشینا من تک یولون گرد وغباریندان
بیلیر سیز چکدیلرداره نجه منصور حلاجی	منیمده کونلومی آسمیش اوزلف تابدار یندان
منیله صحبت ایله رکن گنجه آی دا اونوگورجک	اوتانجاق قیزکیمی قاچدی اوزون گیز لتدی عاریندان
فلک اونندان جدا سالدی منی بیر عمر آغلالتدی	همیشه ایله رم نفرین گوروم چیخسین مداریندان
پریشان زلفونه بتزه رسینق کونلوم پریشاندیر	سوروش بیر عاشقین جانا پریشان روزگاریندان
سنین اوگوزلرین ظالم منی مجنون شهراثتدی	قوور هرکس منی گورجک داش ایله اوز کناریندان
کونول پروانه عاشققدیر یاناراماسسی چیخماز	آلیش سنده دوام ایله شکایت ائتمه یاریندان
اگر قهریم کناریندان گوزل یارین یولودو شه	مین ایل بوندان قاباق ثولسه دورار «شامی» مزاریندان

منیم آنام

منیم آنام. منیم آنام	محبتین بولاقدیر
منیم آنام. منیم آنام	نجه گونون قوناقدیر
یاز بولودی کیمی دولوب	سارالیب گورنجه سولوب
منیم آنام. منیم آنام	بیردری بیر سوموک اولوب
عمری باشاچاتماقدادیر	خسته دوشوب یاتماقدادیر
منیم آنام. منیم آنام	گونش کیمی باتماقدادیر

ایش دئمگه قشیماز منه	نه بؤیوک نعمندی نه نه
منیم آنام. منیم آنام	ناخوش، ناخوش ایشلرگنه
اللری وار قابار قابار	عمری بویو چکیب فشار
منیم آنام. منیم آنام	نهره چالخار، چۆره ک یاپار
آلاق ائلر، اکین اکر	آچار، به لر، سۆکر، تیکر
منیم آنام. منیم آنام	گئجه گوندوز زحمت چکر
هرالینده مین بیرهنر	ساغین ساغار، بیچین بیچر
منیم آنام. منیم آنام	آرواد دگیل بیر اردی ار
وفالی بیرسیرداش اولوب	آتاماییریولداش اولوب
منیم آنام. منیم آنام	یامان گونده قارداش اولوب
باشیم اوسته پروانه دیر	هیچ یورولماق بیلمز نه دیر
منیم آنام. منیم آنام	دئسم غملی افسانه دیر
نه پیس گونلر گوروب گۆزی	ئولوب اوغلو ئولوب قیزی
منیم آنام. منیم آنام	نیسگیل لرین دئییه راؤزی
باشیم آلیب دیزی اؤسته	هر زمان اولموشام خسته
منیم آنام منیم آنام	ساچین یولوب دسته دسته
دعاسی اولمادی یامان	ایمدن اینجیهن زامان
منیم آنام منیم آنام	نه یاخشى دیرآلاه آمان
انلیک، کیرشان یاخمادی هنج	بیراؤزونه باخمادی هنج

قیزیل گوموش تاخمادی هنج	مینیم آنام. مینیم آنام
شرف، غیرت، ناموس وقار	بونلار اونداهامیسی وار
یادکیشی دن یاشماق توتار	مینیم آنام. مینیم آنام
سودون امدیم زیرین - زیرین	بالدا وئرمز اونون یثرین
لای لای دئدی شیرین شیرین	مینیم آنام. مینیم آنام
نازالاملار، بایاتیلار	سینه سینده قاتار - قاتار
اوستادیمدیر هله ده وار	مینیم آنام. مینیم آنام
قیش گنجی سی توکرقارین	نوغول کیمی نارین نارین
دئیهر قدیم ناغیل لارین	مینیم آنام. مینیم آنام
نماز قیلار گنجی یاری	ساخلامنی دعالاری
چکدی منی شعره ساری	مینیم آنام. مینیم آنام
شامی یم گورمه یم یاسین	اوسیلر کونلومون یاسین
آرزوم بودور چوخ یاشاسین	مینیم آنام. مینیم آنام

آی اشیقیندا

منه الهام وئرهر ساکت گنجی لر	کنندین طبیعتی آی اشیقیندا
اؤزگه عالمی وارگوره سن اگر	بوعجیب خلقتی آی اشیقیندا
مئشه سنفونیزی سیرسیراسسی	چیچک لرین عطری یئلین نفسی
گنجی قوشلارینین حزین نغمه سی	آرتیریر حیرتی آی اشیقیندا
دوم دوری چایلارین سویی شاریلدیر	سیلدیریم داشلارا ده بیر خاریلدیر
اوزاقدان باخاندان پارپار پاریلدیر	دنیزین وسعتی آی اشیقیندا

یوخوا گئیدیڭر بوگوزهل دیار	یئرلرین، گویلرین تماشاسی وار
باخدیقجا گورسه نیرداها آشیکار	داغین عظمتی آی اشیقیندا
آجیب تیمساح کیمی آغزینی دره	اولدوزلو گؤلده وار باشقامنظره
تپه دن باخیرام گوزه للیک لره	آلیرام لذتسی آی اشیقیندا
جنگل تالانلا آغدیڭر قارادیڭر	بولودلار هاوادا پاراپارادیڭر
کونلومده مین جوره احساس یارادیڭر	گنجه نین حالتی آی اشیقیندا
باخیرام دقت له آخاربولاغا	سیغمازونون وصفی دیله دوداغا
پیچیتیلار کیمی گلیرقولاغا	سولارین صحبتی آی اشیقیندا
اوره گیم دو یو نور گوزوم انتظار	اونییه گلمه دی گوره سن نه وار؟
یول لارا باخیرام ده لی بیقرار	چکیرم حسرتی آی اشیقیندا
جانیم آیریلیقدا اود توتوب پیشدی	اویالان دانشماز بوننجه ایشدی
باشیمدا بوفیکیر بیردن یئتیشدی	گوروندی قامتی آی اشیقیندا
یاپیشدیق ال اله گزدیک چمنی	گل لره بور ونوب کندین کوشنی
شامی یم حیرته سالیردی منی	طبعمین قدرتی آی اشیقیندا

منابع: مقدمه طبیعتین قوینوندا

تذکره شعرای آذربایجان ج ۱ ص ۴۴۲

ویژه نامه انجمن ادبی بهار ۷۲ شماره ۱

ادبیات اوجاغی ج ۱ ص ۱۴۳

آشنایی و ارتباط با شاعر



* صادق زاده، مختار (متولد ۱۳۲۸ ش.)

از مداحان و شاعران اهل بیت طهارت است که در یک خانواده کشاورز روستایی به دنیا آمد. تحصیلات خود را تا پایان ابتدایی در قریه نظرآباد از توابع ارومیه پایان برد و به دلیل عدم امکانات از ادامه تحصیل باز ماند. از دوران جوانی به سبب علاقه‌ای که به

خاندان عصمت به ویژه حسین بن علی علیه‌السلام داشت به مداحی پرداخت سپس به سرودن شعر روی آورد و با صدای گرم و محزون خود به مجالس حسینی رونق بخشید و اینک نیز نوای مختار، شور بخش محافل عاشورایی است.

بخشی از اشعار وی در واقعه عاشورا است و بخش دیگر زمینه‌های اخلاقی و اجتماعی دارد. مداحان و عاشقها از سروده‌های وی در مجالس سود می‌جویند. او بیشتر به ترکی و گاهی هم به فارسی شعر می‌گوید. تاکنون مجموعه‌های «سنگر عشق» و «سودای عشق» از وی به طبع رسیده است.

از اوست:

اینانماکیم دئسه ای دل بو دنیاده وفا گوردوم	گوز آچدیم ملک دنیانی بوتون محنت سرا گوردوم
باخیردیم دقت ایلن صفحه تاریخ دنیابه	بقا یو خدور هیچ انسا نه اولار بیر بیر فنا گوردوم
یولوم فریستانا هر وقت دوشنده باخدیم عبرتله	باتیبیدیر توپراق آلتیندا هامی شاه و گدا گوردوم
مقام و مکننت و جاه و جلالت اعتبار ائتمه	بوتون من - من دئیبه نلرده قالیبیدیر زیر پا گوردوم
اگر وار ثروتین یوخسول لارا گردن دو توب گولمه	گدانی شاه ائدر دست قضا شاهی گدا گوردوم
بئش اون گونلوک کئفه خاطر انا الحق سویله مه قارداش	انا الحق سویله ین لردن عجایب ماجرا گوردوم
انا ربکم الاعلی دئیبه نلر ایندی توپراق دیر	بوروب بوینون قدر قد دین اگیب دست قضا گوردوم
سالار باشین اشافه هر آغاجین اولسا چوخ باری	فقط بارسیز آغاجین قد دینی دایم رسا گوردوم

عدالت درسی نی و نردی علی بن ابی طالب
سئوال ائندیم نه دن تازه لباسه رغبتین بوخودور
بویوردی بو عدالتدن دگیل آیین دینیمده
اشاره ائیلهدی نعلیننه سلطان مظلومان
گورنده فبریمی بیر گون دئییه ر بیر رهگذر مختار
دئبیر راوی کی اگنبنده اونون کهنه فبا گوردوم
اشاره ائنددی بیر مرد فقیره مرتضی گوردوم
گیبیم من جامه فاخر بیرین تا بینوا گوردوم
بو دنیادن بو نعلینی بویوردو پربها گوردوم
نه دن دیر لال اولوبسان من سنی شیرین صدا گوردوم

حسین عشقی

کیم حسین عشقینه عالمده گرفتار اولدی
دریا دور گوز یاشی گوزلرده آخیر قدرینی بیل
واردی بیر عده دبیر بوشلا بو افسانه لری
شیعه لر غیرتیزه قربان اولوم همت ائدین
بو ابوالفضل علمی شان و شرافتدی بیزه
کیم امانتده خیانت ائده بی غیرتدی
باخما بیر عده سی آرخائن پستین سوزونه
بو قرا پرچمی الدن اله وئریخ تا کی
بو علم خاطرینه کوفه ده دوغراندی علی
روز محشرکی گه لر فاطمه فریادیمیزا
اوردا هر کس گووه نر الده کی سرمایه سینه
دشمن عترت و قرآن و وراجاقدیر باشینا
بو همان باشیمیزه سایه سالان پرچمدی
ساخلا بوردا سن اونوی اور داسنی ساخلیاجاق
آدی دبللرده قالیب شهرة بازار اولدی
آناسی فاطمه بو درده خریدار اولدی
ریشخند ائیلیری گوردو کجه بو دیوانه لری
قویماین بوش قالا زهرانین عزاخانه لری
آغامیز کیمدی گورون مایه عزتدی بیزه
بو علم زینب کبرادن امانتدی بیزه
قوی باتا اوخ کیمی بو قاره علملر گوزونه
عاقبت نا پشیراریخ صاحب عصرین اوزونه
بو علم خاطرینه دوشدی ابوالفضلین الی
بو قرا پرچم اوگون محضر جانانه گه لی
عملین اولسا چاتارسان شهدا پایه سینه
بیغیشار اهل و لابو علمین سایه سینه
انسیا کولگه سینه دالدا انان پرچمدی
او جالاندا دئییه جاقسان بو همان پرچمدی

* صادق موسوی، میرعلی «حامد ماکویی» (متولد ۱۳۰۸ ش.)



او سیدی از سادات و شاعر پرتلاشی است و از ذوق خوبی برخوردار است. در کودکی از سایه پدر محروم ماند. از شش سالگی به تحصیل آغاز کرد ولی قبل از اینکه دوره متوسطه را به پایان برساند از تحصیل کناره گرفت.

در سال ۱۳۲۶ به استخدام آموزش و پرورش درآمد و به صورت پیمانی مشغول تدریس شد سپس ادامه تحصیل داده موفق به اخذ دیپلم شد. در این زمان بود که به شعر روی آورد و با تخلص «حامد» به سرودن پرداخت، وی بعد از مدتی به اداره فرهنگ و هنر انتقال یافته به هنر موسیقی و خط نیز علاقه مند شد.

حامد در خفقان عصر پهلوی به فارسی شعر می سرود ولی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی که زمان رویش و باروری زبان ترکی بود به سرایش شعر به زبان مادری پرداخت تا دین خود را به ادبیات این زبان ادا کند. وی در سال ۱۳۵۸ به مقام بازنشستگی نایل آمد و بعد از آن به اداره یک کتابخانه در ماکو مشغول شد.

دیوان غزلیات ترکی این شاعر به خط خودش با مقدمه یحیی شیدا توسط انتشارات رودکی ارومیه به چاپ رسیده است، اثر دیگر او «سلام به حیدربابا» ترجمه فارسی حیدربابای استاد شهریار است و «خاطره لر» مجموعه دیگری از اشعار اوست.

شعر و هنر شاعری حامد ماکویی: او را در دیوان غزلیات ترکی شاعری می بینم شیفته و شیدا که تمام آهام خود را از عشق می گیرد. در آفریدن معانی غزل از واژه ها و قوافی فارسی به نحو دلنشینی استفاده می کند آنچنانکه در کاربرد آنها تضاد زبانی کمتر به چشم می خورد

و این هنر شاعری اوست که از ترکیب دو زبان یک معنی واحد ایجاد می‌کند. مانند ابیات زیر:

خیال‌مدن کچرسن هر رخ زیبانی گوردو قجه	دوشرسن یادیمه هر قامتی رعنائی گوردو قجه
کونل قانه دونه هر لاله نعمانه باخدی قجا	چیخار ناله گویه هر بلبل شیدانی گوردو قجه
گوز اوسته اگلشن قاشون کیمی خونریز تیغ اولماز	گوزوم ده نقش باغلار خنجر برانی گوردو قجه

یا غزلی به مطلع:

چکیب دیرایندی کیم زولفون دل عشاقی زنجیره گوزون قربانیام جورا تمه چوخ پابسته نخجیره

بیشترین غزل‌های او را غزل‌های مردف تشکیل می‌دهد، مطالعه عمیق دواوین شعرای فارسی زبان در ذوق و قریحه این شاعر در معنی‌پردازی و مضمون آرایي اثر مستقیم گذاشته است. در شعر «شاعراولمیه جاق» «شاعر نمی‌میرد» به تقدیر از شعرایی همچون رودکی، حافظ، سعدی، فردوسی، نظامی، باباطاهر، مولوی، عراقی و غیره پرداخته و گاهی از مضامین این بزرگان سود جسته است، چنانکه در این مصراع به خواجه حافظ توجه دارد:

«گورموشوخ جام می ایچره طلعت جانانه نی» که حافظ گفته: «ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم» از توجه به شعر شاعران بزرگی چون استاد شهریار و علی آقا واحد و فضولی هم بی‌بهره نیست. در بیان سوز و گداز به باباطاهر متوجه است آنجا که شاعر پرسوز همدان می‌گوید:

دل عاشق بود گرگ گرسنه که گرگ ازهی هی چوپان نترسد.

حامد می‌سراید:

منی قورخودما رنج عشقندن ای عشقندن غافل محبت مبتلاسی هی هی چوپانیدن قورخماز

در غزل‌های عرفانی هم موفق است اما به نظر می‌رسد که بعضی از نکات ظریف عرفان از چشم تیزبین این شاعر دور مانده یا تسامح روی داده است. آنجا که می‌گوید:

عقل و ادراکیله باخسان حالیمز معلوم‌دور عالم معناده بیر صاحب‌نظر دیوانه‌ایک
عقل در شناخت عالم معناکه عالم عشق و بیرنگی است ناتوان است و در احوال عارف
عاشق (صاحب‌نظر دیوانه) تصرف ندارد که گفته‌اند:

عقل در راه عشق نابیناست عاقلی کاربوعلی سیناست .
یا: عشق اینجا آتش است و عقل دود عشق چون آید گریزد عقل زود
اما در ابیات پایانی غزل این نقص را اصلاح کرده می‌گوید: «غرق دریای جنون ایک عقل
لن بیگانه ایک»

بیشتر اوزان غزلیات این شاعر را اوزان طرب انگیز تشکیل می‌دهد این اوزان زیبا با غنای
موسیقی کناری، شعر او را باشکوه می‌سازد.
از غزلیات اوست:

وای سنه کونول قوشو

کنج لبونده خال بیر، طره مشکفام ایکی	وای سنه کونول قوشودانه بیر اولدودام ایکی
زاهد و محتسب له من مجلس بحث فورموشوخ	هیچ مجاب اولور مگر پخته بیر اولساخام ایکی
حسنله فاره تللرین گوندوزو موایدثب قرا	نیله مک ایندی ای صنم گون بیر اولوبدوشام ایکی
هرایکی نرگسون عجب جام شراب ناب دور	عالمی زیر و روائدر مست بیر اولساجام ایکی
وعده وصله شاد اولوب حیف وفاوی گورمه دیم	عاشقه کسرشانی دور دیل بیر اولاکلام ایکی
منله بوقان اولان کونول سایه به سایه دمبدم	سنله سورونوخ هریشره خواجه بیر و غلام ایکی

خوشدور

جانیم هله ده خاطر جانانيله خوشدور	بوهدهد بیچاره سلیم نیله خوشدور
نیلیم کی بوزنجیره چکیلیمیش دلی کونلوم	ایللردی ا، گیسوی زر افشانيله خوشدور
بیلیم قارا خالدور دوزولوب لبلرین اوسته	یا خضر اوتوروب چشمه حیوانيله خوشدور
هر دم سنه لایق سوز آچار طوطی طبعیم	البته کی طوطی شکر ستانيله خوشدور
کونلوم ده نه غملر قالانیب بیریرین اوسته	بو وحشی ده نیلیم غم پنهانيله خوشدور
انسانلیقا لایق اولان انسانه مریدم	خالق اوزوده حق سئون انسانيله خوشدور
هجرینده اویارین نه بلاگلسه ده حامد	صبرایله کی طوفان قوشی طوفانيله خوشدور

قامت یاری گورنده

قامت یاری گورنده داهآرتار هوسیم	قورخورام چولقایامجنون کیم دنیانی سسیم
شانه ووردوقجا قارا زولفونه یاریم گنجه لر	صبحه تک مشک یایارعالمه فراش نسیم
طوق زنجیر جنون ایچره پریشانندی گونوم	تنگ اولور محتیم آرتدیقجادا بندیم قفسیم
عشق کروانینه من بیر قوجامان ساریانام	بورویوب عالمی باشد ان باشابانگ جرسیم
باخیرام مهر و محبت بوتون افسانه ایمش	داها آلانمارام عالم ده بسیم دورکی بسیم
حالیمه یانمادی بیرکس منی یاندیردی بوغم	بوغولور سینده بو درده بوغولموش نفسیم
صانکه اوزشهرودیاریم ده غریب بیربابایام	باخیرام هر طرفه واردی نه آرхам نه کسیم
دئسن اوز دردیوی حامدینه جانانیوه دئه	یسنه جانان اولاجاقدوربیلرم دادرسیم

تاعشق طلوع اتدی ایشیم مشکله دوشدو
گرداب بلایچره سئنب کشتی قلییم
یاریم منی آتدی گیدیب اغیارله گزدی
ازلده فلک یازدیقینی قسمت ایدنده
سینه‌ده مژه ن ناوکی مین لاله بیترمیش
بیرلحظه اوگیسوی سیاهه نظر اتدیم
ای کاش ازلدن سینه بئل باغلامیدیم
ترک ایله مه حامد سرکویون اونگارین

دیوانه لیگیم شهری ده دیلدن دیله دوشدو
افسوس که هر تخته‌سی بیر ساحله دوشدو
من بخت قرانینده قراری بئله دوشدو
گؤل خاره نصیب اولدو خزان بولبوله دوشدو
صدشکریوگؤلشن ده یه تیب حاصله دوشدو
بیر عمر اولوب گردنیمه سلسله دوشدو
بئل باغلادی لیلا سینه مجنون چوله دوشدو
شکرایله گذارون بئله بیرمنزیه دوشدو

* * *

جان تنگه گلیب بیرگوزلین دردوغمیندن
زولفوم آغاریب حسرت چشم سیهیندن
بیرجنت ماوانی رخ یارده گوردوخ
یامحرم عشق اولماقاجان مولکونی ترک ایت
من کشمکش عشقده فرهادی بگندیم
اغیارله گزمن من محنت کشی یادایت
ای کاش دالرنجا سورونوب سایه اولیدیم
دردیندن اولن حامدین آل جانینی قویما

بیرلحظه کونول اولمادی راحت ستمیندن
قددیم بوکولوب فرقت گیسوی خمیندن
سن وصف ایله زاهد هله باغ ارمیندن
یابوشلابو سودانی چئخ عشقین حرمیندن
قان ایچره باتیب چکمدی شیرین دهنیندن
یادایتسن اگر وعده لریندن قسمیندن
گوتتوقجه قدم بلکه اوپیدیم قدیمندن
بیچاره نی مایوس اولالطف وکرمیندن

منابع: مقدمه غزلیات حامد ماکویی

* صدر الشریعه، آقامیرزا امسیح

وی از علمای ارومیه بود در طریقت ذهبیه سیر و سلوکی داشت و از مریدان جلال‌الدین
مجدالاشراف قطب سلسله ذهبیه بود و اشعاری در مدح مراد و مرشد خود دارد.
از اوست:

هلال ماه رجب چون رزخ نقاب انداخت

غریو و ولوله در جان شیخ و شاب انداخت

«مسیح» جرعه ای از دست مجدالاشرافش

چشید مست شد و چنگ در رباب انداخت

منبع: سخنوران آذربایجان، ص ۹۲۴

جلالیه ج ۲ ص ۲۶۵-۲۶۱

* صدر محقق، سید حسین (۱۳۳۳-۱۲۵۷ ش.)

فرزند میرفتاح نقیب السادات و از علمای بزرگ ارومیه بود، بعد از اتمام تحصیلا
مقدماتی در زادگاه خود به تهران سپس به عتبات عازم گردید و از محضر اساتید بزرگ که
فیض کرد و پس از اتمام تحصیل با درجه اجتهاد به ارومیه بازگشت و به ارشاد مردم مشغول
شد. وی در حکمت قدیم و منطق نیز تبحر زیادی داشت .

منبع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی

* صدری افشار غلامحسین (متولد ۱۳۱۳ ش.)

در جوانی به تهران رفت و در آنجا به طرفداران مصدق پیوست و بعد از شکست مصدق مورد آزار و اذیت رژیم پهلوی قرار گرفت، عاقبت به ارومیه بازگشت و در قرائتخانه ملی به کتابداری مشغول شد، مدتی در داروخانه نسخه پیچی می‌کرد اما چون از اطلاعات وسیع و دانش پرباری مایه داشت بار دیگر از شهر خود هجرت کرد و در تهران ماندگار شد تا به تألیف و ترجمه بپردازد، وی به زبانهای عربی و انگلیسی تسلط کامل دارد و از رموز ترجمه بخوبی آگاه است. آثار متعددی ترجمه کرده که معروفترین آنها «مقدمه بر تاریخ علم» است. در انتشار چند مجله علمی شرکت داشته و کتابها و مقالاتی در زمینه تاریخ و تاریخ علم نوشته است. بعضی از تألیفات او عبارتند از: «تاریخ در ایران» «سرگذشت سازمانها و نهادهای علمی و آموزشی در ایران» «کتابنامه علوم ایران» «فرهنگ مترجم».

از ترجمه‌های اوست: «معماری ایرانی» «تاریخ ریاضیات» «مقدمه بر تاریخ علم» «انگلیسیان در ایران» «مطالعه تاریخ ریاضیات و تاریخ علم» «کورزاد» «تاریخ ادبیات ایران از ادوارد براون از فردوسی تا سعدی» که کتاب دوم از مجلد دوم (از سنایی تا سعدی) ترجمه اوست.^(۱)

وی «مآثر سلطانی» و «دو سند از انقلاب مشروطه» را نیز تصحیح کرده و به چاپ رسانده است. صدری افشار از متفکران خوش ذوقی است که در شعر نیز دستی دارد. دو مجموعه شعر «ابره‌ای سرگردان» و «بت پرست» از اوست که در سالهای پیش به چاپ رسیده است. اینک از مثنوی بلند داستانی او که در مذمت بی‌دانشی است^(۲) به ذکر ابیاتی قناعت می‌کنیم.

۱- این اثر از انتشارات مروید است. ۲- این مثنوی یا آورد داستانی از گلستان سعدی است.

دور از شهر در میان دو کوه	جنگلی بود سرکش و انبوه
روستایی درون جنگل بود	کهنه ویرانه‌ای غبار اندود
روزگاری گذار یک شیاد	اندر آن کهنه روستا افتاد
مردمی دید احمق و نادان	همگی بیسواد، پیر و جوان
گفت با خود چه جای زیبایی است	وہ چه خوش دلکش و تماشایی است
حقه من سوار خواهد شد	کار من شاهکار خواهد شد
رفت و گفت این منم که دانایم	گره از کار خلق بگشایم
سینه من خزانۀ اسرار	دستم‌هایم شفا دہ بیمار
مرغ را از هوا به زیر آرم	در دل سنگ پنبه می‌کارم
خلق بیگانه از سواد و هنر	همه کردند حرف او باور
چند روزی چو ماند در آن ده	بنده او شدند از که و مه
زین حوادث گذشته روزی چند	عالمی با سواد و دانشمند
بهر کاری برفت در آن ده	به دہی کاندر آن نرفتن به
دید شیاد و حیلہ بازی او	حقہ‌های مرید بازی او
رفت و گفت آخرت حیایی نیست	یا ترا شرم از خدایی نیست
مرد شیاد این سخن چو شنید	خشمگین گشت و حرف او ببرید...

* صدری، علی (متولد ۱۳۲۸ ش.)



وی از خاندان جلیل‌القدر حاج محمد رحیم نایب‌الصدر افشار ارومی از بزرگان طریقت و از همفکران میرزا ابوالقاسم فراهانی است که ترجمه‌اش در همین وجیزه آمده است.

صدری متولد میاندوآب و بزرگ شده ارومیه است. بعد از اخذ

دیپلم ریاضی وارد دانشکده افسری گردید اما چون طبع حساس و روح لطیف او با روحیه نظامی‌گری سازگار نبود پس از مدتی آن را رها کرد. او از نوجوانی با شعر انس و الفتی داشت و نخستین استاد مشوقش علاالدین تکش (بیگلریگی افشار) یکی از نویسندگان تذکره بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی بود. مرحوم تکش طی نوشته‌ای به صدری لقب صدرالشعراپی داد. وی در دوران تحصیل در دانشکده افسری با اساتید ادب وقت نیز آشنایی یافت همین آشنایی پای او را به محافل ادبی و انجمن‌های شعر و ادب کشانید که شرح مفصل آن را در یک قصیده به تصویر کشیده است.

صدری در اکثر مجامع هنری استان‌های کشور تقریباً چهره‌ای آشنا است. استاد مهرداد اوستا در حقش گفت: «صدر هر جا که نشیند صدراست.» او کارمند بیمه بود و به تازگی بازنشسته شده است.

شعر و هنر شاعری صدری: از طبع والایی برخوردار است، حافظه‌ای نیرومند دارد و اشعار فراوانی از شعرای ماضی و معاصر در صندوق ضمیر او محفوظ است به طوری که برای هر موقعیتی و هر سخنی ابیاتی از حافظه خود بیرون می‌کشد. در بدیهه‌گرایی و حاضر جوابی زبانزد است.

در کنگره حکیم ابوالقاسم فردوسی در جمع استادان خراسان و شعرای حاضر در یک طرح اقتراحى که وسیله آزمایش قدرت شاعری شعرا است توانست فی‌المجلس با واژه‌های متجانس و نامتجانس، رباعی‌هایی بسازد و توان خود را نشان دهد و تحسین حاضران را برانگیزد. رباعی زیر با التزام کلمات موج، طوفان، نوح و گرداب یکی از آن آنهاست:

هر موج که از بحر سخن برخیزد طوفان کلام من بدو آمیزد

من نوحم و طبع من چنان کشتی کی نوح ز گرداب بلا بگریزد

صدری اگر چه در انواع سبکها و قالبهای شعری تبحر و سرایش دارد اما قالب قصیده را ترجیح می‌دهد به همین خاطر به شاعر قصیده معروف بوده و متمایل به سبک خراسانی یا ترکستانی است. سروده‌های این شاعر جزالت و پختگی دارد، در قصایدش گاهی از قافیه‌ها و ردیفهای مشکل بهره جسته و بخوبی از عهده برآمده است اگر چه این امر موجب شده که برای یافتن قافیه از واژه‌های ثقیل عربی و دور از ذهن استفاده کند اما سادگی بیانش ارزش کارش را حفظ کرده است مانند قصیده «حل اختلاف» که در آن از قافیه‌هایی مانند زعاف (هلاک کننده) اعتساف (ظلم و ستم کردن) و غیره بهره برده است.

وی در ساختن ماده تاریخ نیز مهارت دارد و تاریخ‌هایی در فوت گذشتگان از مشاهیر ساخته است. بیش از پنجاه هزار بیت شعر در قوالب مختلف سروده اما نسبت به چاپ و نشر آنها تمایلی از خود نشان نمی‌دهد.

اینک نمونه‌ای از غزلیات و قصاید این شاعر:

تا چند چنان شعله به هر خار و خس افتم آواز قناری شوم و در قفس افتم

اکنون که ز من بی‌هنران پیش فتادند کو آن هنرم تا که از این قوم پس افتم

گر بخت شود یار که با یار نشینم	باور مکن از من که به یاد نفس افتم
با قامت خم گشته پی سرو قدانم	یارب نکند باز به دام هوس افتم
ای کاش که از غمزه آن چشم خمارین	بر تهمت میخواره به چنگ عسس افتم
سیمرغ صفت از سر این قاف گذشتم	یارب نه روا بود به پای مگس افتم
برحقّم و آماج بسی تهمت باطل	ای وای در این عرصه اگر از فرس افتم
چون یوسفم از چاه به بازار کشاندند	ای کاش که بر دست یکی ملتمس افتم

* * *

دلم گرفته دوباره از آن غمی که ندارم	چرا سیاه نیوشم به مائی که ندارم
از این بهار و زمستان چو هیچ طرف نبستم	امیدوار شدستم به موسمی که ندارم
صیام رفت و گلی از شبان قدر نجیدیم	مگر به کام رسم در محرمی که ندارم
زبان طعنه دراز است بر گروه نداران	تو و دلی که نداری من و غمی که ندارم
اساس سلطنت فقر ترک تاج و نگین شد	به بی‌کلامی من بین و خاتمی که ندارم
نه تیغ سرخ شقاوت نه فرق چاک عدالت	دلم خوش است به مرگ مسلمی که ندارم
نگشت بخت قرینم که ماه روی تو بینم	کجا پناه برم از ندارمی که ندارم
چو شمع تا نگذارم نفس ز خجلت هستی	غریق بحر فنا گشتم از نمی که ندارم
میان بود و نبودم دمی است حایل و افسوس	غنیمت است برایم همین دمی که ندارم
شبان سرد زمستان دراز بود ولی من	چو شعله داغم از این فرصت کمی که ندارم
از این جهان چو گذشتم غم زمان و مکان نیست	امید بسته خیالم به عالمی که ندارم

* * *

مهر جهان فانی در دل کجانشیند	وقتی که مرگ آنجا بر قصد ما نشیند
جایی که عزت مرگ بهتر ز ننگ هستی است	بگذار نعلش ما هم در کربلا نشیند
هر شام مستی از پی صبح خمار دارد	چون بگذرد عروسی جایش عزا نشیند
شد کوی می فروشان چون وادی خموشان	یارب که مفتی شهر بر روز ما نشیند
از یک سبو تراود آب و شراب اما	زین فتنه ها بخیزد زان فتنه ها نشیند
در قحط مردمی ها مشکن غرور مردی	حیف از شکستگی نیست با مومیا نشیند
آواز طبل خالی زین انجمن برآید	روزی که سایه ما از ما جدا نشیند
گر غیبتی شنیدی دل بد مدار صدری	چون کشف شد حقیقت این ماجرا نشیند

فرایزدی

تا عمر من طی می شود در کشتن آمالها	خارج شده از دست من دیگر حساب سالها
خود را جوان پنداشتم بس آرزوها داشتم	پیری، نمی انگاشتم، تدفین آن آمالها
افسوس عمر شایگان دادم ز کف بس رایگان	اکنونکه گشتم ناتوان گشته دگرگون، حالها
خط کج و خال سیه، زلف کمند و روی مه	کردم جوانی را تبه، در وصف خط و خالها
روزی مرا عشق و جنون در سیر گردون رهنمون	امروز گشتم سرنگون در قعر این گودالها
باد خزان در این چمن کرده قرینم با زغن	زان رو بسان بخت من از او سیه شد بالها
افتاده در این سرزمین دشمن نشسته در کمین	جیش تموجین است، هین می آید از دنبالها
در سوک، چون نهمینم سهراب روی سینه ام	هر دم فزاید کینه ام از رستم و از زالها
من جسته راه فرمی از من ندارند آگهی	از مهربانیا تهی، وز کینه مالامالها
اخمش به ابرو می کند دست و را رو می کند	دشمن از آن رو می کند در کار من اخلاها

لشکر بکین انگيخته خونم به ناحق ريخته
چون خنجري آهيخته در قتل من چنگالها

من در صف هم ميهنان اندر مصاف دشمنان
وز مهر ايران دم زنان، در گوشه (پيگالها)^(۱)

تا رفت در اين کشمکش از دست، استادم (تکش)
چون طبل هستم در تپش از ضربه طبالها

رفته است اينک از بزم بگرفته سایه از سرم
هرگز نباشد باورم اين بحث و استدلالها

از من شنيدی پيش از اين گر شعر نغز و دلنشين
لب بسته ام اينک بين در سوک او چون لالها

در سالگرد رحلتش خواهم ز يزدان رحمتش
تا پاس دارم حرمتش از او کنيم اجالها

يا آشکارا يانها يا محتمل يا ناگهان
دانا نماند در جهان چون آب در غريالها

باشد رسيده هر ثمر می افتد از روی شجر
ليکن شود تا پخته تر بر شاخه ماند کالها

آری بيفتد از نفس قمری چو موند در قفس
کرکس بجایش زان سپس خيزد به قيل وقالها

ما چون گهر اندر صدف سر داده در راه هدف
بیمایگان همچون خزف سنجيده در مکيالها

آسوده ام از چاکری جانم رها از نوکری
قائم بذات دیگری کی يابد استقلالها

خويست فرايزدی و زاهر من آيدبدی
اين رسم باشد سرمدی بعد از هزاران سالها

ياراست فرايزدم چون همدلان بخردم
همچون (مجيد)^(۲) و احمد^(۳) ام آيد به استقبالها

شد مفتخر فرهنگ ما از اين دو تن سرهنگ ما
افزوده فرو هنگ ما فرخ ازیشان فالها

اينک تو سرهنگان نگر گرفته (صدری) را به بر
(بهرام) راماند مگر، در حلقه ريبالها

* * *

۱- پيگال نام محله‌ای در شهر پاریس فرانسه که اکثر عشرتکده‌های معروف در آنجا واقع شده است.

۲- منظور سرهنگ مجيد سپهيار نويسنده کتاب (جاننا)

۳- منظور سرهنگ احمد کاويانه‌ور نويسنده کتاب تاريخ اروميه که هر دو هنگام اختتام اين قصيده در منزل او مهمان بودند.

دیدگانم اشکبار و دل سراپا آتش است	آشتی در باطن من آب را با آتش است
بر نتابد قامت خم با درازی امل	این سر خاکستری را آرزوها آتش است
زندگی گرد و غبار کاروان رفته بود	آنچه از این کاروان مانده است بر جا آتش است
می‌کند معلومان پیرانه سر موی سپید	ما بجایی پنبه می‌رشتیم کانا آتش است
درد ما را نیست درمانی بغیر از وصل دوست	مرغ آتشخوار را عیش مهنا آتش است
آنچه زاهد از عذابش بیمناکم می‌کند	دوستان را گلستان و دشمنانرا آتش است
از پس عمری جدائی قانعم بر بوسه‌ای	زخمهای کهنه را گاهی مداوا آتش است
آنکه از پیراهن یوسف جهان بینش گشود	طعن‌اش در سینه چاک زلیخا آتش است
بر لثیمان هیچ نعمت بهتر از مردن نبود	چون درخت بی‌ثمر را چاره تنها آتش است
طعنه آن کوتاه‌اندیشان به طبع سرکشم	بازی طفل صغیری (صدریا) با آتش است

نمونه‌ای (از غزلیات قدیم او)

خمارم ساقیا، پیمانه‌ات کو؟	زمسجد آدم میخانه‌ات کو؟
زدستم گیرباجامی مشعشع	زبا افتاده‌ام پیمانه‌ات کو؟
زاستادی به شاگردی رسیدم	الای عشق مکتبخانه‌ات کو؟
زبانم بند آمد از خجالت	دل من، غیرت مردانه‌ات کو؟
خموش افتادم ازدست خماری	خروش و نعره مستانه‌ات کو؟
کدامین جنت ماواست ای حور	بگو با من نشان خانه‌ات کو؟
دلم چون تارمویت شد پریشان	به سامان پریشان، شانه‌ات کو؟
به آهی شعله افکندم درآفاق	بگو ای غم، که آتبخانه‌ات کو؟

چه شد؟ آن ناطق پر چانه‌ات کو؟	چه جای شرم از ابراز عشقت ؟
دل دیوانه‌ام، افسانه‌ات کو؟	رمیده خواب از چشمانم امشب
نگارا، بوسه جانانه‌ات کو؟	مرا جان بر لب آمد دور از آن لب
بجز جان (صدری) بیعانه ات کو؟	برای عقد پیمان ، نزد جانان

قصیده عارفانه

بلا بدست خدا از زمینیان شد دور	سحرگهان که زمین شد به گونه کافور
حیات بخش نماید زدست وی ، کافور	خدای عز و جلی که از سر حکمت
که قادر است به انجام هر چه نامقدور	هوا لطیف شد از لطف ایزدی ، آری
که از ستایش یزدان، نمی توان معذور	ز جابجیز چه خسی ؟ در این هوای لطیف
به روز حشر یقین روسیاهی و منفور	دو گانه‌ای نگزاری یگانه را، به سزا
نه آدمی، که شرف داردت وحوش و طیور	به درگهش نگذاری به سجده چونکه چنین
که از سرودن آنها چنین شدی مغرور	به خیره از چه بنازی به ترهاتی چند
ز سینه زنگ و ز سیما زدای رنگ فتور	برون ، رها کن و لختی به اندرون بنگر
که سجده می کندت هر زمان فرشته و حور	تو قطب عالمی ، افسوس غافل از خویش
تو بی جهت شمی گردش سنین و شهر	اجل نشسته به تسخیر جان تو، به کمین
گرفته در کف خود بهر کشتنت، ساطور	به چشم دل بنگر هر دقیقه (بویحیی)
که برگشوده به معراج تو مسیر عبور	به اسب عشق نشین و به شهر عرفان، تاز
به پیشباز بیایند گرد جاده نور	فرشتگان همه در انتظار موکب تو
جُنید و شبلی و عطار و حافظ و منصور	بین به مُلک فنا، عارفان نامی را

درون قصد تجرد اگر نهادی پای پی پذیرهات از عرش می‌رسد دستور
 به حلقه عرفا آنزمان پذیرندت که جان پاک تو با قدسیان بود محشور
 به بارگاه ملائک کجا بیایی، بار مگر که دیو هوی و هوس کنی مقهور
 چه سود شهرت فانی؟ که همراه شاعر رود به خاک، چو در شعرا و نبود شعور
 خوشابه شاعر و ارسته‌ای که اشعارش همیشه زنده بود، چون که او بود در گور
 تو هم بجوی، چو از وی جهان تهی دیدی نشان (صدری) گمنام از مزار صدور
 منبع: شناخت شخصی و ارتباط با شاعر



* صفری، میر مسعود، «حیران» (متولد ۱۳۳۲ ش.)



در روستای یکان کهریز مرند دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی را در روستای زادگاهش و در شهرستان ارومیه و متوسطه را نیز در همین شهر به پایان برد سپس در دانشگاه تهران به ادامه تحصیل پرداخت و از دانشکده حقوق به اخذ درجه کارشناسی

نایل آمد. در سال ۱۳۵۹ به استخدام دادگستری در آمد و هم اکنون رئیس شعبه ۱۸ دادگاه عمومی ارومیه است. وی مدتی نیز در شهرهای شمال خدمت کرده است.

صفری سرودن شعر را از سیزده سالگی آغاز کرد. نمونه‌های اشعارش در کتابهای غزلهای غزل و گيله سو و بعضی نشریات خارجی و داخلی به چاپ رسیده است. به دو زبان فارسی و ترکی شعر می‌سراید و در انجمن شعر و ادب ارومیه فعالیت دارد. از اشعار اوست:

نماد کربلا

نسترن پژمرده گلبرگ سمن خشکیده است	یاسمن افسرده سبزی در چمن خشکیده است
کبک چون تندیس در صحن دمن خشکیده است	چشمه‌ها بر خود نمی‌خوانند کبک تشنه را
در سکون لخته‌های خون، سخن خشکیده است	دیگر آواز فناری‌ها نمی‌آید به گوش
در کویر سینه مادر لبس خشکیده است	حالتی آسیمه دارد از تب آهو برّهای
کاج و شمشاد و صنوبر، نازون خشکیده است	سرو را قامت شکسته در کنار جویبار
باغبان را پشت از این دست آختن خشکیده است	میوه نارس به دست باد عدوان چیده شد

بر نمی‌خیزد نوای رود ^(۱) از رود ای دریغ	زخمه در دست ظریف تار زن خشکیده است
سینه سوزان خاک از تشنه کامی چاک چاک	در مسیر کاروان خاروگون خشکیده است
پیر عاشق چشم بر راه وصال یار خویش	اشک چشم نایب لشکر شکن خشکیده است
اسب می‌ریزد سر شک غم به حال تشنگان	طاقت او هم شکسته از محن خشکیده است
از صفیر سهمناک و شیهه شمشیرها	تیرها بر نعش‌های بی‌کفن خشکیده است
حنجره در انتظار خنجری زهر آشنا	لب ترک برداشته حلق و دهن خشکیده است
باید از دست خدا سیراب شد دیگر چه باک	خون اگر در جوف کهنه پیرهن خشکیده است
خواست حیران از نماد کربلا گوید ولی	بخت او خوابیده است و طبع من خشکیده است.

انفجار نور

روزگاری عشق را گرمی نبود	بین مردم الفت و نرمی نبود
کودک از آغوش مادر می‌گریخت	خواهر از پیش برادر می‌گریخت
قحطی صدق و صفا رو کرده بود	زندگی با هرزگی خو کرده بود
هیچ کس چشمی به دنیایش نداشت	هیچ امیدی به فردایش نداشت
شاخص باطل ز غیرش پول بود	حق کشی یک شیوه معمول بود
بر زبانش کس سرود خود نداشت	حق ابراز وجود خود نداشت
باغ را در دل سپیداری نبود	خفتگان را یار بیداری نبود
آنچه حاکم بود دیو نفس بود	بلبل آزادگی در حبس بود

^۱ «رود» اول آلت موسیقی و «رود» دوم همان رودخانه است بین این دو واژه جناس تام برقرار است.

در گلولی نی لبک (هو) بسته بود	گرگ، شمشیر خود از رو بسته بود
باد، فرصت از شقایق می گرفت	داس، جان سرو عاشق می گرفت
زاغ بی مقدار قدرت بیش داشت	باغ را در انحصار خویش داشت
غنچه ها نشکفته پرپر می شدند	خارها در باغ سرور می شدند
نارون از بیم سر خم کرده بود	طاقش را بار غم کم کرده بود
سینه ها ماتم سرای درد بود	دیده ها در انتظار (مرد) بود
ناگهان فریاد (لا) آمد به گوش	صیحه روح خدا آمد به گوش
صیحه، خلق خفته را بیدار کرد	راه را بر عاشقان هموار کرد
ناله ها را قدرت فریاد داد	رمز و راز عاشقی را یاد داد
آمد آن مردی که همتایی نداشت	ترس در قاموس او جایی نداشت
آمد آن مردی که خود آینه بود	همکلام صاحب آدینه بود
امت آماده را پیغام داد	شب ستیزان را جهاد عام داد
قطره های تن به یک جان آمدند	سوی او لبیک گویان آمدند.
با پیامش زندگانی پا گرفت	موجهای خشمگین دریا گرفت
همچو سیلی کند بنیاد ستم	در گلویش خفت فریاد ستم
راه سیر ظلم را (بهمن) گرفت	تخت شاهی را از اهریمن گرفت
باغها آزاد از هر زاغ شد	پر ز ریحان و شقایق راغ شد
زندگی را با صفا پیوند زد	رشته دل را به مویش بند زد
رهبری کاو از تبار نور بود	(انقلابش انفجار نور بود)

گیاه در کویر

انتخاب دو راه شوخی نیست	سیر در راه و چاه شوخی نیست
در مسیر بلند فاصله‌ها	افت و خیز نگاه شوخی نیست
شب به دامن ستاره می‌ریزد	زخمه بغض ماه شوخی نیست
در مصاف شدید صندوق و دروغ	اضطراب پگاه شوخی نیست
بازی روزگار با دل‌ها	گاه شوخیست گاه شوخی نیست
دل شکستن شده است عادت ما	ارتکاب گناه شوخی نیست
فتنه آنسوی چهره بسیار است	پشت شیشه، پناه شوخی نیست

طبع «حیران» شکفت حین قضا

در کویری گیاه شوخی نیست

عشق در عشق

ندارد بلبلی، شیدائیم را	شکوه گلشن رویائیم را
دلت با ما سر سوداگری داشت	رها کردم سر سودائیم را
نگاهت را بدزد از من خدا را	نگستر دامن رسوائیم را
دل دریائیم را باز گردان	مگیر از دست من دارائیم را
ندارم دست از دامن، و لیکن	ببخشا جرم بی‌پروائیم را
ز جمعیت به رسوائی رسیدم	چرا قسمت کنم تنهائیم را
بیا ای آتش سوزنده عشق	بسوزان سینه سینائیم را
قسم بر جان «حیرانت» که مشکن	شکوه عالم رویائیم را

حسرت

دیری است از شراب لبی تر نمی‌کنیم	مستی برای خویش میسر نمی‌کنیم
ساغر به جام ساقی ساهر نمی‌زنیم	با لولیان نیمه شبان، سر نمی‌کنیم
آواز کوچه باغ نمی‌آید از کسی	شعر بلوغ عاطفه، از بر نمی‌کنیم
گویا که حال از دل ما، دل بریده است	فکری به حال مادر و همسر نمی‌کنیم
حسرت، سرشک دیده‌امید شد، دریغ	خرمهره را تمیز ز گوهر نمی‌کنیم
در خطّ خاطر است بسی نقطه کدر	دل از خطای کرده مکدر نمی‌کنیم
بر چشم خویش نیز نداریم اعتماد	باور نمی‌کنیم که باور نمی‌کنیم
یادش به خیر باد هیاهوی جبهه‌ها	یاد از دعای ندبه سنگر نمی‌کنیم
اینک غروب غیرت فرهنگ، غائله است	خوف از هجوم غرب ستمگر نمی‌کنیم
«الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» را بخوان	این فتنه با نبرد برابر نمی‌کنیم
بیگانگی ز خوشتن از پیش امتحان	یکبار کرده‌ایم، مکرر نمی‌کنیم

«حیران» امید فتح ز لطف خدا، مبر

داریم تیر تیز اگر در نمی‌کنیم

دلم را غم دمام می‌فشارد	ترا ماتم مرا غم می‌فشارد
دو جبه خوشه همزاد هستیم	که خمر انداز با هم می‌فشارد

* * *

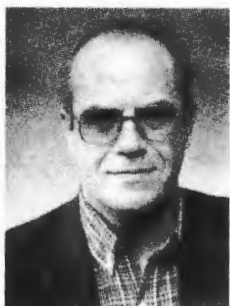
نه گوزل دئییب لر آتابابالار	انسان اوزائیلنی آتاماسین گره‌ک
اصیل اصلان بد اصلیدن باج آلا	تولکی کولگه سینده یاتاماسین گره‌ک

ایگید اودور باغلی قالسین ائلینه	اثلین دردین غمین چاتسین بئلینه
آلدانماسین یابانچی لار فعلینه	غیرتین ناموسون ساتماسین گرهک
اورهک باغلاماسین پوللا شهرته	قیمت وئرسین شرافته غیرته
سون قویماسین حرّیته عزّته	عزّتین ذلّته قاتماسین گرهک
«حیران» دئیهر بو دونیادان دویموشام	خاینلرین گوزلرینی اویموشام
سون سوزومدی سیزه سند قویموشام	ظالم ریاسته چاتماسین گرهک

منبع: آشنایی و ارتباط با شاعر



* صمدیان، عبدالله «افسون» (متولد ۱۳۲۵ ش.)



تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود به پایان رسانید و از دبیرستان صائب ارومیه دیپلم ادبی گرفت و پس از طی تحصیلات عالی در رشته حقوق از دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد. اینک در تهران ساکن است و در سازمان ملی زمین و مسکن به کار اشتغال دارد.

صمدیان ابتدا در اوزان عروضی شعر می سرود و «افسون» تخلص می کرد اما اکنون چندی است که به شعر سپید روی آورده و در این زمینه فعالیت هنری خود را ادامه می دهد. نگارنده به یاد دارد وقتی که در سالهای آخر دبیرستان بوم ریزی «افسون» را که در آن زمان شهرتی پیدا کرده بود به دبیرستان امیرکبیر آوردند تا برای تشویق اهل ذوق شعری بخواند. وی در کلاس ما شعری با عنوان «سحرگاه سرنوشت» قرائت کرد که همه راتحت تاثیر قرار داد. آقای رامیان یکی از مؤلفان تذکره «بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی» برای ترغیب و تشویق این جوان باذوق هدیه ای اهدا کرد. او علاوه بر شعر در زمینه نویسندگی نیز فعالیت دارد. اشعار و مقالاتش در مطبوعات رسمی کشور به چاپ می رسد. وی با مجله «تصویر» که یک نشریه هنری است و با مدیریت و سردبیری برادرش سیفاله صمدیان منتشر می شود همکاری دارد. صمدیان از شعرای دیرینه به مولوی و حافظ عشق می ورزد و از معاصران طریقه نیمه، شاملو، فرخزاد و سیدعلی صالحی را می پسندد. به خطاطی، نقاشی، موسیقی و عکاسی علاقه مند است. شرح حال و نمونه اثر این شاعر در عنوان جوانی در تذکره بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ذکر شده و محمددیهیم

صاحب «تذکره شعرای آذربایجان» نام این شاعر را به اشتباه «عبدالله احمدیان» ثبت کرده است.

هنر شاعری و اندیشه صمدیان: وی در اشعارش به آرمانها، روابط انسانی و معنی هستی بیشتر می‌اندیشد. چه در قالبهای عروضی و چه در شعر سپید پیوسته به دنبال ابداع و نوآفرینی است. در شعر سپید با تعمقی که دارد حوزه عاطفی و رابطه‌های ذهنی را گسترش می‌دهد تا به کمک آنها تصویری تمثیلی بیافریند و به شعرش عمق اندیشه و تخیل بخشد تا ذهنیت آن را متعالی سازد.

برای آگاهی از اندیشه‌های شعری این شاعر عباراتی از مقاله وی تحت عنوان «تصویر در شعر» از مجله «تصویر» نقل می‌کنیم:

وی می‌نویسد: «از شعر چه می‌خواهیم به احترام شعر بگذارید اول بدانیم شعر از ما چه می‌خواهد و در ما چه می‌آفریند. شعر زخمه در نهانی‌ترین حس‌های ما دارد. ما را عریان می‌خواهد بی‌خود می‌خواهد تا «خود» ما را تعمیق بخشد و گسترش دهد. شعر پریشانی است و خالی شدن از دانسته‌ها و پرشدن از حس. شعر خوب همه حقیقتها را زیر سیطره خود می‌گیرد، از همه چیز می‌گوید و در عین حال هیچ چیز مشخصی نمی‌گوید. نشان نمی‌دهد بلکه نشانی می‌دهد. شعر حادثه‌ای است که در زبان اتفاق می‌افتد و هرگاه شاعر در زبان، خود را قادر و توانا نشان ندهد و ضعیف عمل کند اعتماد از او سلب می‌شود و احاطه او بر ما نقصان می‌پذیرد و جادوی شعر از اثر می‌افتد. شعر انفجار تضادهای درون و بیرون است در کهکشان زبان. تجربه می‌گوید هرگز کسی بدون برخورداری از یک جهان‌بینی منسجم و متبلور که پشتوانه فرهنگی شعر است نمی‌تواند به عنوان شاعری بزرگ پذیرفته شود. تبلور این نگرش منسجم فرهنگی است که شاعر را به زلالی و صافی حس و اندیشه

می‌رساند و جرقه‌های شعری را تداوم می‌بخشد. هر نگرش تازه به پدیده‌ها می‌تواند بار شعری بگیرد و نیز می‌تواند تنها در حد یک شعبده و ترفند باقی بماند و این تنزل ارزش شعر وقتی اتفاق می‌افتد که اعجاب و تحسین در بازخوانیهای بعدی آن تقلیل یابد در صورتی که مواجهه با شعر خوب، بازشدن درهای تو در تو درحس و التذاذ ماست که با هر مراجعه بعدی به شعر، تشدید و تکثیر می‌شود. شعر حفاری باستان شناسانه گذشته‌ها نیست آئینه فراگیر فرد است و از گذشته تنها گوشه‌هایی را نشانه می‌گیرد که از جیوه شهود سرشار است. شعر، شاعر را می‌سازد و از او که چه بسا آلوده حقیرترین گرایشهای روزمره باشد در لحظه سرایش شعر، قله‌ای پدید می‌آورد. برف بر سر و آتش بر دل که آفاق در او می‌نگرد و او در آفاق»

نمونه‌هایی از اشعار صمدیان:

قصیده بلند زیر انتقادی است بر کهنه‌گرایان شعر و حمایتی است از نوگرایان:

باز در زیر چرخ مینایی	کرده پوسیدگی صف‌آرایی
خشت بر آب می‌زنند هنوز	می‌کشد کارشان به رسوایی
زندگانی که روحشان مرده است	منکران دم مسیحایی
جنگجویان منهزم، مقهور	تلی از عقده‌های ایذایی
نوگرایان به چشم ایشان خار	چشمشان بی فروغ بینایی
نگذردند از گذشته نپذیرند	هر چه امروزی است و فردایی
گوششان از صدای پای زمان	نشینده است غیر لالایی
بودشان نسخ و فسخ آزادی	سودشان محو عشق و زیبایی

این عقب ماندگان از تاریخ	عمر سرکرده در تن آسایی
می نشینند و یاوه می بافند	کارشان نفی کار و کارایی
قارقار کلاغهای سمج	این سیه جامگان غوغایی
خلوت عشق را به هم زده است	اینک آشوب در شکیبایی
می نویسم در آستانه شب	زیر نور غروب اخزایی
حرفی از چهره های آبی عشق	در سفرنامه شناسایی:
«شاملو» چهره نخستین است	این ابر مرد شعر نیمایی
او «الف ، بامداد» و ما همگی	پیش او کودک الفبایی
پیر ما چهره ای جوان دارد	هر زمان در پناه نوزایی
درد او درد توست درد من است	درد آلوده من و مایی
گوید از وهن رفته بر انسان	با کلامی در اوج والایی
عشق را می کشد به کوچه خلق	می کشاند به اوج شیدایی
شعر او شعر روزگار من است	شعر اکنونیان اینجایی
با کلید و رمان رشک انگیز	قصه مردمان صحرایی
قصه گل محمد و حرکت	از غریزه به سوی دانایی
قصه زیور و تحمل او	قصه غصه های نازایی
رقص بلقیس در تداوم رنج	شور کلمیشی و شکیبایی
قصه پایمردی ستار	چهره ای مردمی معمایی
قصه ظلم قصه بیداد	قصه درد تلخ تنهایی

نه تگرگی مزن به میوه بده	ریشه را رخصت شکوفایی
آن بزرگ است که بزرگان را	بستاید به عز دانایی
نه چنان مرد شوخگیر که شوخ ^(۱)	آورد از نهان به پیدایی
پیر مشکوک نیست شک میسند	مکشان کار خود به رسوایی
خشت اول کج است می ترسم	نشود این ثری ثریایی
با چنین دید و با چنین برداشت	تو نه همعصر ما نه از مایی
شاعر قرن هفتم هجری	همدم عمق بخارایی
به قرون گذشته پابندی	به ستون شکسته برپایی
دل به نقش و نگار گنبد خوش	غرق غفلت از این تماشایی
ترس آینده میخکوبت کرد	قدمی بیشتر نمی آیی
دیگران سوی ماه می تازند	همچنان در مسیر پویایی
تو چرا ای مسافر ترسان	پشت سر را هنوز می پایی
بتکان این غبار وهم از خویش	رو به آئینه های فردایی
قله نام ترا صدا زده است	رو مگردان از این هماوایی
کار ما انتشار زیبایی است	یار ما باش و یار زیبایی
نیست این تاکزار سرسبز	وان همه خوشه های آوایی
او به جای تمام نومیدان	گریه سرمی دهد به تنهایی

۱- شوخ: چرک بدن و شوخگیر: کیسه کش حمام است. تلمیح گونه ای است بر ماجرای شیخ ابوسعید ابی الخیر و کیسه کش در گرمابه که چرک بدن شیخ را پیش چشمش می آورد. در این اثنا پرسید ای شیخ جوانمردی چیست؟ گفت آنکه شوخ پیش چشم نیاوری.

مزدکی، مانوی، اهورایی	«اخوان» وان درنگ رنگینش
تا کتابت کند اوستایی	پشت و روی کتیبه را خوانده است
در «زمستان» ^(۲) سرد سرمایی	«آخر شاهنامه» ^(۱) را دیده است
جان او را نداشت گنجایی	آه «پائیز کوچک زندان» ^(۳)
در شب بی فروغ یلدایی	تا «فروغ» آن ستاره قرمز
همه حیران این شکوفایی	او در آغاز فصل سرد شکفت
از غروبش بدان غم‌افزایی	شهر، خاموش ماند و خانه سیاه
زیر چتر درخت دانایی	یا «سپهری» که رام و آرام است
باغ نیلوفرین بودایی	«حجم سبز» ^(۴) ی است از نگاه ازهیج ^(۵)
قصه صخره‌های سودایی	یا «منوچهر آتشی» که سرود
پرپر بادهای یغمایی	نیز «آزاد» آن گل مرداب
رند خود سوخته تماشایی	نیز «رحمانی» آن غبارآلود
رسته از قیل و قال دنیایی	یا «نیستانی» آن کبوتر کوچ
شاعر پرسه‌های رویایی	یا «سپانلو» شکوفه تاریخ
شهره شعرهای دریایی	نیز «رویا» کویری دلتنگ
«احمدی» «ابتهاج» کسرای	یا «خویی» یا «سرشک» یا «مفتون»
مرد میدان صحنه آرای	یا که «محمود دولت آبادی»

* * *

۱- آخر شاهنامه: مجموعه شعری از اخوان ثالث است که اوج شکوفایی شعری خود را نشان داده است.

۲- زمستان: اثر دیگری از اخوان ۳- اشاره دارد به مجموعه «در حیات کوچک پاییز در زندان» از اخوان.

۴- حجم سبز: از مجموعه‌های معروف سهراب سپهری نقاش و شاعر ارزشمند کاشان.

۵- اشاره به آخرین دفتر شعر سهراب به نام «ما هیچ ما نگاه».

من آن ققنوس خاکستر من آن صنعان پنهانم
 نشسته گرد بر میدان برانگیزان برانگیزان
 رهایی بود برهانم مرا تا قعر بحران برد
 عقل عقل را برگیر و زنجیری بساز از عشق
 میان دود می‌گردم به بوی دودمان خود
 هراس از آسمان سرد دارم ای زمین گرم
 تمام حرف من این است، حرف عشق شیرین است
 بگو با من چرا من یا چرا حالا چرا اینجا
 بهر تقدیر خواهی سوخت حتی استخوانم را
 که آتش می‌زند ترسای تردستی به ایمانم
 سوار دیر تاز من، هنوزت مرد میدانم
 از این بحران برهانها رهایم ساز برهانم
 بکش صحرا به صحرایم ببر زندان به زندانم
 بیای ای بوی روشن معنی آتش بسوزانم
 میان دره‌ها با پرده‌های مه بپوشانم
 بگو حرفی بزن شیرین شورافکن بشورانم
 نگو من نیز سرگردانم و چیزی نمی‌دانم
 تو را من می‌شناسم نقطه آغاز پایانم

* * *

زالال باش و بنوش آفتاب حالا را
 نسیم آینه‌ها باش و بر غبار ببار
 من این میانه کیم یا تو کیستی بگذر
 دلی برای تو گر می‌تپد همین کافی است
 نگاه آبی تو بر کویر می‌بارد
 سبکتر از پرکاهی سوار بر آهی
 مرا ببر به تماشای آبهای جهان
 عبور آنهمه نور از بلورهای شتاب
 هنوز منتظر انفجار موعودم
 بر این افق بنشان روشنای فردا را
 وگرنه می‌شکنی شوکت تماشا را
 می‌پرس تا دم آخر حقیقت ما را
 که پشت سر بگذاری سراب سودا را
 چه سبز بافته‌ای پرده‌های رویا را
 به ابرها برسان ریگهای صحرا را
 که نقش سینه کنم رازهای دریا را
 نبرد رنگ درنگ شبان یلدا را
 که پرکند همه حفره‌های دنیا را

* * *

ما جوانیم و عشق پیر شده است	مثل کودک بهانه گیر شده است
ماه از بام عشق می تابید	نیست اکنون که شب دلیر شده است
عشق جاری به هر مسیری بود	اینک این رود بی مسیر شده است
رود ترديد، رود برگشتن	برکه صبر ناگزیر شده است
این همان تازه این همان سبزا است	که کبودانه کویر شده است
زایشی، آفرینشی هیئات	فصل، فصل مرگ و میر شده است
این همان راز این همان رؤیا است	که به سودای سود اجیر شده است
در غیاب حقیقت رؤیا	عشق هم مثل ما حقیر شده است
دیگر آن شیر بیشه های خطر	پشت خط خطر اسیر شده است
سخن عاشقانه ای دارم	بشنود عشق اگر چه پیر شده است
زنده مانده که عشق برگردد	آن که از زندگی سیر شده است

* * *

نمونه اشعار سپید این شاعر:

شاعر و کودک

با چشمی از ستاره

چشمی از سؤال

آمده ایم

تا

تخته تنیاه را

پاک کنیم

و حرفهای تازه

بنویسیم

* * *

زیبایی

وقتی زیبایی

که

رازی بگشائی

در تاریکی

زیبائی نیست

نوری

بفرست

□

هزار حرف

یک حرف نمی شود

وقتی یک حرف

ریشه می شود

□

ریشه ماه در تست

از آفتاب و دریا

رنگ می‌گیرد

چیزی بگو

که نور

ترسد

چیزی بگو

که نور

ترسد

چیزی بگو

تا آفتاب را

از دهان تو

بنوشم



رازی بگو

که روز

زیانه بکشد

* * *

کارگران

دور تا دور اطاقک و انت

گوش تا گوش

ایستاده اند

پشت چراغ قرمز

□

ارتفاعات، آجری

خورشید تازه را

از چهره های گرگ و میشی

دزدیده ست

و نسیم صبح پائیز

تلنگری به این دریا های آرام

نمی زند

موجی نمی جنبد

□

به چه می اندیشند؟

اصلاً

می اندیشند؟

یا فقط

در کلاف ناگشوده نگاه و کلمه

دست و پا می زنند

تا

سماجت ماهیچه و طاقت عضله

• روزشان را

به روزگارشان

وصله بزنند

و دور باطل کار

شناسنامه هاشان را

مهر باطله...



خطّ موجی

بر این خاکستری

بکشید

دریاهای آرام!

چرا

در شعرم

گم شده اید؟

چرا و چقدر

دور شده ام

از رؤیاهای کوچک

آههای کوچک

و آدمهای بظاهر کوچک

چقدر

از خودم دور شده‌ام

که می‌توانم

روزی

دهها چراغ سبز را

پشت سر بگذارم

ستیزه با خود

می‌خواستی

با من به ستیز

برخاستی

خوشا من

که توام

خوشا میدان

که از بذر سرخ

سبز است

□

شمشیری از نور

بر من فرود آر

، - دمام -

تا دم آخر

که چشمانم

به روی تو

بسته شود

شمشیری از نور

فرود آر

□

حذف من

چیزی به جهان

می افزاید

که جهان ترا

می سازد

خوشا دندان تیز نسل خواران

که یاراند

که باراند

براین خاک خسته از پوکی

□

خوشا تو

که مرا

میرانی

خوشا من

که بر قلۀ گم شدن

می رانم

خوشا ما

□

بذرا از من

حاصل از تو

خون درو کنیم

* * *

روی هوا

ما

در هوای سوخته

پرواز می کنیم

باریهایی

پراز هوای هم

با قلب های رگ زده خونفشان

که قلب نیستند

تلمبه حرفند

و آبهای جاری را

از عمق دردناک زمین

می‌مکند

تا باوری برونگ چمن را

روی رسانه‌های تاریک

برویانند

□

ما

روی مغر همدیگر

راه می‌رویم

و سلولهای خاکستر را

آتش می‌زنیم

□

ما

روی هوا

هوای سوخته

راه می‌رویم

* * *

* صمدی، سیدمحمد (متولد ۱۳۲۹ ش.)

از نویسندگان و از مترجمان پرکار شهرستان مهاباد است که فعالیت قلمی خود را از سال ۱۳۵۶ آغاز کرده و آثار زیادی در زمینه احیای فرهنگ کردستان به زبان فارسی و کردی انتشار داده است.

از جمله آثار اوست:

جمهوری ۱۹۴۶ کردستان، تاریخچه مهاباد، شرح بزرگان و معرفی عشایر آن سامان، مجموعه مقالات.

منبع: نگاهی به آذربایجان غربی ص ۷۶۰

* صمدی، علی (متولد ۱۳۴۴ ش.)

وی در روستای رند از توابع ماکو در یک خانواده کشاورز دیده به جهان گشود، تحصیلات ابتدایی را در همان روستا به پایان برد و برای ادامه تحصیلات متوسطه به ماکو رفت و بعد از به پایان رساندن متوسطه در اثر همت و پشتکاری که داشت وارد دانشگاه شد و در رشته ادبیات به تحصیل ادامه داد.

صمدی از احساس لطیفی برخوردار و اشعارش دارای پیام است. او نه تنها در شعر دارای ذوق و سلیقه خاصی است نثر را هم سنجیده می نویسد، در انتخاب واژه ها برای آفریدن سخن چه شعر چه نثر از استعداد خوبی برخوردار است.

از غزلهای اوست که در بیست سالگی سروده است:

ای یار کونول صیدینه هنج دانه قارشماز
 زولفون گوره‌لی اولدو پریشان دل زاریم
 هیجرین اودونو حسّ انده‌رک قالمادی تاییم
 یارین گوزو هر لحظه منه مین اوخ آتار سا
 هیجرانلا محبت بویو هر قلبیده آرتار
 چوخلاری دویر سینه‌سینه یونگول آیاقددا
 عار اولسون او انسانه کی مین نقشه توکرلیک
 انسانه قارشماز دئییه چالما «صمدی» نی

حال اهلی نین احوالینه بیگانه قارشماز
 هنج دردی ده بو قلب پریشانه قارشماز
 او هانسی دی کی هیجریده افغانه قارشماز
 غم یوخ اوره‌گیم عشقده آلقانه قارشماز
 او هانسی محبت دی کی هیجرانه قارشماز
 برک ایشده دورار دالدا دا میدان قارشماز
 میدان آچیلان وقتی ده بیرانه قارشماز
 او دنیا‌دا حیوان صفت، انسانه قارشماز

منبع: ادبیات اوجاغی ج ۲ ص ۴۷۶



* ضابط، حسین (متولد ۱۳۱۶ ش.)



فرزند عین‌اله در یک خانوادهٔ تهیدست مذهبی چشم به هستی
گشود. دوران کودکی‌اش در میان‌دوآب سپری شد. در تبریز
دانشسرای کشاورزی را به اتمام رسانید. مدت هشت سال در
شهرستان سراب به سر برد. در سال ۱۳۵۲ شمسی در ارومیه به

اخذ مدرک فوق‌دیپلم نایل آمد. او حرفهٔ معلمی داشت و اکنون باز نشستگی شده است.
اشعارش معمولاً به زبان ترکی است اما به فارسی و کردی حتی عربی نیز اشعاری دارد.
در معرفی خود چنین می‌گوید:

تخلّوصم ضابط اولوب همده شانیمدی شهرتیم دین قانادیمدی ساخلایب هواده بو پناه منی

«تنها» شاعر ارومیه در گلگشت عشاق از وی نام برده و گفته است:

جناب ضابط آن مرد قلندر ز عشق یار سوزد چون سمندر

ضابط رباعیات خیام را ترجمه کرده و به چاپ رسانده نمونه‌های زیر از آنهاست:

«اسرار ازل را نه تو دانی و نه من	وین حرف معما نه تو خوانی و نه من
هست از پس پرده گفتگوی من و تو	چون پرده بیفتد نه تو مانی و نه من»
حق سرلرین نه سن آچارسان نه ده من	بو تاپماجانی نه سن تاپارسان نه ده من
وار پرده دالیندا بیزلرین صحبتیمیز	چون پرده دوشه نه سن قالارسان نه ده من

* * *

«امروز که نوبت جوانی من است	می‌نوشم از آنکه کامرانی من است
عیم نکنید گر چه تلخ است خوش است	تلخ است از آنکه زندگانی من است»

ایندی که منیم ارنلیگیم^(۱) توبه سی دیر قوی باده ایچیم کی شنلیگم توبه سی دیر
مان ائیله مه یین اولسا آجی خوشدو منه اولموش آجی چون منملیگیم توبه سی دیر

* * *

«هر سبزه که بر کنار جویی رسته است گویی ز لب فرشته خوبی رسته است
پا بر سر هر سبزه به خواری ننهی کان سبزه ز خاک لاله رویی رسته است»
هر گول کی بیر آرخین قراغیندان گووریب بیر شوخ ملکین گول دوداغیندان گووریب
قویما ایاغین گول اوستونه خوارلیقیله او گولده گول اوزلو توپراغیندان گووریب

قرآن وصفی

گلر بیر گون توتار قرآن سسی دنیانی بیر لیکده بوتون اسلامچی لار الله دوتار قرآنی بیر لیکده
ائدهر یاردیم مسلمانان داردا قالمیش گون بو امت آل طه نی سئور طه نی بیر لیکده
دیه للر آخرت رؤیا کیمی تصویردیر حقندن اولنده هامی درک ائیلر بو حق رؤیانی بیر لیکده
نه دیر قرآن کی هم قانوندو هم عرفاندی هم معجز ملک لر هضم ائدنمز بوبویوک معنانی بیر لیکده
ادب دیر معنویت دیر کی تفسیری توکنمز دیر حقیقت اهلی تفسیرین ائدهر فرقانی بیر لیکده
گوزهللیک معنویت سرّی بسم الله بایینده ائدیب حیران علی تک شانلی بیر آفانی بیر لیکده
جهاندا عالم اولماز بیلمه سه کیمسه اونون سرّین تباہ ائیلر جهانی فاسد عالم آنی بیر لیکده
طمع له نفس اماره یازیق انسانه دوشمن دیر وو روب تقوا یله نفسی قوتاردیق جانی بیر لیکده
تکامل، چوخلو شخصیت و ترب عالمیره قرآن یتیرسین حقه عالم، بیلمه ین انسانی بیر لیکده
نه دیر برزخ نه دیر جنت، جهنم هانسی ماوا دیر مکافات گورهن انسان گوره عقابانی بیر لیکده

بو دونیانین مکافاتنی اولوب قرآنین اثباتی	مکافات اینان گور عَلمُ القرآنی بیر لیکده
اٰندیب والتّین والزّیتون حقیقین نعمتین توصیف	کی والفجر لیال عشرده موسانی بیر لیکده
جهان مخزندى انسانیتہ قرآندی مفتاحی	بو مفتاحه کیم ال ناپسا تاپار ایمانی بیر لیکده
اولوبدور تورک ایمان تورکمان قارداشلار ایراندا	قبول ائتمیش ازلدن بو گوزل یاسانی ^(۱۱) بیر لیکده
ادن تورک اوغلو ضابط ده هله عاجز دی وصفیندن	نه تک شاعرلری، عاجز ائدیب دورانی بیر لیکده

باخیش

داغ گورمکی خوشدور دلی جیران باخیشیندا	گول شیر ی گوزل سئو گیلی جانان باخیشیندا
اورمانلی ^(۲) اوجا زیروه لی ^(۳) ماوی آدا ^(۴) لار دا	آلقیشلار ^(۵) اوچان قوشلاری توفان باخیشیندا
ایستر یاشیل اورتک ^(۶) چکه صحرالره اورمان	اورماندا شیرین طعمه دی وولکان ^(۷) باخیشیندا
بسلر گولو گولچوکی مارال گوز اونا باخسین	گولده اونا باخیش اولو افشان باخیشیندا
ساخالار باخیشین رستم دستانی یئر یش دن	تیتره بودوره ^(۸) رستم دستان باخیشیندا
ایستر اوره گیم بوزکیمی ایستی گون ائوبنده	حسرتله باخیب محو اولو بیر آن باخیشیندا
ائلر گوزو جیرانه باخاندا اولو حیران	جیراندا اوصانمیش ^(۹) قالی حیران باخیشیندا
گول رنگینی رخسارینه بنزتمه چتین لیک	عاشق لرین اولدور مگی آسان باخیشیندا
بو سینه ده یانمیش اوره گ ایلقاری ^(۱۰) دگیشمز	دویمام ^(۱۱) نه دی ایلقار و نه پیمان باخیشیندا
صلحین صفاسی اوینار اوشاخلار گولو شونده	غارت ساواشی فتنه لی دوران باخیشیندا
ایمان نورون ایثارچی شهیدین اورگینده	قانلی شرری توسدو لو میدان باخیشیندا

- یاسا = قانون ۲- اورمان = جنگل ۳- زیروه = قله ۴- آدا = جزیره ۵- آلقیشلار = پیشواز می کند، تشویق می کند
 - اورتک = پوشش ۷- وولکان = آتشفشان ۸- بودوره = تعادلش به هم می خورد ۹- اوصانمیش = احساس خطر کرده
 ۱- ایلقار = پیمان ۱۱- دویمام = احساس نمی کنم

حیوان صفت انسانلاری لعنت کتابیندا	گوردوم نه صفا دونیاسین انسان باخیشیندا
استکبار ائدهن بیله خیانت اوزه رینده ^(۱)	صحت تاپیلار دردیمه درمان باخیشیندا؟
دوشما نلیقی دوسلاردا گوره گوزنه گونوسین ^(۲)	دوست یاردیمینا ^(۳) کینه لی دشمنان باخیشیندا
امریکا کی هر رسمی تمدن کانی بیلیمیش	اخلاقيله دینه خلاف ایران باخیشیندا
انسانه شرف، خیر و صلاح ایسته سه هر کیم	آختارسین اونو فیض لی قرآن باخیشیندا

* * *

«اون دورد معصومون بیرى حاققینده»

گوردوم سنی جوشقون گوزه نین شاه بیگینده	آل گوللرین عطرینده صداوت چیچگینده
بیر غنچه کی عطری بورو یوب کون و مکانی	مولا امگی بسله دی زهرا انگینده
آختاردی ملائک اونو اصحاب کسادن	گوردو یارانایب عشقیله معنا دیلگینده
وصفین جتن ایش سو بله دی شرم ائبله دی طبعیم	چون عشقیله عرفان بورو نور سوز ایپگینده
بو جمله نی یایمیشدی شجاعتله جهانه	اولمک دی روا کفرین آجی سوز یئمگینده
الهام داغی جنت باغی نین عشق گولونده	اولدوز ایشیقی گون نورو داغلار کولگینده
کفر اهللی النمیش دوشوب ایمان دویو شونده	اول نوری سئوون قالدی دیانت الگینده
وولکاندا، دنیز بالقاسی یازلار سازاغیندا	سو سنده شقایقده یاماچلار کوره گینده
نور دیوانی، حق میدان، غم اولکه لرینده	دعواگونو ایثارچی شهیدین اوره گینده
یاز وقتی داغ اوسته دوان آولار باخیشیندا	گول دسته پیمبر قولو حیدر بیلگینده
آیدیندی هر آخشام سریلن قانلی شفق ده	صحرا ده توکولموش قانی حق سوز دئمگینده

۱- اوزرینده = درباره آن، و روبرو ۲- گووه نسین = امیدوار باشد ۳- یاردیمینا = کمکیش

تاریخده، جوشان قاندا، شفاعت کتابیندا
 یازگونلری قوس قز حین گوو لچگینده
 ایثار چولون آختاردی گونول جسمی نی گوردو
 قان ایچره تاری فرمانینی دینله مگینده
 رفتارین ائدهر اولگو تاپار دوزلو گو ضابط
 عقیاده یئتر فوزه او رهبر کو مگینده

* * *

منبع: مکالمه و مکاتبه با شاعر



* ضیا، صادق (۱۳۲۸ - ۱۳۰۱ ش.)



تحصیلات مقدماتی خود را در مکاتب قدیم نقه آغاز کرد. بعد از اتمام دوره ابتدایی به علت عدم وجود دبیرستان در نقه از ادامه تحصیل بازماند. در سال ۱۳۱۹ به استخدام فرهنگ (آموزش و پرورش) سلدوز در آمد و با سمت آموزگاری مشغول تدریس

شد. همزمان با خدمات فرهنگی در ارومیه به ادامه تحصیل همت گماشت سپس موفق شد در سال ۱۳۴۴ از دانشگاه تبریز در رشته زبان و ادبیات فارسی به درجه لیسانس دست یابد. وی در مشاغل دبیری و اداری خدمت خود را در سال ۱۳۵۶ به اتمام رسانید و به مرز بازنشستگی رسید متعاقب آن مدتی نیز در دانشگاه ارومیه انجام وظیفه نمود.

ضیا شاعری بود که از دنیا سکوت را تجربه کرده بود. حالتی متفکرانه داشت آرام، متین و کم سخن دارای روحی بزرگ بدون هیچ غروری آنچنانکه حتی با جوانان و نوجوانان نیز برخوردی آمیخته به احترام داشت.

او به دوزبان فارسی و ترکی شعر می سرود و عضو انجمن ادبی ارومیه بود.

نمونه‌ای از اشعار فارسی و آذری ضیا:

دل سودا ز ده را صبر به پایان افتاد	شرری ز آتش هجران تو در جان افتاد
مرغ دل سرزده چون صید پریشان افتاد	تا صبا قاصد گیسوی پریشان تو شد
هر که شد عاقبت الامر به احزان افتاد	هان مشو غره به دوران طرب ای گل مست
ای بسا غافل سرمست پشیمان افتاد	حاصل عمر نه خود کامگی دوران است
مرغ بیدل نهراسد چو به طوفان افتاد	طالب گوهر جان غرقه به دریا باید

آنکه در کوی وفا زد قدمی سر خوش شد گرچه در ودای غم بی سر و سامان افتاد
یا رب از ابر کرم موهبت خویش ببار که عطش بر جگر بیدل عطشان افتاد
گر «ضیا» زد رقم از طبع پریشان غزلی گرمی مهر تو بود این که غزلخوان افتاد

* * *

دل در سجود گشت به تذکار نام دوست جان روح تازه یافت ز یمن پیام دوست
رنجور خاطر از غم ایام تا شدم عطر دماغ پرورم آمد کلام دوست
تار شکسته‌ام که نوا زد نوای عشق دارد هوای جلوه‌گه احتشام دوست
مرغ شکسته بال بدم کنج آشیان شد سایه پرورم کرم مستدام دوست
زیر سحاب رحمت او عین کائنات هر یک به گونه‌ای بستاید کرام دوست
افلاکیان همه به سجودند و سبحه خوان بر خاکیان بین شرف با رعام دوست
یا رب تراوش دل محزون ز ما پذیر این اشک شور عشق ز کمتر غلام دوست
این موهبت بس است «ضیا» را به نظم خویش با طبع نارسا بستود از مقام دوست

* * *

پریشان کونلوم ایستر بیر فضای نوبهار اولسون گول آچسین باغ رخسار چمن نقش و نگار اولسون
دیل آچسین سوسن خاموش نیلوفر کناریندا زمستانی چکن بولبول نصیبی وصل یار اولسون
سحر باد صبا وئر سین پیامین خوش چمنزاره شقایق صف چکیب نرگس تماشایه خمار اولسون
گونش اولکه‌لره ساچسین قیزیل ساچلارینی آچسین قارنلیق لار قویوب قاچسین بوتون نوریله نار اولسون
آغاجلار آل قماش دون خلعت نوروزدان گیمیش چمن لر گولمگه آغلار بولود گوهر نثار اولسون
باشیل دامن گئیپ داغلار دوشونده اوو چو طرلانلار کناریندا مارال گزمیش ناخیشلی لاله‌زار اولسون

قر نفیل، لاله و نسرین ایله بزم طرب قورسون
بنفشه بویلائیب طاووس رعنايه نظار اولسون
چیچک لنمیش آغاجلار باخچالار داگول لری الوان
ساجا قلاری بوتاقلارین نشان زلف یار اولسون
نسیم صبح سونبول تئثرینه شانیه و ورماقدا
گول اوسته ژاله گوهر تک یاناقلار دان آخار اولسون
بولاقلار داغ دوشونده آینالی شاقیلدیب آخمیش
اتکده سیلدیر یملاردان داشیب بیر آبشار اولسون
پوزولسون لشکر غم بو دیار مهر و الفت ده
قونوشسون مهریلن جانان بیر آیدین روزگار اولسون
ووروب چرخ فلک دوورون دولانسین کام مظلومه
بوتون خرگاه اهریمن داغیلین تار مار اولسون
یئتیش سین کعبه مقصودینه مظلوم اولان انسان
خلایق دنیا دا آلفیشلاب اخلاق اسلامی
گنجیه یا حق گوشو چولده سرود وحده سوبلور
دئیر فرصت قنیمت بیل نه چوخ ایل لر بهار اولسون
«ضیا» غم غصه نی بوشلا داهی بو طبع ناقص له
ادب گولزارینه سئیر ایله ملک سنده شعار اولسون
منبع: اطلاعات شخصی و مکاتبه

* طالب افشار، میرحسین

از شعرای خوش ذوق ارومیه که منش صوفیانه داشت و از مریدان جلال الدین
محمد مجدالاشرف به شمار می رفت. به حافظ و غزلیاتش علاقه مند بود و به استقبال
می پرداخت. بیت زیر از اوست:

«طالب» وصال دوست طلب می کند ز دوست یارب دعای خسته دلان مستجاب کن

منبع: سخنوران آذربایجان، ص ۹۱۲

* طاهری، میرزا موسی خان (۱۳۳۰ - ۱۲۶۵ ش.)

از سنین جوانی به سرودن شعر پرداخت. مدتی وکیل دادگستری بود ولی به سختی امرار معاش می‌کرد. در تمام انواع شعر دست داشت. در خوی متولد شد و در همانجا درگذشت. ابیات زیر از یک قصیده او در بعثت رسول اکرم (ص) است:

ای رجب ای مه پر میمنت و شهر حرام	باد از بارگه قدس خدا بر تو سلام
بر خود ای ماه گرامی و مبارک می‌بال	که بزرگ است ترا قدر و بلند است مقام
در تو شد ای مه میمون به رسالت مبعوث	ذات قدسی که روان داد به پوسیده عظام
آری آن کوکب درّی که ز گیتی بزدود	جلوه‌اش رنگ خرافات و غبار اوهام
اندرین ماه به فرمان خداوند جلیل	شد سرافراز به تبلیغ رسالات و کلام
شد که در غار به هر شام و سحر می‌فرمود	سیر در عالم افلاک و شمس و اجرام
گاه از جذبه انوار الهی مدهوش	گاه در فکرت از این صنع و از این نظم و کلام

منبع: تاریخ خوی آقاسی، صص ۵۲۳-۵۲۲

* طرزی افشار، (متوفی بعد از ۱۰۶۰ ه.ق.)

از گویندگان خوش ذوق، تازه طلب و صاحب شیوه اختراعی است که در قریه طرزلوی ارومیه تولد یافته. وی با اینکه شاعر معروفی در عهد صفویه (شاه صفی و شاه عباس ثانی) است اما زندگی نامه‌ای که به تفصیل او را معرفی کند در دست نیست.

محمد تمدن که دیوان شاعر را چاپ و منتشر کرده است در مقدمه آن آورده «طرزی افشار شاعر شیرین زبان در دربار صفوی از مقام ارجمندی برخوردار بوده. وی از ایل افشار

است. در محیط شاعرانه ارومیه نشو و نما و در میان ادبای این دیار تعلیم و تربیت یافته سپس به اصفهان مهاجرت کرده است. مسافرتهاى بسیاری در داخل و خارج ایران انجام داده و توشه‌ها اندوخته است.» در مسافرت خود به اصفهان پس از سیاحت عراق عجم در شرح حالات خود چنین می‌سراید:

از بلده قزوین به صفهان سفریدم بی‌خرجی و بی‌اسب خرامان سفریدم
یاران، سفریدند به جمعیت و من هم یک قافله با حال پریشان سفریدم
دارم طمع آنکه به هیچم نفروشد هر چند که چون زیره به کرمان سفریدم
سال ۱۰۵۹ که از مشقات سفر ملالت یافته بازگشت به تبریز را آرزو می‌کند و می‌گوید:
دلم گرفت ز جاها چرا نه تبریزم گشاد دل بود آنجا چرا نه تبریزم
کنون که می‌حملد مهر و یافته است دو ماه هزار و پنجه و نه را چرا نه تبریزم
وی شاعری است که برای طلب جیغه و حطام دنیوی، مناعت طبع خود را تباه نکرده و مانند بعضی شاعران علو مقام خود را به حسیض تکدی و طبع فروشی تنزل نداده و این ادعا از اشعارش هویدا است.

شاه عباس ثانی نسبت به این شاعر نکته سنج در حد کمال محبت داشته به طوری که بعد از مراجعت از مسافرت برای اینکه شاعر سیاح را مقید سازد او را به اعطای شغلی مفتخر و به زنجیر تأهل اسیرش می‌سازد. مشوق اصلی وی در سرودن شعر به طرز خاص خود شاه عباس بوده است چنانچه گوید:

طرزیدن من به طرز تازه از دولت شاه دین پناه است

این شاعر که سعدی صفت پیوسته در سیر و سفر بوده در عرض راهها و شهرها با مردم

و سکنه بلاد به نحوی آمیزش داشته که وطن و مولدش را به درستی نفهمیده‌اند و خود نیز مستقیماً به زادگاه خود اشارتی ندارد.

که بود مولدم از قبله کرمانشاهان که ری می‌لقب‌اندم و که خلخالی
صاحب تذکره هندی^(۱)، طُرزی را از اهالی طُرشیز ری دانسته مرحوم تمدن در رفع
اشتباه وی گفته است که:

اولاً ترشیز با «تا» است نه با «طا» ثانیاً ترشیز همیشه از توابع خراسان بوده است نه ری.^(۲)
تذکره نصرآبادی نیز او را از طُرشت ری دانسته و او را با طُرزی رازی اشتباه کرده است.
محمدعلی تربیت صاحب کتاب دانشمندان آذربایجان او را از طُرزلو قریه‌ای در دو فرسخی
ارومیه دانسته می‌نویسد طُرزی شبستری، طُرزی رازی، طُرزی شیرازی، طُرزی گوالیاری
غیر از این طُرزی هستند.

مؤلف مجمع‌الفصحا هم از ارموی بودن او چیزی ثبت نکرده فقط به اختراع او در طُرز
سخن اشاره دارد.

شعر و هنر طُرزی: اگر چه شیوه شاعری وی مبتنی بر تتبع پیشینیان است و از
اندیشه‌های شاعران گذشته مانند فردوسی، نظامی، سعدی، و دیگران بی‌بهره نمانده اما
طُرز خاصی دارد که در حد افراط مختص خود اوست. و آن چنان است که در ساختار حرفی

- در فهرست نسخه‌های خطی نامی از تذکره هندی که ظاهراً در اختیار مؤلفان بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی بوده ذکر نشده و گلچین معانی در تاریخ تذکره‌های فارسی از دو تذکره به نامهای حدیقه هندی و سفینه هندی یاد کرده که شامل شعری است که در هند تولد یا نشو و نمو یافته‌اند. وی متذکر شده که تذکره حدیقه هندی مفقود است.

- طُرشیز به ضم (طا) طُریشث و به صورت ترشیز نام قدیمی کاشمر از توابع استان خراسان است که در سال ۱۳۱۴ شمسی به موجب تصویب نامه هیئت وزیران به این نام تغییر یافته است.

کلمات تصرّف کرده و از اسم و صفت و ضمیر صیغ جعلی فعل و مصدر ساخته است. هر چند از عهده این کار به خوبی برآمده و کلمات را استادانه مهار کرده و به دلخواه خود ساخت تازه‌ای به آنها بخشیده و در این کار مخترع شده است اما این اختراع او دو عیب عمده دارد. یکی اینکه مخّل زبان است زیرا که به کار بردن کلمه بر خلاف قاعده از عیوب کلام محسوب می‌شود. در بعضی از کتابهای صنایع شعری آنجا که از عیوب سخن بحثی به میان آمده در موضوع مخالفت قیاس از اشعار طُرزی استفاده شده است. عیب دیگر این شیوه این است که تصرّف در واژگان، معنی بعضی از ابیات را دیرباب می‌کند چون پی بردن به معنای دقیق یک فعل جعلی که از اسم ساخته شده گاهی مشکل است و بستگی به برداشت و تلقی خود خواننده دارد از جمله کلمات «ساقیده و لبیدم» در ابیات زیر است:

چه خوش ساعات سعدی بود آن روز که گه ساع، گهی ساقیده بوده
زان لعل مذاقم مزه شیرۀ جان یافت طُرزی ز طبر زد محکایت که لبیدم
تذکرۀ نصر آبادی او را در شیوۀ اختراعی مقلّد ملا فوقی می‌داند و می‌گوید به طرز او
شعر گفته است در حالی که ابیات زیر او را مبتکر این طرز و فوقی را مقلّد و پایین‌تر از او
معرفی می‌کند.

منم آنکه از برای تو طرزک تازه کرده اختراع تویی آنکه می‌تغافل و غزل نمی‌کنی استماع

* * *

یا این ابیات:

هر بوالفضول دزد و دغل را کجا رسد	طی طریق طرز من آلا من استطاع
ای مدّعی نگین سلیمان طرز را	نتوان به شیطنت ز کفانیدش انتزاع

فوقی تخلصیده عدد تحتی من است در بزم طرز اگر طمعد بر من ارتفاع

از من چه می کمد که گدایی نگو سدش طرزی است این که شاه صفی داشتش سماع

و باز در جای دیگر در مقطع یک غزل چنین آورده است:

به طرز تازه طرزی اگر طرزد کسی طرزی به آن گوساله می ماند که راه نردبان گیرد

می توان استنباط کرد که طرزی نسبت به مقلدان خود حس حسادت داشته و

نمی خواسته است که کسی جز او بدان طرز شعر بسراید مبادا که از اشعار او بهتر باشد و نام

او را تحت الشعاع نام خود قرار دهد.

چند شاعر ارومی نیز به طرز او شعر ساخته اند از جمله میرزا ابوالقاسم فروردین از شعرای

قرن چهاردهم غزلی دارد با مطلع زیر:

شکر خدا که باز بهاریده ایم ما سبزیده و گلیده هزاریده ایم ما

حسرت شاعر دیگر ارومی به این شیوه چند غزل ساخته مانند مطلع زیر:

ماه رخساری نگاهیدیم ما آفتابیدیم و ماهیدیم ما

صرف نظر از حد افراط، شعرای بزرگی مانند سنایی و مولوی نیز به نوعی از این شیوه

استفاده کرده و در ساختار کلمه تصرف نموده اند. مولانا در غزلی خطاب به صلاح الدین

ز رکوب که فردی عامی اما مورد عنایت وی بوده گفته است:

هم فرقی هم زلفی مفتاحی وهم قُلفی بی رنج چه می سلفی آواز چه لرزانی

که «می سلفی» به لهجه عامیانه سلفه می کنی (سرفه می کنی) که می بینیم از اسم فعل

ساخته است. گاهی هم از اسم یا ضمیر، صفت می سازد از جمله: «در دو چشم من نشین ای

آنکه از من من تری»

یا «جمله اجزای خاک هست چو ما عشقناک» که واژه‌های «من‌تری» و «عشقناک» از این نوع است.

طرزی گاهی با این روش قافیه‌هایی می‌آورد که با تصرف در ساختار صرفی آنها به زیبایی موسیقی کناری شعر خود می‌افزاید.

از آن جمله:

در دیده‌ی من ای که بهی از ثقلینا پر کرده‌ام از مهر تو جیب و بغلینا
 آنجا که کند عشق غم و درد تو قسمت من از غم و درد تو بحلم جملینا
 او با اینکه در دوران رونق سبک‌هندی به سر می‌برد اما به علت پرداختن به شیوه
 اختراعی خویش مجال‌گرایش به این سبک نیافته یا نخواسته است. به شیوه خاص خود در
 سخنوری می‌بالد و آن را طرز دلبری می‌داند چنانکه در قصیده عینیّه خود بر این نکته
 اشارت دارد. ما به دوییت آن قناعت می‌کنیم و خواننده را به دیوانش ارجاع می‌دهیم.
 آنم که در مقدمه طرز و اختراع دارم به رغم اهل حسد شهرت و شیاع
 این طرز دلبری است که در حجله سخن جز من نواقعیده بر او لیل‌الوقاع
 و در جای دیگر می‌گوید:

را طرز یا صدهزار آفرین که طرز غریبی جدیدیده‌ای

در جواب کسانی که به طرز او ایراد گرفته‌اند گفته است:

به صراف معانی طرز خود را عرض ای طرزی مپرس از بی وقوفان قیمت لؤلؤی لالا را
 کلام حکمت‌آمیز در سخن طرزی کم نیست. او خواننده را به شأن انسانی آگاه می‌سازد و
 او را به بی‌تعلقی و کسب دانش‌تر غیب می‌کند و همچون سعدی و فردوسی سخن خود را به

نصایح گرانها می آراید.

عروسی نماید به سن سه پنج	به جاهل عجز سرای سپنج
اگر چه سراسر دلال است و غنج	مده دل به دلالة دهر دون
برویند از کشتی هفت و پنج	به گرداب آتش فتاد آن که او
اگر دور تلخی رسیدت مرنج	دلا تلخ و شیرین چو می باهمند
بین ایده ^(۱) همقافیه رنج و گنج	نمی ممکند گنج، خالی ز رنج
که طنبورۀ تن نه ایدیش سنج	در این باغ سروی نه قدر استید
که باشد کلاغان در او نغمه سنج	مبلبل در آن بوستان طرزی

او شاعر غزلسرایی است که بیشتر از سبک عراقی پیروی می کند و در این قالب احوال نفسانی خود را بازگو می سازد. شکوایتهای او از مردم شهرهای مختلف حتی از وطن خود بر این امر اذعان دارد. اگر چه به علت طرز اختراعی اش معنی را فدای لفظ کرده با همه این سبک شعرش منسجم و متین و از صنایع و محاسن بدیع برخوردار است. آرایه های کلامی به طور طبیعی و نه از طریق تکلف به اشعارش راه یافته و سخن او را دلنشین کرده است. گاهی نغمه حروف یا واج آرای، موسیقی درونی شعرش را رونق داده و فنی تر ساخته است. مانند: «طرز طرزی که مطرّز به طراز طرب است» که حروف (ط، ر، ز) بر موزون تر ساختن شعرش افزوده است یا حرف (س) در مصراع:

«بالب لعل تو انفاس مسیخا منسوخ»

دیوان طرزی مشتمل است بر غزل، قصیده، مثنوی، رباعی، قطعه، یک ترجیع بند بلند و

یک بحر طویل. که طی تحقیقات به عمل آمده می‌توان گفت نمونه وی از قدیم‌ترین بحر طویلهاست زیرا این قالب شعری که برخی آن را عامیانه می‌دانند از دوران صفویه فراتر نمی‌رود.

گاهی از واژه‌های ترکی و عربی در ضمن شعر استفاده کرده و اشعاری نیز به زبان ترکی دارد.

طرزی در شهرهای ایران و در بلاد قفقاز، شروان، گنجه، شماخی و جاهای دیگر تفرّج کرده است. در سال ۱۰۶۰ به زیارت مکه مکرمه و نجف اشرف نایل آمده است. چنین به نظر می‌رسد کوچیدن شاعر به اصفهان که مرکز حکومت صفویه و مهد دانش و ادب آن روز بود ابتدا به خاطر کسب علم و پیوستن به جمع شعرایی بود که ارزش و اعتبار و رفاه یافته بودند، دوم به دلیل رنجیدگی خاطر از هموطنانش بوده است. زمانی که از اصفهان به آذربایجان مراجعت می‌کند هوای بازگشت در سر اوست بنابراین با دلی پر از وطن خود دوباره راهی اصفهان می‌شود.

بـرون نا از صفاهانیده آذربایجانیدم ندیدم خویش را خاطر مرفه می صفاهانم
دل اهل وطن از من پر و من از وطن دلگیر از این بیت الحزن چون یوسف از چه می صفاهانم
درّی شوشتری صاحب سفینه خوشگو می‌نویسد در تذکرة ملّا فریدون چنین دیدم که
چون طرزی از مکه به مدینه آمد این دو بیت را سرود:

شکرالله که ما مگیدیم زنگ اندوه ز دل حکیدیم

مدنیدیم پس از مگیدن عمریدیم و ابابکریدیم

این دو بیت ورد زبان دیگران شد تا به گوش والی شام رسید. او را به سبّ خلفا متهم

کردند و در شام به فکر تنبیه وی افتادند. طرزی از روی عجز گفت اگر تقصیر من گفتن این بیت است آنچه در همه عمر خود بیتیده یا شعریده‌ام از این نوع است. الحال در ایران دیوانی دارم مرا حبس کنید تا بفرستم از ایران دیوان شعر مرا بیاورند. اگر از این بابت است مرخص فرمایید و الا به هر نوع که خواهید سیاسیت نمایید. ایشان قبول کردند و او را محبوس ساختند. او در زندان شروع به ساختن شعر کرد تا دیوانی مختصر فراهم آورد و آن را نسخه و جلد کرد. بعد از چند ماه آن را به نظر والی شام رسانید و رهایی یافت.

نسخه‌های دیوان طرزی به خط نستعلیق و شکسته نستعلیق در کتابخانه‌های ملک و مجلس و در کتابخانه نجف و دانشگاه پنجاب پاکستان موجود است.

نمونه مختصری از بحر طویل طرزی:

شکرلله که بکحلیده مرا دیده ز خاک در قومی که زاولاد رسولند، بر افلاک قبولند
گروهی همه پاکیزه و خوش صورت و نیکو سیر و پاک سرشت و ملکی خوی. یافتم از اثر
صحبتشان فیض فراوان و برون از حد و اندازه و درسیدم و درکیدم و علمیدم و فهمیدم، اگر
بگذرد ایام من این نوع بماتم علما را...

نمونه‌هایی از اشعار وی:

ز روی دوست رویی خوبتر نیست	چو راه عشق راهی پرخطر نیست
ز بس اشکیدم آبم نیست در چشم	ز بس آهیدم آهم در جگر نیست
چه جای ما اسیران کز می حسن	چنان مستیده کش از خود خبر نیست
دلی را می عمارت گر توانی	و گرنه دل خرابیدن هنر نیست
همان بهتر که قطعد باغبانش	درختی را که سایه یا ثمر نیست

سواد سطر زلفین تو داریم ز خطش حاجت زیر و زیر نیست
عجب حالست کز یاران رفته بجز تقلید نی اصلا اثر نیست
علی را از محمد هر که فرقید ز اهل بیت او تحت شجر نیست
نمی‌رحمی به حال زار طریزی ترحم در دلت جانا مگر نیست

* * *

با من دل خسته‌ای دلدار جنگیدن چرا تو غزال گلشن حسنی پلنگیدن چرا
با مسلمانان مسکین کافریدن بهر چه با گرفتاران مستضعف فرنگیدن چرا
می‌نگاهی بر من و می‌تفاتی با رقیب با من یکرنگ ای رعنا دور نگیدن چرا
از سر کویت من دیوانه را راندی به سنگ دلبرا دنگی مرا کافی است سنگیدن چرا
ای که می‌سهری دمام با وجود عقل و هوش باده ایدن از برای چیست بنگیدن چرا
هر یک از قوس قضا تیر اجل خواهند خورد مردمان را گو که این توپ و تفنگیدن چرا
طرزیا چون در طریق عاشقی می‌مقصدی همچو زهاد ریایی عذر لنگیدن چرا

* * *

تُرکیدم و تاتیدم و آنکه عریدم در دیده صاحب‌نظران بوالعجیدم
گر من به ظهورم عجبی نیست که هرگز چون مردم آلوده نه ماء‌العنیدم
می‌زید اگر حمزه و قتم بشمارند عمری است که عمریدم و معدی کربیدم
شعبان، رمضان گر به پلاوم متعجب^(۱) بی‌آش جما دیدم و بی‌نان رجیدم^(۲)
دی صبح ز کیفیت آن چشم خمارین عیشیدم و ذوقیدم و تا شب طربیدم

۱- تعجب مکن ۲- ماه‌های جمادی‌الاول و جمادی‌الثانی را بدون آش و ماه رجب را بدون نان به سر آوردم.

ای شربت وصل تو دوی دل عشاق
ایام و لیالی چه شناسم من مجنون
منعید ز وصلیدن او دوش رقییم
گر چه فرغیدند مرا از سر کویت
زان لعل مذاقم مزه شیرۀ جان یافت
نمونه‌ای از مثنوی طریزی:

که سروش خط بندگی داده بود	به دستم گل اندامی افتاده بود
ز سر تا بها شعله آتشی	پری پیکری گلرخی مهوشی
اسیر کمندش من و صدچومن	غزال ختن لیک مشکین رسن
جبینش گرو برده از آفتاب	مه نو ز ابروی او در حجاب
ذقن سیبی از سرو آویخته	ز لب در تکلم رطب ریخته
و زو دست تعریف می‌کوتهد	ز گردن چه چرخم که بس می‌بهد
سرینش تل اما ز گلبرگ تر	کمرگاهش از موی باریکتر
کلامیدنش غیرت انگبین	خرامیدنش غارت عقل و دین
بسی راه با من خرامیده بود	مرا آن پری روی رامیده بود
تضرع نمودم تلطف نمود	به عشوه دلم را تصرف نمود
بلی ورنه بسیار میواقعید	ولی گه گهش ناز می‌مانعید
که ایدم به صد جان خریدار او	چنان والهیدم به دیدار او

چنین در دل خویش دادم قرار که خواهم وصالید از آن گلهزار
 چه داند ولی آدمی همچو من که خواهد دو ابلیس راهش زدن
 از اشعار ترکی اوست:

بیر گول بنی خوار و زار و حیران ایتدی گوگلو می حزین دیده می گریان ایتدی
 نرگس لری تک ایلدی بیمار بنی زلفی گیبی حالیمی پریشان ایتدی

* * *

خاننا سنه سال و ماه بیرام اولسون مشرق وش النده گون گیبی جام اولسون
 همت چوق و دشمن یوق و محبوبه مباح دورونده مدام بیله ایام اولسون

* * *

طرزی بنم که حاسده آتش الاوی^(۱) یام تازه سوزون بئله لیک ده تازه قلاوی^(۲) یام
 قدر طلای خالصمی جوهری بیلر نادان یانیندا خاکی له گر چه مساوی یام

کوته نظر گورور بنی یرده گونش گیبی

صورتده گر چه ارضی ام اما سماوی یام

* * *

بی ذایقه یانیندا یاوان آشه اوخشیرام آغزی دادین بیلنلره گیلان چلاوی^(۳) یام
 خردی له خرد سالم و پیری له سالخورده بن طفل شیرخواره و بابا پلاوی یام

طرزی له فی المثل اوکوزم^(۱) هر دیاریده افشار ائلی ایچینده ولنی او بزای یام

منابع: مقدمه دیوان طرزی افشار

دانشمندان آذربایجان ص ۲۴۵

تذکره نصرآبادی ص ۴۰۸

دایرة المعارف فارسی ج ۲ ص ۱۶۲۳

فرهنگ سخنوران ج ۲ ص ۵۸۸

فهرست کتابهای چاپی فارسی ج ۱ ص ۷۴۲

تاریخ تذکره های فارسی ج ۱ صص ۳۱۶ - ۳۱۵





طیار، عبدالرحمان «کاتب» (متولد ۱۳۰۴ ش.)

فرزند جعفر در قریه قولنجی از قراء ارومیه در یک خانواده کشاورز و زحمتکش دیده به جهان گشود. وی تحصیلات کلاسیک ندارد. بنا به گفته خود مدتی در «تاتوان» ترکیه به سر برده و در محضر ملا احمد افندی ترک و اوجا محمدامین سواد عربی

آموخته و سپس با مطالعه به اندوخته‌های خود افزوده است. او با زبان‌های ترکی استانبولی، فارسی و عربی آشنا است.

کاتب نخستین شعرش را در دوران سربازی سروده و عموماً اشعارش هجایی است. در حال حاضر از شعرای ارومیه در ادبیات عاشق (عاشیق ادبیاتی) محسوب می‌شود. او یکی از اعضای انجمن ادبی قوئیه (ادبیات دایره‌سی) است و از آنجا لقب «دده» دریافت کرده است.

وی از شعرا به «دوللومصطفی» اهل دیزج دول از قراء ارومیه و مسکین بالوی، عاشق العسکر و از شعرای ترکیه به نیازی، کمتر و یونس امره ارادت می‌ورزد. اشعارش زمینه وطنی و اخلاقی دارد. مردی است خوش بیان و آگاه.

کاتب از شعرای اهل تسنن و در حال حاضر با وجود پیری به کار کشاورزی مشغول است. پنج بار ازدواج کرده دارای بیست‌وسه فرزند چهارده پسر و نه دختر است که هشت پسر او در حال حاضر در کشورهای خارج به تحصیل و کار مشغولند.

از اوست :

قاج ناکسین صحبتیندن اولارزندان ای عزیز

دلی کونلوم یاردان ایسته درده درمان ای عزیز

ویرانه‌لر گولشان اولسا بایقوش اولسا عندلیب	آه چکیب آغلار قناره بانار گولشان ای عزیز
قبله داشی جاماکادا قیزیل اولماز قال اولماز	قاره زیگیل زرخنداندا اولسا هندی خال اولماز
هاگزه ویززا ویزایله خرمگسدن بال اولماز	یارادان زنبور یار ادیب باغلادیرشان ای عزیز
نانجیبلر خان اولسالار نالهم چبخار آسمانا	عالیم که بی عمل اولدو آتش ورار قرآنا
آج اصلانلار دالدا لایب تولکو گیرسه میدانا	مردمیدانلار قان آغلار سیزیلدار جان ای عزیز
ده کاتب حقی دئییب چشم گریان اولسادا	انصاف سیزدا ایمان اولماز اهل قرآن اولسادا
یشمه نامد لقمه سینی مرغ بریان اولسادا	ال آت مردین سفره سیندن یته قورو نان ای عزیز

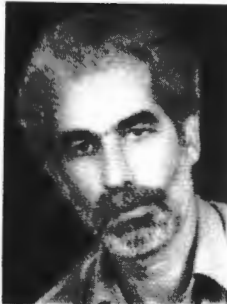
* * *

یارادانین قدرتینه چوخ شوکور	ایستیپ یارادیب انسان اوغلویام
یوردومو سئوهرم سویومی دانمام	آذریام منن مسلمان اوغلویام
سئوهرم یوردومون قوچ اوغلانلارین	اوستون شاعیرلرین خوش داستانلارین
ساواش میدانیندا قهرمانلارین	اوغوروندا باش وئرهن قربان اوغلویام
حق عاشیقی حقدن آلیر پایینی	هدر ائتمز بیلر عومورون سایینی
قووالارام یوردوموزدان خایینی	تولکودن قورخمارام اصلان اوغلویام
تپرئیر گویلموده دوغورو دویغولار	قویما یوردوموزا قونسون بایقولار
منی قورخودانماز هر کیچیک سولار	دالقالی دنیزده طوفان اوغلویام
دده کاتب وطن عشقی جانیمدا	غیرت داماریمدا ایستی قانیمدا
اولون جه دورموشام دوز پیمانیمدا	ایرانلی یام آذریایجان اوغلویام

منابع: مصاحبه با شاعر

یادداشت‌های شامی (شاعر)

* عابدی، هاشم «عابد» (متولد ۱۳۲۸ ش.)



تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شهرهای اردبیل، آستارا و خوی به پایان رسانید. از اوان جوانی از اردبیل به خوی آمده و در این شهر مقیم شده است. او اینک با عنوان مشاور در خدمت آموزش و پرورش است.

از نوجوانی به سرایش شعر روی آورده و علاقه‌مند به شعر شاعرانی همچون شهریار، فضولی، حافظ و پروین اعتصامی بوده است. به جهت همین تأثیرات، اشعار او زمینه اجتماعی و تا حدودی عرفانی دارد.

وی به هر دو زبان فارسی و ترکی شعر می‌سراید و آثارش در مطبوعات و در کتاب «سوک آفتاب» به چاپ رسیده و شرح احوالش در جلد سوم تذکره شعرای آذربایجان موجود است.

عابد به گفته خود سکوت و گمنامی را بیشتر می‌پسندد.

از غزلیات اوست:

دلم از رنجه‌های داغ شکست	بال پرواز مرغ باغ شکست
سر فرو برد و چلچراغ شکست	بغض‌ها در گلوی شعله نشست
خم به جوش آمد و ایاغ شکست	عشق خون ریخت در سبوی دلم
تا گرفت از لبم سراغ، شکست	خنده من حباب را ماند
حیف در باغ دل، کلاغ شکست	شاخه آشیان عشقم را
سنگ غم شیشه فراغ شکست	تا که «عابد» قلم گرفت به دست

ما از این دشت تف آلود به بستان نرسیم	خار چینیم که دیگر به گلستان نرسیم
حرمت عشق نمانده است خدایا مددی	کودکانیم که هرگز به دبستان نرسیم
نوح در کشتی و ما غرقه سیلاب بلا	غافلیم بدان کشتی ایمان نرسیم
تن به پیراهن تزویر و ریا پوشاندیم	سعی بیهوده مفرما که به جانان نرسیم
ظاهر آراسته و باطن چرکین داریم	با چنین باطن بی مایه به قرآن نرسیم
با سری کان شده انباشته از باد غرور	ما از این بادیه تا حشر به سامان نرسیم
عافیت گر طلبی «عابد» ذاکر می باش	که در این راه به این مرحله آسان نرسیم

* * *

نه قدر واردی منیت...

دئدیم: ای نازلی گوزل یار شررین واردی سنین	یاندیریب یاخماقا پروانه لرین واردی سنین
دئدی: رداول قاپیدان وصلیمه لایق ده گیسن	آیریلیق دردینه دوز گر هنرین واردی سنین
دئدیم: آنجاق قوواساندا سر کویوندا خوشام	مین جانیم اولسادا وئریم دیرین واردی سنین
دئدی: ایستیرسن اگر وصلیمی «من» دن اوزاق اول	نه قدر واردی (منیت) خطرین واردی سنین
دئدیم: آخر هارا اوز دونده ریم ای نازلی گوزل	گئدیم هر یره عطرین اثرین واردی سنین
سن اوزومدنده یوقسان منه جانان ایره لی	تشیگیمدن ایچه ریمدن خبرین واردی سنین
«عابد»م سئو گیلی جانان منی قووما. دئدی: گل	چون الینده قلم آکئوندا ترین واردی سنین

آیریلمام

اگر آیریلسا بندیم بئددن جانان دان آیریلمام	وطن دیر سئو گیلیم یاریم اولم ایراندان آیریلمام
واریمدیر عهد و پیمانیم ازل گوندن بو توپراقلا	بو سو داده باشیم گئدسه بئنه پیمانندان آیریلمام

جلالت وار منیم عشقیمده مجنون اولمایان بیلمز	اگر دوغرانسا جسمیم قطعه قطعه جانندان آیریلمام
محبت عالمینده یوخ زوال وجدانلی عشاقه	وطن عاشقلره وجداندی من وجداندان آیریلمام
بوتون عالمده حرمت تاپدی قراندان و طنداشلار	شرافت مولکونه یول گستره قراندان آیریلمام
واریمدیر غیرتیم سوت امیشم مام شهامتدن	اورکدن باغلی بام تبریزله تهراندان آیریلمام
دوغولدوم دالغالار دابط کیمی قورخمام دیزلردن	یوخو مدور راحتیم آسایشیم طوفاندان آیریلمام
شهادت مکتببندن درس ایثار آلمیشام «عابد»	اولم بو قانلی توپراقدان آذربایجاندان آیریلمام

منابع: مکاتبه با شاعر

ویژه نامه دفاع مقدس انجمن ادبی ارومیه مهرماه ۷۲ ص ۱۶



* عابدینی، محمد (متولد ۱۳۵۵ ش.)



در روستای داراب از توابع سراب در یک خانواده کشاورز و زحمتکش به دنیا آمد. تحصیلات آغازین خود را در زادگاه خود به پایان رسانید سپس به همراه خانواده خود به شهرستان ارومیه مهاجرت نموده مقیم این شهر شد و بقیه تحصیلاتش را در همین جا تمام کرد و اکنون دانشجوی رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت معلم تبریز و عضو انجمن ادبی ارومیه است.

این جوان با ذوق اگر چه مدت کمی است به شعر روی آورده ولی استعداد فطری او در این مدت اندک خوب رشد کرده و امید است که در آینده از شعرای خوب و موفق این مرز و بوم باشد.

نمونه‌ای از غزل‌های او است:

انجماد

درست مثل غزل‌های ناب عرفانی	به لحظه‌های قشنگ طلوع می‌مانی
همیشه حرف نخست دل من این بوده است	که دوست دارم آری زلال نورانی
شبانه بود که دیدی نشسته‌ام تنه	کنار چشمه‌ای از چشمهای بارانی
ترا کدام غزل با کدام لحظه سرود	که حال رشک قناری ترین غزلخوانی
بستاب بر یخ تنهایی دلم بانو!	دلم گرفته از این انجماد طولانی

گناه

بیا در این شب شوم و سیاه با من باش
 به نام عشق سکوت مرا ترنم ریز
 تو اشکهای دلم را مگر نمی‌بینی
 گناه تو فقط این است عاشقم کردی
 تمام دلخوشی من نگاه عاشق توست
 به سارا اسطوره عصمت، نجابت و وفاداری:

آوای درد

سارا هنوز این رودها آوای دردند
 «آی چیخمادی» امشب همه چشم انتظارند
 شبناله‌های تلخ خان چوپان ایل است
 خاتون! بگو این روده‌های خشمگین را
 در حسرت چون تو عروسی آسمانها
 اندوه تو سنگین‌ترین داغ جهان است
 شبهای ایلت همچنان خاموش و سردند
 حتماً دوباره ماه را در بند کردند
 این ابرها که مثل یک دریای دردند
 قدری به سمت ایل زخمی بازگردند
 اینگونه حیران روز و شب را می‌نوردند
 سارا! هنوز آینه‌ها مبهوت گردند

روح زمستانی

سرد است آتش بیاران روح زمستانیم را
 یک عمر این واژه‌ها را آتش زدم باد می‌سرد
 با باد می‌رفت دیدم در هاله‌ای از مه و دود
 امشب بگو با کدامین آینه باید بگویم
 در پشت این وهم تاریک امید به روشنی نیست
 چشم تو آغاز من بود چشم تو آغاز باران
 دستی ز شادی برآور اندوه طولانیم را
 اما افاده نکردند شرح پریشانیم را
 چشمی که تعمیر می‌کرد جزیی ز ویرانیم را
 آه! ای نجیب خیالی! شکوای حیرانیم را
 بیهوده می‌سایم انگار دستان سیمانیم را
 افسوس گم کردم افسوس آغاز بارانیم را

منبع: مصاحبه با شاعر

* عاجز ارموی، شیخ جلیل

مؤلفان تذکره بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی درباره این شاعر چنین می نویسند:

«شیخ جلیل ادیب‌العلما که تخلص وی عاجز است از شعرای ارومی است و در جنگهای ایران و روس در عهد فتحعلی شاه قاجار در حال حیات بوده است.»

جز یک دیوان خطی که در اختیار مؤلفان تذکره فوق بوده سند دیگری برای درج ترجمه وی در دست نبوده است. ما هم در تراجم موجود چیزی از شرح این شاعر نیافتیم الا این که در تذکره سخنوران آذربایجان به شرح مختصری از «غلامحسین عاجز افشار ارموی» برخوردیم که او را به نقل از جلالیه شاعر صوفی مشرب و از مریدان جلال‌الدین مجدالاشراف معرفی کرده و دوبیت عرفانی به فارسی از وی ثبت نموده است. بعید به نظر می رسد که هر دو شاعر یک نفر باشند زیرا شاعر مورد نظر ما اشعارش به طور کلی ترکی است و هیچ مایه صوفیانه در آن دیده نمی شود.

از اوست:

دوشسون یثره مشاطه گوروم شانه الیندن صد پاره اولو بدور دل دیوانه الیندن
بیر تار اوزوله سلسله زلف کجیندن مین لرزه دوشر سنبل و ریحانه الیندن
چشم سیهین کاسه خوابیله دولوبدور قورخوم بودی دوشسون یره پیمانه الیندن

ال چک بو سر زلفدن آخر ایدرم عرض

سلطان کرم پیشه کریمخانه الیندن

چو خدان چنخشب ایودن اولوب آواره وطندن ایستر ایوبنه بو دل دیوانه قیتسین
بی برگ و تهی دست و دل آزرده و نالان نه چاره اولور عاجز نالانه قیتسین

منابع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۱۸۵ - ۱۸۱

سخنوران آذربایجان ص ۹۱۴

* عرب باغی ارومی، آقا سید حسین (۱۳۲۹ - ۱۲۵۴ ش.)



فرزند سید نصرالله بن سید صادق الموسوی الحسینی گلپایگانی اصلاً از سادات حسینی و از علما و فقهای طراز اول معاصر است. بعد از تولد در قریه سعید لوی ارومیه به شهر منتقل شد و تحت حمایت عمویش حاج سید حسن که از تاجران ارومیه بود قرار گرفت.

آن مرحوم بعد از کسب علوم متداول در مسجد جامع ارومیه عازم مشهد مقدس شد و در محضر اساتید وقت فیضها برد سپس به نجف اشرف رفت و در نزد اساتید صاحب نامی چون آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، سید محسن کوه کمری و دیگران به تکمیل علوم پرداخت و پس از اخذ درجه اجتهاد به ارومیه بازگشت و به ارشاد و تألیف کتب مشغول شد. وی مدت بیست و پنج سال به تحصیل علوم دینی پرداخت و در سی و دو سالگی به درجه اجتهاد نایل آمد. مدت اجتهاد و فعالیت او چهل و سه سال بود و در هفتاد و پنج سالگی دار فانی را وداع گفت. او بنیانگذار نماز جمعه در ارومیه بود.

این فقیه و محدث عالی قدر در کمال زهد و تقوا زندگی می کرد و همین صفت برجسته موجب احترام و ارادت عام و خاص نسبت به این بزرگوار است و همه روز زائران مزارش ضریح او را طواف می کنند. ساده زندگی کردن او زبانزد همگان بود. آنچه از وجوه شرعیه دریافت می کرد همه را صرف امور عام المنفعه و فقرا می نمود.

وصیت نامه او که بر دیوار در ورودی مقبره نوشته شده حاکی از همین است. محض اطلاع مقداری از این وصیت نامه درج می گردد: «...خانه مسکونی حقیر با سه پارچه گلیم و با دوره حدائق مال مختص آقای مختار معینی است و خانه را به اسم خود به ثبت داده و بعد از اینها آنچه اثاث البیت و کتاب دارم بعد از وسایل دفن و تجهیز و ادای دیون از مهریه زوجه و

غیره مال فقرای سادات است و ملک حقیر نیست و باید به فقرا و سادات رد شود و مال ورثه نبوده زیرا که خودم کسب نکرده‌ام که مال مختص حقیر گردد بلکه حق انتفاع داشتم به قدر حاجت...»

آیت الله عرب باغی رضوان الله از علمای کثیرالتألیف است که حدود هشتاد و دو کتاب در فقه و اصول و اخبار و احادیث از خود به یادگار گذاشته است. ذیلاً به بعضی از آثار او اشاره می‌شود:

درّة البیضا، مسائل النجفیّه، ایقان، تبیان، مناهج العارفین، مناهج الاکرام، طریق الحق، اساس الاسلام، تحفة الاخیار، معاش الاسلام، تحفة الاخوان، زبدة البیان و...

منابع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۲۱۷ - ۲۱۶

کسب اطلاع از مکتوبات مقبره

* عسکراآبادی، میرزا علی آقا (۱۳۷۶ - ۱۲۸۲ ه.ق.)

فرزند کربلا علی نقی و از فقهای طراز اول ارومیه به شمار می‌رفت. وی پس از کسب علوم مقدّماتی به شهرهای مذهبی سفر کرد و پس از تکمیل علوم با اخذ درجه اجتهاد به زادگاه خود بازگشت و پیشنهادی مسجد بازار باش ارومیه را به عهده گرفت.

مرحوم عسکراآبادی واعظی بود با فصاحت بیان که مستمعان خود را مجذوب سخنانش می‌ساخت وی از عالمانی بود که دوست داشت پیروان سایر مذاهب نیز در پای منبرش حاضر باشند.

در هنگام محاربات قوای استبداد عازم استانبول شد و در بزرگترین مساجد آنجا به

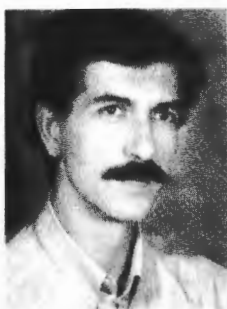
سخنرانی پرداخت و در مباحث مربوط به اتحاد اسلام و پیروزی مسلمانان داد سخن داد . سپس به ارومیه بازگشت و به ارشاد مردم مشغول گشت و پس از نود و چهار سال عمر ثمربخش زندگی خاکی را وداع کرد. اکنون یکی از خیابانهای ارومیه به نام این عالم روحانی است.

منبع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۳۳۶

کسب اطلاع از معمرین ارومیه.



* علیار، فریدون (متولد ۱۳۳۵ ش.)



در ارومیه متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همین شهر به پایان رسانید. در سال ۱۳۵۳ وارد دانشگاه علوم نظامی ارتش شد و پس از اتمام دانشکدهٔ افسری در شهرهای تهران، دزفول و خرم‌آباد خدمت کرد. بعد از جنگ تحمیلی ایران و عراق

به تهران بازگشت. در سال ۱۳۷۶ به علت کثرت کارهای هنری تقاضای تقاعد نمود و با درجهٔ سرهنگی بازنشسته شد و اکنون در تهران به فعالیت هنر خوشنویسی اشتغال دارد.

از دوران نوجوانی به خوشنویسی علاقه‌مند بود و خطوط زیبا مجذوبش می‌ساخت بنابراین یک نیاز درونی او را به سوی زیبا نویسی سوق می‌داد. تا اینکه خود را ملزم ساخت برای پیشرفت کارش از تجربهٔ اساتید مجرب بهره‌مند شود. به این جهت زیر نظر استاد ناصر جواهر پور نستعلیق را فراگرفت و در نزد استاد اسرافیل شیرچی تعلیم یافت و شکسته نستعلیق را با الهام گرفتن از شیوهٔ عبدالمجید درویش طالقانی^(۱) به عنوان خط تخصصی انتخاب کرد و با مدرک فوق ممتاز از انجمن خوشنویسان فارغ‌التحصیل شد سپس خود به عنوان مدرّس خصوصی به تعلیم شاگردان پرداخت.

آثار وی تاکنون در چندین نمایشگاه داخلی و بین‌المللی به نمایش گذاشته شده است. در حال حاضر اثری به نام «سرزمین عشق» از او چاپ و منتشر شده که در خور تحسین است. صدری شاعر هنر شناس ارومیه در وصف خط رعنائی این هنرمند، شعر موشحی سروده

که حروف آغاز ابیات، نام او را آشکار می‌کند. جا دارد ذیلاً به چند بیت آن اشاره شود:

۱- عبدالمجید درویش طالقانی (متوفی ۱۳۸۵ ه.ق.). خطاط معروف ایرانی و استاد مسلم خط شکسته است.

فرود آمد قلم بر کاغذ و نقشی هویدا شد فراغت از کتابت، حاصلش آن خط زیبا شد
 رقم زد دست استاد قلم بر صفحه کاغذ نگارین خط رعنائی که کحل دیده ما شد
 یکی گنج گهریاری که لعل و درّ و مرجانش گهی نسخ و گهی تعلیق و گاهی هم چلیپا شد
 دمیده خامه او واژگان مرده را جانی تو گویی مردگان را خامه اش دست مسیحا شد
 وقوف افتاد بر من خوشنویس چامه نابم به جمع خوشنویسان اوستاد مشق شیوا شد
 نبوغ ذاتی اش در جای جای خط شیوایش ز پشت واژگان چون حسن خطش آشکارا شد...
 منبع: ارتباط و مصاحبه با صاحب ترجمه.

* عندلیب ارموی، میرزا الطفعلی (۱۳۳۵ - ۱۲۷۰ ه.ق.)

فرزند میرزا محمد علی از شعرای ارومیه است که به دو زبان فارسی و ترکی شعر می سرود. دیوان خطی این شاعر در اختیار مؤلفان و سخنسرایان آذربایجان غربی بوده اما اطلاع دقیقی از زندگی وی در دست نیست. عندلیب اگر چه از شعرای مقلد است و بیشترین تقلیدات و ارادت او مانند بسیاری از شعرای متقدم متوجه خواجه شیراز است با وجود این ابتکاراتی ظریفانه نیز از او به چشم می خورد.

وی در سبک شعری خود تمایل بیشتری به سبک خراسانی دارد هر چند که در بعضی از غزلهایش گرایش نسبی نیز به سبک عراقی نشان می دهد.

از اشعار فارسی اوست:

آن قدر درد و غم از محنت هجران دارم همه دم سر ز مصیبت به گریبان دارم
 نه غم ننگ و نه اندیشه نام است مرا تا که دل بسته آن زلف پریشان دارم

می شتابم که ببوسم لب شیرینت را خضر سان آرزوی چشمه حیوان دارم
 تُرک چشمان خمارت سر خون ریختن است چه عجب گر دل از آن مست، هراسان دارم
 طعنه زاهد و رسوایی عام و غم دین جز ز مهجوری رویت همه آسان دارم
 عندلیم به گل گلشن اشعار ولی خار حسرت به دل از محنت هجران دارم

از ابیات ترکی اوست:

از بس گور و بدو غصه پریشان اولوب گوگول آغلار همیشه کلبه احزان اولوب گوگول
 قان یاش توکر گوزوم یثری وار ائتمه سرزنش غمدن که لخته لخته دولو قان اولوب گوگول

منابع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ۲۳۵ - ۲۲۶
 فرهنگ سخنوران ج ۲ ص ۶۵۷

* عین القضاة خویی، آقا محمد (متولد ۱۲۵۵ ه.ق.)

فرزند عبدالکریم قاضی البکاء خویی است. آقا محمد از عرفای سلسله نعمت اللهی است که توسط عموی خود منصور علیشاه و حاج رجبعلی نیلی به این سلسله اتصال یافته است. وی در دستگاه رکن الدوله محمدتقی میرزا فرزند محمدشاه به تعلیم دختران و پسرانش مشغول بود. او معاصر حاج نایب‌الصدر معصوم علیشاه مؤلف طرائق الحقایق بود. از اشعار اوست در تجلی وحدت در کثرت:

عالم چو حروف از الف مؤتلف است تألیف همه عالم از آن یک الف است
 از پرتو نور او هویدا است دو کون یک آینه است و عکس‌ها مختلف است

منابع: طرائق الحقایق ج ۳ صص ۲۹۶ - ۲۹۵

مکارم الآثار ج ۵ ص ۱۴۹۹

* غافل سلماسی، پرویزخان «صفیرالعارفین» (متوفی ۱۳۳۶ ه.ق.)

فرزند فرج‌الله خان از بزرگان ایل «الک» سلماس بود. از کودکی به کسب علم اشتغال داشت. تحت ارشاد رایش‌الدین‌اعجوبه به سیر و سلوک در عرفان پرداخت و پیوسته در تهذیب نفس می‌کوشید. در اثر مراقبه و ریاضت و تفکر و تعمق به مقام والایی در عرفان دست یافت. مریدان بسیار در گرد او جمع شدند و از انقاس قدسی او بهره‌ها بردند.

صفیرالعارفین در وقایع سال ۱۳۳۶ ه.ق. سلماس به الحاح مریدانش به خوی نقل مکان کرد. در اندک مدتی فرزندش خسرو و فرزندزاده‌اش شریف‌الدین وفات یافتند و خود او نیز در ماه ذی‌قعدة همان سال چهره در نقاب خاک کشید.

در تذکرةالاولیای شمس‌الدین پرویزی کرامات زیادی از این عارف نقل شده است.

آثار او به شرح زیر است:

۱- «جواهرالکلام»^(۱) و «مفتاح‌المرام» در سیر و سلوک و بیان طریقت ذهبیه در چهارده

جلد که در تبریز به چاپ رسیده است. ۲- نوری: شرحی است عرفانی بر بعضی از

اشعار «مرآت‌العارفین» میرزا ابوالقاسم ذهبی شیرازی. ۳- مثنوی مختصرالمرائی که با این

بیت آغاز می‌شود:

ابتدا بر اسم خلاق و دود کاو عدم را داده قدرت از وجود

۴- وجیزه: در سلوک طریقه ذهبیه ۵- رساله تطبیقیه. ۶- رساله سؤال و جواب ۷-

رساله یوسفیه ۸- اسئله پرویزیه: شامل پرسشهای عرفانی است از پیر خود

رایش‌الدین‌اعجوبه و پاسخهای وی. ۹- رساله سراج‌القلوب.

۱- نسخه خطی آن به شماره ۲۹۳۵/۱ رف در کتابخانه ملی موجود است.

پرویز خان طبع شعر داشت و در اشعارش که تشریح معتقدات ذهبیه است گاهی «غافل» و زمانی «صفیر» تخلص می‌کرد. اشعار او فقط از ارزش عرفانی برخوردار است. نمونه‌ای از تراوشات ذوقی صفیرالعارفین:

جان من شو تو یار درویشان	خادم و غمگسار درویشان
مست مینای ساقی کوثر	جمله خرد و کبار درویشان
شاه مردان علی ولی الله	وجهه قلب زار درویشان
هوهو ولا اله الا هو	هست دائم شعار درویشان
قلبشان ذاکر و زبان بسته	این بود حال و کار درویشان
از عنایات قادر مطلق	واضح است اقتدار درویشان

منابع: تاریخ خوی آقاسی صص ۵۶۸ - ۵۶۵

سخنوران آذربایجان صص ۹۵۶ - ۹۵۳

فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی ج ۶ ص ۶۸۰

* غریب دنبلی، علی

از نوادگان عبدالرزاق دنبلی (مفتون) است و از فضلاء عهد خود به شمار می‌رفت. غریب از شاگردان دارالفنون تهران بود و در سال ۱۲۷۵ جزو شاگردان اعزامی از طرف دولت ایران با حسنعلی خان امیر نظام به پاریس رفت و پس از تکمیل علم به ایران بازگشت. او کتابی در چگونگی اوضاع ترقی ممالک اروپا و ترتیبات لشکر آنها نوشت و کتاب دیگری هم از فرانسه به فارسی ترجمه کرد که عبارت بود از محاربه دولتین انگلیس و فرانسه با

دولت چین. گویا نسخه‌ای از آن در اختیار مرحوم تربیت، مؤلف دانشمندان آذربایجان بود.

غریب شعر نیز می‌سرود ابیات زیر بیانگر ذوق و طبع اوست:

به طریقی که بکندی تو مرا بنیادم تا دم پرتو محشر نرود از یادم
از غمت ناله دل سوز چنان می‌نالم کاسمان لرزه کند از اثر فریادم
پیش آه من غم دیده نباید گوید عاشق خسرو و شیرین که من آن فرهادم
لذت گردش پرواز دگر کی یابم همچنان دام گره در گرهی افتادم...

منبع: دانشمندان آذربایجان صص ۲۸۶ - ۲۸۵

* غنی‌زاده، میرزا محمود (۱۳۵۳ - ۱۲۹۶ ه.ق.)

فرزند میرزا علی از آزادی‌خواهان دوره مشروطیت بود. قلم خود را در راه آزادی و مبارزه با استبداد به کار گرفت. ابتدا به تجارت اشتغال داشت ولی چون از ذوق و استعداد خدادادی بهره‌مند بود به نوشتن روی آورد.

با سید جلال‌الدین کاشانی به مکاتبه پرداخت و به پیشنهاد او با روزنامه حبل‌المتین چاپ کلکته که به مدیریت سید جلال‌الدین اداره می‌شد همکاری آغاز کرد.

در مسافرتی که به قفقاز کرد با میرزا عبدالرحیم طالب اوف آشنا شد و پس از بازگشت به ایران در محرم سال ۱۳۲۵ روزنامه «فریاد» را به همراه آقا زاده ارومیه‌ای بنیاد نهاد سپس به تبریز رفت و در صف آزادیخواهان قرار گرفت.

او یک انقلابی میانه‌رو بود و با اقدامات شدید انقلابی مخالفت می‌کرد. در روزنامه

«شورای ایران» که در تبریز از طرف انجمن مشورت منتشر می‌شد مقالاتی نوشت.

بعد از چندی ستارخان سردار ملی او را که منشی مخصوصش بود به نمایندگی انجمن ایالتی تعیین نمود. غنی‌زاده روزنامه‌های «انجمن» و «بوقلمون» را اداره می‌کرد و با چند روزنامه دیگر نیز همکاری داشت. وی در سال ۱۳۲۹ ه‍.ق. مأمور تشکیل عدلیه در سلماس شد. پس از ورود قشون روس به تبریز به همراه امیر حشمت و حاج اسماعیل امیر خیزی به استانبول رفت و در جمعیت نشر معارف عضویت پیدا کرد.

وی با ادبیات ترک آشنا شد و در روزنامه «اختر» با مدیریت طاهر تبریزی چاپ استانبول مقالاتی نوشت. در سال ۱۳۳۴ ه‍.ق. در بحبوحه حنگ بین‌الملل به برلین رفت و چندی در تحریر مجله «کاوه» با سید حسن تقی‌زاده همکاری کرد. در چاپخانه کاویانی برلین تصحیح سفرنامه ناصر خسرو و زادالمسافرین و وجه دین و مجموعه رباعیات خیام و کتابهای دیگر را به عهده گرفت. مدتها در کتابخانه ملی برلین مشغول کار بود و در آنجا از روی مآخذ و منابع موثق درباره تاریخ آذربایجان مطالعه و تتبع کرد و یادداشتهای گرانمایی فراهم آورد که متأسفانه تا آخر عمر فرصت نیافت که آنها را تنظیم کند.

او پس از چهارده سال دوری از وطن به ایران بازگشت و در آبان ماه ۱۳۰۵ شمسی روزنامه «سهند» را در تبریز تأسیس کرد و سرانجام در تبریز وفات یافت و در گورستان طویاییه مدفون گردید.

مرحوم امیر خیری ماده تاریخ وفات او را در ضمن قصیده آورده و آن این است: (سزد ارشدر برجهد از سهند)

او کتابهای «پالتو» از گوگول، «آدم نامرئی» از گابلتس، «دوای خواب» از س. آدوزه هینوزه، «واهمه» از وانتوسکی را ترجمه کرد.

میرزا محمود غنی‌زاده در شعر نیز دستی داشت. اگر چه از وی جز چند غزل و یک مثنوی با نام «هذیان» چیز دیگری در دست نیست همین اشعار اندک هم مهارت او را در شعر نشان می‌دهد. اشعار او در یک رساله کوچک به همت فرزندش مهندس فضل‌الله غنی‌زاده به چاپ رسیده است. کلید ادبیات و مختصر تاریخ مجلس ایران از دیگر آثار اوست. مثنوی هذیان او شهرت دارد و ملک‌الشعرا بهار آن را ستوده است.

کریم طاهرزاده در کتاب قیام آذربایجان زادگاه او را در ارومیه ثبت کرده در حالی که مولد او شهر سلماس است.

در بسیاری از کتب تاریخی آذربایجان از این آزادی‌خواه ادیب به تفصیل سخن رفته است و ما به گزیده‌ای از شرح احوال این مرد بزرگ به گونه‌ای که چهره ادبی او را نمایان سازد بسنده کردیم.

ابیات زیر بند اول مسدّس تضمینی است از غزل حافظ شیراز که احساسات پاک وطنی او را نمودار می‌سازد.

سفله دوران، نامساعد بخت، روزافزون هوس	آتش آه درونی گسیردم راه نفس
سخت دلگیر آمدم از تنگنای این قفس	ای رهایی بخش ره گم کردگان دادم برس
«ای صباگر بگذری بر ساحل رود ارس	بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس»

* * *

اینک در ذیل، مثنوی معروف هذیان را برای آشنایی با ذوق وی می‌آوریم. این شعر فریاد در گلو مرده انسانی است که استعمار و استثمار، خوشه‌های امیدش را به تاراج برده‌اند و او ناامید از خداوندان زمین و آسمان از احساس بی‌حاصلی خود آرزوی رهایی از زندان تنگ

خاکی را دارد و حفرهٔ تاریک گور را طرفه مقام خود می‌داند. در حقیقت این مثنوی، طغیان درون و اعتراض طنزگونه‌ای است بر ستم ستمگران.

مثنوی هذیان

این که بینم عجا تاب و تب است	یا تصاویر هیولای شب است
اخترانند سوی من نگران	بهرجان دادن من منتظران
شمع تابوت من مسکین است	این که می‌بینم یا پروین است
از چه آفاق چنین مانده خموش	پای تا سر شده گویی همه گوش
مرگ یک شاعر پندار پرست	مگر این مایه تماشایی هست
ناید این بار چه بر ماه افتاد	راه گم کرده مگر چاه افتاد
وزچه رو مانده عوالم مبهوت	زیر و بالا همه در بهت و سکوت
باز این صحنهٔ خوناب اندود	باز یک فاجعهٔ خون‌آلود
نیست در کون صدایی مطلق	بجز از نالهٔ مرغ یاحق
که فرو می‌رود اندر جگرم	سخت برندهٔ چو یک نیشترم
می‌ریاید ز من آرام و قرار	خواب از دیده قرار از دل زار
برو ای مرغ چنین داد مکن	ای‌نهمه بیهده فریاد مکن
که ندارد سر موئی تأثیر	مرغ احمق بی کار خود گیر
کاندرین ساحت گیتی حق نیست	آنچه تو می‌طلبی مطلق نیست
حق ز ویرانهٔ ما بیرون است	بلکه در چاه عدم وارون است
حق کجا گوش فزادار و بین	روی گیتی همه آه است و انین

آتش قهر برافروخته‌اند	خانمان ضعفا سوخته‌اند
آنچه بر توده غبرا گذرد	دودش از طارم اعلا گذرد
آتش و خون به زمین حکمرواست	قدرت قاهر حق تو کجاست
حق کجا رو در افسانه مزین	آتشم بر دل دیوانه مزین
آه ای جلوه‌گه ذات قدم	ساعتی باش که تا من برسم
ای بسا ناله که آنجا نرسید	دردی از تو به مداوا نرسید
من کنون می‌رسمت خویش بپا	ای معلّا وطن کبر و ریا
بس که در دل ز تو آتش دارم	بر حذر باش که آتش وارم
اگر پای به افلاک رسد	ذره‌ای بر تو از این خاک رسد
آتشی در ملکوت افروزم	که حجابات سراسر سوزم
چنگ بر پرده اسرار زنم	تار و پودش درم و باز کنم
بنمایم به جهان موجود	که پس پرده بجز هیچ نبود
آه آتش ز سرم می‌خیزد	دوزخی از شررم می‌خیزد
این چه عمری است که بر من بگذشت	همه با ناله و شیون بگذشت
روز و شب سوز و دل و خون جگر	گریه بیهوده شام و سحر
شمع خلوت‌گه مستان بودم	دمی از گریه نمی‌آسودم
کس دلش بر من دیوانه نسوخت	شعله من پر پروانه نسوخت
اشک خونین که ستردی تن من	می‌فشردی همه در دامن من
طالع سوخته گم شو ز برم	بخت آشفته برو از نظرم

ای هیولای مطلسم خفه شو	تا به قعر درک اسفل رو
دست بی مایه قدرت به ازل	غالباً خواست کند مسئله حل
سم انیاب افاعی جحیم	به هم آمیخته با ماء حمیم
دوده دود جهنم بسرشت	سرنوشت من آواره نوشت
می غنودم به خفاگاه عدم	فارغ از دغدغه درد و الم
سرم آزاده ز سودای جنون	دلم آسوده ز غوغای شئون
نه مکدر دلم از بود و نبود	نه لباس تنم از زهر وجود
نه مرا دیده که عالم دیدی	وین همه منظره غم دیدی
نه مرا دل که بدی غرقه به خون	و اندرو درد ز اندازه برون
بی خبر ز آفت هستی بودم	فارغ از نفس پرستی بودم
ناگهان تاخت قضا بر سر من	شد بهانه پدر و مادر من
صورت بوالعجبی ساخت مرا	سخت بر مخمصه انداخت مرا
بود من گر ز جهان کم بودی	چه کم از جمله عالم بودی
ز ازل تا ابدالملك وجود	چه همی کاست گر این ذره نبود
خوشترین دم که در عالم دیدم	به همین بازپسین دم دیدم
زانکه دارم ز جهان می گذرم	از سر کون و مکان می گذرم
به حیات آنقدرم زهر در است	که ممات و سکرانش شکر است
ای خوشا بار دگر کنج عدم	ای خوش آن عالم بی رنج و الم
ای خوش آنجایکه خواب ابد	که تن از محنت جان باز رهد

بستر راحت و آغوش وفا	آخرین جای امید ضعفا
سر راه ابد ای تیره خاک	آستان عدم ای توده پاک
بوی تو راحت جان می بخشد	عطر گلزار جنان می بخشد
ای مرا مادر با مهر و وفا	آدم سوی تو بازو بگشا
آدم داغ به دل خون به جگر	از سیه کاری فرزند بشر
سایه بال تو خرّم جایی است	بهترین منزل و خوش مأوایی است
قدرت ظلم بدانجا نرسد	به کسی دست تعدی نرسد
ذلت و ضعف به هم توأم نیست	ستم طالع و ارون هم نیست
مرحبا از منت ای طرفه مقام	بر تو ای حفره تاریک سلام

منابع: از صبا تا نیما، یحیی آرین پور ج ۲ صص ۳۲۹ - ۳۲۵

قیام آذربایجان (انقلاب مشروطیت ایران) ص ۴۶۰

سخنوران نامی معاصر ایران ج ۴ صص ۲۵۶۷ - ۲۵۶۵

* فانی خویی، شیخ ابوالقاسم

تخلص او فانی بود و لقب «امین الشّرع» داشت. فرزند شیخ اسدالله و برادر میرزا یحیی از ائمه جمعه خوی بود و از شاعران دانشمند نیمه اول قرن چهاردهم خوی به شمار می رفت. نظم و نثری دلنشین داشت و وقایع اخیر خوی را با نثری زیبا به رشته تحریر درآورده است. وی از شاعران صوفی مسلک بود و نسبت به جلال الدین مجدالاشرف قطب سلسله ذهبیه ارادت داشت و در مدح او اشعاری سروده است. چند بیت زیر از جمله آن اشعار است.

ای مهر و مه ز نور رخت همچو هاله‌ای نی نی جهان به پیش تو همچون نواله‌ای
 محتاج آفتاب نبودیم گر نبود بر گرد عارض تو دو مشکین کلاله‌ای
 روزی که دل به مهر تو دادم به خون دل بر لوح دل نوشته به مهرت قباله‌ای
 گویا ز چرخ مهر تو ما را حواله رفت وز دیگران به نعمت و دولت حواله‌ای
 صد های هوز وجد به گردون درافکنم از شه جلال دین رسد ار ته پیاله‌ای

منابع: تاریخ خوی آقاسی ص ۴۸۴

سخنوران آذربایجان ص ۸۸۲ - ۸۸۱ به نقل از

(تاریخ خوی و جلالیه ج ۲ ص ۸۷)

* فتاحی قاضی، قادر (متولد ۱۳۱۴ ش.).

در قریه قزله مه‌باد به دنیا آمد. تحصیلات خود را در تبریز به پایان رسانید وی استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تبریز است. آثار ماندگاری در فولکلور کردی پدید آورده که بیشتر آنها توسط انتشارات دانشگاه تبریز طبع و منتشر شده است.

بعضی از آثار چاپ شده وی به شرح زیر است:

شیخ صنعان، بهرام و گلندام، شور محمود و مرزینگان، شیخ فرخ و خاتون استی، مهر و وفا و مثل‌های کردی.

منبع: علما و ادبای مکریان، احمد شریفی نسخه تایی

* فتحی افشار، میرزا عیسی (۱۲۷۱ - ۱۲۰۹ ه.ق.)

از شعرای ارومیه است. گویا دیوان خطی وی نزد مؤلفان بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی بوده است. مؤلفان تذکره مذکور نوشته‌اند: از اشعارش پیداست که از عمر طولانی برخوردار بوده زیرا بیتی دارد که نشان می‌دهد از فرط پیری قادر به اقامه نماز نبوده است و آن بیت این است:

در بستر ضعف و ناتوانی نه قابل صوم و نه صلاتم

سپس ذکر می‌کنند که عمر وی بنا به گفته خود شصت و دو سال بوده است. باید گفت که بیت فوق شاید به ضعف و ناتوانی حاصل از بیماری اشاره دارد نه پیری. از طرف دیگر ۶۲ سال عمر طولانی نمی‌تواند باشد. سخن دیگر این که قطعه نقل شده از این شاعر جای تردید دارد. بدین دلیل که می‌گوید ۶۲ سال عمر کردم و از این دنیا رفتم پس احتمال دارد دو بیت آخر شعر از شخص دیگری باشد که برای او گفته است.

قطعه این است:

آرزو دارم آن کسه زود مرا	از سر لطف بر نجف خوانی
تا ز خاک درت به دیده تر	ببرکشم سرمه سلیمانی
چون بینم ره حقیقت را	وار هم زین حجاب ظلمانی
عین را غین بود از هجرت	سال اودئیل ماه شعبانی
شصت و دو سال عمر کرد و برفت	فتحی از ایسن خرابه فانی

عبارت «عین را غین» به حساب ابجدی ۱۲۷۱ است که اگر ۶۲ سال را از آن کم کنیم سال تولد وی ۱۲۰۹ را نشان می‌دهد و مؤلفان مذکور به اشتباه آن را ۱۲۰۸ ثبت کرده‌اند. دو بیت

آخر سال تولد و وفات او را بخوبی نشان می‌دهد.

نسخه‌ای از دیوان شاعر در کتابخانه عبدالحسین بیات به خط خود شاعر با یادداشتی درباره سراینده تاریخ ۱۲۴۲ موجود است این دیوان دارای ۷۵۰ بیت غزل است و با این مصراع آغاز می‌شود:

«حریمی را که ره ندهند بر هر پادشاه آنجا»

ابیات زیر مطالعی از غزل‌های اوست:

جای امن است و فرج‌بخش سرکوی نگار هر که ره یافت بدانجا نهد پا به کنار

* * *

ساقی بیا که آتش غم بر دلم فتاد زان غم هزار عقده به هر مشکلم فتاد

* * *

بی‌خود از نشئه لعل لب‌ت آگاهانند مست از باده عشق تو شه‌شاهانند

* * *

منابع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۲۳۸ - ۲۳۷

سخنوران آذربایجان ص ۹۱۸

فهرست نسخه‌های خطی ج ۳ ص ۲۴۶۰

* فخرالاسلام ارموی، محمدصادق (متوفی ۱۳۳۰ ه.ق.)

از مسیحیان متفکر ارومیه است که ابتدا در لباس کشیشان مسیحی در کلیساهای این شهر به تبلیغات مذهبی می‌پرداخت و در میان جماعت نسطوریان شهرتی داشت و مورد احترام

بود. با تعمق و تفکر در آیین اسلام و مطالعات جدی، مسیحیت را رها کرده به دین اسلام و مذهب تشیع گرایید و در ادراک دین جدید خود بسیار کوشید تا آنجا که از دانشمندان مسلمان به شمار می‌رفت. وی عازم نجف اشرف شد و مدت شانزده سال به تحصیل علوم دینی پرداخت تا با درجه اجتهاد به ایران بازگشت و صاحب محراب و منبر شد او در این موقع نام «محمدصادق» را برای خود انتخاب کرده بود. این فاضل جدیدالاسلام به تهران رفت و از طرف ناصرالدین شاه به «فخرالاسلام» ملقب شد. و به تألیف و تصنیف پرداخت. وی چه در ارومیه چه در تهران پیوسته با علمای مسیحی در اثبات حقایق قرآن و اسلام ورد مسیحیت در مناظره بود و از این نظر معروفیت دارد. محل فوت و مدفنش تهران است. از آثار اوست:

- ۱- انیس الاعلام در اثبات اسلام و رد نصاری در دو جلد که چاپ و منتشر شده است.
 - ۲- بیان الحق و الصدق المطلق به فارسی در ده جلد در اثبات حقیقت قرآن و پیامبر اسلام و رد بر کتاب الهدایه و منارالحق و غیره از کتب نصاری. جلد اول و چهارم آن به همت میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم در سال هزار و سیصد و بیست و چهار به طبع رسیده است.
 - ۳- برهان المسلمین در رد نصاری مشتمل بر پرسش و پاسخ با پیروان مسیحیت. این اثر در دو جلد به چاپ رسیده است.
 - ۴- تعجیزالمسیحیین این کتاب در تأیید کتاب برهان المسلمین است.
 - ۵- وجوب الحجاب و حرمة الشراب.
 - ۶- خلاصة الکلام فی افتخارالاسلام. که کتب اخیر نیز به حلیه طبع آراسته شده است.
- منابع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۳۴۳-۳۴۲
- الذریعه ج ۳ ص ۱۰۸ ج ۴ ص ۲۱۰
- دایرةالمعارف شیعه ج ۴ ص ۳۶۰

* فخری ایروانی «حاجی میرزا آقاسی» (متوفی ۱۲۶۵ ه.ق.)

می‌خواهیم دراین شرح، حاجی راصرف نظر از جنبه سیاست معرفی کنیم و مقوله سیاسی وی را به بخش تاریخ بسپاریم.

نامش میرزاعباس و نام پدرش میرزاسلم ظاهراً از ایل بیات ایروان است. بعد از اینکه میرزاسلم از ایروان به ایران آمد درماکو مستقر شد و میرزاعباس در همانجا متولد شد. سپس درخوی به تحصیل علوم پرداخت و در سفر خود به همدان یا عتبات به خدمت ملا عبدالصمد همدانی از صوفیان آن عصر رسید و به حلقه مریدان او پیوست. بعد از بازگشت به تعلیم شاهزادگان از جمله محمدشاه گماشته شد و مدت چهارده سال وزارت آن پادشاه را به عهده داشت.

وی در علوم ادبی و عربی و فنون حکمت کامل بود و در تصوف و فقر مرتبه‌ای داشت. محضر بسیاری از فقرا را درک کرده و از آنان فیوضات کلی یافته بود و گویند صاحب کرامات بود از جمله این که با وجود صحت کامل یک هفته قبل از فوت، از مرگ خود خبر داده بود. مؤلف حدیقه الشعرا می‌نویسد: "حال که چندین سال است از دنیا رفته باز بعضی ذکر کرامات از او می‌کنند. محمدشاه مژده سلطنت را از او شنیده و بعضی حالات و مقامات از او دیده بود." وی در اواخر عمر به عتبات مشرف شد و در دوازدهم رمضان در کربلا متوفی و مدفون گردید. حاجی رسالات محققانه‌ای تألیف کرده رضاقلی خان هدایت نوشته که از میان رفته‌اند اما چنین نیست بلکه نسخه‌هایی از آنها در کتابخانه‌های ملی تبریز و ملک موجود است. از آن جمله: ۱ - چهل فصل سلطانی که در خوی نوشته و در اخلاق و فلسفه و عرفان است و در ۱۳۲۳ قمری به انضمام اشعار مجذوب علی‌شاه و ظفرالدوله به چاپ

رسیده است. ۲ - سهام عباسیه. ۳ - کلمات، در دو فصل کوتاه. ۴ - نگارنامه در علم جغرافیا.

وی در شعر نیز دستی داشت و گاهگاهی ابیاتی از طبع موزونش تراوش می‌کرد و فخری

تخلص می‌نمود. پدرش میرزاسلم نیز قدسی تخلص داشت از اشعار اوست:

وعدۀ وصل می‌دهد گردش آسمان مرا	هیچ نبود از آسمان این حرکت گمان مرا
بهر علاج می‌کشم منت هر طیب را	کرده ز عالمی خجل این دل ناتوان مرا
درخس و خار، باغبان می‌زند از غضب شرر	غافل از این که برق خود سوخته آشیان مرا

* * *

بدین زاری نبیند تماراکی منفعل گردد	که قاتل کشته اش چون ناتوان بنید خجل گردد
مزن دامن براین یک مشت خاکستر که می‌ترسم	در آن از آتش دل مانده باشد مشتعل گردد
زبند و پسند هیچ آشفته آرامی نمی‌گیرد	نه هر زنجیر چون کاکل نه هر دیوانه دل گردد

* * *

دلی کاندلر خم زلف نگاری آشیان دارد	کجا میل تماشای فضای گلستان دارد
تمنای وصال نیست اما شوق آن دارم	نهم سر بر کف پایی که سر بر آستان دارد
بیر بندی که بر پایم ز مهر این و آن بستی	که عنقای دلم زین پس هوای آشیان دارد

منابع: طرایق الحقایق صص ۳۱۷ - ۲۹۹

حديقة الشعراء ج ۲ صص ۱۲۹۱ - ۱۲۸۷

المآثر والآثار (چهل سال تاریخ ایران) ج ۱ ص ۲۱۲

سرایندگان شعر پارسی در قفقاز، صص ۳۰۹ - ۳۰۶

* فرح ارموی، ابن ابی بکر مکنی به «ابی الزوع»

از مردم ارومیه و فقیهی فاضل و صالح بود و در نوغان طوس نزد شیخ محمدبن ابی العباس فقه آموخت. سمعانی فقیه شافعی قرن ششم ه.ق. در کتاب «انساب» خود می نویسد:

”او را در نوغان دیدم و با من از ابی سعد ناصر بن سهل بغدادی و محمد بن ابی سعد بن حفص نوغانی، تفسیر ثعالبی را استماع کرد.“

منبع: لغت نامه دهخدا ص ۱۳۰ (به نقل از انساب سمعانی)

* فروردین، میرزا ابوالقاسم (متوفی ۱۳۱۵ ش.)

در تذکره هایی که در دسترس نگارنده بود از این شاعر ارموی شرحی به میان نیامده تنها منبع ما در ترجمه وی تذکره بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی است.

همین قدر معلوم است که وی مردی ادیب و اهل مطالعه و تحقیق بود و در ایام فراغت شعر می سرود و قابل احترام مردم بود. اشعاری به شیوه طرزی افشار شاعر مبتکر ارموی ساخته است. یک غزل از او در روزنامه هفتگی «رضائیه»^(۱) به تاریخ ۱۳۱۰ شمسی درج شده به دو بیت آن ذیلاً اشاره می شود:

۱- روزنامه هفتگی رضائیه در شهر ارومیه به مدیریت امیر نظامی افشار با چاپ سربی تأسیس شده بود و شماره اول آن در مورخه ۱۴ اسفند ۱۳۰۹ شمسی منتشر شد.

شکر خدا که باز بهاریده‌ایم ما سبزیده و گلیده هزاریده‌ایم ما
ایام برف و برزخ و سرماگذشته است و اندر بهشت عدن قراریده‌ایم ما...

منبع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۳۲۷



* فرهنگی، میرزا حسن



ادیبی فاضل بود و در ادبیات فارسی و عربی تبحر داشت و مرجع ادیبان بود. در اواسط عمر به خدمت فرهنگ (آموزش و پرورش) درآمد. وی مریدی متواضع و فروتن بود و مسلک درویشان داشت و مورد احترام اهل دانش ارومیه بود. به دو زبان فارسی و ترکی شعر می سرود.

از غزل‌های ترکی اوست:

مستانه گوزون گورجک سرمستم و دیوانه	ایچم داخی می بالله چکم غم پیمانه
می نشسته‌سی بیر دم‌دیر اوندان سورا مین غم‌دیر	بو نشئه دمام دیر ای گوزلری مستانه
کونلوم قوشی ای دلبر هر شام و سحر تیتیر	پروانه دی پروانه دوزمز غم هجرانه
بو زلف خم اندر خم سنبلدی گوله همدم	بیر تاریم اوچون ویرم بیرتارینی مین جانه
یوزمین دل بیچاره آشفته‌دی آواره	بیرشانه اگر وورسان بو زلف پریشانه
عهد ایله میشم ای جان کی ایسته‌میم رضوان	بیر لحظه قدم قویسان بو کلبه احزانه
یوسف کیمی بزم آرا عالمده اولور پیدا	بسی مثل دی بسی همتا بالله بیله جانانه

ای عاشق دیوانه چوخ سویلمه افسانه

جان وئرمگه جانانه پروانه‌دی مردانه



* قاسمی، کاظم (متولد ۱۳۵۳ ش.)

تحصیلات خود را تا متوسطه در ارومیه به پایان رسانید و در رشته ریاضی فیزیک موفق به اخذ دیپلم شد وی جوان هنرمندی است که علاوه بر شاعری در طراحی و خوشنویسی نیز فعالیت دارد و در این هنرها موفق است و اکنون به خطاطی و تابلونویسی

اشتغال می‌ورزد. تابلوی اهدایی او به انجمن ادبی ارومیه که طرح استاد شهریار است بیانگر هنر طراحی اوست. اشعار این شاعر جوان در قالب کلاسیک و در موضوعات مختلف اجتماعی، اخلاقی و مذهبی است. توفیق این جوان مستعد را در زمینه‌های هنری آرزو مندیم.

از اشعار اوست:

الغوث

ای بنده لربن داده چاتان یاوری، الغوث	دار دنیا دا موشکولر آچان، داوری الغوث
دوز دور منه قسمت ده گیل اوجیلوه‌لی دربار	اما منی بیر ایت سایاراق آج دری الغوث
قورتار منی غمدن یانیرام اودلار ایچینده	ای بنده سینه گولشن ائدهن مجمری، الغوث
وصلیندن اوتور چوخ گنجه هیجرانلا باریشدیم	جسمیم چورو یوب بیر سوموگم بیر دری الغوث
کیم گورمه گینه ناییل اولوب کیم اولاجاقدیر	گوزلر آسیلی گوزله بیرم محشری الغوث
سن عشق ماتاحین من ایله سودایا قویسان	باشدان آتارام دنیا دا سیم و زری الغوث
ای دردله درمان منی ده دینله اوزولدوم	مین بیر آدین اولموش دیلیمین ازبری الغوث
شادائیله بوپوزقون اوره گی وصله یتشدیر	دیغلانندی منی هر گنجه غم لشکری الغوث
دادائیله سسین «قاسمی» قوی عرشه یتیشسین	حق سسله یرک سؤیله «الانوری الغوث»

دومانلی داغلارین باشیندا دوردوم دوماندان اوزومه بیر خیمه قوردوم
دفتریم آغ دومان بارماغیم قلم یازدیم ایللر یاشا ای آنا یوردوم

اورهک گتیرین

اریتدی کونلومو غصه، منه اورهک گتیرین قانیم داماردا دولانمیر بیر آز زیرهک گتیرین
اولوبدور عشق منه دوز چورهک گوزوم دویمور آجام منه او آچیق سوفره دن چورهک گتیرین
چکیلسه پرده اوزوندن یانار بوتون عالم او پرده دن منده اولسا بیر چرهک گتیرین
گلین کی عشق ائویمین دام - دوواری تیرمه ده سیز آللهیز اونا سارسلیمایان دیرهک گتیرین
بالانچی گوز یاوا سوز رنگلی چهره نثیله مه لی بوسیزلایان کونوله باشقا بیر خورهک گتیرین
گیمیم آزیسبدی ده نیزده ایتمیرمیشم یولومو هنج اولماسا منه بیر جوت سینیق کورهک گتیرین
اگر اوره گیمی کونلوزده ساخلایانمیرسین اریتمه بین یئنه بیرگون اولار گرهک گتیرین

دیلیم «اورهک» دئمه میش یاریالانچی صف چکدی

دئدیم کی "قاسمی" یه بیرجه دوز اورهک گتیرین

منبع: آشنایی با شاعر



* قاضی، محمد (۱۳۷۶ - ۱۲۹۲ ش.)



برای شرح احوال این مترجم بزرگ از نوشته خود که در آغاز کتاب «سرگذشت ترجمه‌های من» به خط خود مترجم درج شده سود می‌جویم. پدرش میرزا عبدالخالق و جدش آقاشیخ جلال هردو قاضی و امام جمعه مهاباد بودند به همین علت ابتدا نام

خانوادگی اش را امامی قاضی برگزید اما بعد این نام را فقط به «قاضی» بدل ساخت.

در خردسالی پدرش را از دست داد و مادرش با یکی از خوانین فیض‌الله‌بیگی ازدواج کرد. دوران کودکی اش را نزد مادر و ناپدری خود در روستا گذراند ولی از هفت سالگی به بعد به مهاباد برگشت و تحت سرپرستی مرحوم قاضی علی پدر قاضی محمد بزرگ قرارگرفت. تحصیلات ابتدایی را در سال ۱۳۰۷ به پایان رسانید ولی چون در مهاباد دبیرستان وجود نداشت ناچار بیکار ماند و مرتباً به عموی خود میرزا جواد قاضی که دکتر حقوق شده و از آلمان به تهران برگشته بود نامه می‌نوشت که برای ادامه تحصیل او را به نزد خود ببرد.

سرانجام عمویش او را به تهران خواست و او در مرداد ماه سال ۱۳۰۸ به تهران رفت و در دبیرستان دارالفنون وارد شد و تحصیل خود را در رشته ادبی به اتمام رسانید و در سال ۱۳۱۵ به دانشکده حقوق راه یافت. در سال ۱۳۱۸ بعد از اخذ لیسانس در رشته حقوق به خدمت سربازی فراخوانده شد و با درجه افسری در دادرسی ارتش به خدمت مشغول گشت. بعد از اتمام سربازی به استخدام وزارت دارایی درآمد و در سال ۱۳۲۲ با یک دختر رشتی ازدواج کرد.

وی در سال ۱۳۵۴ به بیماری سرطان حنجره مبتلا شد و تارهای صوتی خود را از دست داد و در اثر این ناراحتی به تقاضای خود بازنشسته شد.

وی کار ترجمه را از همان دوران جوانی یعنی از سال ۱۳۱۷ آغاز کرد و تا پایان حیاتش که بیست و چهارم دی ماه هفتادوشش دارفانی را وداع گفت در حدود هفتاد ترجمه و تألیف ارزنده از خود به یادگار گذاشت. دو کتاب (خاطرات یک مترجم) و (سرگذشت ترجمه‌های من) حسب حال و خاطرات خود اوست.

خدمات این مترجم بزرگ در خور تقدیر فراوان است. از میان آثار متعدد وی به موردی چند اشاره می‌شود. "کلودولگرد" اثر ویکتور هوگو که نخستین ترجمه او است. "دن کیشوت" اثر سروانتیس "جزیره پنگوئن‌ها" اثر آناتول فرانس "سپیددندان" اثر جک لندن "شاهزاده و گدا" اثر مارک تواین "ساده دل" اثر ولتر. "مرده ریگ مادر" اثر پرل باک "آخرین روز یک محکوم" اثر ویکتور هوگو... "زارا" داستانی است واقعی که خود قاضی آن را نوشته و ترجمه نیست.

بیشتر ترجمه‌های وی بارها تجدید چاپ شده است. مرحوم قاضی در شعر نیز ذوق خوبی داشت. در رثای پروین اعتصامی ترکیب‌بندی دارد که بند اول آن این است:

تا صبا زلف سنبلاں آشفّت	تابنفشه دمید و لاله شکفت
چهره از پرتو بهار نهفت	تا زمستان سرد و افسرده
گوهر گوش ارغوان را سفت	تا مهین اوستاد فروردین
صبحگاهان به گوش بلبل گفت	تا نسیم سحر ترانه عشق

تاجهان شد ز خواب دی بیدار چشم پروین اعتصامی خفت

گفتی از رنج و غم خدای سخن ریخت از دیده قطره‌ای روشن

منابع: (سرگذشت ترجمه‌های من، محمدقاضی آغاز کتاب)

(تاریخ فرهنگ و ادب مکران صص ۲۱۱-۲۰۷)

(کیست و چه کرد محمدقاضی، سیدعلی صالحی صص ۳۳-۲۸)

(مصاحبه با آقای احمدقاضی)

* قاضی، میرزا (افتاح) (۱۲۹۴ - ۱۲۲۸ ه.ق.)

قاضی علاوه بر مقام شامخ قضاوت و شعر اکثر موارد در امور اجتماعی شریک بود و به حل و فصل مشکلات مردم می‌پرداخت. در برابر ستم حکام قاجار مقاومت می‌کرد به همین سبب به تهران احضار و زندانی شد و برای رهایی از زندان، خطاب به ناصرالدین شاه یا وزیرش ابیاتی سروده که به دو بیت آن اشاره می‌شود:

کمان ابرو گمان بردی که من سام نریمانم کشیدی زیر زنجیرم مکان دادی به زندانم

نیم یوسف که جایم داده‌ای در گوشه زندان نیم یعقوب تا جا داده‌ای در بیت احزانم

وی در حوادث جنگ اول جهانی در دفاع از دین و وطن به دست روسها به شهادت

رسید و پسرانش به روسیه تبعید شدند.

گویند ناصرالدین شاه شرح این بیت حافظ را از وی خواستار شده است:

"بلبلی برگ گلی خوش‌رنگ در منقار داشت و اندر آن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت"

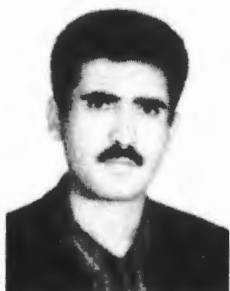
و قاضی فتاح این بیت را در هفت بیت با حروف ابجدی شرح داده و آن را به اسامی ائمه اطهار تعبیر کرده است که بعید به نظر می‌رسد مقصود حافظ چنین موردی باشد. مطلع آن هفت بیت این است.

صاحباً در حالتی کاین بنده غم بسیار داشت یادم آمد از حدیثی کان جناب اظهار داشت
ابراهیم افخمی نویسنده تاریخ فرهنگ و ادب مکریان یادآور شده که این ابیات در دیوان مرحوم شیخ رضا طالبانی است.^(۱)

منابع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۲۴۱-۲۴۰

تاریخ فرهنگ و ادب مکریان ج ۲ صص ۱۶۹-۱۶۸

* قدری، محمد رضا (متولد ۱۳۴۸ ش.)



در محمودآباد مرکز چاردولی نشین آذربایجان غربی (شاهین دژ) تولد یافته و تحصیلات خود را تا متوسطه در همان زادگاه خود به پایان رسانیده است. او تحصیلات عالی خود را در دانشگاه فردوسی مشهد در رشته جغرافیا خاتمه داد و به حرفه معلمی

روی آورد و اکنون در دبیرستانهای شهرستان بانه مشغول تدریس است. از سال ۱۳۶۸ به سرودن شعر روی آورده و در قالب غزل و نیمایی فعالیت دارد. شعر زیر نمونه‌ای از غزلیات قدری است که سادگی و صمیمیت از آن آشکار است:

من جز خودم به هیچ کسی بد نکرده‌ام	راه عبور مورچه‌ای سد نکرده‌ام
هرگز ز رنج شب‌پره غافل نبوده‌ام	دست سلام زنجره ^(۱) را رد نکرده‌ام
هر مقصدی که به جانب آن بار بسته‌ام	من قصد بازگشت مجدد نکرده‌ام
هر شب ز چشمهای تو مهتاب می چکد	باور بکن تعارف بی حد نکرده‌ام
شبگرد، پنجه‌زن تو به ساز شکسته‌ات	از عشق گفته‌ام به کسی بد نکرده‌ام
ما را بدون نام تو باور نمی‌کنند	باز آهنوز پشت به مقصد نکرده‌ام

منبع: یادداشت‌های حمید واحدی (شاعر)



۱- زنجره: سیرسیرک، نام حشره‌ای است.

* قریشی، سید علی اکبر (متولد ۱۳۰۷ ش.)



عالمی است از سلسله سادات و محقق است کوشا که بیشتر عمر خود را در تألیف و تحقیق به سر برده است. وی دروس فارسی و مقدمات عربی را در حوزه علمیه بناب و همچنین در محضر پدر خود که از روحانیون بنام بود فرا گرفت و بعد از وقایع شهرریور ۱۳۲۰ که متفقین به ایران یورش آوردند به قم رفت و مدتی در آنجا به ادامه تحصیل پرداخت.

او در سال ۱۳۳۲ در بیست و پنج سالگی به ارومیه آمد و از آن تاریخ در این شهر اقامت گزید و ماندگار شد و به تبلیغ و تدریس و تألیف پرداخت. چون عمر پربار این عالم ساعی در این شهر سپری شده و نشو و نمای او همین جا بوده است بدین مناسبت شرحش در ردیف مشاهیر آذربایجان غربی ثبت می گردد.

در حدود ۲۹ جلد کتاب در زمینه علوم قرآنی و خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام تألیف کرده که به بعضی از آنها اشاره می شود.

۱- "أحسن الحديث" تفسیر کل قرآن در ۱۲ جلد مهمترین اثر اوست که در طول ۱۰ سال یعنی از سال ۱۳۵۶ تا ۱۳۶۵ نگاشته شده^(۱). از ویژگیهای تفسیر حاضر این است که یک سلسله اول آیات از یک سوره که میان آنها ارتباطی وجود دارد آورده شده سپس ترجمه فارسی آنها آمده است. در تفسیر سوره ها به سه بخش توجه شده "کلمه ها" "شرحها" "نکته ها" و در تفسیر تمام سوره ها توجه به این روش محفوظ مانده است.

۱- نویسنده جلد دوم این تفسیر را در زمانی نوشته که توسط رژیم پهلوی به بافت کرمان تبعید شده بود.

۲- "سیری در عالم برزخ" که مجموعه سنی روز سخنرانی او در رادیو بود که به صورت کتابی درآمد و دو بار به طبع رسید.

۳- "خاندان وحی" در حالات چهارده معصوم (ع)^(۱)

۴- "اتفاق در مهدی موعود (ع)" در باب امام زمان (ع) که تمام مطالب آن از کتابهای اهل سنت گرفته شده است.^(۲)

۵- "سیری در اسلام"

۶- "شخصیت امام حسن مجتبی" علیه السلام.

۷- "معاد از نظر علم و قرآن".

۸- "مرد مافوق انسان" درباره امام حسین (ع) و شرح وقایع کربلا و قیام عاشورا.

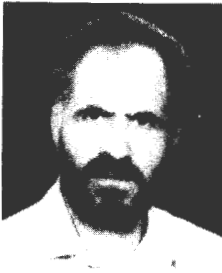
۹- "المعجم المفهرس الفاظ صحیفه سجادیه"^(۳) و....

غیر از بیست و نه جلد اثر که مجموعاً به چاپ رسیده یازده اثر دیگر نیز دارد که هنوز به زیور طبع آراسته نشده است. حجت الاسلام سیدقریشی در سال ۱۳۷۵ از طرف وزارت ارشاد به عنوان محقق نمونه سال انتخاب شد. وی علاوه بر فعالیتهای علمی فعالیت سیاسی و اجتماعی هم دارد و یکی از نمایندگان مجلس خبرگان از آذربایجان غربی است و در عین حال نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه ارومیه و جهاد سازندگی استان را به عهده دارد. تدریس در دانشگاه و حوزه علمیه و رسیدگی به مراجعات مردم از فعالیتهای دیگر اوست.

منبع: هفته نامه امانت شماره ۲۴۶

۱- این کتاب سه بار در تهران به چاپ رسیده است. ۲- این کتاب بارها توسط جامعه مدرسین چاپ و نشر شده است.
 ۳- این کتاب در ۸۰۰ صفحه و به روش المعجم المفهرس قرآن تألیف محمد فواد عبدالباقی دانشمند مصری نوشته شده است.

* قنبرپور، روح الله (متولد ۱۳۲۳ ش.)



از هنرمندان ارومیه است که در روستا به کار کشاورزی و در شهر به حرفه ریزه کاری اشتغال دارد. قنبرپور مردی است پرتلاش که لذت عمر را در کار و کوشش می بیند. او با الهام گرفتن از طبیعت، هنر خود را با آن عجین ساخته است. این هنرمند با قلم های آهنین بر سطح چوب نقوشی از گل و بوته و پرندگان پدید می آورد و عرضه بازار می کند. کار او در نوع خود قابل تمجید است.

وی در هنگام فراغت به شعر روی می آورد و در انواع قالبهای ترکی از قبیل گرایلی، دیوان، قوشما، غزل، بایاتی و غیره شعر می سراید و اشعارش آمیخته ای از مذهب و طبیعت است.

از اشعار اوست:

"هله کی"

سرووریم اینستظارین مندن آلیرجان هله کی	گوزومی یولدا قویوب صاحب دوران هله کی
بولود آلتیندیان آتیر غمزه تیرین آی سایاغی	باغیریمین باشینا دیجک توکوری قان هله کی
هر کیمی بوشلامیشام تک سنی گوزلور بوگوزوم	گوزیاشیم ایندی اولوب دجله و عمان هله کی
بولوطافت بوگوزللیک منی دیوانه اندیب	بولبولم گول سئویرم ای گول ریحان هله کی
منی سودایه سالان، ایسته میشم صبر و ثبات	هی باخام یول لارییان من بئله حیران هله کی
کاش عومور آرتیق اولانده گورم گول اوزویون	حسرتین ائندی منی دیده گریان هله کی
منه امدادائله ای یونیه امکان یارادان	قیل نظر ساکن اولا دریادا طوفان هله کی
«روح الله» ایمانیلان آختار هدایت چیراغین	اودا گوزلردن اولوب دونیادا پنهان هله کی

منبع: آشنایی با شاعر

* قهرمانزاده، گیوه. «ساحل» (متولد ۱۳۳۲ ش.)



زادگاهش ماکو و محل زندگیش شهرستان خوی است. تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته مهندسی کشاورزی در دانشگاه تبریز به پایان برده و اینک کارمند دخانیات خوی است. وی به دو زبان فارسی و ترکی در قوالب مختلف و مضامین

اجتماعی و عرفانی و مذهبی شعر می‌سراید و ارادت خاصی به استاد آقاسی شاعر کهنسال خوی دارد.

از آثار این شاعر در بعضی مطبوعات مانند مجله جوانان و در مجموعه‌ای به نام «برگ سبز» منتشر شده و در جلد چهارم تذکره دیهیم شرحی از وی به میان آمده است. قهرمانزاده علاوه بر شعر در عرصه تئاتر نیز فعالیت دارد و تاکنون چندین نمایشنامه کوتاه و بلند از وی به روی صحنه آمده است.

ابیات زیر از یک مثنوی بلند اوست:

بازای دل‌های و هوئی تازه کن	از می باقی گلویی تازه کن
تازه کن حال و هوای بندگی	ساز گن باز آن نوای بندگی
مست شو در خلوت میخانه‌ها	هم سخن شو با لب پیمانه‌ها
شب‌روی کن تا چراغی روشن است	رو بدان سویی که باغی روشن است
نور شو در خلوت آینه‌ها	همنوا شو با نوای سینه‌ها
شانه شو تا لایق گیسو شوی	بگذر از خود تا قلندر خو شوی
در نماز آی و نیاز آغاز کن	تا به اوج لامکان پرواز کن
بگذر از این سایه‌ساران وجود	با عروجی در بلندای سجود...

از سروده‌های ترکی اوست:

«عشقی‌ن سسی»

الله...الله...علی...علی...

ینه گلیر عشقین سسی

اورگ گویه هارای چکیر

روحوم دئیر آج قفسی

قاناد چالیم اوچوم اوچوم

بیردولانیم سمالاردا

گوروم اوردا نه وار نه یوخ

گونش قالب هارالاردا؟

* * *

حزین، حزین سیزلاییرام

اوز اوباما اوچاقیما

گوزلریمدن دامجی دامجی

یاش توکولور قوچاقیما

* * *

هامی یورقون، هامی آرقین

سینه‌لرده قانسیز اورک

باخیش نیسگیل، گولوش نیسگیل

تاباقلاردا یوخدور چورک

* * *

قورو آغاج سیزیلدیر

دار کوچه لر بوجاقیندا

یانیر آتا یادگاری

نامردلرین اوجاقیندا

منبع: مکاتبه با شاعر

* کارگر، یوسف (متولد ۱۲۸۱ ش.)

بعد از اتمام تحصیلات وارد خدمت فرهنگ سپس اداره ثبت شد. او بعدها مقیم تبریز گشت و در همانجا بازنشسته شد و دارفانی را وداع گفت.

یوسف کارگر فرزند یکی از مجاهدان صدر مشروطیت بود. او در ساعات فراغت شعر می سرود اما ارزشی برای آثار خود قایل نبود و آنها را جمع آوری نمی کرد. نمونه زیر سه بن از یک مخمس طولانی اوست که در موقعیت پول سروده است:

ای روی تو همسایه قرص قمر ای پول ای نخل امید از تو به بار و به برای پول

آمیخته با فخر چو شیر و شکر ای پول ای ارزش هر فضل و کمال و هنر ای پول

ای فکر تو هم خوابه نوع بشر ای پول

ای حس تو آیین مرا پرده و خرگاه ای هجر تو ایجاد کن ناله جانکاه

فکر تو مرا می کند از قافله گمراه صد عذر همی خواهم و استغفراالله

گویم اگر ت حاکم زیر و زیر ای پول

در وضع بشر لطف تو یک عامل ماهر روی تو فروزنده تر از شمس مظاهر
سنگ سیه از لطف جمال تو جواهر از روی بزرگان همه آثار تو ظاهر
القصّه تویی ساحر معجز اثر ای یول ...

منبع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۳۸۶-۳۸۷

* کاظمی اصل، سیداحمد، «ایتگین» (متولد ۱۳۲۱ ش.)

از دبیران بازنشسته میاندوآب علاقمند به مطالعه و موسیقی و هنرهای ظریفه است. از سال ۱۳۵۶ به سرودن شعر آغاز کرده و به دوزبان ترکی و فارسی اشعاری دارد به گفته خود از محضر اساتیدی چون دکتر غلامحسین یوسفی، دکتر مرتضوی و استاد قاضی طباطبایی کسب فیض کرده و بعضی از اشعارش در مجلات آذری مانند پول و وارلیق به چاپ رسیده است.

شعر زیر نمونه ای است از اشعار ترکی او که در سوگ استاد شهریار سروده است.

اسدی بیرئزلی ساقا گوللو بهاریم گئندی	سس دوشوئوب عالمه بیر سسلی هزاریم گئندی
اولدوزوم باتمادا آی چخمادی ظلمت بورودی	اولکدن کئوچدو محبتلی نگاریم گئندی
هشتاد اوج سندده داغلارجا آغیر غم قالاغی	نیسگیلی داغدان آشان شانلی دیاریم گئندی
مکتب عشقه جان وئرماقا جانانه طرف	بیزی باشسیز قویوبان عز و وقاریم گئندی
شوق حسرت ده یانان پرلری پروانه کیمی	روحی اوج ایله دی جنتلره یاریم گئندی
ادبین باشچسی سئوز مولکونه سلطانلیق ادن	عرفانین اولچوسی قدرتلی عیاریم گئندی
گولشن شعره ده بوب شاختالی طوفانلی کولک	اوره گی لاله کیمی داغلی نگاریم گئندی

دندیقی یازدیقی هر بحرده دریا گئورونن	باده نی حقدن ایچن چشم خماریم گئندی
آبرلیق کئوزمه گینه دوزگون اراديله یانان	دهلی پروانه سایاق باندی قراریم گئندی
خشکناپ قاره گئیوب تبریزی غم چولقالادی	آه و افغان اوجالوب شهرده یاریم گئندی
قاره سال باشوه حیدربابا قان آغلاگیلان	مین سنوینجیم دیله گیم دار و نداریم گئندی
ایله قار وردی کولک باسدی طوفان قوپدی یینه	سولدروب گوللری گولشنده بهاریم گئندی
شهریارا ایتروب داغ داشی ایتگین گزیریم	سازیمین سوزلری فورتولدو سه تاریم گئندی

منبع: مکاتبه باشاعر



* کاویانپور، احمد (متولد ۱۳۰۷ ش.)



اهل شمشیر و قلم است که در محله قدیمی مهدالقدم ارومیه در یک خانواده روحانی چشم به هستی گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود به اتمام رسانید. در سال ۱۳۳۶ با درجه ستوان دومی وارد خدمت در ارتش شد و در شهرهای

مراغه و ارومیه مشغول انجام وظیفه گردید. در ۱۳۴۰ برای گذراندن دوره تحصیلی به ایالات متحده رفت و دوره تعمیر و نگهداری وسایل مخابراتی و الکترونیک را طی نمود. پس از مراجعت به ارومیه نخستین کتاب خود را با نام «تاریخ رضائیه» چاپ و منتشر کرد که مورد توجه فضلا و اهل دانش قرار گرفت. در سال ۱۳۴۵ برای طی دوره زبان آلمانی به تهران احضار شد و در «انستیتو گوته» به تحصیل اشتغال ورزید در همان موقع کتابی تحت عنوان «قرآن و مقررات ارتش اسلام» با اقتباس از آیات قرآن مجید منتشر ساخت. در سال ۱۳۴۶ با درجه سروانی به دوره عالی رسته ای معرفی شد و دوره یکساله عالی را در پادگان عباس آباد تهران به پایان برد. در سال مذکور کتاب «تاریخ عمومی آذربایجان» را به چاپ رسانید. یک سال بعد اقدام به طبع «قرآن و امور خانواده» نمود. در تهران با مهنامه ارتش نیز همکاری فرهنگی داشت. در سال ۱۳۴۹ با درجه سرگردی در مخابرات ارتش سوم شیراز مشغول بکار گشت. دو سال بعد برای گذراندن دوره دانشکده فرماندهی و ستاد به تهران احضار گردید و دوره مزبور را که عالی ترین دوره نظامی است با موفقیت به اتمام رسانیده سرانجام در مهرماه سال ۱۳۵۷ با درجه سرهنگی به مقام تقاعد رسید.

وی پس از بازنشستگی به ترجمه قرآن کریم به ترکی آذری همت گماشت و پس از ده

سال با تلاش مداوم به چاپ و نشر آن توفیق یافت. سپس به ترجمه قرآن به زبان فارسی پرداخت که تاکنون در دو نوبت به طبع رسیده است. اخیراً کتابی تحت عنوان «تاریخ ارومیه» چاپ و منتشر کرده است.

کاوایانپور نویسنده پرتلاشی است که در حدود بیست عنوان کتاب از او به چاپ رسیده و تعدادی هم آثار چاپ نشده در دست دارد. ذیلاً به برخی از آثار او اشاره می‌شود:

- ۱- فرمان سلحشوران. ۲- حمله گروه نبرد زرهی به لنینگراد (ترجمه از زبان آلمانی)
- ۳- صرف و نحو عربی و تجوید. ۴- آیات ربانی. ۵- حافظ و شهریار. ۶- ازدواج و زندگی موفق. ۷- خودآموز مصور ترکی. ۸- دانستنی‌هایی از قرآن کریم و نهج الفصاحه....

منبع: تاریخ ارومیه، پایان کتاب



* کردنژاد، یوسف (۱۳۷۴ - ۱۳۰۰ ش.)



این شاعر وارسته در یک روز سرد پاییزی در خاک ارومیه چشم به هستی گشود. در شش سالگی تحصیل خود را از مکاتب آغاز کرد سپس وارد مدارس دولتی شد و تحصیلات متوسطه را به پایان برد وی برای ادامه تحصیل راهی تهران شد. ابتدا در رشته

ادبیات فارسی لیسانس گرفت بعد از مدتی دومین لیسانس خود را در رشته تعلیم و تربیت از دانشگاه تهران به دست آورد سپس در سال ۱۳۴۳ شمسی موفق به اخذ درجه لیسانس در حقوق قضایی با رتبه ممتاز گردید

کردنژاد مدت بیست سال با خانواده خود در تهران زیست. در این مدت هم به تحصیلات دانشگاهی اشتغال داشت هم به کار. در سال هزار و سیصد و پنجاه و دو به زادگاه خود ارومیه بازگشت و به کار وکالت پرداخت. از وی درخواست شد که با درجه دکترا افتخاری در پاکستان به تدریس ادبیات فارسی بپردازد ولی او به علت کهنولت سن این پیشنهاد را نپذیرفت و همچنان با عنوان وکیل پایه یک دادگستری مشغول به کار بود تا اینکه گرفتار پیری و بیماری گردید و سرانجام در دوازدهم مهرماه هفتاد و چهار دیده از دنیا فرویست.

کردنژاد طبع لطیفی داشت و به دو زبان فارسی و ترکی شعر می سرود و در اشعار خود گاهی «یوسف» و گاهی «گرد» تخلص می کرد. زمینه فکری این شاعر متواضع در شعرهایش عرفان و اخلاق است. قطعه شعر بلندی به نام "بند" به زبان ترکی دارد، این شعر مورد تمجید استاد شهریار بود و استاد تحسین خود را از این شعر کتباً ابلاغ کرده است.

این شاعر به علت تواضع زیاد علاقه‌ای به نشر آثار خود نشان نمی‌داد و اینک این وظیفه به عهده فرزندان و یاران ادب دوست اوست که اشعارش را مدون ساخته به چاپ و انتشار آن اقدام لازم مبذول دارند تا مانند بعضی از شاعران گذشته این دیار به بوته فراموشی سپرده نشود.

شعر زیر در شب عاشورای حسینی در سال ۷۲ سروده شده است:

دم غنیمت است

ای دل رسیده بر لب بام آفتاب عمر	تا کی خوری فریب مجاز سراب عمر
تاکی اسیر نفس حریصی و بیدریغ	با طوق بندگی همه جا در رکاب عمر
غافل که در کشاکش دور است زندگی	بگسسته رشته‌های ظریف طناب عمر
مجلس تمام گشته و پایان گرفته وقت	ای بی‌خبر نخوانده پری از کتاب عمر
بانگ جرس بلند شد از کاروان ولی	خواب گران نشسته به چشم شتاب عمر
فرسود هر چه بود در این عرصه حیات	در لابلای روز و شب و پیچ و تاب عمر
روزی فروغ زندگی از نغمه ساز بود	از رونق اوفتاده کنون آب و تاب عمر
اما به عشق دوست دلی می‌تپد هنوز	این دم غنیمت است مرا از حساب عمر
هر دل به نور عشق نگردد حریم دوست	تاریخ دوزخی است برای عذاب عمر
لذات زندگی به زر و زور و جاه نیست	با یاد دوست محو شود اضطراب عمر
مست نگاه نرگس شهلای دوست کرد	این رطل واپسین گران از شراب عمر
پیمان‌ام لبالب از این باده می‌برد	نزدیکتر به لحظه شیرین خواب عمر
نازم به جذبه جام ولا که برکشید	پیرانه سر مرا ز ره ناصواب عمر

از حق طلب کند مددی انقلاب عمر	در جنگ نفس هر نفسی دست بر دعا
بانور عشق خود بزدایم حجاب عمر	یارب به حق حرمت پاکان درگهت
بنهفته پشت‌های گنه در نقاب عمر	هیئات عمر کرد ز هفتادویک گذشت
"لا تفتنطوا" ز رحمت او در جواب عمر	تنها امید مغفرت آن وعده خداست

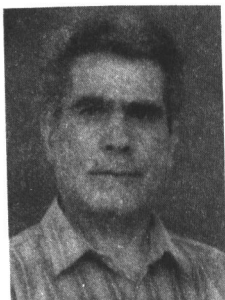
* * *

مناجات

خوش‌گلیب یار اوزو اولایا غمی مهمان بوکجه	جانی ویر مژده قوناقدیر غم جانان بوکجه
اونون اوز ویردیگیدیر یادینا قربان بوکجه	جاندا ویرسم اونا مژده گنه شرمندسیم
اولماسا حسرت اودیلر ایریر آسان بوکجه	اولایا اولمیا پروانه یانار شمع وجود
گوزباشیلان ایلهرم بس اونسی ویران بوکجه	اولماز آباد گویول اولماسا بر باد اول
ویرره آخر حالیمای بیر سر و سامان بوکجه	گر آخا سیل کیمی گوز باشلاری پاکلار جانمی
گول غمیلن اولارام عین گلستان بوکجه	آرزولار گول آچار تازه‌لر گویلوم اوی
نظر غیردن ایت سیریمی پنهان بوکجه	گل فوتارما گجه‌نی آچما صباحی یارب
بیر سنین درگاهیان یوخ در و دربان بوکجه	باغلانیبلار قاپیلار هامسی ایلک آخشامندان
گل منی سالما قاپوندان یولا پشمان بوکجه	قاپویان گلمیشم ای دوست کسر کسمز اوزوم
گتمهرم هیچ یره قوساندا قاپوندان بوکجه	هارا وار اوز چوورم غیر سنین درگاهین
ای کرم صاحبی الله ایلر احسان بوکجه	بنی نیازم هامی دان بیرجه نیازیم سنه‌دی
سن اوزون رحم ایلر یارب منه بیر آن بوکجه	بیرکسیم یوخدور امیدیم هامی بردن کسلیب
علاج اولماز ثله‌بیل لم گله لقمان بوکجه	دردیمین درمانی سن سن نه گوزل درتدی بو درد
یوسفین گونده گل آرتیر سنی قرآن بوکجه	درد اگر بیلر اولار هینچ کسی بی درد ایلمه

منبع: مصاحبه با خانواده شاعر مرحوم

* کوشان، علی «محرزون» (متولد ۱۳۲۰ ش.)



تحصیلات خود را از ابتدایی تا دانشسرای مقدماتی در ارومیه به پایان برد. در همین زمان بود که اولین شعرش در یکی از مجلات تهران به چاپ رسید. بعد از اتمام دوره دانشسرا به سمت آموزگار در یکی از روستاهای شهرستان ارومیه به پرورش

فرزندان روستایی پرداخت. همگام با خدمت آموزشی به فعالیت شعری مشغول بود. بیشتر اشعارش در مجلات آن زمان بانام علی باقری متخلص به محزون چاپ می شد. از سال ۱۳۴۳ نام این شاعر از «باقری» به «کوشان» تغییر یافت.

در سال ۱۳۴۶ منظومه‌ای به ترکی تحت عنوان «حیدر بابانین شهریارا سلامی» در جوابیه منظومه «حیدر بابایا سلام» مرحوم استادشهریار چاپ و منتشر کرد. این اثر در مدت کوتاهی نایاب گردید و صمدبهرنگی در کتاب سلسله مقالات خود بر این منظومه نقدی نوشت.

کوشان در سال ۱۳۴۷ وارد دانشکده ادبیات تبریز شد و در رشته زبان و ادبیات انگلیسی به تحصیل پرداخت. در این مدت یک قطعه شعر طولانی انگلیسی را با نام "pied piper" یعنی "نی زن" از شاعری به نام ویلیام براونینگ به فارسی برگرداند. بعد از فراغت از تحصیل دانشگاهی در دبیرستانهای ارومیه به تدریس خود ادامه داد تا اینکه در سال ۱۳۷۳ بازنشسته شد.

وی مجموعه‌ای از اشعار خود را مدون ساخته ولی هنوز نسبت به چاپ آن اقدام نکرده است. در کتاب بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی شرح این شاعر با نام «علی باقری» در ایام

جوانی ثبت شده است. به تبعیت از کتاب فوق، تذکرة های شعرای آذربایجان، سخنوران آذربایجان و فرهنگ سخنوران نیز همان نام قبلی او را ضبط کرده اند.

کوشان به دو زبان فارسی و ترکی اشعاری دارد.

نمونه شعر علی کوشان:

سراب

به دشت روز، گل آفتاب خواهد سوخت.	به یاد هرم عطش، جوی آب خواهد سوخت
نیاز چشم خماران، درون میکده ها	سبو و ساقی و جام و شراب خواهد سوخت
به روز دربدران آفتاب خواهد مرد	به شام غمزدگان ماهتاب خواهد سوخت
ز هست و نیست نشانی به جا نخواهد ماند	هر آنچه هست همه بی حساب خواهد سوخت
سیه دلان که رقم می زنند دفتر عشق	بغفلتند که روزی کتاب خواهد سوخت
کسی به کعبه مقصود ره نخواهد برد	امید رهگذران را سراب خواهد سوخت
شکایت من و دل را سکوت خواهد گفت	زبان پریش ما را جواب خواهد سوخت

* * *

خزان غم

باد زهرآگین پاییزی وزید	برگ گل افسرد در گلزارها
سایه رقصان پیچک های مست	رخت برپس از لب دیوارها

□ □

سرخی از روی شقایقها پرید	اشک در چشم پرستو حلقه بست
غنچه اندوه پاییزی شکفت	باز در چشم خزان غم پرست

□ □

جوی‌ها یخ بست در دامن کوه خیمه گرم بهاران سرد شد
شور و غوغا مرد در جنگ نسیم چهره شاداب گلها زرد شد

* * *

نمونه‌ای از شعر ترکی در قالب نوا از این شاعر

آهای اوغلوم یاتما اویان

ایشیقلیغا سنده بویان

آزادلیغین چیچک لرین بسله اورهک باخچاسیندا

قویما یاتسین عومور قوشو قارانیقلا ریوواسیندا

آهای اوغلوم آیاغا دور

قول لاروی قووه لندیر

دشمن لره سن بیلیندیر

من بابکین خلف اوغلو آذربایجان اصلانیم

سیاووشون یثره دوشموش قرمزی دامجی قانیام

ساوالان تک باشیم اوجا

تاریخده وار ساواشلاریم

ستارخانین تباریندان وطنداشلار یولداشلاریم

قورخما اوغلوم

دومان یاتار توفان کؤچر

گون بولوتون قارنین سؤکر

ایشیقلیغی یشره تۆکر

ایز آچیلار کروان کئچر

ایستکلی سین اوره ک سنچر

منبع: مصاحبه با شاعر

* کوکى، ملا معروف^(۱) (۱۳۲۴ - ۱۲۵۳ ش.)

در روستای حاجی خوش مهاباد متولد شد. یکی از علما و مدرسین به شمار می آمد و از شاعران خوب آن دیار بود. به فارسی و عربی و کردی اشعاری دارد و دیوانش در ۱۳۴۱ به چاپ رسیده است.

وی در کودکی پدر خود را از دست داد و تحت حمایت برادران خود قرار گرفت و به همراه آنان به کشاورزی پرداخت اما به جهت اشتیاقی که نسبت به فراگیری دانش داشت در جوانی رهسپار عراق شد و در شهر سلیمانیه به تحصیل مشغول گشت و بعد از بازگشت از عراق به تکمیل تحصیلات خود همت گماشت. عاقبت پس از اخذ اجازه نامه افتا به تدریس و نشر معارف پرداخت.

در سال ۱۳۰۳ به علت قتل فرزندش علی نام از کوکه به مهاباد رفت و در مسجد شاه درویش به تدریس اشتغال ورزید. در اواخر عمر از سمت بینایی محروم شد و در نهایت تنگدستی در مهاباد دارفانی را وداع گفت.

۱- در تذکره برزگان و سخنسرایان آذربایجان غربی سال تولدش ۱۲۵۶ هجری قمری ثبت شده که نادرست به نظر می آید.

از اشعار اوست در قالب مسمط به فارسی:

منم آن شاعر معروف به هر شهر و بلد مرکز دایره بخت بد و طالع بد
بر سرم تاخته یک لشکر بی حد و عدد نفراتش همه خون خوارتر از بیر و اسد

افسرانش همه داءالسرطانند و کبد

هر یکی از طرفی حمله نمودند و هجوم شدم آواره ز ملک خرد، اقلیم علوم
همچو سلطان حبش از ستم قیصر روم گشت از سلطنت و شوکت دنیا محروم

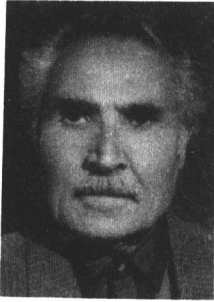
این جهان گشته به ما تنگتر از گور و لحد

منجنیق فلکی سنگ بلا می بارد رو به هر سوی نهم ره ندهد نگذارد
در زمین املم تخم الم می کارد نام شهری زرگ و ریشه برون می آورد
یاوری نیست جز از لطف خداوند احد...

منابع: تاریخ فرهنگ و ادب مکریان صص ۴۰۷-۳۹۸

نگاهی به آذربایجان غربی، ایرج افشار سیستانی ص ۸۰۷





* کیاوند، محمدحسین (متولد ۱۳۰۴ ش.)

فرزند علیجان بالدرلونی در دهم شهریور پا به عرصه هستی نهاد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه و تربیت معلم را در زادگاهش به پایان رسانید و به استخدام آموزش و پرورش درآمد. او خدمت خود را از شهرستان خوی آغاز کرد سپس به ارومیه انتقال یافت و

به حرفه معلمی ادامه داد. مدت دو سال به عنوان کتابدار کتابخانه و قرائتخانه ملی انجام وظیفه نمود. پس از سی و دو سال تدریس در مقاطع مختلف دبستان، راهنمایی و متوسطه سرانجام در ۱۳۵۶ بازنشسته شد اما بیکار ننشست بلکه در شورای اصناف با سمت بایگان و حسابدار به فعالیت پرداخت. هنوز هم با وجود کثرت سن مشغله خود را دنبال می کند و در کنار کار به مطالعه و تتبع می پردازد. تاکنون دو اثر به نام "تصوف در اسلام و عرفان" و "کشکول کیا" از او به طبع رسیده و اثری دیگر به نام "گلزار عارفان" دارد که آماده چاپ است.

وی از اخوان طریقت سلسله نعمت‌اللهی و اهل سلوک در طریق مرتضوی و شریعت مصطفوی است. از ایام صباوت بنا به تعلیم و پرورش خانوادگی سخت پابند اعتقادات مذهبی و فرائض دینی بوده همواره اوقات فراغت خود را در نزد علمایی چون حاج میرزا علی آقا عسکری آبادی - رضوان الله - و مرحوم عرب باغی به کسب معارف قرآنی می پرداخت تا اینکه در رمضان سال ۱۳۴۲ به جمع اهل سلوک پیوست و در این طریق مجاهدتها از خود نشان داد تا به مقام "پیردلیل" رسید و در کنار شیخ خانقاه به تذکار و هدایت برادران طریقت پرداخت. کیاوند انسانی است خوش قلب با منش درویشان و آگاه از مسالک فقر.

یکی از شعرا در حق او مدحیه‌ای سروده که ابیاتی از آن در ذیل درج می‌شود:

من قطره ناچیزم و دریاست کیاوند	من تشنه دانستن و دانااست کیاوند
دی عالم قرآن مبین بود که امروز	شیخی است که دلدادۀ ترسااست کیاوند
در بارگه دوست گدایی هنر ماست	تا پادشه عالم معنااست کیاوند
آهوی دل ما چو در این بادیه گم شد	دیدیم بر این گمشده مأواست کیاوند
ما در ره پر پیچ و خم عشق، شبانگاه	زان روی روانیم که با ماست کیاوند
هر چند که ما کنج خرابات نشینیم	افسوس که در میکده تنهااست کیاوند
فریاد که ما عمق کلام تو ندانیم	در صحبت تو عشق معمااست کیاوند
در حق تو ای پیر کنون گفته (ستار)	موجی است که از بحر تو برخاست کیاوند

منبع: آشنایی و ارتباط با صاحب ترجمه



* گلندام، کریم (متولد ۱۳۲۶ ش.)



در ارومیه متولد شده تحصیلات خود را تا دیپلم در زادگاهش به پایان رسانید. در سال ۱۳۵۱ از دانشکده حقوق دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد. از سال ۱۳۶۲ الی ۱۳۷۱ در خارج از ایران به سر برده است.

در آغاز شعرهای خود را به زبان فارسی می سرود و از سال ۵۴ همزمان با اشعار فارسی در زبان مادری نیز به سرودن پرداخت. نخستین اثرش (زنده باد آزادی) در اوایل انقلاب و دومین مجموعه شعر او (سوزوم وار سنه دنیا) در سال ۷۷ به چاپ رسیده است. اشعارش بانامهای "هجران" "دورنا" "ایلقارلی" و در شعرهای طنز با نام "کریم علی" در مطبوعات فروغ آزادی، اطلاعات و دده قورقوت به چاپ رسیده است.

در سال ۱۳۶۲ جهت تحقیق در مسائل ادبیات آذری به شوروی سابق رفت. به مدت یک سال در تاشکند مرکز جمهوری ازبکستان و قریب ۹ سال دیگر در باکو مرکز آذربایجان زیسته و در این مدت پیوسته مشغول تحقیق پیرامون قوسی تبریزی، حیران خانم و حاشیه نویسی بر دیوان حکیم فضولی بوده و همزمان با مطبوعات آنجا نیز همکاری داشته است. وی اکنون در ارومیه همچنان به فعالیت هنری سرگرم است و از اعضای فعال انجمن ادبی به شمار می رود.

نمونه های زیر از سروده های اوست:

قورخورام

ای جماعت قورخورام رنگ و ریادان قورخورام بساطنی چرکابه دؤنموش آشنادان قورخورام

عقرب جواره آغزیمدا یووا وئرسم نه غم
 اوز اوزه یوز خنجر برانه دؤنسم عارمنه
 شمر ذی الجوشن شقی دیرسه یزید اوندان دنی
 ای مسلمانلار منی کافر سانیب عیب ائتمه بین
 قهر سلطان، مکر شیطان، انس دن یا جن دن
 ای کریم عبرت گؤتور دنیاده اهل عشق دن
 حق سؤزو ناحق ائدن بیر بی حیادان قورخورام
 ضربه نامرده کی دیسه قفادان قورخورام
 من حسینی تک قویان اهل جفادان قورخورام
 من حقیقت، کافر اسلام نامدان قورخورام
 قورخورام پروردگار کبریادان قورخورام
 عشقه اولما مبتلاکی بو بلادان قورخورام

یاخاندا گوردوم

ای آهو باخیشلی گۆزی سرمه لی
 بو گؤزل حیاتی عومور سورمه لی
 دئدیم قوی عشقین ده کونلوم بیر یانا
 خمار باخیشلارین سوزدی بیر یانا
 وورولدوم سن کیمی نازلی سوگوله
 یاد اوغلی حلقه سین، سن گوله گوله
 یا اوره ک باغلاما دنیادا یادا
 سن منی اونو دوب سؤزوئردین یادا
 بیزیم داغلار باتار هر بیر ایل قارا
 بیلیمزدیم دوزومون یوخدور ایلقارا
 یاشیل باغ ایچینده، مولری قانا
 دئدیم من اوله رم قالارسان قانا
 دونن بیر قیزیل گول یاخاندا گوردوم
 شان شان اوره گیمی یاخاندا گوردوم
 یاندی کاباب اولدی چوندی بیر یانا
 گیزلینجه بویلا نیب یاخاندا گوردوم
 بیلیمدیم اعتبار یوخوموش کوله
 اینجه بارماقینا تاخاندا گوردوم
 وئردیقین ایلقاری دایم سال یادا
 گوزومدن اولدوز تک آخاندا گوردوم
 سن سیز هرگون قارا، هر آی، ایل قارا
 گلیم توی حناسین یاخاندا گوردوم
 سرمی سوبله دیم دردی می قانا
 گوزلرینده شمشک شاخاندا گوردوم

اینک غزلی فارسی از این شاعر:

پروا مکن

پروا مکن ز خیل رقیبان حیب من	در پای عشق تو نبود کس رقیب من
از راه عشق نیست مرا قصد بازگشت	گردد هزار تیربلاگر نصیب من
یک دم جدا ز یاد وطن سر نمی‌کند	در سینه، این تپنده دل ناشکیب من
بلبل به ناله گفت مطالایی قفس	هرگز نمی‌شود سبب دلفریب من
اسرار من ز دیده اغیار ایمن است	بمان بود یگانه طلسم عجیب من
گفتا ز افتراق، وصال میسر است	آموزگار داهی بی‌رنگ و رب من

منبع: آشنایی با شاعر

* گلی پور، صیاد «تورک اوغلو» (متولد ۱۳۳۲ ش.)

او در روستای آغجاوغلان از توابع شهرستان هشتروود دیده به جهان گشود. تا سال ۱۳۵۰ در روستای مذکور به کشاورزی مشغول بود. در این سال از دیار خود مهاجرت کرده در شهرستان ارومیه ساکن گشت و به کارهای ساختمانی پرداخت تا از این طریق معاش خود را تأمین نماید. تورک اوغلو از طریق کلاسهای سوادآموزی به آموختن پرداخت و همین که از نعمت خواندن و نوشتن برخوردار شد به ثبت اشعاری شروع کرد که در سالهای بی‌سوادی در کتاب دل خود بایگانی کرده بود و بدینسان اشعار خود را از پراکندگی و نابودی نجات داد.

شعر و هنر تورک اوغلو: او به زبان ترکی عشق می‌ورزد و تعصب خاصی در زبان مادری

خود دارد. اشعارش از احساس لطیف برخوردار است. عمق عاطفه و اندیشه او را در شعرهایش به صراحت می‌توان دید. زمینه‌های شعری او اجتماعی و وطنی است. در وزن هجایی شعر می‌گوید. گاهی به شعر سربست (آزاد) هم تمسک می‌جوید و از مضمونهای تازه‌ای که مختص این نوع شعر است استفاده می‌کند.

نمونه‌ای از اشعار این شاعر:

بهار گلیب یاشیل گییب گوی چمن عطرن سپیب اؤلکه‌میزه یاسمن

گل قوشولاق ائله گولک سنله من بولبول گولور غونچا گولور سنده گول

* * *

گونش ساجیب چیچک توتوب بوداگی لاله آجیب یوردوم اولوب گول‌باگی

نغمه قوشوب غونچالارین قوناگی بولبول گولور غونچا گولور سنده گول

* * *

شیرین سولار پیچلد اشیر چمن‌ده قیزلار گولور چیچکلری درنده

آخار سولار "تورک اوغلو" نو گورنده بولبول گولور غونچا گولور سنده گول

منبع: ویژه نامه انجمن ادبی ارومیه (بهاریه) بهار ۱۳۷۲ ص ۴۱

* مایل افشار، میرزا حسن (متوفی بعد از ۱۲۹۰ ه.ق.).

مایل لقب شیخ‌الشعرایی داشت وی از ارومیه به تهران رفت و در عصر ناصرالدین‌شاه قاجار به استخدام وزارت امور خارجه درآمد و عازم بندر لنگه شد ولی آنجا را رها کرد و به تهران بازگشت.

مؤلف حدیقه الشعرا که مایل را در تهران ملاقات کرده می نویسد "اوقاتی که من در تهران بودم مراوده می کرد و خوش اخلاق هم بود آن قدر مطلعم که در این اواخر که خیلی شکسته شده بود وضع را تغییر داده، برای تحصیل معاش اوقات خود را صرف هجو می کرد و هنگامی که ناصرالدین شاه برای انبساط خاطر خود شعرا را گرد می آورد که در حضورش یکدیگر را هجو کنند او نیز در آن زمره داخل می شد و هجو می گفت و صله می گرفت و صرف معاش می کرد تا هزار و دویست و نود حیات داشت و خیلی معمر بود."

هنگامی که در تهران گرفتار فقر و بیکاری بود این چنین سروده است:

من که در شهر مفلسی شاهم	به سپهر معطلی ماهم
به بلاد فنا و فاقه و فقر	صاحب تاج و لشکر و گاهم
به ولایت نکبت و عسرت	خان ذی شأن و صاحب جاهم
به دیاری که نیست دیاری	مالک توپ و تیپ و خرگاهم

* * *

در شعری زادگاه خود ارومیه را مخاطب قرار داده می گوید.

ای ارومیه، مایل افشار	به تو مایل بود چو یار به یار
گر ز دارالخلافت تهران	فکند در تواش خدای، گذار
می شود شکوه گر ز جور فلک	پیش تو با دو دیده خونبار

مایل لقب شیخ الشعرا دارد و معلوم نیست که این لقب را خود به خود داده یا فرد بزرگی او را به این نام ملقب ساخته است. این عنوان در شعری که خطاب به ناصرالدین شاه است چنین آمده:

شیخ الشعرا که مایل افشار است اسمش حسن است و دفترش گلزار است
هشتاد و سه سال بی صله ممدوحش شه ناصر دین غازی قاجار است
هنر شاعری مایل:

وی در سرودن اشعار افکارش چندان عمیق نیست و قبل از اینکه مبتکر باشد مقلد
مضامین است. از الفاظ تکراری معانی قالبی می سازد و گاهی دقت کافی ندارد و بیشتر به
لفظ متوجه است تا معنی مثلاً در بیت زیر:

به چشم مشتری و زهره عارض و خالش هزار مرتبه خوشتر ز ماه و پروین است
به واژه «مشتری» رنگ ایهام داده ولی با آوردن (و) عطف و زهره این ایهام را از کلمه
«مشتری» گرفته و سخن را سبک ساخته است و آنچه در این بیت مانده فقط تناسب مشتری،
زهره، ماه و پروین است.

اشعار ترکی او نیز در حد شعرهای فارسی است و اینک نمونه ای از غزلهای ترکی مایل
افشار:

بی وفا دلبر گرفتار وفا ایلر منی	دهرده رسوای خلق او بی وفا ایلر منی
گه منی له دشمن ایلر یوز مکرم دوستی	گاه مین بیگانه ایلر آشنا ایلر منی
هانسی معشوق ایلر یوز بیلر بیداد عاشقه	کسی او ظالم غرقه بحر بلا ایلر منی
بوسه لعل تمناسی له وردیم جانی می	وعده ایلر تشنه آب بقا ایلر منی
حلقه حلقه خم به خم چین چین او زلف مشکبار	گاه باغلار گه دوتار گاهی رها ایلر منی
دم به دم گه جان آلود گه جان وثریر هر غمزه سی	هر نگاهی مین بلایه مبتلا ایلر منی
چشم مستی خنجر مؤگانیه فانم توکور	لعل بوسی طالب عین الشفا ایلر منی

لوح رخسارین چکیب نقاش قدرت صدقیله بیرتجلا نیله گور محو لقما ایلر منی
شوره گلمیش «مایل» بیچاره هر دم ده دیبر اوز حبیبیم مایل شور و نوا ایلر منی،
آثار مایل عبارت است از ۱ - گلزار در مراثی. ۲ - لاله زار در مدایح ائمه اطهار. ۳ -
مرغزار در مدح معاصران. ۴ - شوره زار. ۵ - امینیه.

مؤلف المآثر والآثار در باب وی می نویسد: مدتها نوکر دیوان اعلیٰ بود. عاقبت جنبه
شاعری غالب آمد و ترک خدمت گفت. طبع آزمایی کرد تا استادی بزرگ شد و مایل تخلص
می کرد ولی غالباً با هجوگویی مردم را می آزرده کفاره این عمل را مراثی در مصیبت کربلا و
مدایح اهل بیت عصمت بسیار ساخته است.

منابع: (حدیقه الشعراج ۳ ص ۱۵۰۲) (المآثر والآثار ج ۱ صص ۲۸۰ - ۲۷۹)

(بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۲۵۶ - ۲۵۴)

(سخنوران آذربایجان ج ۲ صص ۹۲۰ - ۹۱۹) (فرهنگ سخنوران ج ۲ ص ۷۹۵)

* مایل افشار، آخوند ملا اسماعیل

لقب او داروغه رانی و تخلصش مایل، گویا از مریدان مجدالاشراف شیرازی بود.
مقداری از اشعار فارسی و ترکی او در کتاب جلالیه ثبت شده است.

بیت زیر از اوست:

خواندم گر به غلامی در خود، دلدار به دو عالم ندهم بندگی آن دربار

منبع، سخنوران آذربایجان صص ۹۲۱ - ۹۲۰

* **مجدالسلطنه افشار ارموی، جمشید**

جمشید فرزند اردشیرخان سرتیپ افشار^(۱) مردی صاحب شمسیر و قلم بود. در فنون نظامی مهارت داشت و در اثر ابراز شایستگی به منصب حکمرانی آذربایجان رسید و مقیم تبریز شد. وی مدتی نیز در قفقاز به سر برده است. مجدالسلطنه با متفکر بزرگ تبریز عبدالرحیم طالبوف مراوده و مکاتبه داشت.

او در اواخر عمر ساکن تهران بود و در همانجا به درود حیات گفت. آثاری دارد که در تفلیس به چاپ رسیده است. از جمله: "طوق لعنت" "عشق ارغوانی" و "ماشالله خانم"^(۲) این دو بیت از اوست:

ای اجل خوش ترا چگونه بیابم	روز خوش من ز بعد مرگ بیاید
گور کجایی که سوی تو بشتابم	مرگ کجایی که جانم عزم تو دارد

منابع: بزرگان و سخنسرایان
آذربایجان غربی صص ۵۵ - ۵۴

فرهنگ سخنوران ج ۲ ص ۷۹۸

سرزمین زرتشت ص ۲۵۰

* **مجدی، دکتر محمد (متولد ۱۳۰۲ ش.)**

تحصیلات خود را در مهاباد و ارومیه و تهران به پایان برده در ۱۳۲۲ به خدمت آموزش و پرورش درآمد. در حین خدمت به تحصیلات عالی ادامه داده موفق به اخذ درجه دکترا در رشته زبان و ادبیات فارسی شد و سالها در خدمت دانشگاه بود.

۱- در فرهنگ سخنوران نام وی به اشتباه اردشیرخان ثبت شده که نام پدر اوست.
۲- این اثر یک رمان انتقادی است و احتمالاً به تشویق عبدالرحیم طالبوف تبریزی نگاشته شده است.

از وی مقالات متعددی در نشریات دانشگاهها منتشر شده. او اشعاری به زبان کردی و فارسی سروده است که به یک نمونه از اشعار فارسی او اشاره می شود.

ابیاتی چند از قصیده گل:

برده ز دلها توان، نرگس شهلاي گل	زيب رخ گلبنان غمزه و ايمای گل
سنبل و سرو و سمن عبهری و نسترن	آمده اندر چمن بهر تماشای گل
بلبلک نغمه خوان آمده در بوستان	گشته بسی ناتوان از غم بالای گل
منظره فرودین رشک بهشت برین	غیرت ماء معین روی دلارای گل
وقت بهار است و گل ساقی ده جام مل	تازه کنم جان و دل از دم عیسای گل
با صنم دلبری مهوش سیمین بری	خیز و بده ساغری از می لالای گل
خلق جهان آمده غلغل و غوغا زده	پرده ز رخ وازده بهر تقاضای گل
عاشق دلباخته ناله به پاساخته	نعره در انداخته از غم لیلای گل...

منابع: نگاهی به آذربایجان غربی ص ۷۵۷

تاریخ فرهنگ و ادب مکریان صص ۱۶۰-۱۵۷



* محدث ارموی، سیدجلال الدین (۱۳۵۸-۱۲۸۱ ش.)



تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خود فراگرفت. پس از اتمام آن به آموختن ادبیات فارسی و ادبیات عرب و علوم اسلامی پرداخت و برای بهره‌گیری از حوزه علوم اسلامی به مشهد مقدس سفر کرد. و مدت چهار سال به کسب فیض مشغول گشت. پس از

حوادث مشهد که حرم حضرت رضا(ع) توسط عمال رضاخان گلوله باران شد و خون مردم در صحن امام ریخت به تهران رفت و به استخدام وزارت فرهنگ درآمد عازم تبریز گردید و در دبیرستان نظام به تدریس پرداخت. در سال ۱۳۲۰ شمسی به تهران بازگشت و در کتابخانه ملی با سمت رئیس قسمت مخطوطات به خدمت خود ادامه داد.

در همان سالها با مجالس علمی سید نصرالله تقوی آشنا شد سید مذکور موجبات دوستی او را با اساتیدی چون عباس اقبال آشتیانی و علامه محمد قزوینی فراهم ساخت.

محدث در سال ۱۳۲۲ با دختر مرحوم آیت الله حاج سید احمد آقا طالقانی ازدواج کرد. علامه فقیذ آقا بزرگ تهرانی در سفرهای مختلف خود به تهران همیشه در منزل ایشان اقامت می‌گزید. این اقامتها و ملاقاتها در شکوفایی علمی مرحوم محدث بی‌تأثیر نبوده است.

در سال ۱۳۳۵ به دعوت مکرر دانشکده معقول و منقول در آن دانشکده به تدریس پرداخت. او در سال ۱۳۴۲ در رشته علوم منقول از همین دانشکده درجه دکترا دریافت کرد و تا سال ۱۳۴۷ که بازنشسته شد مدرّس دانشکده الهیات تهران بود. سرانجام با مدام روز شنبه پنجم آبان ماه پنجاه و هشت دارفانی را وداع گفت و در شاه عبدالعظیم مدفون گردید.

محدث، عاشق علم و دانش بود و دقت او در تصحیح متون به اندازه‌ای بود که گاه بر سر

یک مشکل مدتها تحقیق و تعمق می‌کرد. اطرافیانش را خسته می‌نمود اما خودش حس خستگی نداشت.

اجازه‌های علمی فراوانی از اساتید وقت کسب کرده بود از جمله از شیخ آقابزرگ تهرانی و محمدعلی معزی دزفولی.

نتیجه تلاش علمی او هفتادوپنج رساله تصحیح و چاپ یک سلسله کتب و متون معتبر است که همه آنها از منابع مهم اسلامی و ادبی به شمار می‌رود.

آثار او به دو دسته تقسیم می‌شود. یک دسته شامل تألیفات است و دسته دیگر که بیشترین قسمت را تشکیل می‌دهد تصحیحات است. ذیلاً به تألیفات و بعضی از تصحیحات او اشاره می‌شود:

تألیفات: ۱ - فیض‌الاله فی ترجمة القاضی نورالله. ۲ - کلید نقض. ۳ - تعلیقات نقض. ۴ - کشف‌الکربة فی شرح دعاة‌الندبة

تصحیحات: ۱ - میزان‌الملل، تألیف علی‌بخش میرزا قاجار. ۲ - اسرار‌الصلوة تألیف زین‌الدین شهیدثانی. ۳ - المحاسن، تألیف احمد بن محمد برقی (نخستین کتاب از کتب خمسة حدیث شیعه). ۴ - النقض، تألیف عبدالجلیل قزوینی رازی. ۵ - زاد‌السالک فیض کاشانی. ۶ - دیوان قوامی رازی. ۷ - الرسالة‌العلیه فی الاحادیث‌النبویه از کمال‌الدین حسین کاشفی. ۸ - رساله طینت از آقا جمال‌الدین خوانساری...^(۱)

اداره کل ارشاد اسلامی در مرداد ۱۳۷۸ کنگره بزرگداشتی با شرکت اساتید دانشگاهها و علمای حوزه‌ها برای این فاضل ارموی برگزار کرد.

منبع: آثار محدث ارموی

^(۱) - این رساله تحت عنوان "شرح احادیث طینت" توسط عبدالله نورانی نیز به چاپ رسیده است. نورانی این رساله را با چاپ مرحوم محدث در ذیل جلد ششم شرح غررودرر مقابله کرده است.

* محزون، عباس

محزون تخلص اوست. از شعرای اندوه‌گرای ارومیه است که در ذکر مصائب کربلا شعر می‌سرود و علت انتخاب این تخلص نیز همین بود. در سال ۱۳۱۹ هجری قمری سفری به مکه معظمه کرده و مخفی افشار بعد از مراجعت وی از زیارت خطاب به وی تبریک‌نامه منظومی ساخته و او در غزلی مخفی را جواب گفته است که به چند بیت آن اکتفا می‌شود.

تا خواندم آن مقاله حیرت فزای هجر	از بندبند من چو نی آمد نوای هجر
از آشک دیده زورق جان در تلاطم است	بر بحر بیکرانه کشت ناخدای هجر
گفتند چاره غم هجران نمی شود	یاد وصال دوست در آمد دوی هجر
«محزون» بگو به «مخفی» دانا که غم مخور	بادا بقای تو که سرآید بقای هجر

محزون حرفه بزازی داشت و از این طریق امرار معاش می‌کرد و به عباس بزاز معروف بود.

منابع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۲۵۸-۲۵۷

فرهنگ سخنوران ج ۲ ص ۸۰۸

* محیط، حاج میرزا علی اصغر (۱۳۲۰ - ۱۲۵۱ ش.)

از شعرای خوب ارومیه بود و محیط تخلص می‌کرد. بر ادبیات فارسی، عربی و آذری تسلط داشت و از اطلاعات کافی برخوردار بود. مؤلف سخنوران آذربایجان نام پدر او را حاج میرزا علی صدرالذاکرین متخلص به "واله" ثبت کرده و مؤلفان بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی به این موضوع اشاره نکرده و نوشته‌اند: "محیط با اکثر شعرا و معتمدان

دوران زندگی خود ارتباط و مراوده داشت و در معیت "هشیار" و "واله" و "والی" سه شاعر دیگر هم عصر خود انجمنی داشتند. این چهار شاعر در روزگار ناامنی و قحطی و بلوا زندگی می‌کردند و اکثر اوقات در کنار هم الهام‌بخش افکار یکدیگر بودند.

وی با وجود بذله‌گویی و ظرافت طبع مردی پرهیزگار بود و قلم خود را در مبارزه با فساد و رشوه به کار می‌گرفت.

محیط در ساختن ماده تاریخ مهارت داشت. در تاریخ وفات فاضل شریانی قصیده‌ای پرداخته که همه مصراعهای آن ماده تاریخ و سال ۱۳۲۲ ه.ق. را نشان می‌دهد که تاریخ فوت فاضل است و با مطلع زیر آغاز می‌شود:

سحرگاهان بریدی با هزارانده رسید از در پر از درد و نوان و ناتوانی و پیام آور
هنر شاعری محیط: وی علاوه بر ساختن ماده تاریخ در آرایه‌بندی صنعت‌های شعری به ویژه تشبیهات قابل ذکر است. زادگاه و مدفن او شهر ارومیه است.

از اوست:

اگر سرو چمن قد بلند و دلریا دارد	نه چندان جلوه پیش سرو سیم اندام ما دارد
کناره جویدار سرو از کنار جوی در بستان	نشاند آن سهی قد را به جای خویش جا دارد
چه زیبا می‌نماید جامه دیبایه بالایش	نوگویی راست سرو از برگ گل در بر قبا دارد
به نرگس چشم مستش را کنم تشبیه اگر نرگس	فراز چشم شهلا ابروان و سمه‌سا دارد
لبش از روزه خشک و چشم مستش همچنان سرخوش	که این بر پیر دیر و آن به زاهد اقتدا دارد
کشد از جذبه سوی خود دل آن شوخ دلکش را	"محیطاً" شعر تو خاصیت آهن ربا دارد

خوی کرده از تاب شراب آن روی همچون لاله‌اش ماندگلی را کز سحاب افتاده باشد زاله‌اش
 شیرین لبش شهد امتزاج از قند مصری برده باج شاید اگر آید خراج از شکر بنگاله‌اش
 از شرم زلف کاکلش وز رشک روی چون گلش بستان دگرگون سنبلش گلشن جگرخون لاله‌اش
 مارا سوی دشت جنون باشد "محیط" رهنمون آن چشم مست پرفسون وان طره محتاله‌اش
 سه مطلع از سه غزل محیط:

لب شیرین و شورانگیز تو ای ترک ترشیزی کند از رشک کام قند را تلخ از شکر ریزی

* * *

خوش آن دم کز عرق رخسار آن محبوب تر گردد چو تر گردد ز شبنم برگ گل محبوبتر گردد

* * *

ندارم آرزویی چون نگاه‌گاه‌گاه از تو کشم زین آرزو هر لحظه از دل آه‌آه از تو

منابع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۲۷۹ - ۲۷۲

سخنوران آذربایجان صص ۹۲۳ - ۹۲۲

* مخفی افشار، اسداله (۱۳۶۳ - ۱۲۹۱ ه.ق.)

فرزند محمدجعفر از ایل افشار است. وی از دوستان نزدیک عباس محزون و میرزا علی اصغر محیط بود.^(۱) مخفی نسبت به زادگاه خود ارومیه علاقه وافر داشت به همین جهت تمام عمرش در وطن سپری شد. او در جوانی به امر تجارت پرداخت ولی به علت

۱- هر دو از شعرای ارومیه‌اند و شرح احوالشان در این مجموعه آمده است.

بی‌روتق بودن بازار تجارتش به زودی این حرفه را رها کرد و به کار کتابت مشغول شد. سفری به کربلای معلی نمود و بعد از بازگشت تقریباً کنج عزلت گزید و با دنیا طریق الفت برید و به مطالعه و تحریر روزگار می‌گذرانید. کتاب فشار افشار که یک کتاب تاریخی است یادگار این برهه از زندگی اوست. وی در این کتاب وقایع و حوادث جنگ جهانی اول را به رشته تحریر کشیده این کتاب به همراه دیوان اشعارش در اختیار فرزندش بود که متأسفانه هیچ کدام از این دو اثر به چاپ نرسیده است. وی به فارسی و ترکی آذری شعر می‌سرود.

در بازگشت عباس محزون از مکه معظمه تبریک نامه منظومی ساخته که مطلع آن چنین آغاز می‌شود.

به به امسال حقیقت به شرافت طاق است زان به کعبه، همه اهل جهان مشتاق است
ایات زیر از یک غزل آذری اوست:

سندن صنما ائتمم گله من	ائتسم دوشرم دیلدن دیله من
سنسیز ایکی گون تاب ائتمزیدیم	نه نوع دوزوم ایلدن ایله من
سن گئت گئجه لر اغیارله یات	قوی صبح ائله ییم مین آهیله من
آزقالدی سنین دردیندن اولام	دیوانه لره سرسلسله من
دریای غمین غرق ائتدی منی	مشکلدی یثم بیر ساحیله من
جان نقدینی آل قول بوینوما سال	شاید یثیشم کام دله من ...

* * *

* مداح، احمد

اهل سلماس و از ارادت کیشان شیخ صفی‌الدین اردبیلی است. صدوچهارده قصیده (به عدد سوره های قرآن) در مدح پیر و مراد خود سروده است به خاطر همین مداح تخلص یافته است.

منبع: دانشمندان آذربایجان ص ۳۵ (به نقل از صفوة الصفا)

* مددی، اسماعیل «اولکر»^(۱) (متولد ۱۳۴۸ ش.)

تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در ارومیه پایان داد و در سال ۱۳۷۱ از دانشگاه تبریز در رشته ادبیات فارسی فارغ التحصیل شد و درجه کارشناسی گرفت. اکنون به شغل دامداری اشتغال دارد.

"گوش تونقالی" و "بویورآدیم آت" دو مجموعه ترکی اوست که به چاپ رسیده است. مددی در ادبیات ترکی مهارت دارد و بیشتر حرف دل خود را با شعر سرپست (آزاد) بیان می‌کند. اشعارش اندیشمندانه و اجتماعی و اخلاقی است. از سروده‌های اوست:

«تاپشیریق یوک»

نه امانت یوکو شعر چیگیندن دوشن دیر

نه من

بویوکلر آلتیندان بویون قاچیران

یاغمور لو بیرگنجه دیر

بوگنجه:

بیرمن او یاغام

بیر

لاپ اوجوز ساتقینلار^(۱)

و بیرده

اورتاسیندا

بیغ تئلی ایلشمیش

قیسیق^(۲) دیشلریم

یاغیشلی بیرگنجه دیر

بوگنجه

بیرمن اویاغام

بیر

شعر

و بیر

ظولوم بوغوترسو

آمما دئدیم

گوزه لیم

نه امانت یوکوشعر چیگنیندن دوشن دیر

نه من

بو یوک آلتیندان

بو یون قاجیران

* * *

سیخیتما سیغانمیرام^(۱)

سیختی منی

سیغان کیمی

سیخیتما سیغانمیرام

یارالی آن لار

اوزومده قازدیریلان قییرلره تنجیخیر

آن با آن

وباغلی اللریم اؤنونده جان چکیرزامان

جیغارا

بیرچکیلیمیش سیغیناق

چای

بیرایچیلیمیش سیغیناجاق

سن

بیر

چؤکولموش سیغیناجاق^(۲)

سیغانمیرام

سیخیتما سیغانمیرام

منبع : مصاحبه با خود شاعر

* مدیحی، ملامصطفی (۱۳۱۹ - ۱۲۵۲ ش.)

فرزند ملاصالح شمولی در قریه سرا متولد شد. برای تحصیل به ساوجبلاغ رفت. چند سالی نیز در کشور ترکیه به تحصیل علوم پرداخت. سپس در شصت و پنج سالگی در قریه داشکستان محال قره‌لر شاهیندژ به درود حیات گفت. وی به فارسی و کردی اشعاری دارد. دو بیت زیر مطلع و مقطع یک غزل فارسی اوست.

گذر کردم به کوی یار و دیدم بر در است امروز ز شوق خال و خط او درون چون مجمر است امروز
اگر مطرب غزل خواند به آواز خوش الحانش غزل خوانی به نظم ما ز شکر خوشتر است امروز
منبع: تاریخ فرهنگ و ادب مکریان صص ۴۴۰ - ۴۳۹

* مسکین، حسین (متوفی بین سالهای ۱۲۸۵ و ۱۳۰۱ ش.)

مسکین که اهالی روستای بالو او را حسین قصاب می‌نامیدند شاعری بود باذوق خداداد اما بی‌بهره از سواد خواندن و نوشتن وی از راه قصابی امرار معاش می‌کرد. مرد تنگدستی بود. گویند پوستینی داشت که در زمستان تن پوشش بود و در تابستان روی اندازش. مدتی در استانبول و دیاربکر ترکیه بوده. در بحبوحه جنگ جهانی اول به عراق رفته و در اثر بیماری سختی که گریبانگیرش شده در همانجا در اثر این بیماری از دنیا رفته است. برخی مدفن او را استانبول می‌دانند و اکثر بر موصل عراق تاکید دارند.

یکی از اهالی مطلع قریه بالو حکایتی از وی نقل می‌کند که گوشه‌ای از زندگی این شاعر سرگردان و گمنام را روشن می‌سازد. حکایتی است از داستان عشق او بدین ترتیب که: مسکین در جوانی دل در گرو عشق دختری به نام افروز داشت اما چون تنگدست بود پدر

افروز به وصلت دخترش با او تن در نمی دهد در نتیجه دختر به اجبار به خانه شوهری دارا به نام جعفر می رود و مسکین چون تاب تحمل این فراق و شوربختی را ندارد جلای وطن می کند و به ترکیه می رود. مدتها در دیار غربت تنها و بی کس به زندگی سرگردان و ناکام خود ادامه می دهد بعد از گذشت سالها ناگهان به او خبر می رسد که شوهر افروز وفات یافته است. مسکین خود را به وطن می رساند و در دوران پیری به وصال عشق می رسد اما چون افروز پیر شده بود صاحب فرزندی از او نمی شود. گویا در اثر کمک همسرش به تجارت می پردازد و سفری به عراق می کند و در اثر بیماری در همانجا از دنیا می رود.

به هنگام بیماری و غربت آخرین شعر خود را سروده و پسر خوانده اش که همراهش بوده به عنوان آخرین ارمغان دلگداز او با خود به وطن آورده که ایاتی از آن نقل می شود:

داد ایلمر فلک سنین الیندن	آلدین الدن اختیاریم قالمادی
چرخ دؤنموش منه بیر حساب وئردین	تالان سالدین بیر بساتیم قالمادی
یالقوزلوق منن باغلادی پیمان	دوز دئمدی هش وقت بوچرخ دوران
سنة قربان اولوم یا شاه مردان	یتیش داده دا توانیم قالمادی...

مسکین مردی بود لاغر اندام و بلند قامت با خلقی نیک و صحبتی جذاب با اینکه سواد نداشت اما اشعار بسیاری از حفظ داشت.

وی نسبت به خاندان طهارت ارادت خاصی می ورزید و اشعاری در مدح آن حضرات دارد و تمام اشعارش در قالب اوزان هجایی است.

گفته اند که شعرای محلی در آن زمان اشعار خود را به یکدیگر می فرستادند و به شعر همدیگر جوابیه می گفتند هر شعری را که مسکین جواب می داد آن شعر از اعتبار قبلی ساقط می شد.

شعرهای این شاعر فولکلور را بیشتر عاشقهای آذربایجان هنوز هم در مجالس می خوانند. بسیاری از اشعارش از بین رفته و فقط تعداد اندکی آن هم به صورت تحریف در سینه های مردم محفوظ است. در شعر گاهی مسکین و گاهی حسین تخلّص کرده است. سروده ای دارد به نام "حکیم" گویا در بیمارستان دیاربکر ترکیه از شدت بیماری سروده است.

چون نقل اشعارش سینه به سینه است تصرفات فاحشی در آثار وی اعمال شده به طوری که تقریباً هیچ شعرش را دونفر یکسان و یکدست نمی خوانند. برای نمونه همان شعر حکیم را از دو یادداشت می نویسم اولی از یادداشت های آقای سلیمان هاشم زاده و دومی از آقای شامی:

حکیم آلاهیڭ سئورسن آچما یارامی حکیم	ال منیمدی اتک سنین ائیله چارامی حکیم
نه سن ساغالدا بیلرسن نه من درتدن قورتوللام	چرخى دؤنموش ایچیردیدیڭ زهر ورامی حکیم
چاغیرین لقسمانی گلسین افلاطونان بارابار	یارسین اوره گیمین باشین گورسون ایچینده نه وار
اورک یانار جسدسیزلار چاللی چارپاز یارالار	آنجاق آغرینان اؤرتودور پنهان یارامی حکیم
غوربت ائلده خسته دوشدوم منده اولدوم بئچارا	دولدی اجل پیمانه سی شیمدی اولدی آشکارا
موسکونم عرض حالیمی بئترین نازلی یارا	آغلا سین آنام نان باجیم اورتسون قارامی حکیم
گئجه گوندوز درد الینده منده گلدیم آمانا	آخدی گوزلریمین یاشی دوندی بحر عمانا
گورمورم قوهوم قارداشی ائللر اولوب بیگانا	چرخ فلک وطنیمدن سالیب آرامی حکیم ^(۱)

* * *

۱- به طوری که ملاحظه می شود شعر از یکدستی برخوردار نیست و دارای غث و سمین است و حاکی از تصرفات دیگران.

حکیم آلاهیمن سئورسن دردیمه درمان حکیم
 گنجه گوندوز درد الیندن سیزیلدار یارام منیم
 گئئدین دیین افلاطونا شاگردینن بارابار
 ال وورما نبض لریمه بارماقلارین اوت توتار
 ای حکیمیم قاصدیمسن سویله منه آشکارا
 نه سنده حکیم لیک واردی نه ده منده بیریارا
 موسکون دبیر آخ چکهرم گوزتیکرم یوللارا
 توتسونلار منیم یاسیمی خبرورین ایللره
 نمونه‌هایی از سروده‌های دیگر مسکین

جنون تاپیب صحرالاری گزه‌نین
 دئدیم گویول ایچمه عشقین باده‌سین
 او دم کی دم خطاب اولدی حیدره
 جانیم فدا اولسون بئله سروره
 البسته مجنون تک لیلاسی گره‌ک
 ایچه‌نین سرینده سوداسی گره‌ک
 چکدی ذوالفقاری ووردی عنتره
 قنبرین علی‌تک مولاسی گره‌ک

* * *

بندی از یک تجنیس:

گنچمدی زمستان کلمدی بهار
 باش وئرمز غنچه‌لر آجیلماز گؤلر
 ابر سایه سالماز بو داغه سن سیز
 شیدا بولبول قونماز بوداغه سن سیز

* * *

من گلیردیم نازلی یارین ائلیندن
 قوهوم نازلی قارداش نازلی ائل نازلی

غنچه نازلی بولبول نازلی گول نازلی	ایدیم بوداغینی دردیم گولوندن
جسد ایچسین جانان ایچسین جان ایچسین	خان بادهسین خان دولدورسون خان ایچسین
دوداق نازلی بوخاخ نازلی دیل نازلی	ایکی سئوگی بیریریلن دانیشسین

* * *

زولفونن اوسون گوتور سون سانکی شاهمار اینجیدی	دیلم سنی لال اولاسان نه ده دین یار اینجیدی
من بیر درده دوچار اولدوم درد، منده زار اینجیدی	مین نن آرتیق یارام واردی باخ سینه مین داغینا
آغ اوزونسن زکاتینا هر نه، ئرسن مایلام	یار فاپیندا خسته دوشدوم رحم ایله من سایلام
«مسکین» دوشدو کمندین بونوندا دار اینجیدی	بولبول گوله گول بولوله من زولفوین مایلام

منابع: تحقیق از معمرین قریه بالو

یادداشت‌های سلیمان هاشم‌زاده و محمود صادق‌پور (شامی)





* مسگر نژاد، جلیل (متولد ۱۳۱۹ ش.)

در محله امامزاده شهرستان خوی تولد یافت. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خویش به اتمام رسانید سپس مدت دو سال در دانشسرای کشاورزی ارومیه ادامه تحصیل داد. دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد را در دانشگاه تبریز سپری ساخت

و سرانجام از دانشگاه تهران به دریافت درجه دکتری در رشته زبان و ادبیات فارسی نایل آمد.

وی از سال ۱۳۴۵ به تبریز رفت و بعد از ده سال به تهران منتقل شده به تدریس در دانشگاه پرداخت و هم اکنون از اساتید دانشگاه علامه طباطبائی است.

دکتر مسگر نژاد علاوه بر کتب تعلیمی دانشگاهی و مقالات متعدد ادبی و عرفانی، آثاری به شرح زیر دارد:

عروض و قافیه، شرح فصوص خواجه پارسا و دیوان فیاض لاهیجی.

منبع: مصاحبه با صاحب ترجمه

* مشربی تکلّو

از طایفه تکلوی افشار ارومی بود و با بیگلریکی این طایفه نسبت نزدیک داشت. در زمان اکبر شاه^(۱) به هندوستان رفته و در همانجا وفات یافته است.

صادقی کتابدار در تذکره مجمع الخواص شعر زیر را از او ثبت کرده است:

۱- پادشاه هندوستان از سلسله تیموریان هند است. جلوس او مبدأ تاریخ اکبری به شمار می‌رود. (فرهنگ معین)

ای فلک ای بی ترحم بی کسی را تا به کی می گدازی ز آتش حسرت مروّت را چه شد
 مشربی گیرم که آه بی اثر کاری نساخت حیرتی دارم که تأثیر محبت را چه شد
 بیت زیر نیز از اوست:

در خیال زلف و رویت شد ز اشک و آه من آب دریا لاله گون و باد صحرا مشکبو

منابع: مجمع الخواص ص ۱۲۵

بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۲۸۷

گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۳۵۱

فرهنگ سخنوران ج ۲ ص ۸۴۶



* مشگیری، میرزا آقا (۱۳۷۷-۱۳۰۶ ش.)



میرزا آقا فرزند محمود در یکی از محلات خاک آلود ارومیه به نام هفت آسیاب دیده به جهان گشود. تا سوم متوسطه قدیم تحصیل کرد سپس به استخدام اداره شهربانی درآمد و سرانجام در سال ۱۳۵۶ به مرز بازنشستگی رسید. مدتی در یکی از

کتابفروشیها مشغول کار بود تا اینکه در اثر ضعف بینایی خانه نشین گشت. وی دوران پیری را با اندوه کم سویی چشم سپری ساخت و در پاییز سال مذکور بدرود زندگی گفت. او به ترکی شعر می سرود. مجموعه اشعاری به نام «خاطره‌لر» (خاطره‌ها) داشت که در نوبت چاپ بود اما متأسفانه به علت ورشکستگی ناشر این کتاب از نشر بازماند و شاعر هم به دلیل گرفتاری ناشی از ناراحتی‌های بینایی نتوانست آن را به چاپ برساند.

بیات زیر از بهاریه اوست:

گول حو جاغیندا

ایل دولاندی قیش سوووشدی یاز گلدی	قیزیل گول آچیلدی گول لر باغیندا
آل یاشیل گئیندی یاریم گول کیمی	لاله ناخیش سالدی گول یاناغیندا
گول کیمی بزندی دولاندی دوزو	گول یاناق گول بوخاق گول تکین اوزو
گول کیمی آغیزدان چیخار گول سوزو	غنچه تک بوزویدو گول دوداغیندا
مشک عنبر اثیلیب فضائی گول لر	وصفینده نغمه لر اوخور بولبول لر
گول دربر گول باغلیز گول کیمی ال لر	لاله تک فیندیقجا گول بارماغیندا
آل الوان گول آجدی هر یانی آلدی	گول گوردوم گول اوزون یادیم سالدی
گول دئییب گول انشیت یاخشی مثالدی	گول اول «مشگیری» گول حو جاغیندا

شعر زیر را در شصت سالگی سروده است:

ئولورم

توتوبدی کونلومی چو خداندی بیر ملال ئولورم	گهلین ای اهل عیال ایلین حلال ئولورم
دئیین گهله یانیمدا مشهدی جلال ئولورم	خبر وئیرن فوهوما، فونشویا، رفیق لریمه
دوزولدی دولدی اتاق اولدی مالامال ئولورم	چاغیردیلاز یانیمدا فونشودان، فوهوم، دوستدان
اندیللر آراد او شاق چوخلی قیل و قال ئولورم	بیغیلدی دورورمه حاجی، کبلایی، مشهدی
دوداقی پوسته، دیش اینجی، قاشی هلال ئولورم	دئدیم نه آغلیسان عورته دا بسدیر آخی
گوزون سیل اوزده کی ایسلانماسین اوخال ئولورم	سن آغلاما گوزه لیم آخماسین گوزوندن یاش
نه توکلرون یول عزیزیم نه باشه چال ئولورم	اوشاقلارین یویوبوب غم بئمه کومکدی سنه
اذیت ائیلهمه ای سرو نو نهال ئولورم	بالا سیزاللاهائیز ائتمیین فغان و هوار
هم آغیریری کبیدیم، کلیه و طحال ئولورم	سبز یلدیری بدینیم آغیریری ایلک سوموگی
دئیرر که بال یتکینن بوخدی کوپده بال ئولورم	حکیمه بالواریرام دردیمین علاجی نه دیر
من ئولمه میش بولوشور مالی دال بادل ئولورم	ورنه لر گورورری حالیمی اولوبدی خراب
چالیللار دالدا یارب کمان قووال ئولورم	بظاهر آغلییری لیک قیلدن گولوری
اوره ک یانیر آیشیر گور اولور نه حال ئولورم	گورنده وارشی اموالیمه سالیبدی تالان
فقط قالیدی بیر اوج دورت سینیق سوفال ئولورم	ورنه لر بولوشوب قالمیب داهایا بیر شی
نه واردی بوغدا نخوددان چووال چووال ئولورم	بوخومدی مال داواریم نقد پول پارام نئیلیم
آلانمیرام گیه لر اپیک ترمه شال ئولورم	اوشاقلارین بوخدور بیر لباسی لوت دولانیر
بوخومدی ائوده فورام کورسونی ذوغال ئولورم	توکندی بای گه لیری فصل قیش سؤیوخ دوشیری

دوزتمه دوخ دا بوابل هنیوادان رچال نولورم	فدا اولوم سنه من ای هویج مریاسی
بوکوبدی قددیم اولوبدور مثال دال نولورم	زمانه سالدی منی هجر یاره حسرتیلن
هاچاندا نس یسته جکدی شب وصال نولورم	اوره ک تاب آلمیری هجره، تواندا قالمادی هنج
و یا کتبه باخانلار بیر آچا فال نولورم	هانی او طاسه باخانلار گه لیب قورا طاسین
گوروندی قیچلاری باخدیم یوخویدی نال نولورم	ندیم خیال آتینی بیر مینیب جهانی گه زیم
تواندا قالمادی، دیلده اولوبدی لال نولورم	نشجه بیان ائلییم من بو شرح حالاتی
نامل ائیله بیر آز وئرگیلن مجال نولورم	تسله آلمای جانیم ای جناب عزراییل
گنجیدیر عومر یئتیپ وقت ارتحال نولورم	زمانه ساز اولابیلیمیر دا ال چکیب تندن
بو سوزلریم قالاچاق دیلده بیر مثال نولورم	هنج اعتبار ائله مه یوخ وفاسی دنیانین
عومور یئتیدی بو ایل دوز به شصت سال نولورم	گندیدی باده جوانلیق بو فانی دنیاده
هاواختا جان یازیشان اولدی بیر مقال نولورم	فوتارگنان سوزروی «مشگیری» داما بسدیر

منابع: ویژه نامه بهاریه انجمن ادبی ارومیه بهار ۱۳۷۲ ص ۲۷

هفته نامه امانت شماره ۳۳۹

اطلاعات شخصی نگارنده

* مظهرخویی، عباسقلی خان (متوفی بعد از ۱۲۸۵ ه.ق.).

فرزند زین العابدین چاپارچی باشی از شعرای دانشمند خوی و از شاگردان مستعد محمدامین دلسوز بود.

در شعر مظهر تخلص می کرد. دیوانش در سالهای ۱۳۱۸ و ۱۳۰۷ در تبریز به چاپ

رسیده و نسخه‌های خطی آن در کتابخانه‌های ملی تبریز و تهران موجود است.

گویا در اواخر قرن سیزدهم قبل از سی سالگی دار فانی را^۱ در تهران وداع گفته است و سال فوتش معلوم نیست.

دکتر ریاحی در «تاریخ خوی» می‌نویسد «ممتحن‌الدوله شقاقی در سال ۱۲۸۵ او را به صورت درویش ژولیده‌ای در تهران دیده که مرید حاجی میرزا بابا ذهبی بوده و بعداً روانه مشهد شده و دیگر از او خبر نداشته است» این مطلب نیز فوت او را در مشهد احتمال می‌دهد.

تو به قد سرو و به رخ ماه و به مویاسمنی	نیست چون عارض زیبات گلی در چمنی
نبود حور بدین خال و خط و عارض و مو	که تواند بزند پیش رخت لاف منی
از قیام تو قیامت شود ^(۱) هر سو پیدا	وزنشست تو بهشتی بود هر انجمنی
گر درآیی به سخن هیچ نگویند سخن	غیر توصیف دهان تو محبان سخنی

گر برانی نرود بر در دیگر «مظهر»

دارد از زلف سیاه تو به گردن رسانی

ایضاً از اشعار اوست:

نه غم از کفر و نه اندیشه ز ایمان دارم	بار عشقت کشم ای مغبچه تا جان دارم
ای عمارتگر ویرانه دلها من نیز	اندرین شهر یکی کلبه ویران دارم

* * *

۱- آوردن (هر) به صورت موجود در شعر ایجاد سکنه کرده است اگر در مصراع اول به جای (شود) و در مصراع دوم به جای (بود) واژه (شده) به کار می‌رفت بیت از نظر وزن روانتر می‌شد. احتمال دارد این اشتباه از نسخه‌های خطی باشد.

با خداجویان بی حاصل، بتا تا کی نشینم	ساعتی بنشین خدا را تا خدا را در تو بینم
آسمان نازد به ماه خویشتن غافل که هر شب	تا سحر من خفته با یک آسمان مه در زمینم
زیر لب گوید به هنگام نگه کردن به عاشق	عشوه‌ها باید خرید از نرگس سحر آفرینم
ای که گفתי سست عهدی دیگری بر من گزینی	کی توانم دیگری جانا به جان خود گزینم
ای کمان ابرو غزال اندر کمند کس نیفتد	من بدین اندیشه، ای صیاد عمری در کمینم
گاهگاهی با نگاهی گر نوازی دور نبود	مستحقم چون تو صاحب خرمی من خوشه چینم
ای نسیم کوی جانان بر سر خاکم گذر کن	آب چشمم اشکبارم بین و آه آتشینم
این سرود نفزگر بر تربت سعدی بخوانی	سر در آرد از درون خاک بهر آفرینم
آستین مر شیخ را خشک است و دامن رند را تر	«مظهرا» من عور سرمستم ملول از آن و اینم

منابع: ریحانة الادب، چاپ سوم ج ۵ ص ۳۲۹

تاریخ خوی، آقاسی صص ۵۵۵ - ۵۵۴

سخنوران آذربایجان صص ۸۸۵ - ۸۸۴

تاریخ خوی، دکتر ریاحی، صص ۲۴۵ - ۲۴۲

فهرست کتابهای چاپی فارسی ج اول ص ۷۵۷

«معزّالایاله، میرزا حسن. (۱۳۳۷-۱۲۷۴ ه.ق.)»

شاعر هنرمند ارموی بود که در موسیقی نیز مهارت داشت و به همین جهت در بین اهل ذوق از ارزش خاصی برخوردار بود. وی با عبدالرحیم طالبوف نویسنده بزرگ تبریزی مکاتبه داشت. میرزا حسن سفری به روسیه رفت و مدتی در آنجا سکنی گزید. سرانجام به

ایران بازگشت و به تهران رفت و در همانجا دار فانی را وداع گفت.

در سفر خود به روسیه در درّه «دلجان» غزلی سروده که به ابیاتی از آن اشاره می‌شود:

دلم از شوق رخت از دل و جان بی‌خبر است خبرت هست که سیر «دلجان»^(۱) در نظر است
 راه کوی تو جو مویت همه پر پیچ و خم است به خیال رخ و زلفت شب و روزم سفر است
 این چه شهری است پر از حور و قصور است و نعیم وین نه جنت نه بهشت است و نعیم دگر است
 کوی وصل تو عجب شورش و غیوغا دارد شاه حسنی و همه شاه و گدا خاک در است...

منبع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۳۳۵

فرهنگ سخنوران ص ۸۵۸

* مفتی، ملا محمد رضا

وی معلم عبدالرشید ادیب الشعرا نویسنده و شاعر ارومیه بود که شرحش گذشت. مفتی در شرح و تفسیر اشعار مغلق و معما و لغز مهارت داشت. این استنباط مؤلفان بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی است که در حاشیه یک کتاب خطی بی‌نام که در اختیار داشتند شرحی از وی بر یک بیت نظامی که به صورت معمای ابجدی بیان شده است دیده‌اند.

از مفتی تنها یک غزل باقی مانده و آن ماده تاریخ فوت نجفقلی خان (ثانی) بیگلربیگی است که در تاریخ افشار تألیف ادیب الشعرا نوشته شده است. دو بیت پایانی آن این است:

مفتی به شوق نکته تاریخ رحلتش شب تا سحر به منشی کلک اهتمام کرد
 ناگه سرود هاتف غییم به گوش هوش «بیگلربیگی به منزل جنت مقام کرد»

منبع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۳۰۵ - ۳۰۲

۱- شاعر با بکاربردن کلمه «دلجان» از اختیار وزنی استفاده کرده و به جای دو هجای کوتاه یک هجای بلند آورده به این ترتیب رکن «فعلاتن» به رکن «مفعولن» بدل شده است. این نوع اختیار را «ابدال» می‌گویند. گوش اهل ذوق با این تغییر آشنا است و آن را عیب نمی‌شمارد. مضاف بر این بین «دلجان و دل و جان» نیز نوعی جناس برقرار کرده است

* مفخر سلماسی، میرزا علی اصغر

از صوفیان طریقت ذهبی و از ارادتمندان پرویز خان صفیرالعارفین است.

دو مطلعی از دو قصیده او است:

چون بر حمل نمود شه باختر وطن برچید دی بساط خود از محفل چمن

* * *

باز شد صحن چمن از فیض مهر خاوری غیرت ارژنگ، رشک کارگاه ششتری

منبع: سخنوران آذربایجان صص ۹۶۱-۹۶۰ (به نقل از جلالیه)

* منت افشار، محمدکریم خان قاسملو

از سرداران رشید و از امیران عظیم الشان افشار است که در عهد نادرشاه، بگلر بگی یا حاکم ارومیه بود.

نادر به علت سوءظن نابجایی که از جنون پادشاهی وی بود در گرمابه «قراجه یا قرجه» با میل کشیدن در چشمش او را نابینا ساخت و آن همه خدمت و شجاعتش او را به ویزه در جنگ کرنال هندوستان نادیده گرفت.

مؤلف تذکره آشکده در حق او می نویسد: «الحق امیری در کمال مهابت و سطوت و دلیری در کمال شجاعت بود عجب تر آن که با مرتبه امارت، متعجّد و به ارباب صلاح و کمال الفت داشته.»

محمد کریمخان علاوه بر ویژگی های نظامی گری، هنرمند و هنرپرور بود شعر می گفت و

«منت» تخلص می کرد.

بعد از نایبنا شدن اشعار سوزناکی سرود و بث الشکوی ریخت اما از ترس اینکه مبادا سر خود را نیز بر باد دهد تمام آنها را نابود ساخت. تنها یک بیت زیبا از وی باقی مانده که در تذکره ثبت است و آن بیت این است:

چنان از دود آهم بی تو ای گل تار شد گلشن که روز از تیرگی گم کرد بلبل آشیانش را

منابع: آتشکده آذر ص ۴۱۹

بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۲۶۴ - ۲۶۳

فرهنگ سخنوران ص ۸۷۸

* منجم افشار، ملا حسین (متوفی ۱۲۲۰ یا ۱۲۲۱ ه.ق.)

در پیش اساتید نجوم مانند ملا آقای منجم افشار و ملا صادق و ملا علی منجم افشار علم نجوم فرا گرفته است.

وی در این علم احاطه شامل داشت و در عمل استخراج ماهر بود. در سال هشتم یا نهم سلطنت فتحعلیشاه قاجار وفات یافته است.

منبع: المآثر والآثار ج ۱ ص ۲۸۲

* منجم افشار، میرزا محمد

در علم نجوم تسلط داشت و احکامش از خطا مصون بود از جمله قبل از رحلت کیفیت فوت خود را استخراج و یادداشت کرده بود و عجیب اینجاست که پیش‌بینی او عیناً اتفاق افتاد.

منبع: المآثر والآثار ج ۱ ص ۲۸۲

* منشی‌خویی، میرزا مهدی (متوفی بعد از ۱۲۷۲ ه.ق.)

پدرش میرزا نصیر از اکابر خوی محسوب می‌شد و در علم و کمال کافی بود. میرزا مهدی به جهت تحصیل علم ظاهر و باطن به سیاحت پرداخت و در اصفهان خدمت حاجی محمدحسین شیخ‌زین‌الدین معروف به حسینعلی‌شاه را درک کرد و در پیش آخوند ملا علی نوری درس حکمت آموخت. بعد از سیر و سلوک و تحصیل مدتی در دارالانشای محمدشاه قاجار مشغول خدمت بود. بعد از مرگ محمدشاه یک‌باره از شغل دنیا ملول گشت و ترک شغل گفت و منزوی شد. وی در سیر و سلوک به مقامی دست یافت و سرانجام دارفانی را وداع گفت.

مؤلف حدیقه‌الشعرا سال وفات او را ۱۲۶۸ ذکر کرده اما مؤلف گنج شایگان می‌نویسد: «تا به حال که وی را سال فزون از شصت است یکسر به تحریر دیوان به سر برده اینک درآمد و شد خلق بر روی خود بسته و در گوشه انزوا به سر برده.» (ص ۴۳۶) چون سال نگارش گنج شایگان ۱۲۷۲ است پس معلوم می‌شود که وی بعد از این تاریخ فوت یافته است. وی در فن انشا و نگارش خط و پخته‌نویسی سرآمد عهد خود بود. شعر هم می‌سرود اما هرگز تخلص اختیار نکرد.

از اشعار اوست:

سالها رفت که تا بر در میخانه مقیم	با می و مطرب و چنگ و دف و پیمانه ندیمم
به یکی جرعه ز کف دادم و خرسندم و شادم	حاصل سبحة صد دانه و آن زهد قدیمم
به هوای سرکوی تو که جان باد فدایش	نه تمنای بهشت است و نه پروای جحیمم
بر سر تربت من جلوه‌کنان گر گذر آری	خیزد از خاک لحد رقص کنان عظم رمیمم

سحر از بستر من بوی عبیر آید و عنبر آرد از نیم شبی نکبت آن زلف نسیم
 گر به خدمت نهم سر به رضای تو بخیلم ور به طاعت ندهم جان به هوای تو لثیم
 غزل زیر هنر شاعری او را آشکار می‌کند. انواع تشبیهات به ویژه تشبیه تفضیل و مبالغه
 در آن به طرز نیکو و طبیعی به کار رفته است.

ای یار سمن روی و سمن بو	ای زلف چو چوگان ذقنت‌گو
ای خوی تو چون روی تو دلکش	وی روی تو چون خوی تو دلجو
تو ماهی و کس ماه ندیده است	خندان و سخندان و سخنگو
تو سروی و هرگز نبود راست	سروی که دهد بار دو لیمو
هرگز نشنیدیم و ندیدیم	نارنج به بار آرد ناژو ^(۱)
دو زلف تو مشکین دو کمند است	وندر دو کمند تو دو آهو
جادو به حیل چشم ببندد	بندد به حیل چشم تو جادو
غیر از تو به جادو و به ترفند	کس کوه نیاویخته از مو
در عشق تو بیچاره دل من	در چنگل ^(۲) باز است چو تیهو
بس بس که کنم بهر تظلم	بر درگه شه ناصر دین رو

منابع: حدیقة الشعرا صص ۱۷۵۹ - ۱۷۵۵ ج ۳

دانشمندان آذربایجان صص ۳۶۵ - ۳۶۴

گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۵۴۰

* منشی، میرزا علی حسین (۱۲۸۶ - ۱۲۰۶ ه.ق.)

از طایفه معروف «لک» سلماس است. دوران کودکی او مصادف بود با غائله جعفرقلی خان دنبلی و او ناگزیر به همراه پدرش راهی ارومیه شد و در این شهر سکنی گزید و در خدمت فریدون بیگ افشار متخلص به «مینا» علم و ادب آموخت.

منشی سرگذشت اوایل زندگی خود را در کتاب غنچه راز که خود ماده تاریخ پایان کتاب نیز هست به رشته نظم کشیده است.

وی از مراتب فضل و کمال برخوردار بود. میرزا ابوالقاسم فراهانی «قائم مقام» به او علاقه زیادی داشت و برایش مقرری تعیین کرده بود. صاحب المآثر و الآثار او را از افاضل ارومیه می‌داند.

وی معاصر با میرزا سنگلاخ خراسانی صاحب تذکره بود و از او به نیکی یاد کرده است. از جمله بیت زیر:

...حضرت دانای سنگلاخ که چرخش زبده مردان روزگار گرفته

منشی در ساختن ماده تاریخ استاد بود. در تاریخ شهادت عسکرخان سرتیب افشار که در حفظ و حراست سرحدات کشور به شهادت رسید قطعه ساخته که مقطع آن این است:

سرود این طرفه مصرع کلک منشی «به عسکرخان ناکام جوان حیف» (۱۱۷۳)

از اشعار اوست:

مدتی چند در ایام جوانی کردم	چه جوانی که هر آن کار که دانی کردم
با جوانان دل آزاده به صحرا و چمن	انجمن ساخته و خوشگذرانی کردم
چه بگویم که چورندان جهان در همه حال	آنچه ظاهر نتوان کرد نهانی کردم
آخر عمر به یک گوشه نشستم خاموش	قطع امید از این عالم فانی کردم

نہ ہمیں بستہ زلفت منم ای ماہ دلا را کہ در این سلسلہ شد سلسلہ ہا خوشتن آرا
 رشکم آید کہ برم نام بخارا و سمرقند کہ ترا یک سر موبہ ز سمرقند و بخارا
 منابع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۳۱۹-۳۱۵

موادالتواریخ ص ۱۹۳

المآثر والآثار ص ۳۰۰

* مولوی، ملا عبداللہ (۱۳۳۴-۱۲۵۹ ق.ھ)

ملا عبداللہ فرزند ملا عبدالقادر طبیب بود کہ خود صاحب تألیفاتی در علم طب بوده
 است. وی در حوزہ درسی پدرش طب آموخت و بہ فرمان دولت و با وساطت امیر نظام
 گروسی از رجال برجستہ دورہ قاجار بہ ریاست حفظ الصّحہ مہاباد و توابع منصوب گردید و
 مدت ۳۷ سال در سمت ریاست بہداری باقی ماند.

در حسن خط و انشا از عربی و فارسی و نسخ و تعلیق مہارت کامل داشت و قرآن را بہ خط
 عربی ممتاز تحریر کرد و در طب قدیم و ہیأت نیز تألیفاتی از خود بہ جا گذاشت. وی طبع
 شعر نیز از خود نشان داده است.

منبع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۳۰۱

* میرزا احمد خطّاط

از ارباب و اصحاب کمال بود. در خط و انشا بین علما امتیازی عظیم داشت و از
 خوشنویسان قرن سیزدہم ساوجبلاغ مکرّی بہ شمار می رفت. وی باطناً بر مذهب جعفری بود.

منبع: المآثر والآثار ص ۳۰۰

* میرزا محمود خطاط

خلف میرزا حسین اصلاً آشتیانی است اما ساکن ارومیه بود. در قلم شکسته و نستعلیق به تشبیه بر عبدالمجید و میرعماد حری و حقیق است و در موسیقی و ادوار هم فارابی روزگار محسوب می‌گشت.

منبع: المآثر والآثار ص ۲۹۶

* مینای افشار، فریدون بیک (متوفی ۱۲۳۵ ه.ق.)

از غلامزادگان فتحعلی خان افشار ارومی بود. در اصفهان از طفلی نزد رشید بیک و جهانگیرخان پسران فتحعلی خان مزبور نشو و نما یافته و با ارباب کمال و موزونان آن دیار مثل درویش مجید و آذر و هاتف و صهبا و صباحی و عاشق و مشتاق تربیت یافته. شعرشناس و شعر فهم بود و گاهگاهی مضمونهای نیکو و سخنان دلجو می‌آورد. مدتی در اصفهان نزد عبدالرزاق دنبلی متخلص به مفتون خوبی بود. بالاخره از اصفهان به آذربایجان آمده به ارومیه رفت و خدمت حسینقلی خان بیگلربیگی افشار ارومیه اختیار کرد و در همان دیار وفات یافت. در مضمون بندی سلیقه‌ای نیکو داشت.

این ابیات از اوست:

هر شبش وصل ای فغان از بخت بیدار رقیب گویا در خواب مرگ است آسمان بیدار نیست

* * *

ای مرغ سحر در شب وصل این چه فغان است بگذار برآریم به شامی نفسی چند

* * *

صبح شد باز وای بر من و دل طی نشد راز وای بر من و دل
صاحب حدیقه‌الشعرا ضمن درج مطلب فوق از نگارستان دارا، نوشته است که مینا در
شیراز به سر می‌برده و ابیات زیر را از این شاعر ذکر کرده است:

دیشب همه شب ای آرزوی مینا این بود به خویش گفتگوی مینا
کز درد گلویت ای مه مینو چهر دل خون شد و ریخت از گلوی مینا

* * *

این نه فلک ارسوزد از آهم عجیبی نیست من طایر آتش نفس اینجا قفسی چند

منابع: نگارستان دارا ج ۱ صص ۲۵۵ - ۲۵۴

دانشمندان آذربایجان ص ۳۶۷

سفینه محمود ج ۲ ص ۶۷۸

گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۵۷۷

* نایب‌الصدر افشار، آقا محمد رحیم. (متوفی ۱۲۸۵ ه.ق.).

سالکی بود از سلاک اهل معرفت و از اجله افشار ارومیه^(۱) که دست ارادت در دامن
میرزا نصرالله صدر اردبیلی داشت و از جانب او به ارشاد سالکان طریقت می‌پرداخت.
در تکمله روضات الجنان او را از تربیت یافتگان میرزا مسلم‌ارموی از مشایخ عرفای
ارومیه نوشته و سال وفاتش را ۱۲۷۸ ثبت کرده است.

۱- مؤلف تذکره شعرای آذربایجان نام وی را افشار اردبیلی و در ردیف مشاهیر اردبیل ثبت کرده است.

بنا به نوشته صاحب المآثر والآثار دیوان غزلیاتش مشهور و محفوظ سینه‌ها بوده است. فرزند وی حاج میرزا محمدعلی نایب‌الصدر نیز از سالکان عصر شمرده می‌شد و در خط شکسته و نستعلیق ید طولایی داشت.

منابع: المآثر والآثار ج ۱ ص ۳۰۰

طرائق الحقایق ج ۳ ص ۲۴۲

روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۶۶۷

* نشاطی افشار، محمدحسین (متوفی ۱۳۳۷ ه.ق.)

از تاریخ تولد وی اطلاعی در دست نیست. مردی بود با ذوق و طبع بذله‌گو که حرفه مسگری داشت.

از شعرای سرشناس ارومیه بود و با بزرگان عهد، مراوده داشت. وی در سرایش انواع شعر وارد بود اما به غزل بیشتر گرایش نشان می‌داد. فارسی و ترکی هر دو زبان او محسوب می‌شد.

آنچه از این شاعر باقی مانده اوراق پراکنده‌ای بوده که به دست مؤلفان بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی افتاده و آنان با توجه به آن اوراق شرح مختصری از وی نگاشته‌اند.

نشاطی در حوادث ۱۳۳۷ که ارومیه در آتش ناامنی می‌سوخت با وضع غم‌انگیزی دار فانی را وداع گفت.

از غزلیات اوست:

حجاب تر رخ برافکندی سر سیر و چمن کردی	به چشم گل چمن را گوشه بیت الحزن کردی
سحرگه چون چمن آراستی ای سرو سیمین بر	رخ زیبای خود را قبله سرو و سمن کردی
یقین از چنبر عشق تو دل بیرون نخواهد شد	که تار زلف خود در گردنش مشکین رسن کردی
نه تنها من شدم دیوانه زنجیر سودایت	گرفتار کمند خود به هر سو صد چو من کردی
خدنگ از شست چشمت بر دلم خورد ای کمان ابرو	زهی زین ناوک اندازی که کار نهمتن کردی
پیایی چشم می گونت ز بس پیمود پیمانه	مرا در بی خودی فارغ زیاد خویشتن کردی
رقیب از لعل شیرین تو شاد ای خسرو خوبان	مرا در بیستون محنت و غم کوهکن کردی
و جاهت منتهی شد در جمال عالم آرایت	چو احمد در نبوت لاجرم ختم سخن کردی

نشاطی شد ز اشعارت عیان راز نهان دل

عجب این نکته را افسانه هر انجمن کردی

از ابیات ترکی اوست:

ای مستقیم الف کیمی جان ایچره قامتی	بیر جلوه قیل قیامیله گوستر قیامتی
تعلیم عشقله دئدی قدتمت الصلوة	گوردی امام شهر چو اول قد و قامتی
برپا اندهر قیامتی باغ بهشت آرا	طوبی گوره بو قامتی بو استقامتی
مشتاقم ائل ملامتینه چون ازل گونی	نوش ائتمیشم رضائيله زهر ملامتی

منبع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۳۶۵-۳۷۰



* نشانی، حاج علی (متولد ۱۳۰۵ ش.)



فرزند حیدرعلی از مهاجران است هنگامی که وی هفت ساله بود خانواده اش از رود ارس گذشته به خاک ایران وارد شدند و در ارومیه اقامت گزیدند. تحصیلاتش ششم ابتدایی قدیم است. از دوران جوانی به سرودن شعر پرداخته و شعرای مورد علاقه او

حافظ، استاد شهریار، علی آقا واحد و صمد و ورغون هستند. حاج علی در حال حاضر به شغل بَرّازی اشتغال دارد. با اینکه هفتاد و سه سال از عمرش می‌گذرد ولی هنوز هم سرزنده و بانشاط و پرتوان است. وی شاعری است مطلع و آگاه. در انواع قالبهای شعر ترکی اشعاری سروده و گاهی به ندرت به فارسی هم غزل می‌سازد. حاج علی دارای پنج فرزند است که هر کدام به حرفه ای مشغولند.

ز اشعار او است:

عاشقم سنده کی گول تک قیزاران جماله من	حیرانام بیرده سنین اوزونده کی اوخاله من
نئجه تعریف ابله بیم من سنی ای نازلی نگار	قاشیناکمان دیمیم گوزلرینه پیاله من
نئجه مدندی که عشقینده یانیب اودلانیرام	اووچوتک وورولموشام سن کیمی شوخ ماراله من
سنسیر ای نازلی یاریم آهبله افغاندیر ایشیم	گل روا قیلما ائدیم بیرنله آه وناله من
دوزمشم ایندیه تک هجراناهر مصیته	دوزه بیلیم داحی هر محنته هرزواله من
نه اولار وصلین ایله کونلوموخندان ایله سن	چونکه دلشاد یاشارام ییتسم اگر وصاله من
ناچدی بیر عمر نشانی قالیب آخردندی که	بشتیره بیلیمه دیم افسوس اوگوزل غزاله من

ای کاش که بیر صدقلی جانانیم اولاییدی
 بلبیل کیمی فریاد و فغان ایلمییدیم
 نه دل و ثریب اوزلف پریشانی سئویدیم
 نه عاشق اولایدم اوخمارگوزلی نگاره
 یا بوسه و صلی منه درمان و ثریلیدی
 بی صدق و فاسیلار آدین چکمه نشانی
 یامحنت هجرانه دوزن جانیم اولاییدی
 گلزارده بیر سرو خرا مانیم اولاییدی
 نه هجره یانان قلب پریشا نیم اولاییدی
 نه درد و غمیم آهله افغانیم اولاییدی
 یا چاره قیلان دردیمه درمانیم اولاییدی
 کاش سویله که بیر صدقلی جانانیم اولاییدی

آذربایجان

قیزیل خطله تاریخلره یازیلیمیش
 بؤیوک شانی شهرتی وار یوردومون
 عاشقلرین سینه سینده سازیندا
 شیرین شیرین صحبتی وار یوردومون

* * *

یاشیل یاشیل چمنلری چوللری
 الوان الوان گولشنلری گوللری
 دوگوشلرده قهرماندیر ائللری
 پوزولمویان شوکتی وار یوردومون

* * *

داغلاریندا چوبانلارین نی سسی
 باغلاریندا بولبوللرین نعمه سی

چایلارینین اورک آچان نعره سی

دنیا لار جاقیمتی واریوردومون

* * *

خوش هواسی بارلی باغی باغچاسی

بول اوزومی اریک آلماحیواسی

قوش یا تاغی صدف دوزلی دریاسی

زینتی وار ثروتی وار یوردومون

* * *

آذربایجان من قربانام بوآدا

اوییزیمچون چوخ عزیز دیر دنیادا

باش اگمین هرآلچاغا هریادا

قورخویلمز ملتی وار یوردومون

* * *

سکوت دریاسیندا جومام دینمیه م

یاخشیدیر آغزیمی یومام دینمیه م

نه اولار اگله شیب تومام دینمیه م

ثمرسیز بیر سوزی دانشماغیمدان

* * *

وطنیم

بیرآن دایانماییب هی چابالایر

وطنین عشقیله دیوانه کونلوم

وطنیم هرزمان یاده دوشنده

قانادلانیب دونور طرلانه کونلوم

* * *

وطن عاشقیم وطن جانیمدیر

وطنین عشقیله جوشان قانیمدیر

وطن خواهلیق منیم پاک ایما نمیدیر

صاحبدیر بوگوزل ایمانه کونلوم

* * *

وطندیر بو دوغما آنا توریاغیم

وطندیر گولشنیم وطندیر باغیم

وطن سیز سارالار کونول یار یاغیم

دونرییر کدرلی خزانه کونلوم

* * *

وطنیم جانمیدان چوخ عزیز راقدیر

کونول پروانه دیروطن چراقدیر

وطنین باشینادولانا جاقدیر

اوددوتوب یانسادا پروانه کونلوم

* * *

منابع: مصاحبه با شاعر

دوستلار گوروشو

در روستای قره آغاج در شش کیلومتری ارومیه دیده به هستی گشود. وی مردی بذله‌گو بود. به گفته صاحب المآثر والآثار که هم عصر اوست می‌نویسد: «هم شاعر است و هم منشی و هم خوش خط و در این تاریخ که سال ۱۳۰۶ است در تهران است و در هجا و هزل بر اقران تقدم و فضل دارد.»

نظام افشار تقویمی نوشته و نام آن را "مقویم" گذاشته که مهمل تقویم است. این تقویم همچنان که از نامش پیداست یک تقویم فکاهی است نه واقعی.

اثر دیگر او "مصاب" مهمل "نصاب" است در نه بند با صدوسی و چهار بیت در برابر "نصاب الصبیان" ابونصر فراهی به صورت فکاهی سروده است. مانند بیت زیر:

خوش بود از پشت بام افتی واز تو بشکند جید، گردن صدر، سینه رکه، زانو رأس سر

نسخه‌هایی از آثار نظام در کتابخانه‌های ملی و مجلس موجود است.

وی در مدح ناصرالدین شاه مسمطی دارد که نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملی تهران است

برای آشنایی با ذوق این شاعر چند بند از مسمط مخمّس او نقل می‌گردد:

خوابی که به دی بلبکان دید به تعبیر آراسته شد چهرگل از خامه تقدیر

شد قسمت بلبل هم از او ناله شبگیر برخاست دگر بار به آهنگ بم وزیر

فریاد هزار از چمن و کبک ز کهسار

ای شمع شبستان من ای غیرت بستان بیهوده مخور غصه از این پس به شبستان

اکنون که بهار آمد و شد فصل گلستان تابش نوی از بلبل واله شده دستان

برخیز و بز ن خیمه اجلال به گلزار

بیجاده لب‌اغنجه گل ناز کند ناز روسوی چمن پرده کن از صورت خود باز

برلعل تو تادید فزون تر نکند ناز شرمند کن اورا و بکن خرمی آغاز

زان پس که خجل شد کندت بندگی اظهار

منابع: (بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۱۷۲ - ۱۷۰)

(سخنوران آذربایجان صص ۹۳۰-۹۲۹) (دانشمندان آذربایجان ص ۳۷۹)

(المآثر والآثار ص ۲۸۸)



* نظمی، عبدالعلی (متولد ۱۲۹۷ ش.)

فرزند رضا در یک خانواده خوش نام پایه عرصه وجود نهاد و تحصیلات خود را در زادگاه خود ارومیه به پایان برد سپس در دانشکده کشاورزی کرج به تحصیلات عالی ادامه داد و در سال ۱۳۲۷ فارغ التحصیل شد و در اداره کشاورزی مشغول خدمت گردید. وی به علت علاقه وافر به ادبیات فارسی و عربی به نوشتن و سرودن نیز می پرداخت و با بعضی از مطبوعات وقت همکاری داشت. او عضو سندیکای نویسندگان کشور بود و مقالات ادبی و علمی می نوشت. چهار رساله او در مورد زیتون تحت عنوان میوه بهشتی یا طلای سبز و راجع به مرکبات ایران و صنایع دستی روستایی استان کرمان و پسته قزوین مطالب ارزنده ای نوشت که در تهران در مجله اکونومیست در چند شماره به چاپ رسید.

در انجمنهای ادبی عضویت داشت به ویژه یکی از اعضای ثابت انجمن ادبی آذربادگان بود. نظمی در سرودن شعر از طبع لطیف خود سود می جوید بدین جهت اشعار او پخته و روان است. قصیده معروفی دارد تحت عنوان خراسان که در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است و بارها در روزنامه های پارسی شیراز و نوای خراسان به چاپ رسیده است. از اشعار اوست:

تأدمی چو مرغ هوا بال و پر گرفت	کاری نظیر کرد و به جان صد خطر گرفت
مانند و هم عاشق شب زنده دار عشق	راه قنضابست و طریق قدر گرفت
از بانگ کنت کنز خفیا گشود چشم	حد مکان آدمی اندر نظر گرفت
کوشید روز و شب که به دست آورد ثمر	از این تلاش و کوشش عالی ثمر گرفت

معراج کرد راه خدا بر گرفت و رفت	وز علم بر حوادث دوران سپر گرفت
پیش گرفت از ملک و از فلک گذشت	دنیا و هر چه بود در او سر به سر گرفت
بشکست سنتی که بُد از بدو ما خلق	از راز کون و سرّ مکان پرده برگرفت
بنهاد پای همت خود بر فر از ماه	با این عمل حقیقت شق القمر گرفت

منبع: تذکره شعرای آذربایجان ج ۱ صص ۷۶۱-۴۵۷



* نوری پشتگل، علیرضا (متولد ۱۳۲۸ ش.)



تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در ارومیه به اتمام رسانید و در رشت موفق به اخذ فوق دیپلم در رشته دامپروری گردید و به ارومیه بازگشت. وی بعد از انجام خدمت سربازی در جهادسازندگی استان آذربایجان غربی با عنوان کمک کارشناس

معاونت امور دام شروع به کار نمود. نوری سرایش شعر را از سال ۱۳۶۶ همزمان با اخذ دیپلم آغاز کرد و در مدت کوتاهی استعداد ذاتی خود را نمایان ساخت. وی گرایش به غزل فارسی دارد و در هنر خوشنویسی هم فعال است. اخیراً سرگرم تدوین و بازنویسی مجموعه‌ای از غزلیات خویش است تا آنها را به خط خود به چاپ برساند. اینک نمونه‌ای از غزلهای نوری:

تلاش رهایی

مگر تلاش رهایی زغم، شبانه کنیم	فضای تنگ قفس را بیا بهانه کنیم
به داغ سینه آلاله‌های سرخ قسم	که دست فتنه‌گران جدا ز شانه کنیم
شدیم در ره جانان اگر هلاک چه باک	فراز دار یکی رقص عاشقانه کنیم
بیا هوای چمن را ز سر براندازیم	به کنج تنگ قفس وقتی آشیانه کنیم
ز آه حسرت من تا دلش نگیرد زنگ	ز آینه گله‌ها با زبان شانه کنیم
به گور خاطره‌هایش سپرده‌ایم مگر	حدیث عشق بدین‌گونه جاودانه کنیم
زبان «نوری» بی‌همزمان نمی‌فهمند	چرا شکایت از این مردم زمانه کنیم

ساحل تماشا

شبی که دامنم از اشک، رشک دریا بود	چراغ بی رمق و سایه هاغم افزا بود
کنار ساحل در انتظار او ماندم	شبی که زورق مه سرنگون به دریا بود
سپیده سر زد و اما مرا دو دیده هنوز	در انتظار تو در ساحل تماشا بود
به جستجوی تو گشتم سوار موج خیال	در این خیال که گمگشته‌ام در آنجا بود
به پنه‌ای که فراتر شد از گمان، عظم	به تنگنای درازا اسیر پنه‌ا بود
غروب بود سراسر سکوت بود و سکوت	نه عالمی و نه آدم خدای تنه‌ا بود
مپرس از شب شوریدگان این وادی	که سوزشان به دل و آهشان به لبه‌ا بود
اسیر و سوسه عقل گشته‌ام نوری	و گرنه دست من و دامن تمنا بود

شعر زیر رابه یاد استاد سیدضیاءالدین سجادی سروده است:

پیر طریق سجّادی

همیشه خاطر شوریدگان پریشان است	درون سینه بین نقشهای پنهان است
فروغ روی تو از جلوه‌های ربّانی است	صفای عالم باطن ز رخ نمایان است
غبار هجر تو با اشک شوق می شویم	زدل برآمده صدگوهری که غلطان است
ادیب فاضل و پیر طریق سجّادی	به آسمان ادب اختری فروزان است
کند اجابت شاگردیم اگر "نوری"	قدم نهم به طریقی که راه عرفان است

مژده سپیده

مایکه تاز عرصه سرخ شهادتیم	چون کوه در عقیده خود راست قامتیم
بوسیده چون به فخر ز بازویمان امام	غرق عرق ز بارگران امانتیم

از التفات رهبر و از لطف کردگار	گه زیر بار منت و گه غرق خجلتیم
در تنگنای حادثه هنگام کارزار	لب تشنگان ساحل دریای رحمتیم
خندان لبیم گر چه بسوزیم همچو شمع	روشنگران بزم عزاییم و عشرتیم
شد خیره از شهادت ما چشم دشمنان	مانند آینه همه اسباب حیرتیم
باغ بهشت را به پیشیزی نمی خریم	تا ساکنان کوچه عشق و محبتیم
در چشم ماست تنگتر از دیده لثیم	دنیای دون که از غم آن در مشقتیم
تا زین جهان تنگ به عقبی سفر کنیم	ناخواسته اسیر غریبی و غربتیم
اکنون که بیست و دوم بهمن رسیده باز	یادآوران معجزه در ذهن ملتیم
اعجاز ما شکستن تندیس ظلمت است	ما مژده سپیده به اعماق ظلمتیم
بعد از عروج روح خدا "نوریا" کنون	همچون گذشته پیرو خط ولایتیم

منبع: مصاحبه با شاعر





* نوید آرین، عشقعلی (متولد ۱۳۳۶ ش.)

در قریه قیزیل آشیق ارومیه متولد شد. از شش سالگی در محله
عسگرخان ارومیه ساکن شده به تحصیل روی آورد. در دوران
دیرستان، تحصیل رازها کرده به کار ساختمانی پرداخت. وی
عضو انجمن ادبی ارومیه است.

از اوست:

شانلی بهمن

خوش گلیسن، شانلی بهمن، ائلره

آدین دوشوب، اؤلکه لرده، دیلله

نورسالیسان، شهره، کنده، چؤلله

سن گلنده، ائل اوبامیز، گولله نیر

خاطیره لر، اوره کلرده، دیلله نیر!

یادادوشور، خیاباندا، قاچانلار

هارای چکیب، اللرینی، آچانلار

امام عکسین، سینه لره، ساچانلار

خیابانلار، قانلارایله، بزه نمیش

اٹله بیل کی، گؤیدن یشره، نورانمیش!

بو نهضتده، هامی ال بیر اولوردو

دسته - دسته، مسجدلره، دولوردو

ظالمیلرین، رنگی اوندا، سولوردو

انقلابین، سسی ائلی، بوروردو

استبدادین، ریشه لری، چورودو!

انقلابین، سسی توتدو، دونیانی

"نوید" دئییر، قوموش نوحون، طوفانی

سئل آلتیندا، قوموش جمله جهانی

آللاه آدی، پرچم اوسته، وورولدو

جمهوریت، بواؤلکه ده، قورولدو!

شعر زیر تضمینی از شعر عمادالدین نسیمی است.

یارکی مثالی اولموشام همیده مثال ایچینده‌یم او صورت حقیقتم سانما خیال ایچینده‌یم

اونداکی نامحال‌دیم ایندی محال ایچینده‌یم «گرچه فراقه دوشموشم عین وصال ایچینده‌یم

گل نظر ائيله حالیمه گورکی نه حال ایچینده‌یم»

دو یغولاریم ولکان اولوب اما بوتندن آیریدور اوبلیل شوریده تک اصل وطندن آیریدور

بلبل اخور گول آچیلارگرچه چمندن آیریدور «نقش خیال صورتین سانماکی مندن آیریدور

چون بو خیال نقشيله نقش خیال ایچینده‌یم»

غیرجمال صورتین فسانه بیرخیالیمیش واعظه وصف صورتین حال ایچره چون محالیمیش

ممانه بو خالتین هجريله هم وصالیمیش «زلف ائيله قاش و گبریگی ابجدوجیم و دالیمیش

من بو حروف شکلین جیم ائيله دال ایچینده‌یم»

چوخ لاری چوخ منم دئیرآماکی ظاهر اولما میش غواص ده بحرہ جو مار علمیده ماهر اولما میش

دنیا دا چوخدی طالبین نفسینه قاهر اولما میش «سن منیم اولدوغون او چون دشمنه ظاهر اولما میش

منکرین بو معنی ده قیل ائيله قال ایچینده‌یم»

زمین زمان چرخ فلک بو کائناتین عینینی نویدیلیر یارنشانی شوقی آلبدی بینینی

عالمه تاجدارایدر ذره‌جه سالسا میلینی «نقشینه قاش و آئینی وئردی نسیمی کونلونی

من بو سبیدن آی گونش بدر هلال ایچینده‌یم»

منبع مصاحبه با شاعر

* واحد دوست، مهوش (متولد ۱۳۳۵ ش.)

در ارومیه متولد شد و بعد از گذراندن تحصیلات متوسطه و دانشگاهی از سال ۱۳۶۰ به عنوان عضو هیأت علمی دانشکده ادبیات دانشگاه ارومیه در گروه ادبیات به تدریس اشتغال دارد. او ضمن تدریس به تحصیل در دانشگاه تهران پرداخت و در سال ۱۳۶۴ موفق به اخذ درجه دکترا در رشته ادبیات فارسی گردید.

از خانم دکتر واحد دوست مقالات متعددی در همایشهای منطقه ای و کشوری در نشریات مختلف چاپ شده است. با مراکز دیگر از جمله گروه ادبیات بنیاد دایرة المعارف اسلامی در تدوین دانشنامه جهان اسلام همکاری دارد. بعضی از تألیفات وی عبارتند از: «شیوه های نگارش فارسی» «نمادهای اساطیری شاهنامه» «نگاهی دیگر به سلمان و ابسال» «شناخت اساطیر از دیدگاههای مختلف»

منبع: آرشیو اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی



* واحدی، حمید (متولد ۱۳۴۳ ش.)



در نخستین روز بهار در شهر ارومیه به دنیا آمد. دوران کودکی اش تا هفت سالگی در یکی از روستاهای شهر مراغه و وطن اجدادی او سپری شد. از هفت سالگی بار دیگر به همراه خانواده به زادگاه خود ارومیه مراجعت کرد و تحصیلات خود را تا پایان

متوسطه در این شهر ادامه داد. از ایام نوجوانی به شعر علاقمند شد و نخستین زمزمه‌ها در دوران دبیرستان بر زبانش جاری گشت. بعد از آن بود که روز و شبش با مطالعه شعر اساتید شعرا سپری می‌گشت و از این کار لذتی سرشار می‌یافت. در این زمان با انجمن ادبی شهر آشنا شد و مورد تشویق شعرای پیش کسوت قرار گرفت. در سال ۱۳۶۱ از دبیرستان معلم دیلم گرفت و در همان سال در رشته زبان و ادبیات فارسی در تربیت معلم شهید کوچری خوی پذیرفته شده به تحصیل پرداخت و از کتابخانه کوچری فایده‌ها برد. بعد از دو سال موفق به اخذ مدرک کاردانی شد و از مهرماه سال ۶۳ در شهرستان میاندوآب به تدریس اشتغال یافت و در سال ۶۶ در رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز پذیرفته شده و به ادامه تحصیل پرداخت. در سالهای تحصیل دانشگاهی فصل تازه‌ای در فعالیت های ادبی او آغاز گردید. دوستی با شعرای همکلاسی و کسب فیض از محضر اساتید ادبیات دانشگاه تأثیر بسیاری در اندیشه و شعر او گذاشت. در همین دوران بود که همکاری خود را با مطبوعات و نشریاتی همچون آدینه، سروش، سوره، جوالدوز و غیره آغاز کرد و از سال ۶۸ با دفتر شعر جوان که تازه پا گرفته بود همکاری نمود و از میان پانصد شاعر سراسر کشور جزو نخستین اعضای این دفتر برگزیده شد و در نخستین کنگره شعر جوان که در تابستان سال ۱۳۷۰ در تهران برگزار شد شرکت نمود و اشعارش در اولین دفتر شعر جوان به چاپ رسید.

وی پس از اخذ مدرک کارشناسی به شهرستان میاندوآب بازگشت و در شاهیندژ به تدریس ادبیات مشغول شد و بعد از پنج سال به زادگاه خود بازگشت و اینک در دبیرستانهای ناحیه دو در خدمت آموزش و پرورش است. واحدی به علت علاقه خاص به حافظ نام فرزندش را حافظ گذاشته و نام پدر او نیز حافظ می باشد که در بیت زیر به آن اشارتی دارد.

بگذشته من از او آینده من با او آری پدرم حافظ باری پسرم حافظ

هنر شعر و شاعری واحدی: وی به دو زبان فارسی و ترکی شعر می سراید. در اکثر قالبهای شعری طبع آزمایی دارد اما بیشتر قالب غزل را ترجیح می دهد. واحدی از شعرای با احساس و دارای ذوقی پویا و تازه طلب است. به عبارتی سعی دارد کهنه را در قالب نو نمایان سازد و از این نظر موفق است. شعرش جنبه اجتماعی و انتقادی دارد. به دلیل اهمیتی که به موسیقی شعر قائل است اکثراً غزلیات خود را با ردیف می سازد و بیشتر به ردیفهای فعلی توجه دارد. تشبیهات و استعارات در شعرش با اندک تفاوت به طرز معمول گذشتگان است اما بافت معنایی کلامش نو و مختص خود اوست. وی مجموعه هایی به فارسی و ترکی آماده به چاپ دارد.

از اوست:

ترسم غم نان دردل ما جان بگیرد	این زورق بشکسته راطوفان بگیرد
ترسم دوباره عمر وعاص سیم و سکه	بترتارک سرنیزه ها قرآن بگیرد
ترسم که از دست سلیمان دل ما	تخت و نگین عشق را شیطان بگیرد

ترسم رسد روزی که دراین شهر سنگی	دل‌هایمان را سلطهٔ سیمان بگیرد
اینسان که می‌چربد توخش بر تمدن	ترسم که انسان خصلت حیوان بگیرد
من از کویر چشم‌ها دلتنگم ای دوست	ای کاش دراین ناحیه باران بگیرد
کی می‌رسد آغاز آن روزی که دیگر	کابوسهای وحشتم پایان بگیرد

شعر مرا از من گرفت اما غمی نیست

ترسم که ایمان مرا هم نان بگیرد

* * *

از غزلیات او در آغاز جوانی است:

اگر چه با تو مرا در میان راز است	نمی‌توان دم از آن زد زمانه غماز است
ز سختگیری دوران، تو ناامید مباش	چرا که باب امیدی به روی ماباز است
اگر چه بال مرا تیر ظلم بشکسته	هنوز دریدن من توان پرواز است
نمی‌توان سخن خویش را به دوران گفت	چرا که می‌کند افشازمانه غماز است

به ملک دار فنا می‌شود یقین جاوید

هرآنکه در ره معشوق خویش جانبا ز است

* * *

در دشت ستم‌دیده جز خار نمی‌روید	جوبار نمی‌رقصد گلزار نمی‌روید
جز نغمهٔ دلتنگی از چنگ نمی‌خیزد	نیلوفر آهنگی از تار نمی‌روید
در سینهٔ خونخواران جز کینه نمی‌گنجد	از شانهٔ ضحاکان جز مار نمی‌روید
هر شاخه بری دارد هر گل ثمری دارد	جز میوهٔ منصوری بردار نمی‌روید

در رهگذر طوفان طوفان جهالتها	هرگز گل شاداب از پندار نمی روید
دستان صمیمیت گر بذر صفا بخشند	در گلشن آئینه زنگار نمی روید
من راه ترا بسته توراه مرا بسته	بیهوده مگو دیگر دیوار نمی روید

* * *

در ظلمت شب چشم تو آئینه نوراست	یعنی که سیاهی همه از چشم تو دوراست
گویی که به هر ثانیة صدقافله نور	از کوچه چشمان تو در حال عبوراست
در چشمه شفاف وز لالین نگاهت	چندی است دلم ماهی افتاده به توراست
چشمان مسیحایی تو روح حیاتند	دل بی نگهت سردتر از خانه گوراست
در معبد چشم تو ندانم که چه رازی است	کاینگونه دلم در دل او غرق حضوراست
باین همه اوصاف و تو در پرده غیبت	از پرده برون آی که هنگام ظهور است

* * *

پیشه فریاد

باغ ما از نفحه گلهای ترخالی مباد	در هجوم خشکسال از برگ و برخالی مباد
جنگل این میلادگاه سبز اعجاز بهار	از درختان بلند بارور خالی مباد
در مدار شب اگر صدمسال نوری طی شود	دفتر اندیشه از نام سحر خالی مباد
بستر سرمبزدریای پر از موج خیال	هیچگاه از زایش در و گهر خالی مباد
آسمان آبی میلاد مرغان عروج	از تپشهای بلند بال و پر خالی مباد
با وجود خواب رختناک مرداب سکوت	بیشه فریاد از شیران نر خالی مباد
تا که چنگیزی دگر جاری نسازد سیل خون	معبر تاریخ از نسل خطر خالی مباد
تا که نمرودی بتی در عرصه بیدادهست	دست پرزور خلیلان از تبر خالی مباد

* * *

اگر باران نبارد آسمان دلگیر خواهد ماند
 اگر باران نبارد دشت بی سجاده خواهد شد
 اگر باران نبارد سعی خورشید وصفای آب
 اگر باران نبارد از عطش جنگل چه خواهد کرد
 اگر باران نبارد ریشه‌ها این بیشه‌های سبز
 اگر باران نبارد گرچه می‌دانم که می‌بارد
 اگر باران نبارد برشب آن باران نورانی
 ببار ای جاری همواره ای بلوان بی پایان
 زمین چون کودکی در انتظار شیر خواهد ماند
 اگر باران نبارد رود بی تفسیر خواهد ماند
 به گرد کعبه این خاک بی تاثیر خواهد ماند
 یقین همچون کویری تفته از تبخیر خواهد ماند
 به زندان سیاه خاک در زنجیر خواهد ماند
 مدار فصلها درامتداد تیر خواهد ماند
 بی تثبیت خود این شام بی شبگیر خواهد ماند
 به دیدار تو تاکی این زمین پیر خواهد ماند.

از اشعار ترکی اوست :

نه سؤیله مک

نه دینله مک یثنی سؤزلر قاداخلانان یثرده
 نه ایزله مک گونش اوستو سوواخلانان یثرده
 نه سؤیله مک ناغیل اولموش شرف قوچاقلیقدان
 ایگیدلرین بئلی دالدان پیچاخلانان یثرده
 عدالت ائولری توتغون، بوغوتتی طولمتده
 ظولوم سارایلاری قانتان چیراخلانان یثرده
 سفیل سفیل دؤلانیب چؤلده دوزگون عاشیقلر
 رقیبه زورلاگوزله لر آداخلانان یثرده
 دیلک لرین بارا دولموش یاشیل گئیم آغاجی

شووه نلی ظولمون الیله ناجاخلانان یثرده
 محبتین سه رین ایستکلی چشمه سی قورویوب
 زهرلی نفرت اوره کدن بولاخانان یثرده
 یقین آغیر آغیلار کوکسولرده اینز سالاجاق
 ماراقلی ماهنیلار اوستو دوداخلانان یثرده
 یاشیل یاشیل چیچک آچمیش بوداقلی باغ مثنه لر
 قارا یثلین نفسیله قوراخلانان یثرده
 یازین آدی اونودولماقدا آیلارین کتابی
 خزان الیله مداوم وراخانان یثرده
 عبث بیرآزیدی گورمک سنوینج آیین گویده
 گونش سیز تولکه ده غملر قالاخانان یثرده
 دوشونجه، علم قوشی دای نه جور قانادلانسن
 جهالت اللری گیزلین یاراخلانان یثرده
 نه سؤیله مک؟ نه دئمک؟ کیمدن اعتبار اومماق
 دیلک باغیندا آچانلار اوراخلانان یثرده
 عدالتین سؤزی، معناسی، اعتباری (حمید)
 عبث دی ائلره وجدان ایاخلانان یثرده

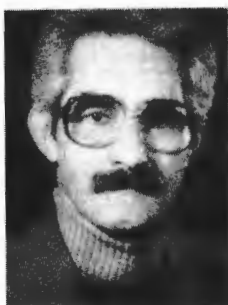
* واصف سلماسی، محمدباقر (متوفی بعد از ۱۲۹۳ ه.ق.)

فرزند زین‌العابدین از سخنوران سلماس است. منظومه‌ای به نام "جواهرالولایه" در معجزات پیامراکرم (ص) و درباره‌ی علی (ع) و مصایب خاندان نبوت و طهارت دارد که نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملی تبریز به خط نستعلیق از خود شاعر که تاریخ ۱۲۹۳ را نشان می‌دهد موجود است.

منبع: سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۹۶۲



* واقف، جمشید (۱۳۱۶-۱۳۶۶ ش.)



از آغاز جوانی تمایل خاصی به شعر پیدا کرد و با احساس لطیف خود به سرودن پرداخت. تحصیلات خود را در خوی و تبریز به اتمام رسانده و از دانشگاه آذربایجان تبریز موفق به اخذ لیسانس در زبان و ادبیات فارسی شد. وی معلم بود و سالها در این

حرفه مقدس تلاش کرد تا به بازنشستگی رسید. او بیش از پنجاه سال نداشت که از این خاکدان تیره رخت بربست و در مولد خود یعنی شهرستان خوی مدفون گردید.

با استاد شهریار همنشینی‌ها داشت و استاد نام او را در جمع شاعران خوی ذکر کرده

است:

چنانکه مظهر و آقاسی از سران خوی‌اند فرید و واقف و ناصح سخنوران خوی‌اند

واقف، دیوان استاد آقاسی شاعر معاصر خوی را تدوین و تنظیم کرده است.

در اشعار اخیرش ترکیبات جدید و مضامین تازه به کار برده و تعبیرات نو اشعار او را

ویژگی بخشیده ضمن این که توجه‌اش به سبک هندی است.

در غزل به عرفان و مسایل اجتماعی گرایش دارد. به فارسی و ترکی شعر می‌سرود. در

بعضی تذکرها مانند سخنوران آذربایجان، ادبیات اوجاقی و کتاب تبریز و پیرامون از این

شاعر ذکر شده است. مجموعه‌های "رقص باد"، "مرغ شب"، "از تهی سرشار"، "بر دروازه

های فردا" از وی به طبع رسیده است.

از اوست:

ای شهیدان که رسیدید به دروازه صبح
 به مناجات شما در شب کفر طاغوت
 بانگ تکبیر زهر مأذنه چون شط جوشید
 در دل ظلمت جادویی و بی اختراق
 ای رسولان اهورایی ایثار و شرف
 چون شما پاکدلان مادریام نژاد
 خواب شب را بشکستید به خمیازه صبح
 گوش سنگین فلک پرشد از آوازه صبح
 پاک و تطهیرکنان ریخت به دروازه صبح
 خون جوشان شما زد به فلق غازه صبح
 پاسداران سرافراز گل تازه صبح
 جاتان چشمه نوراست به اندازه صبح

* * *

لذت وصل به هجران نرسد
 چون سرزلف تو خواهم ز خدا
 عاشقی سوختن و ساختن است
 آخر عشق جنون است جنون
 اشک عاشق، نشود دردانه
 دارم امید که در دل غم عشق
 مستی ما زمی عرفان است
 خرم آن دل که به جانان نرسد
 که دلم هیچ به سامان نرسد
 دردباید که به درمان نرسد
 کس به این مرحله آسان نرسد
 اگر اندوه فراوان نرسد
 جاودان مانده به پایان نرسد
 به همه این گهر، ارزان نرسد

* * *

در ساغر می جلوه جانانه توان دید
 گر گوهر جان می طلبی ترک ریا کن
 ای بی خبر از ساغر و می، لذت جاوید
 هر جا که کند جلوه گری پرتو شمعی
 ما را چه کنی بیهده ای خام، ملامت
 گر سینه گدازان بود از آتش عرفان
 انوار خدا در دل میخانه توان دید
 کاین گنج روان گوشه ویرانه توان دید
 در بیخودی و ناله مستانه توان دید
 جان داده و پرسوخته پروانه توان دید
 از بی خبری این همه افسانه توان دید
 سیمای خوشی در دل غمخانه توان دید

صد گوهر نیافته از عشق جگر سوز

در اشک ترعاشق دیوانه توان دید

در غزل زیر به سبک صائب پرداخته است:

داغ حرمان، لاله سان شاداب می سازد مرا	نعره سیلاب غم در خواب می سازد مرا
شعله برق نگاه فتنه ریز آن پری	می گدازد همچو شمع و آب می سازد مرا
جلوه عکس رخس را تا به ساغر دیده ام	گردش پیمانه ای بی تاب می سازد مرا
دست حاجت پیش کس هرگز نیارم ز آستین	سیرچشمی گوهر نایاب می سازد مرا
گر نبارد ابر آب هفت دریا خشک باد	دولت اشک سحر سیراب می سازد مرا
با غم غربت نصیبی آنچنان خو کرده ام	آشیان آزرده چون احباب می سازد مرا

واقعا هریت صائب آفتاب معنی است

مست، شعرش بی شراب ناب می سازد مرا

از غزل های ترکی اوست:

آجیب دیر برقی تل تل نوکوب زولف پریشانی	اندیب دیر ماهی ده اومه جبین گورنه گول افشانی
گوزون خمخانه دیر مدهوش ایدیب حافظ کیمی رندی	اوسوزگون گوزلرین مجذوب ادیب دیر اهل ایمانی
سنین ده قامتین بیرگون کمان تک قاتلانا سوزیوخ	غنیمت بیل بئله حسنی غنیمت سای بودورانی
کتاب حسنو وین دیباچه سی خوشد ورپری صورت	اوخوبوتازه دفتردن عزیزیم درس پایانی
خرانین آفتی بوخودور سنین زیبا جمالوندا	خرانداسن گتیرای بولیوم فصل باهارانی
او سرو قامتین قامت ده گیل عین قیامت دیر	سنی تاری پریشان انت اوگیسوی پریشانی

سنة "واقف" غزل یازما اولانماز قیمت وقدری

سنة شایسته دیر بلقیس تک ملک سلیمانی

منبع: کسب اطلاع از گیاره قهرمانزاده (شاعر خوی)

* والی افشار، میرزا علی خان (متوفی ۱۳۳۸ ق.هـ.)

فرزند میرزا مصطفی خان بهاء الملک صاحب شمشیر و قلم و از فضیلتی نامور ارومیه محسوب می شد. در خط شکسته و تحریر و فن نگارش مرتبتی داشت. والی اشعار فراوانی سروده ولی در اثر مدون نشدن از میان رفته است. شادروان حاج میرزا علی اصغر محیط شاعر ماده تاریخ پرداز ارومی ضمن قصیده ای بر وفاتش ماده تاریخی ساخته که مصراع "کمال و حلم و دانش را ولایت ماند بی والی" سال ۱۳۳۸ را نشان می دهد. به دو بیت آن قصیده ذیلاً اشاره می شود.

ز علم و حلم و خط و ربط و اسم و رسم و فضل و فر	نصیبی داشت بس کافی و خطی داشت بس عالی
محیط از بهر تاریخش چنین آورد در دفتر	کمال و حلم و دانش را ولایت ماند بی والی

* * *

غزل زیر نمونه ای از اشعار والی است که به استقبال سعدی رفته است:

سبزه جنت فردوسم و این شبنم از اوست	خورده ام آب زجویی که گل آدم از اوست
هدهد خوش خیرم خانه بلقیس کجاست	از سلیمان خبر آوردم و این خاتم از اوست
گرچه خردم به نظر، می کشم آن بار به دوش	که زمین سهل بود پشت ملک هم خم از اوست
قصه عشق چنان بر لب نی می گذرد	کادمی می شنود فاش ولیکن دم از اوست
گریه کردیم چو باران همه عمر از غم او	ساعتی نیز بخندیم چو گل کاین غم از اوست
برقع افکنده سواری از افق می گذرد	غم از اوشادی از او زخم از او مرهم از اوست
من چرا جامه دران می دوم از دنبالش	گر نه در گردنم این سلسله محکم از اوست

منابع: المآثر و الآثار، صص ۲۹۰-۲۹۱

بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۳۳۷-۳۳۸

* وامق خویی، ملاعلیقلی

از معاصران میرزا محمد حسن فانی مؤلف ریاضی الجنه بود. دارای فضل و کمال و در اوایل تحصیل در پیش فانی به کسب فیض مشغول بود. بعد از چندی به مشاهد عراق عرب مشرف و چند سال در آن امکنه شریف متوقف گشت و در نزد فضلی آن سامان تحصیل علوم نمود و از اکثر فنون بهره مند شد سپس به شهر خوی بازگشت و با میرزا محمد حسن فانی جلیس و مصاحب گردید.

از اشعار اوست :

چو افتاد از قضا بر چاه مغرب یوسف بیضا به سان دیده یعقوب شد این ساحت غبرا
 زلیخای جهان از شوق رخسار دل آرایش لباس سوگواری کرد در بر چون شب یلدا
 قطار بختی انجم روان شد جانب عزلت چو بر جمازه گردون برآمد محمل سلمی^(۱)
 منبع: سخنوران آذربایجان صص ۸۹۶-۸۹۵

* وجدی قزلجی، ملا محمد حسن (۱۳۲۷ - ۱۲۷۵ ه.ق.)

فرزند ملاعلی قزلجی در زهد و تقوا زبانزد بود و از فضیلت و علم بهره کافی داشت در حسن انشاء عربی و فارسی از سرآمدان عصر خود محسوب می شد و در مدرسه علوم دینی بوکان به تدریس و افتا مشغول بود. خاندان وی همه اهل دانش بوده اند و برخوردار از احترامی خاص. وجدی دارای طبع شعر بود و گاهگاهی اشعاری نیز می سرود. این عالم

۱- استعارات و تشبیهاتی که در این ابیات برای غروب آفتاب و فرارسیدن شب به کار رفته خود جای تامل در زیبایی است.

بوکانی در چهارم ربیع الآخر سال مذکور زندگی رابه درود گفت و در آرامگاه سرداران بوکان مدفون گردید.^(۱)

شاعری به نام علائی در ماده تاریخ فوت او این بیت را گفته است:

از علائی روز و ماه و سال و فصلش خواستم بالبداهه زود گفتا چارم آخر ربیع (۱۳۲۷)
وجدی تألیفاتی دارد که بعضی از آنها مانند ذات الشفا و ارمغان و جدی چاپ و منتشر شده است.

از اشعار اوست:

عالمی حیران شود بی پا و سر	ماه من چون بدراگر آید به در
ماه را هرگز به سرنبود کلاه	سرو را هرگز قبانبود به بر ^(۲)
ظلم باشد بر چنان رویی نقاب	حیف باشد ابر بر روی قمر
ناخنش از خون ماعتاب گون	ناوکش را سینه ما شد سپر
برگ گل خوانم تنش را باحریر	روی ومس دانم دلش را باحجر

منبع: تاریخ فرهنگ و ادب مکریان صص ۲۵۹-۲۵۵

* وفایی، میرزا عبدالرحیم

فرزند ملاغفور به قولی در ۱۲۶۴ ه. ق. (؟) در ساوجبلاغ مکری (مهاباد کنونی) چشم به هستی گشود. تحصیلات خود را در همانجا نزد اساتید و علمای وقت آغاز کرد. وی علاوه

۱- بعضی محل دفن او را ترجان مهاباد نوشته اند. (علما و عرفا و ادبای جنوب استان، احمد شرفی ص ۷۴ نسخه تایپی)

۲- تشبیه تفضیل است و یادآور این بیت از قدما:

قد او سرو است نی نی سرو کی بندد قبا

روی او ماه است نی نی ماه کی دارد کلاه

بر هنر شاعری در موسیقی نیز دستی داشت و آواز را دلنشین می خواند و به سه زبان کردی، فارسی و عربی شعر می گفت. او از شعرای برجسته کرد محسوب می شود. روایات در تاریخ تولد و وفات این شاعر متفاوت و پاره ای از زوایای زندگی اش مجهول است.

گویا دوبار به سفر حج رفته و در بار دوم هنگام بازگشت در راه وفات یافته و همراهانش او را در شن زارهای عربستان به خاک سپرده اند.
دیوان اشعارش در عراق و ایران به چاپ رسیده است.
از اشعار اوست:

در ازل سنبل گیسوی ترا شانه زدند	رقم شیفتگی بر من دیوانه زدند
من از آن روز خرابم که به خلوتگه حسن	سرمه ناز بر آن نرگس مستانه زدند
قبله راهب صدساله شد از معجزه ات	شکل ابروی تو چون بر در میخانه زدند
آب شمع رخ تو زلف شب آراست ولی	آتشی بود که در هستی پروانه زدند
خاک شوگر طلب پرتو انوار کنی	غالب آن است که این فیض به پروانه زدند
زاهد از باده کشی منع وفایی چه کنی؟	کز ازل آب و گلش بر در میخانه زدند

* * *

ای بنده وفایی سر و گردن مفراز	چون بی ادبان به روی این خاک مناز
در هر قدمی که پای بر خاک نهی	دارا و سکندری است خوابیده به ناز

* * *

ای فتنه عالم به نگاه این چه جمال است	کز وصف جمال تو زبانم همه لال است
جانا دل من سوخت ز داغ لبث آخر	تا کی دل من تشنه این آب زلال است

منابع: تاریخ فرهنگ و ادب مکریان صص ۱۴۸-۱۳۹

نگاهی به آذربایجان غربی صص ۸۰۵-۸۰۲

علما و ادبای مکریان، احمد شریفی ۷۴ صص ۱۸۶-۱۸۴ (نسخه تایپی)

* وقار ارموی

از شعرای فصیح البیان عهد ناصری است که بیشتر به قصیده گرایش دارد و اکثر قصایدش با تغزل و تشبیب آغاز می شود سپس به مدح مخاطب می پردازد. اشعار باقی مانده از وی منحصر به اوراق پراکنده ای بوده که به خط زیبای خود شاعر نگاشته شده و نمونه هایی از آن به دست مؤلفان بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی افتاده است.

از تاریخ تولّد و وفات وقار اطلاعی در دست نیست.

ابیات زیر از تعزل یک قصیده اوست:

بیا ساقی بیاور از می گلگون یکی ساغر	که بر کاخ حمل زد تکیه دیگر خسرو خاور ^(۱)
چنان ارژنگ قدرت خامه زد بر لوحه صنعت	که حیران ماند نوک کلک صد مانی و صد آزر
هزاران آفرین بر خامه جان آفرین بادا	که داد از کلک قدرت مر زمین را زینت دیگر
زمین شد رشک جنت تا که زینت داد از قدرت	دمن را سوسن و سنبل چمن را نرگس عبهر

* * *

ابیات زیر نیز مطالعی از قصاید اوست:

چو صبح عدل برافکند پرده از رخسار	سواد ظلم نهان شد چو ظلمت شب تار
----------------------------------	---------------------------------

* * *

هزار شکر که ایام نوبهار آمد	زمان عیش حریفان می گسار آمد
-----------------------------	-----------------------------

* * *

۱- مقصود از تکیه زدن خسرو خاور (خورشید) بر کاخ حمل فرارسیدن آغاز فصل بهار است. مولوی هم در چنین مضمون مصراع "آمد خورشید ما باز به برج حمل" را آورده است.

نگار من به رخ افکنده زلف افشان را گرفته ابر سیه آفتاب رخشان را

منابع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۳۸۰ - ۳۷۶

فرهنگ سخنوران ج ۲ ص ۹۸۶



* وهاب زاده، عاشق درویش (۱۳۷۲ - ۱۳۰۲ ش.)



از هنرمندان سنتی ارومیه بود. وی با انگشتان هنرآفرین خود
دنیایی از نغمات می آفرید ساز را آنچنان به نوا در می آورد که تا
اعماق جانها تأثیر می بخشید و با آواز دلنشین خود به افسانه های
فراموش شده حیات می داد. هر جا که ساز و آواز این هنرمند طنین

می انداخت علاقه مندان را مجذوب و مسحور می ساخت. او داستانهای آذربایجانی را با
ساز و آواز خود به نقل می کشید و در ضمن داستان به مایه های اخلاقی و عرفانی
می پرداخت. صدای گرم او و نغمه روح بخش ساز او سالها از قهوه خانه ها و رادیوی ارومیه
شنیده می شد و مستمعان را نشاط روح می بخشید. عاشق درویش در یک روز گرم تابستان
بعد از هتفاد سال حیات شورانگیز از این عالم خاکی دیده فرو بست و حنجره گرم او برای
همیشه در زیر خاکهای سرد به خاموشی گرایید.

منبع: از یادداشتهای سلیمان هاشم زاده



* هادی، علی (متولد ۱۳۳۰ ش.)



از مدرّسان پرتلاش آموزش و پرورش ارومیه است که در حال حاضر به تدریس زبان عربی و ادبیات فارسی اشتغال دارد. کتاب "تصویر سخن در آئینه ادب" از نوشته‌های تحقیقی او در فنون سخن‌آرایی است که اخیراً چاپ و منتشر شده است.

منبع: مصاحبه با نویسنده



* هاشم‌زاده، سلیمان (متولد ۱۳۳۲ ش.)



یکی از هنرمندان فولکلور ارومیه سلیمان هاشم‌زاده است که در یک خانواده کشاورز در محیط باصفای روستای بالو ارومیه متولد شد. از سال ۱۳۵۰ تاکنون به عنوان نویسنده برنامه‌های ادبی، گزارشگر و گوینده با صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران همکاری دارد و کارمند دانشگاه پیام نور ارومیه است.

وی از صاحب‌نظران ادبیات آذری است. تحقیقاتی در موسیقی سنتی آذربایجان به عمل آورده و کتابی در این باب فراهم کرده که به چاپ رسیده است. بیشتر سروده‌های این شاعر ترک اشعار هجایی است. شعر عروضی و آزاد نیز سروده است. علاقه زیادی به فولکلور آذربایجان دارد و انواعی از آن را تدوین ساخته است. از شعرای مورد علاقه او صمد و رغون، علی آقا واحد، استادشهریار، واقف و فضولی است. وی در انجمن ادبی ارومیه فعالیت دارد.

دو نمونه از اشعار اوست در قالب "گرایلی" و "غزل"

ساز اولماسا نئيله مه‌لی	اوره‌ک دوستو اولان یئرده
یاز اولماسا نئيله مه‌لی	بولبولون آه و زارینا
مجلس قورور دوسلاریمیز	چیچک‌له‌نیر دیاریمیز
دوز اولماسا نئيله مه‌لی	اگر بسوگون ایلقاریمیز
بیرین سن ده منده بیرین	بولاق باشی هاوا سرین

آرامیزدا شیرین شیرین	سۆز اولماسا نئيله مه‌لی
آی اوزونه توتما پرده	سلیمانی سالما درده
دورنا گۆزلو گۆزلرده	ناز اولماسا نئيله مه‌لی

غزل

به به نه غمیم وار گول رعنايه يئتیشدیم
 بیر قطره ایدیم بستر دریايه يئتیشدیم
 مین تیر بلا گلسه ده دوشمان طرفینده ن
 غم ائيله مهره م چونکی مصلايه يئتیشدیم
 مجنون کیمی چوللرده گزيب داغلارا دوشدوم
 آما شوکور اولسون کی اولیلايه يئتیشدیم
 مین بیر دفه اولسمده بویولدا یئنه خوشدور
 بیر خسته ایدیم سانکی مسیحايه يئتیشدیم
 دریايه آپاردی منی بو دالغالی سئلر
 شاد اولدی اوره ک اوردا کی سارايه يئتیشدیم
 اول محفل نورانی ده بیر لحظه ده گوردوم
 یار آجدی نقابین یئنی دونیايه يئتیشدیم
 بوندان سوراغم یوخدو سلیمان گوزون آیدین
 آی اوزلو خومار گوزلری شهلايه يئتیشدیم

* هاشمی خویی، سید حبیب‌الله (۱۳۲۴-۱۲۶۸ ه.ق.)^(۱)

پدرش حاجی سید محمد از تاجران معتبر خوی بود و کاروانسرای در خوی به نام او معروف بود. سید حبیب‌الله بعد از تحصیلات مقدماتی به نجف اشرف رفت و از حوزه درسی میرزا حبیب‌الله رشتی و میرزای شیرازی بهره جست سپس با درجه اجتهاد به خوی بازگشت و به تألیف منهاج البراعه در شرح خطبه‌های نهج البلاغه پرداخت و آن را در ده جلد تنظیم نمود. مؤلف، جلد اول آن را در حیات خود به چاپ رسانده و بقیه مجلدات بعد از وفاتش به طبع رسیده است. این شرح یکی از شرحهای مفصل نهج البلاغه است و ترجمه فارسی نهج البلاغه را نیز دربردارد.

زادگاهش خوی و مدفنش قم است.

منابع: فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ص ۱۳۶

تاریخ خوی آقاسی صص ۴۹۲-۴۹۳

تاریخ خوی ریاحی صص ۲۴۸-۲۴۹

* هاشمی، میرجلال (۱۳۳۰-۱۲۶۵ ش.)

فرزند سید هادی بود در ارومیه تولد یافت و شغل بزازی داشت با همه این پیوسته در مطالعه و تحقیق بود و با فضیلتی وقت مراد و مکاتبه می‌کرد. این تلاش پی‌گیر موجب شد که او یکی از صاحب‌نظران در ادبیات فارسی و عربی گردد. در سال ۱۳۲۴ دبستان جلالیه را در ارومیه تأسیس کرد. از حوادث دردناک زندگی او تیر خوردن پسرش بود که به فلج شدن

۱- مؤلفان بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی تاریخ تولد او را ۱۲۶۱ و تاریخ وفاتش را ۱۳۲۶ ثبت کرده‌اند.

وی منجر شد و این واقعه بسیار او را متأثر ساخت و قرار و آرام از کفش ربود.

از اوست:

دیدم بر دیدن آن عارض زیبا دارم	من هوای رخ دلدار دل آرا دارم
در نهانخانه دل میل مصلّا دارم	واعظ از من بگذر وقت عبادت بگذشت
شکوه از رشته این زلف مطرّا دارم ^(۱)	زیر زلفین تو دامی است که من افتادم
در سرای دل غمگین صف شورا دارم	شب به امید وصال تو نیاید خوابم
گو بدانند و بخوانند چه پروا دارم	هاشمی گفته خود بهر چه پنهان داری
کرد خون دل پسرم آتش سودا دارم	فکر خوبان جهان مرحله ای غمناک است

منبع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۳۲۳-۳۲۴

سرزمین زرتشت ص ۱۶۵

* هزار، عبدالرحمن (۱۳۶۹ - ۱۳۰۰ ش.)

در دوران کودکی در خدمت پدر عالم خود ملا محمد به تحصیل علوم دینی پرداخت. در هفده سالگی پدر خود را از دست داد و بار سنگین زندگی را اجباراً به دوش کشید. در سال ۱۳۲۰ درگیر ماجراهای سیاسی گردید و مدتی در کشورهای عراق و سوریه و لبنان به سر برد سپس به ایران بازگشت و به فعالیت فرهنگی و ادبی پرداخت و خدمات شایانی نسبت به فرهنگ و زبان کردی از خود نشان داد.

آنچه از آثار وی در سوریه، لبنان، بغداد و ایران به طبع رسیده بعضی به شرح زیر است.

^۱مطرّا: مصفا، تر و تازه.

- ۱- الکوک یا آله کوک: (مجموعه شعر) ۲- به یتی سه ره مه ر (شعرگوسفند)
۳- مه م وزینی احمدخانی ۴- به راه کردستان (دیوان اشعار) ۵- ترجمه رباعیات خیام
به زبان کردی ۶- ترجمه شرفنامه بدلیسی ۷- عشیره گاوان ترجمه از عربی به کردی ۸-
ترجمه و شرح دیوان ملاجزایی

این نویسنده و شاعر پرکار چند کتاب نیز از آثار استاد شهید مطهری و دکتر علی شریعتی به
کردی ترجمه کرده. فرهنگ فارسی کردی هزار نیز از سوی انتشارات سروش به چاپ
رسیده است چندین آثار منتشر نشده نیز از وی باقی است. مولد و مدفن او شهر مهاباد
است.

از اشعار اوست:

گوزیک له ده سم شکابوزور گریابوم خه م دات نگری منیش یه کیکی وه ک توم
زور جاری منیش وه کوتوگوزه م ده شکاند توش روزی ده بی به گوزه ده شکیبی وه ک خوم

منابع: تاریخ فرهنگ و ادب مکریان صص ۴۵۴-۴۵۱

علما و ادبا... مکریان، احمد شریفی صص ۱۸۸ - ۱۸۷ (نسخه تایپی)

* هشیار افشار، میرزا کریم (صنیع السلطنه)

فرزند میرزا مصطفی خان بهاءالملک افشار بود. در شعر هشیار یا هوشیار تخلص
می‌کرد. مردی بود ادیب و حکیم و اهل تحقیق. ذوقی سرشار داشت و در ساختن ماده تاریخ
استاد بود.

هشیار در یازده سالگی در اثر یک بیماری از حس شنوایی محروم شد اما دست از

خواندن و مطالعه برنداشت و با همتی زاید الوصف به فراگیری علوم مختلف پرداخت. شگفت اینجاست که موسیقی را نیز فراگرفت و در نواختن تار استاد بود. وقتی که به او نوشتند تو که از نعمت شنوایی محرومی چگونه نواختن تار را آموخته‌ای و چگونه می‌نوازی؟ در جواب نوشت "با دل آموختم و در دل می‌نوازم" وی در شورش شیخ عبیداله به سال ۱۲۹۷ ه.ق. امتیازات نظامی کسب کرد و بدین ترتیب مرد سیف و قلم شد.

هشیار در حرفه‌های زرگری، نقاشی و ساعت سازی نیز مهارت داشت. در حقیقت استعداد شگرف از وی مردی استثنایی ساخته بود از تاریخ تولد وفات این مرد مستعد آگاهی در دست نیست. متأسفانه اشعار این شاعر هنرمند جمع‌آوری نشده است.

از اوست:

ای تار، تنم ز زخمه آزرده‌توست چون غنچه دلم ز هجر خون کرده‌توست
اسرار من از پرده برون می‌افتد زان نغمه دلکشی که در پرده‌توست

منبع: بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صص ۲۵۰-۲۵۲



* یاری، محسن (متولد ۱۳۵۱ ش.)



در دهستان محمودآباد مرکز منطقه چهاردولی نشین شهرستان شاهین دژ به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همانجا سپری ساخت و در سال ۱۳۷۰ در تربیت معلم شهید کوچری شهرستان خوی به ادامه درس پرداخت و دوره کاردانی را در رشته

دینی و عربی به پایان برد سپس در مدارس شاهین دژ به تدریس مشغول شد. یاری اگرچه از پایان تحصیلات متوسطه سرودن شعر را آغاز کرده با وجود مدت زمان اندک خوب شعر می سراید. او بیشتر تجربیات شعری اش را در زمینه غزل نشان می دهد.

نمونه زیر از غزلیات اوست:

چرخ مرگ و تو هم شاهد عریانی من	خش خش برگ و سرآغاز پریشانی من
حالت زرد فرو ریختن آنی من	لحظه یورش بی باک ملخ های زوال
آسمان نگران دل طوفانی من	رنگ آرامش سخت است ببیند در خود
این دل یخ زده و سرد زمستانی من	ذوب گرمای سلام تو هم آری نشود
زیر آوار غضب کرده به آسانی من	هیچ کس آمدن فاجعه رادرک نکرد
کار سرگشته ترین ابر بیابانی من	به جنون می کشد از دیدن این دشت کویر
سیر این تیره شب ممتد و طولانی من	برمداری همه پوچ و ابدی می گردد

* * *

عشق در مرحله ای بود که غوغا می کرد

داشت کم کم سخنم در دل او جا می کرد

لطفها بود که او با من شیدامی کرد

مهرها بود که من در دل او می جستم

در دل شام سیه هاله مه دیدن را	با بهم بر زدن زلف چه معنا می کرد
در دل صاف و بسی آلاشی روشن ما	داشت آینه خودش را چه تماشا می کرد
سوی هر غمزده ای درز غمی را می بست	پای هر نور کمی پنجره ای وا می کرد
باد اما خبر اینهمه یکرنگی را	برده با خود به سر هرگذر افشا می کرد
دست تقدیر ولی آنچه دلش خواست نمود	وای این دایه پر کینه چه با ما می کرد
داشت کم کم سخنم در دل او گم می شد	عشق در مرحله ای بود که حاشا می کرد
و در این حال خزان بود که با حرص و ولع	کاغذ عمر مرا از همه سو تا می کرد

منبع: از یادداشت های حمید واحدی (شاعر) در نشریه امانت شماره ۳۳۴

* یلدا، اسماعیل (۱۳۱۳-۱۲۵۸ ق.ه)

زندگی و نشو و نمایش در شهر ماکو بوده است تذکره نویسان اطلاع زیادی از این شاعر به دست نمی دهند. مرحوم تربیت می نویسد دیوانی مرکب از اشعار فارسی و ترکی دارد ولی تنها یک بیت معروف از او ثبت کرده و دیگران نیز همان یک بیت را در تذکره خود نوشته اند و آن بیت این است:

یلدا گنجی پردیر ایله بیر اولی یلدا یللم بو نجه سر دیر بیر آیدا ایکی یلدا

منابع: دانشمندان آذربایجان ص ۴۰۳

بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۳۱

* یوردشاهیان، اسماعیل «ایلیار» و «عنا» (متولد ۱۳۳۴ ش.).

در یک خانواده متوسط مهاجر به دنیا آمد. مادرش اهل استانبول و پدرش اهل باکو بود که با اقوام به ارومیه کوچیدند و او در همین شهر از مادر زاده شد. وی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در ارومیه به پایان برد و تحصیلات دانشگاهی را تا درجه فوق لیسانس در رشته پژوهشی فرهنگ و تمدن در تهران گذراند. سرانجام دوره دانشوری (دکتر) و دیپلم بین‌المللی در تحقیقات روانشناسی اجتماعی را در کشور سوئد به اتمام رسانید و اینک در دانشگاه علوم پزشکی ارومیه مشغول تدریس و تحقیق است و با دانشگاه‌های دیگر هم ارتباط و همکاری دارد.

مقالات زیادی در مطبوعات کشور از جمله در مجله سخن و آدینه از او به چاپ رسیده است. آثاری که از وی به صورت کتاب چاپ و منتشر شده زیاد است تعدادی از این آثار مجموعه شعر و تعداد دیگر شامل قصه و رمان و آثار تحقیقی است.

مجموعه‌های شعر او عبارتند از: نیار (نگار) کوزه، مرثیه‌های کولی، "غربت پاییز"، "شب هفتم"، "خیمه در پاییز"، "آبی در آشوب". آثار منثور وی شامل: "پری کوچک باغ"^(۱) "بادکنک قرمز یا قوت"، "اولجای خاتون" که رمانی است. "فکری دیگر" و اثر مهم تحقیقی او کتاب "پدیدارشناسی انسانی" است در سه جلد در انسان‌شناسی فرهنگی، تاریخی و اساطیری. جلد اول این اثر در مجله سخن در طی چند سال به چاپ رسیده سپس هر سه جلد آن توسط دانشگاه سلطنتی بروکسل بلژیک دانشکده مردم‌شناسی منتشر شده و طبع آن در سال ۱۳۶۳ به پایان رسید. غیر از آثار فوق، نوشته‌ها و سروده‌های دیگری نیز

۱- نخستین اثر او است که در شانزده سالگی آن را نوشته و قصه کودکان است.

آماده چاپ دارد. عموماً سرایشهای او در قالب سپید است.

شعر زیر نمونه‌ای از اشعار دیرینه اوست که نسرین در باغ زمین نام دارد و از مجموعه

مرثیه‌های کولی است:

گروهی از آلوده دامنان بودیم

همچون فرو مایگانی

دست بر آسمان و

چهره بر خاک

که به ستایش انسان نشسته باشند

در بر زمین و آفتاب

و علف و آب

به ستایش نشستیم

تا صبح برآمد

و خورشید

در جیک جیک علفزار

خود را باز یافت

ما دیدیم به شهامت

که کلبه تو از چوب بود

و علف گنجشگان

در آستانه‌ات

و پیراهنت

در تنت

شکوفه نیشان رامی ماند

از حریرهای سرخ

که چهل دختران روستا بافته باشند

آن هنگام

که به گردش صبح‌دمان می آیند

در فراسوی

من و زمین

سری هست

غمی که آدمی به دل گرفته است

و عشق را زاده

تا تو مادر زمین شوی

و تقدیر آدمی از تو ساخته شود

من دیده‌ام

میان دو ابر و باد

که خدایان به اندیشه بوده‌اند

تا آدمی تقدیر خویش را ساخت

وقت گذرت

از کوچه‌ها

فرومایگان

به شرمناکی خویش می‌گیرند

و جمیلگان در طواف تو شادند

ای شادی زمین من

که در جامه گلگونت

عکس زمین را مانی

هنگام تنهائیت تقدیر مرا بساز

که من از تو آغاز گشته‌ام

در تن من طوفانها به سکون نشسته‌اند

و بارانها در انتظار غم‌گینند

دستی به دستان من نه

و مرا با خود بگردش درآر

تا من از تو آغاز شوم

تا طوفانها وزشی تازه یابند

و بارانها آهنگی تازه

و بادها در تن من بغرند

که من از تو می‌میرم

آه... من تمام می‌شوم

فهرست اعلام

- ۱- فهرست اشخاص و دودمانها
- ۲- فهرست امکنه
- ۳- فهرست کتب و نشریات
- ۴- فهرست منابع

اشخاص و دودمانها

۵۲۰

۳۷	ابن بی بی
۱۹۲	ابن جوزی
۳۰	ابن خفیف
	ابن خویی = خویی شهاب الدین
۵۹	ابن سمعانی
۲۰	ابن مقله
۲۱۳	ابراہیم شاه
۱۹	ابوالبررضی
۵۹	ابی جعفر
۴۰۰	اتابک اعظم، میرزا علی اصغر خان
۱۹۷	اتابکان
۱۹۶ - ۱۵۹	احسائی، شیخ احمد
۵۱	احمد بن عبدالرحیم
۲۱۳	احمد خان (دنبلی)
۲۱	احمدی آده (ع. اورمولو)
۲۵	احمدی، عوض (سارسیلماز)
۷۷	احمدی گیوی، حسن
۴۶۳ - ۲۶	ادیب الشعرا، عبدالرشید
۲۴۶	ارجاسب
۴۴۸	اردبیلی، شیخ صفی الدین
۲۴۹	ارشلوی افشار، فتحعلی خان
۴۲	ارومچی افشار، میرزا حسن
۴۳	ارومی، حاج میرزا فضل الله
۴۴	ارومی سلدوزی، سید جلیل
۴۴	ارومی، شیخ رضاقلی
۴۵	ارومی، صادق

(آ)

۱۹۴	آخوند خراسانی
۱	آخوند ملاعلی
۴۷۰	آذر (بیگدلی)
۲	آران (هامون)
۴	آزاد، حسن
۴	آزند، یعقوب (ی. میانداوآبی)
۱۷۸ - ۱۷۶	آشوریان
۵	آقا الهوردی نقاش
- ۴۴۲ - ۱۸۷ - ۴۴	آقابزرگ تهرانی
۴۴۳	
۳۹۰ - ۷ - ۶	آقازاده، حبیب الله
۴۱۶ - ۸	آقاسی، محمد
۴۶ - ۱۵	آقاسی، مهدی
۶۷	آقا علی نقی
۴۳	آقامیرزا اسدالله
۴۰۹	آناتول فرانس
۱۶	آیدین لو، جبار
۲۴ - ۱۸	آیریملو، جمال

(الف)

۳۵	ابن ابی الحديد
۵۱	ابن ابی عمر
۱۰۰ - ۹	ابن الحاج
۱۹۳	ابن الفرقاح
۳۵	ابن الفوطی
۱۹۳	ابن الوکیل

اشخاص و دودمانها

۵۲۱

۶	اشرفزاده، محمود	۲۹	ارموی، ابراهیم
۵۱	اشنویی، حاج ملا صالح	۳۰	ارموی، ابوالحسن
۵۱	اشنویی، سید تاج الدین	۳۱	ارموی، ابوالفضل
۵۲	اشنویی، سید ملا حسن	۳۱	ارموی، ابوبکر، محمد بن حسین
۵۳-۵۲	اشنویی شیخ احمد (احمد کور)	ارموی،	ابوبکر
اشنویی، شیخ صدرالدین		یزدانیار	۲۶۱-۱۵۲-۳۳-۳۲
محمد	۵۷-۵۵-۵۴	ارموی، ابو عبدالله	۳۴
اشنوی، شیخ ملا علی	۵۶	ارموی، تاج الدین	۳۵
اشنهی، شیخ تاج الدین محمود ۵۴ - ۵۵		ارموی، حسین بن عبدالله	۳۵
- ۵۶ - ۵۷ - ۵۸		ارموی، حکیم ابوسعید	۳۵
اشنهی، شیخ عبدالعزیز	۵۹	ارموی، حکیم عبدالله	۳۶
اشنهی، قطب الدین محمود	۶۰	ارموی، حسام الدین چلبی	۳۸-۳۴
اصغر (بزرگ امین)	۹۰	ارموی، سراج الدین	۳۹-۳۸-۳۷
اصفهان، اسماعیل	۵۵	ارموی، شمس الدین ابو عبدالله	۴۰
اصولی ارموی، میرزا محمود	۶۱	ارموی، شیخ عبدالله	۲۹
اصولی خوبی، میرزا محمود	۶۱	ارموی، صفی الدین	۸۷-۴۱-۴۰
اصولی، یعقوب	۶۳	ارموی، قاضی عزالدین	۴۲
اعجوبه، رایض الدین	۳۸۸	ارموی، مظفر بن یوسف	۴۲
اعتصامی، پروین ۱۷۰-۲۸۵-۳۷۶-۴۰۹		ارموی، میرزا مسلم	۴۷۱
اعتماد السلطنه	۳۰۲-۲۰۵	ارموی، یونس بن مظفر	۴۲
افخمزاده، ملا عبدالهادی	۶۴	استاد اللهوردی (نقاشباشی)	۶۷
افخمی، ابراهیم	۴۱۱-۶۴	اسحق بیک (عذری)	۲۰۹
افشار، آقا اسماعیل	۶۵	اسدی، بهرام	۲۱۸-۴۷
افشار، آقا تقی	۶۶	اسعد، عمید الدین	۶۰
افشار، ابوالفتح	۲۶۷	اسمویی، نجم الدین محمد	۲۶۱
افشار ارموی، ابوالحسن	۶۷	اسلامی، علی	۵۰

اشخاص و دودمانها

۵۲۲

۲۸۳	انباری، ملامحمد شفیع	۱۵۱	افشار ارموی، ذوالفقارخان
۷۶	انزلی، حسن	۶۷	افشار ارموی، محمدحسین
۳۲	انصاری، خواجه عبدالله	۴۷۰-۲۱۳	افشار ارموی، فتحعلی خان
۲۱۰-۱۶۱-۶۱	انصاری، شیخ مرتضی	۶۸	افشار، پیرقلی بیگ
۷۷	انوری، حسن	۶۹	افشار، عبدالجبار
۷۷	انیس خویی، ملامحمد	۷۰	افشار، قاسم خان
۳۷۴	اوجامحمد امین	۷۰	افشار، لطفعلی بیگ
۳۲۱	اوستا، مهرداد	۳۸	افلاکی
۴۲-۶	ایمانلو افشار	۳۷۴	افندی، ملااحمد
۷۸	ایواوغلی، میرمحمد	۴۴۲	اقبال آشتیانی، عباس
۱۹۲	ایوبیان دمشق	۲۸۸-۲۶۰	اقبال الدوله
۵۴-۴۰	ایوبی، صلاح الدین	۳۶	اقلیدوس
	(ب)	۴۵۶	اکبرشاه (پادشاه هند)
۵	باب، سید علی محمد	۱۸۷	الب ارسلان
۳۱۴-۴۷	باباطاهر	۴۲	الناصر الدین الله
۵۷	باخرزی، شیخ سیف الدین	۲۹۴	امام خمینی (ره)
۲۴۶	بارتولومه		امامی قاضی = قاضی محمد
۷۹	بردباری، بیژن	۳۹۱	امیر حشمت
	باقری، علی = کوشان، علی	۷۱	امیرخان بیگ
۴۳۱	بالدرلوئی، علیجان = بالدرلوئی	۳۹۱	امیر خیزی، حاج اسماعیل
۱۹۱-۱۸۸	بحرالعلوم، سیدمهدی	۳۸۹	امیرنظام، حسنعلی خان
۱۷۰	بداق سلطان	۴۰۳	امیر نظامی افشار
۴۲۶	براونینگ، ویلیام	۷۱	امیری، امیربیک
۴۴۳	برقی، احمد بن محمد	۶۱	امین الشریع، احمد
۸۴	برقی خویی، عبدالله		امین الشریع = فانی خویی
۸۲	برزگر، نقی	۷۲	امینی، یدالله (مفتون)

اشخاص و دودمانها

۵۲۳

(پ)	۸۵	برین، حاج خلیل
۱۰۱	۹۱ - ۹۰ - ۸۷ (جنون)	بزرگ امین، اکبر
۴۰۹	۹۲ -	
۲۴۶	۸۹-۸۷	بزرگ امین، عباس
۲۴۸	۹۴-۹۳	بصیرنیا، بهارک (لاله)
۲۶۲	۹۵	بصرینا، شیرین
پزین = جهانگیری، حسین	۴۰۳	بغدادی، ابی سعد
۱۰۲	۷۱	بکشلو، اسکندر خان
۱۰۶	۹۶	بورچالو، نقی خان
۲۴۶-۲۴۵	۵۱۰-۴۹۸	بهاءالملک، میرزا مصطفی
۱۰۷	۳۹۲	بهار (ملک الشعرا)
۲۸۹	۲۵۵	بههانی، ملا محمد باقر
۸	۶۸	بهرام میرزا
(ت)	۴۲۶	بهرنگی، صمد
۱۰۸	۹۸	بهنمون، یوسف (دالغین)
۱۰۹	۴۰۱	بیات (ایل)
۳۹۱	۱۰۰	بیتوشی، ملا عبدالله
- ۱۷۲ - ۴۱ - ۶	۱۷۲	بیگلریگی
- ۳۶۳ - ۲۱۴ - ۲۱۰ - ۲۰۰ - ۵۱۳-۳۹۰	۱۷۲	بیگلریگی، امامقلی خان
۱۱۱ - ۱۱۰ - ۶۴	بیگلریگی، حبیب الله	
۲۶۴	خان	
۴۴۲	۲۶۵-۱۴۶-۱۰۶	
۱۱۶-۱۱۲	۱۴۸-۱۱۲	بیگلریگی، حسین
۱۸۷	۴۷۰	بیگلریگی، حسینیقلی خان
- ۱۱۵ - ۱۱۴ - ۱۱۲ - ۲۷ - محمد	۵	بیگلریگی، رضاقلیخان
۳۶۳ - ۳۶۱ - ۱۱۶	۴۶۳-۲۱۲	بیگلریگی، نجفقلی خان

اشخاص و دودمالها

۵۲۴

جهانگیری، حسین (رهی) ۱۴۶-۲۵۶	تنبل مولا = دنبلی، میرزا حبیب
جهانگیری، مریم ۱۴۸	تهرانی، حاج شیخ حسنعلی ۴۴
جیلوها (جلوها) ۱۷۸	تهرانی، شیخ هادی ۱۹۴
(چ)	تیموریان هند ۴۵۶
چاپارچی باشی، زین العابدین ۴۶۰	(ث)
چاکرار موی، حسینقلی خان ۱۵۱	ثابت، ابراهیم ۱۱۶
چلبی ارموی، حسام الدین ۱۵۲-۱۵۳	ثابت خوری، ملاحسین ۱۱۶
چورسی، حسام ۱۵۴	ثامن الاثمه (امام رضا (ع)) ۴۵
(ح)	ثقفی، مختار ۲۱۶-۲۱۲
حاج خلیفه ۱۹۹	ثنایی، محمود (شهر آشوب) ۱۱۷
حاج خلیفه ملاخضر ۱۸۶	(ج)
حاج سطوت السلطنه ۱۱۵	جادیکنکو، رحیم ۱۲۳
حاج سیاح ۸	جامی، عبدالرحمن ۳۲
حاج عرب ۱۲۸	جراحی، محمد رضا (آذراوغلی) ۱۲۴
حاج ملاعبدالهادی ۶۴	جعفری، بیت الله ۱۲۸
حاج میرزا آقاسی ۷۰-۸	جکسون ۲۴۶
حاجی آقا ۱۱۴	جک لندن ۴۰۹
حاج صدر، میرزا علی (واله) ۱۵۵	جمال زاده، سیاوش (رائف) ۱۴۲
حاجی میرجبار ۳۰۰	جنانی افشار، شیخ باقر ۱۴۳
حافظ ۹-۷۲-۱۲۹-۱۴۲-۱۵۸	جواد (بزرگ امین) ۹۰-۹۲
۲۲۳-۲۳۷-۲۵۰-۲۷۱-۳۱۴	جوانمرد، بابا علی ۱۴۴
۳۷۶-۳۹۲-۴۱۰-۴۱۱-۴۷۴	جواهر پور، ناصر ۳۸۵
۴۸۹	جمال خلیل ۱۹۰
حجة الاسلام علوی ۱۸۸	جوینی، شمس الدین محمد ۴۱
حریری دیلمقانی ۶	جوینی، عطا ملک ۴۰
حزنی مکرانی، حسین ۱۵۶	جهانگیر خان ۴۷۰

اشخاص و دودمانها

۵۲۵

۱۸۳	خداوندگار، مظفر (موغان)	۱۴۳	حسام الدوله
۳۸۲	خراسانی، آخوند ملا محمد کاظم	۲۰۱	حسام السلطنه
۴۶۸	خراسانی، میرزا سنگلاخ	۱۵۷	حسام خویی، حسن
۳۵	خسرو شاهی، عبدالمجید	۳۶۵ - ۱۵۹ - ۱۵۸	حسرت ارموی
خضری - قاضی		۱۶۱	حسنی خویی، سید مهدی
۱۸۶ - ۶۰ - ۵۳ - ۵۲	محمد	۴۶۶ - ۱۹۰	حسینعلی شاه
۱۸۶	خطیبی ارموی، حسین		حسین قصاب = مسکین، حسین
۱۶۱	خنضر، شیخ محسن	۲۵۶	حسینقلی خان (دنبلی)
۲۶۱	خواجه پارسا	۱۶۲	حسینی، صابر
۱۸۷	خواجه نظام الملک	۲۶۶	حضرت شاه چراغ
۴۱	خواندمیر	۱۶۵	حقیر خویی، میرزا عبد الوهاب
۴۴۳	خوانساری، آقا جمال الدین	۱۶۶	حکمتی فر، فتح الله
۱۸۷	خوش طبع بالی	۲۰۱	حکیم باشی، حاج میرزا محمد
	خوینی = خویی، ملا احمد	۱۶۹ - ۱۶۸	حکیم قبلی، میرزا محمد
۱۸۷	خویی، آقا تقی	۷۸	حمزه میرزا
۱۸۸	خویی، آقا سید یعقوب	۴۰	حمویه، شیخ صدرالدین
۷۰	خویی، امام جمعه	۱۷۰	حیدری، علی بیگ
۱۸۸	خویی، بادامیاری، خواجه علی	۱۰۰	حیدری، مولانا صبغة الله
۶۱	خویی، تبریزی، محمد	۴۳۳ - ۱۷۲ - ۱۷۱	حیران، خانم
۱۹۰	خویی، جمال	۱۸۹ - ۱۸۸	حیرانی دهخوارگانی
۱۹۰	خویی، حاج محمد ابراهیم		(خ)
۱۹۱ - ۴۶	خویی، حاج محمد صادق	۱۹۹ - ۱۷۶	خاقانی
۱۹۱	خویی، حاج ملا محمد شفیع	۱۷۸ - ۱۷۶	خاکپور سلماسی، نیمتاج
۱۹۲	خویی، شمس الدین	۱۸۱	خاور دنبلی، محمودخان
خویی، شهاب الدین		۷۷	خبره زاده، علی اصغر
۱۹۳ - ۱۹۲	(ذی فنون)	۲۱۴	خدادادخان

اشخاص و دودمانها

۵۲۶

۲۰۹	دردی افشار	خویی، شیخ ابراهیم = خویی حاج محمد
۳۸۵	درویش طالقانی، عبدالمجید	ابراهیم
۴۷۰	درویش مجید	۱۹۴ خویی، شیخ علی
۳۶۸	دری شوشتری	۱۹۵-۱۹۶ خویی، عبدالرسول (فنا)
۴۶۰	دلسوز، محمدامین	۱۹۷ خویی، علی اکبر
۲۱۰-۱۷۳	دنبلی (طایفه)	۱۹۷ خویی، عمالدین
۲۱۴-۲۰۹	دنبلی، بهاء الدین محمد	۱۹۸ خویی، فاطمه
۴۶۸	دنبلی، جعفرقلی خان	۱۹۹ خویی، قاضی رکن الدین
۲۱۰	دنبلی خویی، حاج میرزا ابراهیم	۲۰۰ خویی، قاضی عبدالله
۳۰۲-۲۱۳-۱۸۱	دنبلی شهبازخان	۴۴ خویی کاظمینی، شیخ محمد علی
- ۲۰۹ - ۶۰	دنبلی، عبدالرزاق (مفتون)	خویی، محمد = حکیم قبلی (قوبولی)
۴۷۰ - ۳۸۹ - ۲۱۳ - ۲۱۲ - ۲۱۱		۲۰۱ خویی، میرزا حاجی آقا
۲۱۷	دنبلی، میرزا حبیب (لسان خویی)	۲۰۲ خویی، میرزا زین العابدین
۲۴۵	دوغدوا (مادر زرتشت)	۲۰۲ خویی، میرزا عبدالحسین (پرویزی)
۲۱۸	دول لو، اباذر	۲۰۳ خویی، میرزا عبدالعظیم (شوریده)
۳۷۴-۲۹۰-۲۱۹	دول لو، مصطفی	۲۰۳ خویی، میرزا محمود (قلندر شاه)
	دهنخوارگانی تبریزی،	۲۰۴ خویی، ناصر بن احمد
۲۵۵	ملا محمد شریف	۲۰۴ خویی، نصیرالدین
۲۲۱	دهقان، علی	۲۰۵ خویی، هلال الدین (دیوانه)
۲۹۸-۲۲۳	دیبا، سید منصور	۲۰۶۵ خویی، یوسف بن اسماعیل
۲۲۹	دیلمقانی، میرزا محمد (آشوب)	۱۱۵ خیابانی، شیخ محمد
۵۷	دیلمی، محمد	۳۵۳ خیام (عمر خیام)
۲۰۱	دیوان بیگی	۲۱۴ خیام پور، عبدالرسول
۳۳۵	دیهم، محمد	(د)
۴۶۱	ذهبی، حاج میرزا بابا	داروغه رائی = مایل افشار،
۳۸۸	ذهبی شیرازی، میرزا بالقاسم	آخوند ملا اسماعیل
		۲۰۷ دانشی، حاج حسین

اشخاص و دودمانها

۵۲۷

۲۴۸-۲۴۷ زریاب خویی، دکتر عباس
 ۲۴۹ زرین قلم، میرزا جواد
 ۲۵۰ زمانی، میرحبيب
 ۲۵۲ زمزم، سيد جمال الدين
 ۲۵۳ زنوزی خویی، ملا مهر علی (فدوی)
 زنوزی، میرزا حسن یا محمد حسن
 ۲۵۵ - ۲۱۶ - ۱۹۴ - ۱۰۸ - ۷۸ (فانی)
 ۴۴۹ - ۲۵۶ -

(س)

۲۵۸ سالک، حاج میرزا ابوالحسن
 ۲۵۹ سالک خویی، ملاحسین
 ۱۰-۹ ساوجی، سلمان
 ۱۵۲-۳۹-۳۸ سپهسالار، فریدون
 ۳۲۵-۳۰۲ سپهیار
 ۳۹۱ ستارخان
 ۲۰ سحبان
 ۴۴۰ سرتیپ افشار، اردشیرخان
 ۶۴ سردار محمد حسین خان
 ۲۵۹ سروش افشار، خلیل
 ۴۰۹ سرواتیس
 ۵۴ سعدزنگی
 - سعدی (شیرازی) ۹-۵۴-۵۷-۱۲۹-
 ۲۲۳ - ۲۷۱ - ۳۱۴ - ۳۶۳
 ۸ سعیدی، علی اصغر
 ۲۶۰ سفیر العارفین، زمان آقا
 ۶۸ سلطان حسین میرزا

(ر)

۳۹ رازی، قطب الدین
 ۱۱۶-۱۱۲-۲۷ رامیان، محمود
 ۲۳۰ رجوی، کاظم (ایزد)
 ۲۳۲ رحیمی، هوشنگ
 ۵۰۸ رشتی، میرزا حبیب الله
 ۴۷۰ رشید بیک
 ۹۶ رضاخان
 ۲۳۳ رضازاده، قدرت
 ۹۶ رضاقلی خان (رشید السلطنه)
 ۲۳۵ رضوانی، شاهرخ (غوغا)
 ۲۳۷ رضوی، حاج شیخ عباسقلی
 ۲۵۵ رضوی، سید مهدی
 ۲۳۷ رضوی، شیخ محمد ولی
 ۳۸۷ رکن الدوله، محمد تقی میرزا
 ۳۷ رکن الدین (قلج ارسلان)
 ۳۰ رودباری، ابو عبد الله
 ۳۱۴ رودکی
 ۲۳۷ روزبه، اسمعیل (فرید)
 ۵۷ روزبهان
 - ریاحی، دکتر محمد امین ۲۶۱ - ۲۵۶ -
 ۲۴۰ - ۲۳۹ - ۲۰۳ - ۸

(ز)

۲۴۲ زادقاسم، فیروز (کنداوغلی)
 ۲۴۷-۲۴۶-۲۴۵ زرتشت
 ۳۶۵ زرکوب، صلاح الدین

اشخاص و دودمانها

۵۲۸

۶	شاه طهماسب	۱۵۳	سلطان ولد
۳۶۱ - ۳۶۲	شاه عباس ثانی	۲۶۱	سلماسی، ابراهیم
۳۲ - ۳۳	شبللی بغدادی	۲۶۲	سلماسی، شریف الدین
۲۷	شجاع الدوله	۱۸	سلماسی، هارتون
۲۷۵	شجاع حسن آبادی، علی	۲۶۳	سلیمی، بیت الله
۴۱	شرف الدین هارون	۱۱۶	سلیمی، علی اصغر
۵۱۰	شریعتی، دکتر علی	۴۰۳	سمعانی
۲۷۸	شریف دلجویی، علی (آدسیز)	۳۶۵	سنایی (غزنوی)
۲۸۳ - ۲۸۴	شفیعی، ملا عصام الدین	۲۶۴	سنجیده، حسین
۲۱۴	شقاقی، صادق خان		سهروردی، شیخ شهاب الدین
۴۶۱	شقاقی، ممتحن الدوله	۵۷ - ۵۸	عمر
۲۸۵	شکری، منصور (شاگر)	۲۶۵	سهیل، میرزا علی خان
۲۸۸ - ۵۱۱	شمزینی، شیخ عبیدالله	۲۶۶	سید آقا، سید حسن (عاصی)
۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۶۹	شمس برهان	۱۸۷	سید عبدالحجّت
۱ - ۱۵۲	شمس (تبریزی)	۲۶۹	سیف القضا، ابوالحسن
۲۸۷	شمس، مرتضی	۲۷۰	سیمیار، حسینعلی میرزا
۴۵۱	شمولی، ملا صالح		سیمیتقو، اسماعیل
۲۵۵	شهرستانی، سید میرزا مهدی	۱۱۵ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۳۰۰	آقا
۱۲۹ - ۲۲۳	شهریار (استاد شهریار) ۹ -		(ش)
۲۲۴ - ۲۳۷ - ۲۷۱ - ۲۸۵ - ۳۱۴ -		۲۷۰	شاطرلو، محمد
۳۷۶ - ۴۰۶ - ۴۱۹ - ۴۲۳ - ۴۲۶ -		۵۱	شافعی
۴۷۴ - ۴۹۵ - ۵۰۶		۲۷۱	شاگر شعاعی، حسن
۲۷	شهریار افشار، پرویز	۳۳۵	شاملو، احمد
۴۴۳	شهید ثانی، زین الدین	۲۷۳	شاملو، بهمن
۳۹۶	شیخ اسدالله (امام جمعه خویی)		شامی = صادقپور، محمود
۱۱	شیخ اشراق	۳۶۱	شاه صفی

اشخاص و دودمانها

۵۲۹

۳۱۱	صادق زاده، مختار	۲۸۸	شیخ الاسلام، سید باقر
	صادق — سوسوی، میر علی		شیخ الاسلامی، سید محمد امین
۳۱۳	(حامد ماکویی)	۲۸۹ - ۲۸۸	(هیمن)
۲۰۹	صادق افشار (کتابدار)		شیخ الشعرا = مایل افشار، میرزا حسن
۴۱۰ - ۳۳۵	صالحی، سید علی		شیخ بابا سعید (شیخ گلباب) ۲۸۹ - ۲۹۰
۴۷۰	صبا	۲۶۱	شیخ جزری
۴۷۱	صدر اردبیلی	۲۹۲	شیخ زاده، رضا (آشنا)
۴۴۴	صدرالذاکرین، حاج میرزا علی	۴۰۳	شیخ محمد بن ابی العباس
۳۱۸	صدر الشریعه، آقامیرزا مسیح	۴۵	شیخ محمد شفیع
۳۱۹	صدری افشار، غلامحسین	۱۰۰	شیخ محمود
۳۸۵ - ۳۲۱ - ۱۱۳ - ۱۱۲	صدری، علی	۳۱۳	شیدا، یحیی
۳۲۹	صفوی، میرمسعود (حیران)	۲۰۴ - ۵۹ - ۳۱	شیرازی، ابواسحاق
۲۶۱	صفوی، شاه اسماعیل	۲۰۴	شیرازی، ابوطاهر
۲۰۲	صفوی، شریف		شیر پنجه رضایی، عبدالحسین
۲۱۶	صفویه	۳۵۳ - ۲۹۴	(تنها)
۳۸	صفی الدین هندی	۳۸۵	شیرچی، اسرافیل
۳۳۵	صمدیان، سیف الله		(ص)
۳۳۵	صمدیان، عبدالله (افسون)	۲۹۹	صابر، سید رضا
۳۵۱	صمدی، سید محمد	۱۶۱	صاحب جواهر
۳۵۱	صمدی، علی	۳۰۲	صاحب دنبلی
۱۸۷	صمدعلیشاه	۳۰۳	صاحب قلم، سیف الله
۴۷۰	صهبا	۳۰۴	صاحب قلم، میرزا آقا افشار
	(ض)	۶	صادق الملک
۳۵۳ - ۲۸۶ - ۲۰۸	ضابط، حسین		صادقپور، محمود (شامی) ۳۰۵ - ۳۷۵ -
۱۵۴	ضیاء الدین وزیر	۴۵۳ - ۴۵۵	
۵۱	ضیاءپاشا		صادق خان (زند)
۳۵۸	صادق	۱۰۰	

اشخاص و دودمانها

۵۳۰-

۱۸	عاشق مصطفی	(ط)	
۵۱	عامری، اسحق بن اسد	۳۶۰	طالب افشار، میرحسین
	عباس بزاز = محزون، عباس	۴۱۱	طالبانی، شیخ رضا
۴۷۰	عاشق (اصفهانی)	۴۶۲ - ۴۴۰ - ۳۹۰	طالب اوف (طالبوف)
- ۱۷۱ - ۱۶۹ - ۱۶۸	عباس میرزا ۹۶	۵۷	طالبی، مجدالدین
- ۱۷۲ - ۲۰۳ - ۲۰۹ - ۲۱۲ - ۲۱۳		۴۴۲	طالقانی، آیت الله حاج سیداحمد
۲۱۵		۳۹۲	طاهرزاده، کریم
۱۶۸	عبدالصبور	۳۶۱	طاهری، میرزاموسی خان
۱۲۳	عبدالله شایق	- ۱۱۴ - ۱۱۰	طباطبایی (استادقاضی)
۵۱	عبدالله بن خشوعی	۴۱۹	
۸۴	عبدالله میرزا (دارا)	۲۵۵	طباطبایی، سیدعلی
۴۷۰	عبدالمجید	- ۳۶۴ - ۳۶۱ - ۱۵۹	طرزی افشار ۴۵
۱۴۸ - ۱۱۵	عرب باغی، آقاسیدحسین	۴۰۳ - ۳۶۹ - ۳۶۸ - ۳۶۵	
- ۳۸۲		۳۶۳	طرزی رازی
۳۷	عزالدین کیکاوس	۳۶۳	طرزی شبستری
	عزیزخان ۶۷	۳۶۳	طرزی شیرازی
۴۳۱ - ۳۸۳	عسکرآبادی، میرزا علی آقا	۳۶۳	طرزی گوالیاری
۴۶۸ - ۱	عسکرخان سرتیپ	۲۵۵	طسوجی، شیخ عبدالنبی
۱۱۱ - ۱۱۰	عقیقی بخشایشی	۳۷۴	طیار، عبدالرحمان (کاتب)
۴۴۲	علامه قزوینی، محمد	(ظ)	
۸	علی آقا	ظفرالدوله	
۳۱۴	علی آقاواحد	۴۰۱	
۳۸۵	علیار، فریدون	(ع)	
۳۰۳	علی خان سرتیپ	۳۷۶	عابدی، هاشم (عابد)
۲۱۳	علی شاه	۳۷۹	عابدینی، محمد
- ۲۵۸	عندلیب ارموی، میرزا لطفعلی	۳۸۱	عاجزارموی، شیخ جلیل
۳۸۶		۳۸۱	عاجزارموی، غلامحسین
۳۸۷	عین القضاة خوبی، آقامحمد		

اشخاص و دودمانها

۵۳۱

۴۰۳	فرح ارموی (ابی الروح)
۳۳۵	فرخزاد، فروغ
۳۶۳-۳۲۲-۳۱۴-۱۲۹-۹	فردوسی
۴۰۳-۳۶۵	فروردین، میرزا ابوالقاسم
۴۰۵	فرهنگی، میرزا حسن
۲۱۳	فضلعلی خان
۳۷۶-۳۱۴-۱۷۴-۱۲۹-۴۷	فضولی
۵۰۶-۴۳۳	
۵۹	فوقانی، محمد
۴۰۸	فیض الله بیگی (طایفه)
۴۴۳	فیض کاشانی

(ق)

۲۱۴-۲۱۱-۱۸۱	قاجار، آقامحمدخان
۲۱۳	قاجار، محمدحسن خان
۲۳۷-۱۰۲-۹۶	قاراپاپاق (قره پاپاق)
۴۴	قاسم میرزا
۴۰۶	قاسمی، کاظم
۴۱۰	قاضی، احمد
۳۸۷	قاضی البکاخویی
۲۰۰	قاضی سعدالله
۴۰۸	قاضی علی
۴۰۸	قاضی، محمد
۴۰۸	قاضی، میرزا جواد
۴۱۱-۴۱۰	قاضی، میرزا فتاح
۴۵	قرچه داغی، حاج میرزا محمدعلی
۴۹۹	قرلجی، ملاعلی

(غ)

غافل سلماسی، پرویزخان	
(صفیرالعارفین) ۲۰۲ - ۳۸۸ - ۳۸۹ -	
۴۶۴	
۳۸۹	غریب دنبلی، علی
۳۹۲	غنی زاده، مهندس فضل الله
۳۹۱ - ۳۹۰ - ۶	غنی زاده، میرزا محمود
۳۹۲ -	
۳۷	غیاث الدین کیخسرو

(ف)

۴۷۰	فارابی
۴۴۵-۲۳۷-۴۴	فاضل شریانی
۳۹۶	فانی خویی، شیخ ابوالقاسم
۳۹۷	فتاحی قاضی، قادر
۱۵۸-۱۱۶-۸۴-۱	فتحعلی شاه قاجار
- ۲۱۵ - ۲۰۳ - ۱۹۰ - ۱۸۱ - ۱۷۲ -	
۴۶۵-۳۸۱-۳۰۲-۲۱۶	
۳۹۸	فتحی افشار، میرزا عیسی
۳۹۹	فخرالاسلام ارموی
۳۶	فخرالملک
۱۹۲-۳۰۵	فخررازی
۵۱	فخری
۴۰۱	فخری ایروانی (حاجی میرزا آقاسی)
- ۳۲۱ - ۲۱۳	فراهانی، میرزا ابوالقاسم
۴۶۸	
۴۷۸	فراهی، ابونصر

اشخاص و دودمانها

۵۳۲

۱۶۹	کعب بن زهیر	۴۱۲	قدری، محمدرضا
۱۸۸	کنی، آیت الله حاج ملاعلی		قدسی = میرزا مسلم
۴۲۶	کوشان، علی (محزون)	۴۱۴ - ۴۱۳	قریشی، سید علی اکبر
۴۲۹	کوکی، ملا معروف	۴۴۳	قزوینی رازی، عبدالجلیل
۲۱۰	کوه کمری، سید حسین		قلی خان = بورچالو، نقی خان
۴۳۱	کیاوند، محمد حسین	۴۱۵	قنبرپور، روح الله
	(گ)	۵۳	قوزلوی، ملا عبدالرحیم
۴۶۹ - ۶۹ - ۲۷	گروسی، امیر نظام	۴۳۳	قوسی تبریزی
۲۴۶	گشتاسب	۴۹۷ - ۴۱۶	قهرمانزاده، گیو
۳۶۳	گلچین معانی، احمد	۳۸	قونیوی، صدرالدین
۴۳۳	گلندام، کریم		(ک)
۴۳۵	گلی پور، صیاد (تورک اوغلو)	۴۱۸	کارگر، یوسف
۶	گوندوزلو (طایفه)	۳۹۰	کاشانی، سید جلال الدین
	(ل)	۱۱۷	کاشانی، مشفق
۲۶۱	لاله ای، امیر شهاب الدین	۱۹۱ - ۷۰	کاشف الغطاء، شیخ جعفر
	لسان الولاية = دنبلی، میرزا حبیب	۴۴۳	کاشفی، کمال الدین حسین
۲۷	لطفعلی خان سرتیپ	۴۱۹	کاظمی اصل، سید احمد (ایتگین)
۱۷۶	لکستانی (خاندان)	۴۲۱ - ۲۹۰	کاک احمد
۱۷۶	لکستانی، یوسف	۳۲۵	کاویانپور، احمد
	(م)	۵۹	کردستانی، ابوالوفا
۳۰۰ - ۱۷۸	مارشیمون	۵۳	کردستانی، مولانا خالد
۴۰۹ - ۲۸۹	مارک تواین	۴۲۳	کردنژاد، یوسف
۲۰۳	ماکزی، محبعلی خان	۲۵۲	کرمانی، نورعلیشاه
۴۳۹	مایل افشار، آخوند ملا اسماعیل	۱۷۱	کریمخان
۴۳۶	مایل افشار، میرزا احسن	۲۴۹ - ۲۱۴ - ۲۱۳ - ۲۱۱	کریمخان زند
۱۹۱	مجاهد، سید محمد	۱۷۱	کریملو

اشخاص و دودمانها

۱۳۳۵

۴۵۲ - ۴۵۱ - ۱۸	مسکین، حسین	۲۱۷ - ۲۰۲	مجدالاشراف، جلال الدین
۱۹۹ - ۵۸ - ۵۱	مستوفی، حمدالله	- ۲۶۸ - ۲۶۷ - ۲۶۶ - ۲۶۱ - ۲۶۰ -	
۹۰	مسعود (بزرگ امین)	۴۳۹ - ۳۹۶ - ۳۸۱ - ۳۶۰ - ۳۱۸	
۴۵۶	مسگر نژاد، جلیل	۴۴۰	مجدالسلطنه افشارارموی
۲۳۰	مشار، خانابا	۴۴۰	مجدی، دکتر محمد
۴۷۰	مشتاق (اصفهانی)	۴۰۱	مجدوب علی شاه
۴۵۶	مشرقی تکلو	- ۴۴۲	محدث ارموی، سید جلال الدین
۴۵۸	مشگیری، میرزا آقا	۴۴۳	
۳۰۲ - ۱۷۱	مشیر سلیمی	۴۴۷ - ۴۴۶ - ۴۴۴	محزون، عباس
۳۱۹ - ۱۵	مصدق	۵۱	محمد بن عبدالهادی
	مطلوبعلی = خوبی، حاج محمد ابراهیم	- ۱۶۹ - ۱۶۸ - ۸	محمد شاه (قاجار)
۵۱۰	مطهری، استاد شهید مرتضی	۴۶۶ - ۴۰۱ - ۳۸۷ - ۱۹۵	
	مظفری = حسام خوبی	۱۷۰	محمد علی شاه
۴۶۰	مظهر خوبی، عباسعلی خان	۴۲	محمدولی بیگ
۴۶۲	معزالایاله، میرزا حسن	۷۷	محمدی، علی
۴۴۳	معزی دزفولی، محمد علی	- ۱۵۵ -	محیط، میرزا علی اصغر
۳۸۷	معصوم علیشاه، حاج نایب الصدر	۴۹۸ - ۴۴۶ - ۴۴۴	
۴۶۳	مفتی، ملا محمد رضا	۴۴۶ - ۴۴۴	مخفی افشار، اسدالله
۴۶۴	مفخر سلماسی، میرزا علی اصغر	۴۴۸	مداح، احمد
۵۱	مکی بن عبدالرزاق	۴۴۸	مددی، اسماعیل (اولکر)
۱۸۶	ملاحاج خضر	۴۵۱	مدیحی، ملا مصطفی
۷۰	ملاحسن	۴۱	مراغه ای، عبدالقادر
۷۷	ملا عبدالرحیم	۴۱۹	مرتضوی (دکتر)
۱۸۶	ملا عبدالعزیز	۱۷۲	مریم بیگم
۳۶۴	ملافوقی	۴۰	مستعصم
۲۰۰	ملا مصطفی (ملا آقا)		مسکین بالوی = مسکین، حسین

اشخاص و دودمانها

۵۳۴

۱۵۸	میرزا ابوالحسن وکیل	۱۹۲	ملک المعظم
۲۲۱	میرزا ابوتراب	۴۶۴	منت افشار، محمد کریمخان
۴۶۹	میرزا احمد خطاط	۴۶۵	منجم افشار، ملا آقا
۲۰۱	میرزا حسام الدین (مسیح الملک)	۴۶۵	منجم افشار، ملا حسین
۲۲۱	میرزا حسین مجتهد	۴۶۵	منجم افشار، ملا صادق
	میرزا رشید = ادیب الشعرا	۴۶۵	منجم افشار، ملا علی
	میرزا عباس = فخری ایروانی	۴۶۵	منجم افشار، میرزا محمد
	میرزا عبدالرسول (پدر میرزا حسن)	۲۶۷ - ۲۰۳	منزوی، احمد
۲۵۵	زنوزی)	۴۶۶	منشی خویی، میرزا مهدی
	میرزا عبدالرسول (فنا) (پسر میرزا حسن)	۴۶۸ - ۱	منشی، میرزا علی حسین
۲۵۶	زنوزی)	۳۸۷	منصور علیشاه
۴۰۸	میرزا عبدالخالق	۱۵۷	منورسکی (پروفسور)
	میرزا ق = شریف دلجویی	۶	مؤیدزاده
۴۴۳	میرزا قاجار، علی بخش		موسوی حسینی گیلپایگانی،
۲۶	میرزا محمد شفیع	۳۸۲	سید نصرالله
۱۴۶	میرزا محمد صادق		مولانا = مولوی، جلال الدین
۶۴	میرزا محمود		مولای متقیان (علی علیه السلام) ۱۵۵ -
۴۷۰	میرزا محمود خطاط		۴۹۴ - ۱۸۸
۴۰۱	میرزا مسلم (پدر حاجی میرزا آقاسی)		مولوی ۹ - ۱۱ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۷ - ۱۲۹
۳۹۶	میرزا حی (امام جمعه خویی)		- ۲۹۰ - ۳۶۵ - ۵۰۲
۵۰۸ - ۴۴	میرزای شیرازی	۴۶۹	مولوی، ملا عبدالله
۴۷۰	میر عماد	۲۰۳	مهجور، میرزا علی
۱۸۱	میر فندرسکی	۱۸۰	مهرزاد صدقیانی، محمد رضا
۴۶۸	مینای افشار، فریدون بیک	۶۷	مهر علی

اشخاص و دودمانها

۵۳۵

	(ن)
۴۴ نوری، ملا محمد ابراهیم	۴۶۴ - ۲۱۱ نادر شاه
۴۰۳ نوغانی، محمد بن ابی سعد	ناصرالدین شاه ۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ -
۴۸۵ نوید آیین، عشقعلی	۱۷۰ - ۴۰۰ - ۴۱۰ - ۴۳۶ - ۴۳۷ -
۳۷۴ نیازی (شاعر)	۴۷۸
۶۲ نیر	ناکام، سعید ۲۸۸
۳۸۷ نیلی، حاج رجبعلی	نایب الصدرافشار، حاج محمد رحیم ۳۲۱
۳۳۵ نیما (یوشیج)	۴۷۱ -
(و)	
۴۸۷ واحد دوست، مهوش	نایب الصدر، حاج میرزا محمد علی ۴۷۲
۵۰۶ - ۴۷۴ واحد، علی آقا	نباتی، ابوالقاسم ۴۷
واحدی، حمید ۱۰۷ - ۲۵۲ - ۴۱۲ -	نجفقلی خان ۲۱۳ - ۲۱۱
۵۱۳ - ۴۸۸	نخجوانی، حاج حسین ۲۱۴
۱۵۷ واسیلی نیکتین	نخجوانی، حاج محمد ۲۵۶
۴۹۴ واصف سلماسی، محمد باقر	نسیمی، عمادالدین ۴۷ - ۴۸۶
۲۵۶ واعظ تبریزی، ملا علی (خیابانی)	نشاطی افشار، محمد حسین ۴۷۲
۵۰۶ واقف	نشانی، حاج علی ۴۷۴
۴۹۵ واقف، جمشید	نظام افشار، میرزا حبیب
۴۴۵ واله = صدرالذاکرین	(صدرالافاضل) ۴۷۸
۴۹۸ - ۴۴۵ والی افشار، میرزا علی خان	نظام الملک ثانی ۱۹۸
۴۹۹ وامق خویی، ملا علیقلی	نظامی (گنجه‌ای) ۹ - ۱۰ - ۱۹۸ - ۲۲۳ -
۴۹۹ وجدی قزلجی، ملا حسن	۳۱۴ - ۳۶۳
۵۰۰ وفایی، میرزا عبدالرحیم	نظمی، عبدالعلی ۴۸۰
۵۰۲ وقارارموی	نفیسی، سعید ۳۳ - ۳۴ - ۳۹
۵۰۶ - ۴۷۴ وورغون، صمد	نورانی، عبدالله ۴۴۳
۵۰۴ وهاب زاده، عاشق درویش	نوری، آخوند ملا علی ۳۶۶
۲۴۶ ویشاسب	نوری پشتگل، علیرضا ۴۸۲

(هـ)

- هاتف (اصفهانی) ۴۷۰
 هادی، علی ۵۰۵
 هاشم زاده، سلیمان ۴۵۳ - ۴۵۵ - ۵۰۴
 - ۵۰۶
 هاشمی خویی، سید حبیب الله ۵۰۸
 هاشمی، میرجلال ۵۰۸
 هدایت، رضاقلی خان ۴۰۱
 هرتسفلد ۲۴۶
 هرمت ۲۴۶
 هروی، نجیب مایل ۵۷
 هزار، عبدالرحمن ۵۰۹
 هشیار افشار، میرزا کریم (صنیع السلطنه) ۴۴۵ - ۵۱۰
 هلاکو ۳۵ - ۴۰ - ۴۱
 همای مروزی، میرزا صادق ۳۰۲
 همدانی، ملا عبدالصمد ۴۰۱
 هیئت، دکتر جواد ۱۷۳

(ی)

- یاری، محسن ۵۱۲
 یلدا، اسماعیل ۵۱۳
 یوردشاهیان، اسماعیل ۵۱۴
 یوسف بیگ ۶۸
 یوسفی، دکتر غلامحسین ۴۱۹
 یولوق ارسلان ۱۷۵
 یونس امره ۳۷۴

۴۰-۴۳-۴۵-۴۷-۶۱-۶۳-۶۵-

۶۶-۶۷-۶۹-۷۳-۷۶-۷۹-۸۲-

۸۷-۸۹-۹۸-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۶-

۱۰۷-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-

۱۱۷-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۸-

۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۵۲-۱۵۵-

۱۶۲-۱۷۱-۱۷۷-۱۸۳-۱۹۴-

۲۰۹-۲۱۸-۲۲۰-۲۲۳-۲۲۸-

۲۳۵-۲۳۷-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۸-

۲۵۹-۲۶۰-۲۶۳-۲۷۱-۲۷۸-

۲۹۰-۲۹۴-۳۰۰-۳۰۳-۳۰۵-

۳۱۹-۳۲۱-۳۲۹-۳۵۳-۳۵۸-

۳۶۲-۳۷۴-۳۷۹-۳۸۱-۳۸۲-

۳۸۳-۳۸۷-۳۹۲-۳۹۸-۴۰۳-

۴۰۵-۴۱۳-۴۲۳-۴۲۶-۴۳۱-

۴۳۳-۴۳۶-۴۴۰-۴۴۳-۴۴۴-

۴۴۵-۴۴۶-۴۶۳-۴۶۴-۴۶۸-

۴۷۱-۴۷۲-۴۷۴-۴۸۰-۴۸۲-

۴۸۷-۴۸۸-۴۹۸-۵۰۴-۵۰۵-

۵۰۶-۵۰۸-۵۱۴

ازبکستان ۴۳۳

استانبول ۳۰۴-۳۸۳-۳۹۱-۴۵۱-

۵۱۴

اسلام آباد (روستا) ۲۱۹-۲۲۰

اشنویه ۵۱-۵۶-۵۷-۶۰-۱۸۶-

۱۸۷

(الف)

آذربایجان ۱۱-۱۵-۳۷-۶۰-۸۹-

۹۶-۱۱۲-۱۱۵-۱۷۱-۱۷۶-۱۷۸-

۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۲۰۴-۲۱۲-

۲۱۳-۲۳۰-۲۳۷-۲۴۰-۲۴۶-

۳۰۰-۳۰۴-۳۶۸-۳۹۲-۴۳۳-

۴۴۰-۴۷۰

آذربایجان شرقی ۲۲۲

آذربایجان غربی ۱۶۶-۲۲۱-۲۲۲-

۲۳۰-۲۴۷-۳۰۵-۴۱۲-۴۱۳-

۴۱۴-۴۸۲

آذرشهر (دهخوارگان) ۱۸۸

آستارا ۳۷۶

آسیای صغیر ۳۷

آغجاوغلان (روستا) ۴۳۵

آغجه قلعه ۱۱۲

آلمان ۹۰-۴۰۸

آنکارا ۳۷-۲۳۹

احسا ۱۰۰

اربیل ۱۰۰

اردبیل ۳۷۶

ارسباران ۲۶۳

ارمنی بلاغی (روستا) ۱۷۰

ارمنیه ۳۴

ارومیه ۲-۴-۵-۶-۱۶-۱۸-۲۱-

۲۶-۲۷-۳۰-۳۱-۳۴-۳۵-۳۷-

امکنه

۵۳۸

۱۱۷	بلوچستان	اصفهان ۱۱۷ - ۱۸۱ - ۱۹۰ - ۱۹۱ -
۱۹۱ - ۴۶	بمبئی	۲۱۱ - ۲۵۳ - ۲۵۵ - ۳۶۲ - ۳۶۸ -
۱۰۶	بندر بوشهر	۴۷۰
۱۶۶	بندر گلمانخانه	افغانستان ۱۵۶
۴۳۶	بندر لنگه	انبار (روستا) ۵۲ - ۵۳
۲۱۸	بورچالی گرجستان	انگلیس ۸ - ۳۸۹
۴۹۹ - ۲۸۳ - ۶۴ - ۵۳ - ۵۲	بوکان	اوج تپه قلعه ۱۴۴
۱۹۳	بهنسا	ایران ۶ - ۶۳ - ۶۷ - ۹۶ - ۱۱۵ - ۱۲۳ -
۱۰۰	بیتوش	- ۱۷۱ - ۲۱۱ - ۲۴۶ - ۳۶۸ - ۳۸۹ -
(پ)		۳۹۰ - ۳۹۱ - ۴۰۱ - ۴۶۳ - ۴۷۴ -
۴۲۳	پاکستان	۵۰۹ - ۵۰۱
(ت)		ایروان ۲۹۹ - ۴۰۱
۴۳۳	تاشکند	(ب)
۷۲ - ۴۵ - ۴۰ - ۱۵ - ۹ - ۸ - ۷	تبریز	بادامیار (روستا) ۱۸۹
- ۱۶۱ - ۱۲۳ - ۱۱۰ - ۱۰۹ - ۷۶ -		باراندوز (روستا) ۲۲۰
- ۱۶۸ - ۱۷۱ - ۱۷۴ - ۱۸۹ - ۱۹۰ -		بارجوق (روستا) ۳۰۵
- ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۹ - ۲۱۱ - ۲۱۲ -		باکو ۱۲۳ - ۲۷۸ - ۴۳۳ - ۵۱۴
- ۲۱۳ - ۲۱۶ - ۲۲۲ - ۲۵۳ - ۲۶۰ -		بالو (روستا) ۴۵۱ - ۴۵۵ - ۵۰۶
- ۲۶۱ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۸۷ - ۳۵۳ -		بانہ ۵۲ - ۴۱۲
- ۳۶۲ - ۳۷۶ - ۳۸۸ - ۳۹۰ - ۳۹۷ -		بحرین ۱۰۰
- ۴۱۸ - ۴۴۰ - ۴۴۲ - ۴۵۶ - ۴۶۰ -		برلن (برلین) ۴۱ - ۳۹۱
۴۹۴		بصره ۱۰۰
۵۱۲ - ۴۴۸	تریت معلم شهید کوچری	بغداد ۳۱ - ۳۵ - ۳۶ - ۴۰ - ۴۱ - ۱۰۰ -
۸	ترکمنستان	- ۱۹۲ - ۵۰۹
۴۵۱ - ۳۷۴ - ۲۵۰ - ۱۵۲ - ۴۲	ترکیه	بکشلو (روستا) ۳۰۵
۴۵۲		بلغ ۲۴۶

۲۴۶	خوارزم	۴۴۰-۹۶	تفلیس
-۷۰-۴۶-۴۴-۱۶-۱۵-۸	خوی	۷۷-۵۰	تکاب
-۱۱۶-۱۰۹-۱۰۸-۸۹-۸۵-۷۸		۷۲-۶۷-۲۱-۱۵-۸-۶-۴	تهران
-۱۶۸-۱۶۵-۱۶۱-۱۵۸-۱۴۲		-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۰-۱۰۶-۹۶-	
-۱۸۹-۱۸۸-۱۸۷-۱۸۱-۱۷۳		-۱۸۰-۱۷۷-۱۷۶-۱۲۸-۱۲۲	
-۱۹۴-۱۹۳-۱۹۲-۱۹۱-۱۹۰		-۳۰۳-۲۷۱-۲۳۹-۲۳۰-۲۲۳	
-۲۰۰-۱۹۹-۱۹۸-۱۹۷-۱۹۵		-۴۰۸-۴۰۰-۳۸۵-۳۳۵-۳۱۹	
-۲۱۳-۲۱۲-۲۰۶-۲۰۵-۲۰۱		-۴۴۰-۴۳۷-۴۳۶-۴۲۳-۴۲۱	
-۲۵۳-۲۳۲-۲۲۳-۲۱۷-۲۱۶		-۴۸۹-۴۶۳-۴۶۱-۴۵۶-۴۴۲	
-۳۷۶-۲۸۷-۲۵۹-۲۵۶-۲۵۵		۵۱۴	
-۴۵۶-۴۳۱-۴۱۶-۴۰۱-۳۹۶		(ج)	
۵۱۲-۵۰۸-۴۹۹-۴۹۵-۴۶۶		۱۰۹	جامعه صادق
۱۱۵	خیابان امام (پهلوی سابق)	۲۹	جبل قاسیون
۱۱۸	خیابان فردوسی	۱۴۲	جمال کندی
۱۹	خیابان مدنی	(ج)	
۳۲	خیابان مطهری	۱۰۸-۷۷	چورس
(د)		۲۰۷	چهاربرج (روستا)
۱۱۵	دارالتربیه	۳۹۰	چین
۴۰۸-۲۲۳	دارالفنون	(ح)	
۲۲۱	دانشسرای عالی	۴۲۹	حاجی خوش (روستا)
۴۵۶	دانشسرای کشاورزی	۱۷۰	حاجی علی کند (روستا)
-۱۱۷-۷۶-۱۶	دانشسرای مقدماتی	۲۱۲-۱۹۰	حجاز
۴۲۶		۱۹۳-۱۵۶	حلب
۴۸۷-۴۱۴-۷۶	دانشگاه ارومیه	(خ)	
۲۴۸	دانشگاه برکلی آلمان	۳۶۳-۳۲۲-۲۵۳-۱۹۲-۸	خراسان
۵۰۶-۱۶۶	دانشگاه پیام نور	۳۸۵	خرم آباد

امکنه

۵۴۰

(ر)		دانشگاه تبریز ۴-۱۶-۷۹-۸۹-۱۰۲
۶۸	رامپور	۱۰۹-۱۱۰-۱۱۴-۱۲۴-۱۶۲-
۲۳۷-۱۰۲	راهدانه (راهدنه = روستا)	۲۷۰-۳۵۸-۳۹۷-۴۱۶-۴۴۸-
۴۸۲-۱۷۷	رشت	۴۵۶-۴۸۸-۴۹۵
۵۶	رواندوز	دانشگاه تربیت مدرس ۱۰۹
۱۵۶-۱۷۱-۴۱۰-۴۶۲-	روسیه	دانشگاه تربیت معلم ۱۰۹-۱۴۲
۴۶۳		دانشگاه تهران ۴-۱۵-۱۸-۱۰۹-
(ز)		۲۲۱-۲۲۳-۲۳۵-۲۳۹-۲۴۸-
۲	زابل	۲۹۲-۳۲۹-۳۳۵-۴۲۳-۴۳۳-
۸۴	زنگان	۴۵۶-۴۸۷
۲۵۵-۲۵۳	زنوز	دانشگاه دکتر بهشتی ۱۰۹
(س)		دانشگاه علامه طباطبائی ۴۵۶
۴	ساری	دانشگاه فردوسی ۴۱۲
۴۴	سامرا	دانشگاه ماینز آلمان ۲۴۸
۴۶۹-۴۵۱-۱۷۰	ساوجبلاغ (مهاباد)	در به سر (روستا) ۲۳۷
۵۰۰-		دریاچه چی چست ۲۴۶
۲۰۰	سبزوار	دز فول ۳۸۵
۲۴۶	سبلان (کوه)	دمشق ۲۹-۱۹۲-۱۹۳
۱۷۰-۱۰۰-۱۹	سردشت	دلمه (روستا) ۲۳۷
۳۸۲	سعیدلو (روستا)	دول (روستا) ۲۱۸
۲۳۷-۹۶-۴۵-۴۴	سلدوز	دهخوارگان = آذرشهر
۱۷۷-۱۷۶-۱۷۳-۸۲	سلماس	دیاربکر ۴۵۱
۲۹۲-۲۲۹-۲۰۰-۱۸۱-۱۸۰		دیزج بیک (روستا) ۶۳
۴۶۸-۴۴۸-۳۹۲-۳۹۱-۳۸۸		دیزج دول (روستا) ۲۱۹
۴۹۴		دیلماق ۲۳۰
۴۲۹-۱۹	سلیمانیه	

امکله

۵۴۱

۵۰۱ - ۲۹	عربستان
۸	عشق آباد
۴۵	علی ملک (روستا)
۵	عمارت چهار برج
	(غ)
۲۸۹	غوٹ آباد (روستا)
	(ف)
۳۸۹	فرانسه
۱۰۲	فرقوزاد (روستا)
۵۷	فیروز آباد
	(ق)
۴۷۸	قره آغاج (روستا)
۴۶۴	قراچه یا قرچه (گرمابه)
۷۶	قره باغ (روستا)
۲۳۷	قره داغ (روستا)
۲۳۳	قره لر حاج حشمت (روستا)
۱۷۱	قرل خنیه یا خانقاه سرخ (روستا)
۲۰۱	قزوين
۱۷۵	قسطمونی
۱۴۲	قصر شیرین
۴۴۰ - ۳۹۰ - ۳۶۸ - ۱۷۱	قققاز
۵۰۸ - ۴۱۳ - ۹۶	قم
۶۸	قندهار
۳۷۴	قولنجی (روستا)
۳۷۴ - ۱۵۲ - ۳۸ - ۳۷	قونیه
۴۸۵	قیزیل آشیق (روستا)

۱۹	سنجوری
۵۱۴	سوئد
۵۰۹ - ۱۵۶	سوریه
۴۲	سیواس
۴ - ۲	سیستان
	(ش)
۳۶۹ - ۱۹۳ - ۱۹۲ - ۱۹۰	شام
۴۴۲	شاه عبدالعظیم
۳۶۸	شروان
۳۶۸	شماخی
۵۲	شیخ و سماق یا شیوه سماق (روستا)
۲۱۴ - ۲۱۳ - ۲۱۱ - ۲۰۱ - ۵۴	شیراز
۴۷۱ - ۲۶۶ -	
۱۸۳	شیشوان (روستا)
	(ص)
۴۵۱ - ۴۱۲ - ۷۲	صایین دژ (شاهین دژ)
۵۱۲ - ۴۸۹ -	
	(ط)
۳۶۱	طرز لو (روستا)
۳۶۳	طرشیز
۱۱۶	طسوج
۳۹۱	طوبائیہ (گورستان)
	(ع)
۱۰۰ - ۵۹ - ۵۶ - ۵۴ - ۴۴	عراق
۲۵۳ - ۲۱۰ - ۱۹۵ - ۱۹۱ - ۱۵۶	
۲۸۹ - ۲۹۰ - ۴۲۹ - ۴۵۱ - ۴۵۲	
۵۰۹ - ۵۰۱	

(ل)	(ک)
۲۸۸ لاجین (روستا)	۳۶۳ کاشمر
۵۰۹ لبنان	۴۸۰ کتابخانه آستان قدس
۶۷ - ۶۸ لکهنو	۲۰۴ کتابخانه حالت افندی
(م)	۲۵۶ کتابخانه کاخ گلستان
۴۱۶ - ۴۰۱ - ۳۵۱ - ۲۳۵ - ۱۴۲ ماکو	۴۸۸ کتابخانه کوچری
۵۱۳ -	کتابخانه مجلس ۶۷ - ۲۱۷ - ۲۵۶۰ -
۴۶ مجهلی	۳۶۹ - ۴۷۸
۱۹۳ محله (شهر)	۱۹۷ کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار
۴۱۲ محمود آباد	۲۷۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
۴۰ مدرسه الشریفیه	۳۶۹ - ۲۰۳ کتابخانه ملک
۳۵ مدرسه شریفیه	۴۷۸ کتابخانه ملی
۱۶۲ مدرسه شهید گمنام	۳۹۱ کتابخانه ملی برلین
۴۰ مدرسه مستنصریه	کتابخانه ملی تبریز ۲۵۶ - ۲۵۹ - ۴۰۱ -
۱۸۸ مدرسه نمازی	۴۹۴ - ۴۶۱
۳۶۸ - ۱۹۵ - ۱۹۰ مدینه	۳۶۹ کتابخانه نجف
۴۸۸ - ۴۲۱ - ۲۳۷ - ۱۸۳ مراغه	کربلا ۶۸ - ۱۹۰ - ۲۵۵ - ۴۰۱ - ۴۴۷
۲۵۵ - ۱۶۵ - ۶۳ مرنند	۲۰۱ - ۲۶ - ۲ کرمانشاه
۲۱۵ مسجد امیر چوپان	۳۹۰ کلکته
۳۸۳ مسجد بازارباش	۱۹ کوچه اولیا
۲۱۵ مسجد جهانشاه	۳۲ کوچه کوثر
۱۹ مسجد حاج ابوطالب	۱۰۰ کویت
۳۸۲ - ۲۶۶ مسجد جامع ارومیه	(گ)
۳۲ مسجد خطیب	۱۸۹ گجیل (کورستان)
۴۲۹ مسجد شاه درویش	۱۵ - ۸ گلپایگان
۵۶ مسجد شیخان	۳۶۸ - ۱۱۶ گنجه
	۳۲ گورستان شیخ ابوبکر
	۲۲۲ گیلان

امکنه

۵۴۳

همدان	۱۹۵ - ۳۱۴ - ۴۰۱
هندوستان	۴۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۱۵۶ - ۱۹۱
هوله سو (روستا)	۲۰۹ - ۳۶۳ - ۴۵۶ - ۴۶۴
(ی)	۷۲
یکان کهریز مرند	۳۲۹
مسجد لطفعلی خان	۱۱۵
مشهد	۴۵ - ۲۵۵ - ۳۸۲
مصر	۳۴ - ۳۵ - ۴۰ - ۵۱ - ۱۹۳ - ۲۸۹
مغان	۱۸۳
مکه	۵۱ - ۲۰۱ - ۲۶۰ - ۳۶۸ - ۴۴۴
موصل	۴۵۱
مهاباد	۴۷ - ۵۳ - ۶۴ - ۱۰۲ - ۱۱۰ -
	۱۱۷ - ۱۵۶ - ۱۷۰ - ۲۶۹ - ۲۸۹ -
	۳۵۱ - ۳۹۷ - ۴۰۸ - ۴۲۹ - ۴۴۰ -
	۵۱۰ - ۵۰۰
میاندوآب	۷۲ - ۱۴۴ - ۱۶۲ - ۲۰۷ -
	۲۴۲ - ۲۸۵ - ۳۲۱ - ۳۵۳ - ۴۱۳ -
	۴۸۹ - ۴۸۸
(ن)	
نازلو (روستا)	۱۲۸
نجف	۴۴ - ۷۰ - ۱۶۱ - ۱۸۸ - ۱۹۴ -
	۲۰۵ - ۲۱۰ - ۲۳۷ - ۳۶۸ - ۴۰۰ -
	۵۰۸
نقده	۴۴ - ۴۵ - ۹۶ - ۱۰۲ - ۳۵۸ -
نوغان طوس	۴۰۳
نهاد	۸۴
(و)	
وادی السلام	۲۱۰ - ۱۶۱
(ه)	
هرات	۵۴ - ۵۷
هشترود	۴۳۵

کتاب و نشریات

۵۴۴

(الف)	اتفاق در مهدی موعود	۴۱۴
آب	اثبات صحت تصوّف	۲۶۷
آبی در آشوب	احسن الحديث	۴۱۳
آپاردی سیلر سارانی	احمدیه	۱۸۶
آتشکده آذر (تذکره) ۲۰۹ - ۴۶۴ - ۴۶۵	احوال حیوانات	۲۰۵
آتشکده آذرگشسب	احوال الشعرا	۲۰۵
آثار البلاد	احوال و آثار همای تبریزی	۲۴۰
آثار الشیعه	اخبار العدد	۲۰۵
آثار فارسی شیخ تاج الدین ۵۵ - ۵۷ -	اختر (روزنامه)	۳۹۱
۵۹	اخوان الصفا	۳۹
آخر شاهنامه	ادبیات اوجاغی ۲۶ - ۱۰۲ - ۲۷۸ -	۳۴۰
آداب معاشرت و ...	۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۹ - ۳۰۷ - ۳۱۰ -	۷۶
آدم نامرئی	۳۱۷ - ۳۵۲ - ۴۹۵	۳۹۱
آدینه	ادبیات جنوب	۲۷۸
آذرآبادگان	ادبیات نوین ایران (ترجمه)	۵
آذربایجان (روزنامه)	ادبیات نوین ترکیه (ترجمه)	۵
آذربایجانین ادبیات تاریخینه...	ادبیات نوین عرب (ترجمه)	۵
آذربایجان عاشیق و شاعر...	ادعیه و تعقیبات نماز	۱۹۸
آگاهی و بیداری	ادوار	۴۱
آن باشرف	ادیان بزرگ جهان	۲۴۷
آیات ربانی	از تهی سرشار	۴۹۵
آیین نگارش پیشرفته	ازدواج و ...	۴۲۲
آیین نگارش مقدماتی	از صبا تا نیما	۳۹۶
ابره‌ای سرگردان	استلّه پرویزیه	۳۸۸
ابکار خیال	اساس اسلام	۳۸۳
اپرای گلها	اسرار الصلوة	۴۴۳
۱۴۸		

کتاب و نشریات

۵۴۵

۱۰۰	الکافی	۵	اسماعیلیان در تاریخ (ترجمه)
۵۲	الکبری	۲۸۷	اشک شب
۱۰۰	الکفایه	۷۷	اصطلاحات دیوانی
	الکوک = آله کوک (مجموعه شعر کردی)	۵۹	اصول فقه
۵۱۰		۴۳۳	اطلاعات
۳۹	اللباب	۶۴	اعجاز قرآن و کامپیوتر (رساله)
	المآثر والآثار ۲۶ - ۲۹ - ۶۶ - ۶۷ -	۱۶۱	اعلام الشیعه
	۴۰۲ - ۴۳۹ - ۴۶۵ - ۴۶۸ - ۴۶۹ -	۶۴	اعلام و ارشاد
	۴۷۰ - ۴۷۲ - ۴۹۸	۱۶۱	اعیان الشیعه
۴۴۳	المحاسن	۱۹۳	اقالیم التعالیم
۳۹	المناهج	۱۹۸	اقبال نامه
۴۱۴	المعجم المفهرس الفاظ...	۴۷۹	اکونومیست (مجله)
۴۴۳	النقص	۲۰۰	الارث
۱۰۰	الوافی	۵۵	الآزال و الآباد
۴۰۰	الهدایه	۵۹	الاشنیه
۳۶	الهیات (رساله)	۳۷	الاورامر العلائیه
۱۵۷	امرای سوران	۱۰۰	البهجة المرضیه
۲	امید (داستان)	۶۱	التأملیات
۴۳۹	امینیّه	۳۹	التحصیل
۷۲	انارستان	۳۵	الحاصل و المحصول
۳۹۱	انجمن (روزنامه)	۲۱۱	الدره النجفیه
۳۱۹	انگلیسیان در ایران	۲۱۱	الدعوات
۴۰۳ - ۳۰۴ - ۳۱	انساب سمعانی		الذریعة الی تصانیف الشیعه ۶۱ - ۶۲ -
۶	انقلاب ملاخلیل		۱۵۵ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۷ - ۱۹۴ -
۱۶۹	انوار ناصریه		۲۱۱ - ۲۲۹ - ۲۵۵ - ۲۵۸ - ۴۰۰ -
۴۰۰	انیس الاعلام	۴۴۳	الرسالة العلیه

کتاب و نشریات

۵۴۶

۳۸۷ - ۳۸۴ - ۳۸۱ - ۳۳۵ - ۳۲۱	۲۰۵	انیس الفارد
۳۹۸ - ۴۰۳ - ۴۰۵ - ۴۱۸ - ۴۲۶	۵۱۴	اولجای خاتون
۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۵۶	۲۹۲	اولدوزلوق
۴۶۳ - ۴۶۵ - ۴۷۲ - ۴۹۸ - ۵۰۳	۱۱۶	اونبش حکایت (ترکی)
۵۰۹ - ۵۱۱ - ۵۱۳	۱۱۶	ایران در جنگ... (تاریخ رضائیه)
۲۴۸	۴۱	ایقاع
۷۶	۳۸۳	ایقان
۲	۲۳۷ - ۴۵ - ۴۴	ایل قاراپاق
۱۲۳	۲۷۸	اینجه صنعت (روزنامه)
۴۴۸	(ب)	
۱۰۰ - ۸۹	۵۱۴	بادکنک قرمز یاقوت
۳۹۱	۳۱۹	بت پرست (مجموعه شعر)
۱۶۵	۴۳	بحار الانوار
۳۹۷	۲۵۶	بحرالعلوم (هفت جلدی)
۱۰	۴۹۵	بر دروازه های فردا
۱۱۲	۲۳۸	برگ سبز
۱۴۸	۴۰۰	برهان المسلمین
۵۲	۱	بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی
۱۲۹	۷ - ۱۱ - ۲۰ - ۲۷ - ۲۹ - ۳۱ - ۳۲	
۴۰۰ - ۳۹	۳۴ - ۴۳ - ۴۵ - ۴۶ - ۵۱ - ۶۱ - ۶۶	
۵۱۰	۶۷ - ۶۹ - ۷۱ - ۷۶ - ۸۳ - ۱۰۶	
(پ)	۱۱۲ - ۱۶۶ - ۱۱۸ - ۱۲۲ - ۱۴۳	
۲۸۹	۱۵۵ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۷۰ - ۱۷۱	
۳۹۱	۱۷۲ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۸۰ - ۱۸۷	
۵۱۴	۱۹۴ - ۲۰۹ - ۲۱۱ - ۲۲۰ - ۲۵۸	
۲۳۰	۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۸ - ۲۸۸ - ۳۰۲	
		بشر اشرف مخلوقات
		بنجار (داستان)
		بودابله (ترکی)
		بویور آددیم آت (ترکی)
		بوستان سعدی
		بو قلمون (روزنامه)
		بهجة الشعرا
		بهرام و گلندام
		به راه کردستان (دیوان اشعار)
		به زادگاهم
		به یاد مریم
		بهیة منظوم
		بیانات جعفری
		بیان الحق
		به یتى سه ره مهر (شعر گوسفند)
		پاشه روک (کردی)
		پالتو (از گوگل)
		پدیدارشناسی انسانی
		پرورش خانوادگی

کتاب و نشریات

۵۴۷

۲۱۴ - ۲۴۰ - ۲۴۲ - ۲۵۸ - ۲۹۷ -	۵۱۴	پری کوچکۀ باغ
۴۶۱ - ۴۶۲ - ۵۰۸	۴	پشت پرده های حرمسرا
تاریخ خوی در دورۀ پهلوی ۱۵	۵	پیدایش صفویه
تاریخ در ایران ۳۱۹	(ت)	
تاریخ رضائیه ۴۲۱	۱۵۷	تاریخ آتروپات
تاریخ ریاضیات ۳۱۹	۳۲۰	تاریخ ادبیات ادوارد براون
تاریخ زند ۱۵۷	۳۱۹	تاریخ ادبیات ایران
تاریخ سلاجقه ۳۸ - ۳۹ - ۴۲	۳۹	تاریخ ادبیات در ایران
تاریخ صدر اسلام ۲۴۸	۱۱۱	تاریخ ادبیات عرب
تاریخ عمومی آذربایجان ۱۵۱ - ۳۰۳ -	۴۲۲ - ۳۲۵	تاریخ ارومیه
۴۲۱	۴۶۳ - ۲۷ - ۲۶	تاریخ افشار
تاریخ فرهنگ و ادب مکریان ۱۹ - ۵۴ -	۵	تاریخ اقتصادی ایران
۶۴ - ۱۰۱ - ۱۷۰ - ۲۶۹ - ۲۸۴ - ۲۸۹	۳۶	تاریخ الحکما
۲۹۱ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۳۰ - ۴۴۱ -	تاریخ تذکره های فارسی ۲۰۵ - ۳۰۳ -	
۴۵۱ - ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۱۰	۳۶۳ - ۳۷۳	
تاریخ گردد در... ۱۵۷	۵	تاریخ تمدن
تاریخ گزیده ۵۱ - ۵۸	۶	تاریخ جراید و مجلات
تاریخ گلدسته علما و... ۵۱ - ۵۵ - ۵۶ -	۳۵۱	تاریخچۀ مهاباد
۵۹ - ۶۰	تاریخ خوی (آقاسی) ۱۵ - ۴۶ - ۷۰ -	
تاریخ مشاهیر گُرد گُرد ۱۵۷ - ۱۷۰ - ۲۶۹ -	۷۸ - ۱۰۸ - ۱۵۴ - ۱۵۸ - ۱۶۱ - ۱۶۵ -	
۲۸۴	۱۸۲ - ۱۸۸ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ -	
تاریخ معاصر ایران ۵	۱۹۴ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۲۰۲ - ۲۰۵ -	
تاریخ مغول ۴۱	۲۱۷ - ۲۵۸ - ۲۸۸ - ۲۹۷ - ۴۶۲ -	
تاریخ و جغرافیای سلماس ۲۳۰	۵۰۸	
تاریک وروون (دیوان شعر کردی) ۲۸۹	تاریخ خوی (دکتر ریاحی) ۱۰۸ - ۱۶۵ -	
تبریز و پیرامون ۲۳۳ - ۲۳۸ - ۲۴۲ -	۱۸۸ - ۱۹۲ - ۱۹۸ - ۲۰۳ - ۲۰۴ -	
۲۸۸ - ۴۹۵		

کتاب و نشریات

۵۴۸

۴۳۱	تصوّف در اسلام و عرفان	۱۹۲	تتمه تفسیر مفتاح الغیب
۱۹۴	تعادل و تراجم	۲۲۲	تربیت معلم در...
۴۰۰	تعجیز المسیحیین	۵۱۰	ترجمه شرفنامه بدلیسی
۱۹۸	تعقیبات نماز	۵۱۰	ترجمه و شرح دیوان ملا جزایری
۴۴۳	تعلیقات نقض	۵۶	ترکیب عوامل
۱۶۹	تعلیم نامه	۲۱۳	تذکره اختر
۲۲۲	تعلیم و تربیت در...	۳۸۸ - ۲۶۲	تذکره الاولیای پرویزی
۵۰۵	تصویر سخن در...	۲۰۵	تذکره الخواتین
۶۴	تفسیر احادیث نبوی	- ۲۷۸ - ۱۵۱	تذکره شعرای آذربایجان
۴۰۳	تفسیر ثعالبی	- ۳۳۶ - ۳۱۰ - ۳۰۷ - ۲۹۹	۲۹۴
۷۷ - ۵۰	تکاب افشار	۴۸۱ - ۴۷۱ - ۴۲۷ - ۴۱۶	۳۷۶
۴۷۱	تکلمه روضات الجنان	۱۸۷	تذکره شمس العرفا
۳۰۲	تکلمه زینت المدايح	۲۱۴	تذکره محمدشاهی
۳۴	تلخیص الآثار	۳۶۸	تذکره ملافریدون
۲۱۱	تخلیص المقال (ملخص المقال)	۳۷۳ - ۳۶۴ - ۳۶۳	تذکره نصرآبادی
۲۴۷	تمدن و فرهنگ ایران	۳۶۳	تذکره هندی
۴	تمدنهای زاگروس	۳۸۳	تحفة الاخوان
۲۶۷	تنبيه مهدويه	۳۸۳	تحفة الاخيار
۱۵۵	توان و روان (شعر)	۲۰۵	تحفة العقلا
۳۹	تهذيب (رساله)	۵۵	تحفة اهل وصول
(ج)		۱۵۷	تحفة حسام
۲۱۶	جامع خاقانی	۵۶	تحفة نکاح و طلاق
۳۲	جانتا	۲۴۸	ترجمه لذات فلسفه...
۳۹	جدل (رساله)	۱۹۴	تشریح الصدور
۴۰۹	جزیره پنگوئن ها	۱۸۶	تصریف زنجانی
۴	جفاتو	۵۶	تصریف ملاعلی

کتاب و نشریات

۵۴۹

۱۰۰	حديقة السرائر	جلالیه ۲۶۷ - ۳۱۸ - ۳۸۱ - ۳۹۷ -
۱۹۷ - ۱۸۲ - ۱۸۱ - ۶۸	حديقة الشعرا ۶۸	۴۳۹ - ۴۶۴
- ۲۱۶ - ۲۱۲ - ۲۰۴ - ۲۰۳ - ۲۰۱		جوالدوز ۴۸۸
- ۴۳۹ - ۴۳۷ - ۴۱۴ - ۴۰۲ - ۳۰۳		جواهر الکلام ۳۸۸
۴۷۱ - ۴۶۷ - ۴۶۶		جواهر الولایه ۴۹۴
۲۱۵	حقایق الانوار	جهان نامه ۲۴۰
۱۹۴	حل الاعضال	(ج)
۱۱۲	حماسه ژاندارمری	۱۱۱ حکامه کاخ ادب
۴۲۲	حملة گروه نبرد...	۲۷۰ چنگیز خان و فرزندانش
۳	حوادث الجامعه	۲۳۲ - ۱۷۷ چهارصد شاعر برگزیده
۲۹	حیات نغمه لری (ترکی)	۲۱۱ چهل حدیث
۴۲۶	حیدربابانین شهریارا سلامی	۴۰۱ چهل فصل سلطانی
۴۲۶	حیدربابایا سلام	۶۵ چیستان (منظوم کردی)
	(خ)	(ح)
۴۰۹	خاطرات یک مترجم	۲۱۱ حاشیه بر رسائل...
۳۱۴	خاطره لر (از حامد ماکویی)	۱۶۱ حاشیه بر قوانین و ...
۴۵۸	خاطره لر (از مشگیری)	۱۹ حاشیه بر نحو سیوطی
۴۱۴	خاندان وحی	۴۲۲ حافظ و شهریار
۶۴	خداشناسی (رساله)	۱۲۴ حافظ و کریشنامورتی
۵۱	خرابات	۴۱ حبیب السیر
۲۳۰	خردپژوهی	۳۹۰ - ۱۱۴ جبل المتین (روزنامه)
۲۸۹	خرمگس	۳۴۰ حجم سبز
۲۱۶	خسرو و شیرین	۲۱۵ - ۲۱۲ حدایق الادبا
۴۰۰	خلاصة الکلام فی...	۲۱۴ حدایق الجنان
۱۶۸	خلاصة عباسی	۴ حدیث بودن
۱۱۷	خلوت انس	۲۱۵ حذیقه

کتاب و نشریات

۵۵۰

۷۷	دستور زبان فارسی (از انوری)	۴۲۲	خودآموز مصور ترکی
۱۹۷	دعوات	۳۰۲ - ۲۰۵	خیرات حسان
۲۵۶	دوایر العلوم	۵۱۴	خیمه در پاییز
۳۹۱	دوای خواب	(د)	
۴۷۷ - ۱۲۳	دوستلار گوروشو	۲۳۹	داستانی به نام ...
۹۸	دولاما یول لار	۴۲۲	دانستنی هایی از ...
۴۹۵ - ۸	دیوان آقاسی	- ۳۴ - ۳۱ - ۳۰	دانشمندان آذربایجان
۶۵	دیوان افخمی	- ۵۸ - ۵۲ - ۴۲ - ۴۱ - ۴۰ - ۳۹ - ۳۶	
۴۷	دیوان امام علی (ع)	- ۱۵۸ - ۱۱۶ - ۱۰۸ - ۸۴ - ۷۸ - ۶۰	
۱۵۹	دیوان حسرت	- ۱۸۷ - ۱۷۶ - ۱۷۲ - ۱۶۹ - ۱۶۸	
۱۷۴	دیوان حیران خانم	- ۲۰۹ - ۲۰۶ - ۲۰۰ - ۱۹۳ - ۱۹۲	
۲۶	دیوان رشید	- ۲۵۴ - ۲۲۹ - ۲۱۶ - ۲۱۱ - ۲۱۰	
۲۴۰	دیوان رشید یاسمی	- ۳۷۳ - ۳۶۳ - ۳۰۴ - ۲۵۹ - ۲۵۸	
	دیوان سالک (حاجی میرزا ابوالحسن)	۵۱۳ - ۴۷۰ - ۴۶۷ - ۴۴۸ - ۳۹۰	
۲۵۸	دیوان سالک خویی	۱۰۱ - ۱۹	دانشمندان کُرد
۲۵۹	دیوان سیف القضاة	۴۸۷ - ۲۴۸	دانشنامه جهان اسلام
۳۰۲	دیوان صابر	۴۰۰ - ۲۴۸	دایرة المعارف تشیع
۳۶۹ - ۳۶۷ - ۱۱۶	دیوان طرزی افشار	۳۷۳ - ۲۴۸	دایرة المعارف مصاحب
- ۳۷۳		۲۷۸	دده قورقوت
۳۱۷ - ۳۱۳	دیوان غزلیات حامد ماکویی	۱۶۵	درّ بی نظیر (دیوان حقیر)
۴۵۶	دیوان فیاض لاهیجی	۲۴۰	در راه نجات آذربایجان
۴۴۳	دیوان قوامی رازی	۱۶۹	درّ مکنون
۲۱۶	دیوان مفتون دنبلی	۳۸۳	درة البیضا
۵۰۱	دیوان وفایی	۲۸۷	درمان بیماریهای کودکان
۶۵	دهمه‌ی صوفی ونیری (کُردی)	۷۲	دریاچه
۶۵	دیاری نوی (کُردی)	۷۶	دستور زبان فارسی (از انزلی)

کتاب و نشریات

۵۵۱

۱۹۲	رموز حکمتیه	(ذ)	
۷۶	روش نگارش	۵۰۰	ذات الشفا
۲۱۵	روضه الآداب	۲۶۸ - ۲۶۷	ذخیره العباد (مثنوی)
- ۲۶۲ - ۱۸۹ - ۱۸۸	روضات الجنان	(ر)	
۴۷۲		۷۶	راهنمای درست خواندن و ...
۶۰	روضه الآداب	۳۹۱	رباعیات خیام
۳۴	روضه المریدین	۵۱۰	رباعیات خیام (ترجمه کردی)
۲۱۶	ریاض الجنه (از مفتون دنبلی)	۲۴۰	رتبه الحیات
- ۱۰۸ - ۷۸	ریاض الجنه (از زنوری)	۱۹۴	رد و هایه
۴۹۹ - ۴۶۱ - ۲۵۶		۷۷	رزمنامه رستم و اسفندیار
- ۱۶۸ - ۱۶۵ - ۱۱۶	ریحانة الادب	۱۱۱	رساله آداب بحث
- ۲۰۴ - ۲۰۰ - ۱۹۷ - ۱۹۴ - ۱۹۳		۳۸۸	رساله تطبیقیه
۴۶۲ - ۳۰۴ - ۲۵۴ - ۲۱۴ - ۲۱۱		۲۱۱	رساله در اصول
۶۵	ریشه یابی ضرب المثل های کردی	۱۵۴	رساله در تحقیق احوال مولانا
۱۹	رفع الخفا	۳۸۸	رساله سؤال و جواب
(ز)		۳۸۸	رساله سراج القلوب
۴۴۳	زاد السالک	۴۱	رساله شرفیه
۳۹۱	زاد المسافرین (از ناصر خسرو)	۱۹۴	رساله طیبیه
۴۰۹	زارا (داستان)	۴۴۳	رساله طینت
۲۳۹	زبان و ادب فارسی در ...	۱۱۱	رساله علم وضع
۲۵۶	زبدة الاعمال	۱۹۴	رساله فی الجواهر و العرض
۳۸۳	زبدة البیان	۳۸۸	رساله یوسفیه
۲۴۷	زردشت و مزدیسنا و حکومت	۱۵۸	رسوم الرسائل
۳۴۰	زمستان (مجموعه شعر اخوان)	۴۹۵	رقص باد
- ۱۷۱	زنان سخنور (از مشیر سلیمی)	۶۷	روز روشن
۳۰۳ - ۳۰۲ - ۱۸۰ - ۱۷۷ - ۱۷۶		۴۰۳	رضاییه (روزنامه)

کتاب و نشریات

۵۵۲

سرچشمه‌های فردوسی شناسی	۲۳۹	زنان سخنور (از رجیبی)	۱۷۶ - ۱۷۲
سرزمین زردشت (زرتشت) ۶۱ - ۲۲۲		زندگانی ابونصر	۲۳۰
۳۰۴ - ۴۴۰ - ۵۰۹		زندگانی مولانا	۳۹
سرزمین عشق (خوشنویسی) ۳۸۵		زندگی نامه شمس برهان	۲۸۴
سرگذشت ترجمه‌های من ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰		زندگی نامه مولانا (رساله سپهسالار) ۱۵۴	
سرگذشت سازمانها و ... ۳۱۹		زنده باد آزادی	۴۳۳
سرگذشت یک معلم ۷۶		(س)	
سروش ۴۸۸		ساده دل (از ولتر)	۴۰۹
سروه (مجله) ۲۸۹ - ۵۴		ساقی نامه رضی	۴۷
سعیدیه ۲۹۰		سبک شناسی	۲۱۴
سفارتنامه‌های ایران ۲۳۹		سپید دندان	۴۰۹ - ۲۷۰
سفرنامه ناصر خسرو ۳۹۱		سخن (مجله)	۵۱۴
سفینه‌المحمود ۴۷۱ - ۲۱۳		سخن و اندیشه	۷۷
سفینه خوشگو ۳۶۸		سخنوران آذربایجان ۱۱ - ۴۵ - ۴۶ -	
سفینه هندی ۳۶۳		۶۲ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۶ - ۷۸ - ۱۰۱ -	
سلام به حیدربابا ۳۱۳		۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۸ - ۱۶۵ - ۱۶۹ -	
سلیم و سلمی ۲۱۶		۱۹۳ - ۱۹۴ - ۲۰۲ - ۲۱۷ - ۲۵۹ -	
سنگلاخ (از میرزا مهدی خان) ۱۶۹		۲۶۲ - ۲۶۸ - ۳۱۸ - ۳۶۰ - ۳۸۱ -	
سنگر عشق ۳۱۱		۳۸۸ - ۳۹۷ - ۳۹۹ - ۴۲۷ - ۴۳۹ -	
سودای عشق ۳۱۱		۴۴۶ - ۴۶۲ - ۴۶۴ - ۴۷۹ - ۴۹۴ -	
سوره ۴۸۸		۴۹۵	
سوزوم وار سنه دنیا ۴۳۳		سخنوران نامی معاصر ۱۱ - ۷۶ - ۱۱۲ -	
سوگ آفتاب ۳۷۶		۲۳۲ - ۲۴۲ - ۳۹۶ -	
سهام عباسیه ۴۰۲		سرایندگان شعر پارسی در قفقاز ۴۰۲	
سهند (روزنامه) ۳۹۱		سرباز میهن	۱۴۸
		سرچشمه تصوف در ایران	۳۳ - ۳۴

کتاب و نشریات

۵۵۳

۴۸۷	شناخت اساطیر از ...	۴۱۴	سیری در اسلام
۲۷۰	شناخت جهان	۴۱۴	سیری در عالم برزخ
۳۹۰	شورای ایران (روزنامه)	۱۸۶	سیوطی (نحو سیوطی)
۳۹۷	شور محمود و مرزینگان	(ش)	
۴۳۹	شوره زار (مجموعه شعر)	۹۷	شاعیر لر مجلسی (ترکی)
۳۹۷	شیخ صنعان	۴۰۹ - ۲۸۹	شاهزاده و گدا
۳۹۷	شیخ فرخ و خاتون استی	۷ - ۶	شاهین (روزنامه)
۴۸۷	شیوه های نگارش فارسی	۱۱۸	شبگیر
	(ص)	۵۱۴	شب هفتم
۴۲۲	صرف و نحو عربی و تجوید	۴۱۴	شخصیت امام حسن (ع)
۱۹	صغری (رساله)	۵۷	شدالآزار
۴۴۸	صفوة الصفا	۱۹۳	شرح الفصول ابن معط
	(ط)	۱۸۶	شرح الفیه ابن مالک
۱۹۲	طبقات الاطبا	۴۰	شرح المحصول
۴۰	طبقات الشافعیه	۷۰	شرح المعانی
۳۱۰ - ۳۰۵	طبیعتین قوینوندا (ترکی)	۳۵۱	شرح بزرگان و ...
۳۸۳	طریق الحق	۱۹۳	شرح پانزده قصیده
- ۴۰۲ - ۳۸۷ - ۱۹۰	طریق الحقایق	۶۴	شرح حال امام شافعی
	۴۷۲	۱۹۴	شرح دعای سحر
۵۶	طلاق الاکراد	۲۰۲	شرح دعای صباح
۴۹۴	طلایه (مجله)	۴۵۶	شرح فصوص
۴۴۰	طوق لعنت	۱۹۴	شرح قصیده عینیه حمیری
	(ع)	۲۰۴	شرح لمع ابن جنی
۸۹	عاشق العسگر (عاشق علسگر)	۲۱۴	شرح مشاعر ملاصدرا
۷۲	عاشیقعلی کروان	۱۱۱	شرح معلقات سبعة
۲۴۰	عالم آرای نادری	۲۴۰	شش فصل

کتاب و نشریات

۵۵۴

۴۲۲	فرمان سلحشوران	۲۱۴	عبرت نامه
- ۱۱۲ - ۶۹ - ۴۶	فرهنگ سخنوران	۱۹۲	عرایس النفایس
- ۱۵۶ - ۱۶۰ - ۱۶۵ - ۱۹۱ - ۲۰۹		۴۵۶	عروض و قافیه
- ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۴۲ - ۲۵۹ - ۲۶۰		۴۴۰	عشق ارغوانی
- ۳۷۳ - ۳۸۷ - ۴۲۷ - ۴۳۹ - ۴۴۰		۵۱۰	عشیره گاوان
۴۴۴ - ۴۵۷ - ۴۶۳ - ۴۶۵ - ۵۰۳		۱۹۴	عقد الفراید
۵۱۰	فرهنگ فارسی - کردی	۶۴	عقیده اسلام شناسی
۳۱۹	فرهنگ مترجم	۱۹۲	علم اصول
۴۳۳ - ۲۷۸	فروغ آزادی		علما و ادبای مکریان (نسخه تایپی از
۳۹۰ - ۶	فریاد (روزنامه)		شریفی) ۶۵ - ۱۵۷ - ۲۸۹ - ۳۹۷ -
۱۲۹	فریاد محرومیت آذربایجان	۵۱۰ - ۵۰۱	
۴۴۷	فشار افشار	۱۹۳	علوم ابن الصلاح
۷۲	فصل پنهان	۵۸	عوارف المعارف
۶۵	فقه شافعی (منظوم کردی)	۱۸۶	عوامل جرجانی
۶۱	فقه و اخلاق (رساله)	۲	عیدوک و آئیکه
۵۱۴	فکری دیگر		• (غ) :
۲۰۵	فواید ختم	۵۷	غایة الامکان
	فهرست کتابخانه مدرسه عالی	۵۱۴	غربت پاییز
۵۰۸ - ۲۱۱ - ۱۸۹ - ۱۶۹	سپهسالار	۴۴۳	غرر و درر
۲۵۵	فهرست کتابخانه رضوی	۳۲۹	غزله های غزل
۴۶۲ - ۳۷۳	فهرست کتاب های چاپی	۷۷	غمنامه رستم و سهراب
- ۲۰۳ - ۱۶۹	فهرست نسخه های خطی	۴۶۸	غنچه راز
۴۶۳		۱۵۸	غنیة الکاتب
۳۸۹	فهرست نسخ کتابخانه ملی		(ف)
۲۰۴	فهرست میکروفیلیمهای ...	۴۰	فرائض الوسیط
۴۴۳	فیض الاله فی ...	۱۴۸	فرشتگان

کتاب و نشریات

۵۵۵

۴۰۹	کلود ولگرد	(ق)	
۴۴۳	کلید نقض	۶۲	قار و شاپ (مثنوی)
۳۱۹	کورزاد	۱۲۹	قان بایرامی
۷۲	کولای	۴۲۱	قرآن و امور خانواده
۳۹۲	کلید ادبیات	۴۲۱	قرآن و مقررات...
۵۱۴	کوزه (مجموعه شعر)	۱۱۶	قصه پرماجرای یوسف و زلیخا
۴۱۰	کیست و چه کرد محمد قاضی	۲۸۹	قه لای دم دم (قلعه دمدم)
۲۳۹	کیهان فرهنگی (مجله)	۱۵۷	قواعد الرسائل
۲۸۷	کهر مالاریایی	۲۳۰	قواعد لگاریتمی
(گ)		۱۰	قهرمان نینوا (مثنوی)
۲۴۷ - ۲۴۶ - ۲۴۵	گاتاها	۳۹۶ - ۳۹۲	قیام آذربایجان
گلدسته علما و عرفا = تاریخ گلدسته علما و عرفا		۴	قیامنامه ها
		۴	قیامهای ایرانی
۴۳۹	گلزار (مجموعه شعر)	(ک)	
گلزار جاویدان ۷۰ - ۱۵۱ - ۱۸۰ - ۲۳۰		۳۹۱	کاوه (مجله)
۴۷۱ - ۴۶۷ - ۴۵۷ - ۲۵۴ - ۲۳۲		۱۹	کبری (رساله)
۴۳۱	گلزار عارفان	۵۲	کبرای منطق (ترجمه)
۳۱۹ - ۱۸۶ - ۱۰۰	گلستان سعدی	۳۱۹	کتابنامه علوم ایران
۲۰۰	گلستان هنر	۱۵۷	کردستان مکریان
۲۳۹	گلگشت در شعر و اندیشه حافظ	۲۳۹	کسانی مروزی
۳۵۳ - ۲۹۵ - ۲۹۴	گلگشت عشاق	۲۰۶	کشف الظنون
۲۸۷	گلهای اندوه (از شارل بودلر)	۴۴۳	کشف الکریه
گلهای رنج = گلهای اندوه		۲۷۲ - ۲۰۵	کشکول
۴۶۶	گنج شایگان	۴۳۱ - ۳۰۲ - ۲۵۳	کشکول کیا
۳۹	گنجینه سخن	۱۹۳	کفایه المتحفظ
۲۴ - ۲۱	گوزو یاشلی کوچه لر	۱۰۰	کفایه المعانی

کتاب و نشریات

۵۵۶

۳۹	مجمع الحکمه	۴۴۸	گوئش تونقالی
- ۲۵۴ - ۲۱۴ - ۱۸۱	مجمع الفصحا	۱۱	گوهر
۳۶۳		۳۲۹	گیله سو
۱۱۷	مجمل تاریخ عرب	(J)	
۵۷	مجمل فصیح	۴۳۹	لاله زار (مجموعه شعر)
۱۲۲	مجموعه گل	۵۲	لب الکلام
۱۹	محاسن الفرر	۳۹	لطائف الحکمه
۱۱۶	محرم نامه و نوروز نامه	- ۳۹ - ۳۵ - ۳۱ - ۲۹	لفت نامه دهخدا
۲۱۴	محک الشعرا	۵۷ - ۵۹ - ۶۹ - ۲۴۰	
۳۹	مختصر الاربعین	۵۷	لوايح عين القضاة
۳۸۸	مختصر المرائی (مثنوی)	۲۱۶	لیلی و مجنون نظامی
۳۹۲	مختصر تاریخ مجلس ایران	(م)	
۳۸۸	مرآت العارفین	۲۱۶ - ۲۱۲	مآثر سلطانیه (مآثر سلطانی)
۲۰۰	مرآت المراد	- ۳۱۹	
۵۱۴	مرثیه های کولی (مجموعه شعر)	۴۴۰	ماشالله خانم
۴۱۴	مرد مافوق انسان		ما هیچ مانگاه (مجموعه شعر سهراب سپهری)
۴۰۹	مرد ریگ مادر	۳۴۰	
۲۴۰	مرصاد العباد	۱۲۳	مبارزه دوام اندیر (ترکی)
۴۳۹	مرغزار (مجموعه شعر)	۳۹۷	مثلهای کردی
۴۹۵	مرغ شب	۲۶۸ - ۱۵۲ - ۱	مثنوی مولانا
۳۸۳	مسائل التجفیه	۶۸	مجالس الاخبار
۶۱	مشارق الاصول	۲	مجله فردوسی
۴۷۸	مصاب	۱۹۹	مجمع ارباب ملک
۳۹	مطالع الانوار	۲۰۹ - ۱۸۷ - ۷۱ - ۶۹	مجمع الخواص
۳۱۹	مطالعه تاریخ و ریاضیات و ...	- ۴۵۷ - ۴۵۶	
۱۸۶	مطول تفتازانی	۱۶۹	مجمع الحکمتین

کتاب و نشریات

۵۵۷

۱۱	مؤلفین مشار	۴۱۴	معاد از نظر علم و قرآن
۶۴	مولود نامه	۳۸۳	معاش الاسلام
۲	موکه (داستان)	۶۰ - ۴۲ - ۳۵ - ۳۱	معجم البلدان
۳۹۷	مهر و وفا	۲۷۰	معلومات عمومی
۵۱۰	مهم وزینی احمد خانی (گُردی)	۳۱۹	معماری ایرانی
۴۲۱	مهنامه ارتش (مجله)	۲۹۰	معنوی مثنوی
۲	میثم و خیش	۲۴۸ - ۱۱۲ - ۱۱۰	مفاخر آذربایجان
۴۴۳	میزان العمل	۲۰۶	مفردات ابن بیطار
	(ن)	۳۱۹	مقدمه بر تاریخ علم
۲۱۶	ناز و نیاز (مثنوی)	۴۷۸	مقویم
۴۸۹	نالۀ جدایی	۲۱۴ - ۲۱۱ - ۱۹۱ - ۱۸۲	مکارم الآثار
۱۵۷	نام آوران گُرد (مشاهیرالاکراد)	۳۸۷ - ۲۵۸ - ۲۵۴ -	
۲۳۰	نامه پیروزی	۱۵۷	ملتسمات
۳۴ - ۳۳	نامه دانشوران	۶۴	مناسک حج
۲۹۴	ندای حق	۳۹ - ۳۸	مناقب العارفين
۱۹۹	نزهة القلوب	۳۸۳	مناهج الاکرام
۱۵۷	نزهة الكتاب	۳۸۳	مناهج العارفين
۲۴۰ - ۱۹۹ - ۱۹۰ - ۵۹	نزهة المجالس	۲۰۴	مناهج سيفیه
۴۷۸ - ۱۸۶ - ۱۵۸	نصاب الصبيان	۲۰۵	منتخب تذکرة الخواتین
۱۵۸	نصیب الفتیان	۳۶	منطق (رساله)
۱۹۳	نظم الفصیح الثعلب	۵۰۸	منهاج البراعه
۱۵۴ - ۳۴ - ۳۳ - ۳۱	نفحات الانس	۴۶۹ - ۲۵۵	موادالتواریخ
۲۳۹	نفوذ زبان و ...	۲۷۰	موبی دیک
۱۹	نکاح (رساله)	۷۲	موج
۲۱۴ - ۲۱۲ - ۲۱۱ - ۸۴	نگارستان دارا	۵۰۶	موسیقی سنتی آذربایجان
۴۷۱ - ۲۱۶ - ۲۱۵ -		۲۳۲	مؤلفین کتب چاپی

کتاب و نشریات

۵۵۸

۲۹۴ - ۳۱۲ - ۴۱۴ - ۴۶۰	نگارنامه در علم جغرافیا	۴۰۲
۲۶۳ - ۸۸ هفته نامه صدای ارومیه	نگاهی به آذربایجان غربی	۲۲۲ - ۲۸۹ -
۲۱۶ - ۲۱۲ همایون نامه	۳۵۱ - ۴۳۰ - ۴۴۱ - ۵۰۱	
۵ هنر	نگاهی دیگر به ...	۴۸۷
۳۹۱ هیپنوزه	نمادهای اساطیری شاهنامه	۴۸۷
(ی)	نوریه	۳۸۸
۵۴ یادداشتهای قاضی محمد خضری	نیار (نگار)	۵۱۴
۱۱۱ یادگار بزرگمهر	نهج البلاغه	۳۵ - ۲۱۱ - ۵۰۸
۲۹۵ یاشیل یارباق	(و)	
۷۷ یک قصه بیش نیست	واجبات ترکی (رساله)	۲۰۰
۴۱۹ - ۲۱ یول (مجله)	وارلیق	۱۲۳ - ۲۷۸ - ۲۹۴ - ۴۱۹
۲۷۸ - ۱۲۳ یولداش (مجله)	وجوب الحجاب	۴۰۰
	وجه دین	۳۹۱
	وجیزه	۳۸۸
	وسيلة النجات	۲۵۶
	وصاف	۵۸
	وطن اوغلی	۲۴۲
	وقایع الایام	۲۵۶
	ولتر	۴۰۹
	ویرانه های ماهتابی	۲۹۲
	ویژه نامه بهار به ۶۳ - ۸۲ - ۲۳۴ - ۳۱۰	
	۴۳۶ - ۴۶۰ -	
	(ه)	
	هدایة العلما	۲۰۵
	هذیان یادها	۲۸۷
	هفته نامه امانت	۱۸۰ - ۲۶۵ - ۲۷۴ -

آتشکده آذر، آذر بیگدلی با مقدمه و تعلیقات سید جعفر شهیدی مؤسسه نشر کتاب

تهران ۱۳۳۷

آثار الشیعه، عبدالعزیز ترجمه علی جواهر کلام چاپ مجلس جزء چهارم ۱۳۰۷
آذربایجان ادبیات تاریخیه بیر باخیش، دکتر هیئت (دو جلدی) ناشر مؤلف چاپ دوم

۱۳۶۹-۷۶

آذربایجانین عاشیق و شاعر قادینلاری چاپ باکو گنجلیک (به خط کیریل) ۱۹۹۱ م.

احوال و زندگی مولانا استاد فروزانفر نشر زوار تهران ۱۳۶۱-۱۳۱۵

ادبیات اوجاغی، یحیی شیدا انتشارات کتابخانه نوبل تبریز ۱۳۶۴

ادبیات معاصر، اسماعیل حاکمی انتشارات دانشگاه پیام نور ۱۳۷۲

از صبا تا نیما، یحیی آرین پور انتشارات فرانکلین تهران ۱۳۵۰

الذریعه الی تصانیف الشیعه (عربی) آغابزرگ تهرانی جزء اول تا سوم چاپ نجف

۱۳۵۵-۱۳۵۷ هجری قمری

المآثر والآثار (چهل سال تاریخ ایران) محمد حسن خان اعتماد السلطنه به

کوشش ایرج افشار نشر اساطیر تهران ۱۳۶۳-۷۴

ایل قاراپاق، مهدی رضوی چاپخانه اهل بیت ناشر مؤلف ۱۳۷۰

بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی نشر مؤلفان ۱۳۴۴

تاریخ ادبیات، ادوارد براون (از فردوسی تا سعدی) ترجمه غلامحسین صدری افشار نشر

مروارید چاپ دوم ۱۳۵۷

منابع

۵۶۰

تاریخ تذکره‌های فارسی، احمد گلچین معانی، نشر کتابخانه سنایی تهران دو جلدی

چاپ دوم ۱۳۶۳

تاریخ جراید و مجلات ایران (۴ جلدی) محمد صدر هاشمی انتشارات کمال اصفهان

۱۳۶۳-۱۳۲۷

تاریخ خوی، دکتر محمد امین ریاحی، انتشارات توس، تهران ۱۳۷۲

تاریخ خوی، مهدی آقاسی، نشر دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز (مؤسسه تاریخ و

فرهنگ ایران) ۱۳۵۰

تاریخ سلاجقه، محمود بن محمد آفرایی به تصحیح دکتر عثمان توران، نشر اساطیر،

چاپ دوم ۱۳۶۲

تاریخ عمومی آذربایجان، احمد کاویان‌پور انتشارات آسیا تهران ۱۳۴۶

تاریخ فرهنگ و ادب مکریان، ابراهیم افخمی، ناشر محمدی سقز جلد دوم ۱۳۷۳ جلد

اول بدون تاریخ نشر

تاریخ مشاهیر گُرد، مردوخ روحانی، انتشارات سروش ۱۳۶۶

تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی، انتشارات امیرکبیر چاپ دوم تهران ۱۳۴۱

تبریز و پیرامون، شفیع جوادی بدون نام ناشر تبریز ۱۳۵۰

تذکره شعرای آذربایجان، محمد دیهیم، چاپ آذربادگان، تبریز ۱۳۶۷

تذکره نصرآبادی، میرزا محمد طاهر نصرآبادی به تصحیح وحید دستگیر، نشر فروغی

چاپ سوم تهران ۱۳۶۱

تکاب افشار، علی محمدی، ناشر مؤلف بدون نام انتشارات و تاریخ

- چهارصد شاعر برگزیده، میرابوطالب رضوی نژاد، انتشارات تهران ۱۳۶۹
- چهل مقاله، حاج حسین نخجوانی، به کوشش یوسف خادم هاشمی نسب، چاپخانه خورشید تبریز ۱۳۴۳
- حدیقة الشعراء، سید احمد دیوان بیگی با تصحیح و حواشی دکتر عبدالحسین نوایی انتشارات زرین ۱۳۶۶
- خیرات حسان، محمد حسن خان اعتماد السلطنه چاپ تهران
- دانشمندان آذربایجان، محمد علی تربیت به کوشش سیروس قمری ناشر بنیاد، کتابخانه فردوسی تبریز، چاپ دوم بدون تاریخ
- دانشمندان گُرد، ملا عبدالکریم مدرس، ترجمه احمد حواری نسب، انتشارات روزنامه اطلاعات تهران ۱۳۶۹
- دایرةالمعارف شیعه، عبدالعزيز صاحب جواهر بدون نام انتشارات ۱۳۳۷
- دایرةالمعارف فارسی، زیر نظر غلامحسین مصاحب، انتشارات فرانکلین ۱۳۵۶
- دوستلار گؤروشو (ترکی) گردآورنده دکتر سلام الله جاوید بدون ذکر نام انتشارات ۱۳۵۹
- دیوان آقاسی، محمد آقاسی انتشارات ستوده تبریز ۱۳۷۱
- دیوان طرزی افشار به کوشش محمد تمدن انتشارات کتابفروشی ادبیه چاپ دوم تهران ۱۳۳۸
- دیوان غزلیات حامد ماکویی، انتشارات رودکی، ارومیه ۱۳۶۶
- روضات الجنان و جنات الجنان، حافظ حسین کربلایی تبریزی به تصحیح و تعلیق جعفر سلطان القرایي - بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۴۹-۱۳۴۴
- زرتشت مزدیسنا و حکومت، جلال الدین آشتیانی، شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم تهران ۱۳۶۷
- ریحانة الادب، محمد علی مدرّس تبریزی انتشارات کتابفروشی خیام چاپ سوم ۱۳۶۹

- زنان سخنور، علی اکبر مشیرسلیمی، انتشارات علمی، تهران ۳۷-۱۳۳۵
- زنان سخنور، محمدحسن رجبی، انتشارات سروش، تهران ۱۳۷۴
- زندگی نامه شمس برهانی ابوبکر خوانچه سپهرالدین نشر صلاح الدین ایوبی ارومیه ۱۳۶۸
- زندگی نامه مولانا جلال الدین رومی، فریدون سپهسالار با مقدمه و تعلیقات سعید نفیسی چاپ دوم نشر اقبال تهران بدون تاریخ.
- سخنوران آذربایجان، عزیزدولت آبادی انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز جلد دوم ۱۳۵۷
- سخنوران نامی معاصر (۶ جلدی) سید محمدباقر برقی، نشر خرّم، قم ۱۳۷۳
- سرایندگان شعر پارسی در قفقاز، عزیز دولت آبادی چاپ دانشگاه تهران ۱۳۷۰
- سرچشمه تصوف در ایران، سعید نفیسی انتشارات فروغی تهران ۱۳۴۶
- سرزمین زرتشت، علی دهقان، انتشارات ابن سینا تهران ۱۳۴۸
- سرگذشت ترجمه های من، محمد قاضی، نشر روایت تهران ۱۳۷۳
- سفینه محمود، محمود میرزای قاجار، به اهتمام عبدالرسول خیامپور تبریز ۱۳۴۶
- شاعر لر مجلسی (ترکی) نشریه شماره ۴-۳ تبریز آذرماه ۱۳۲۴
- طرائق الحقایق، نایب الصدر معصوم علی شاه شیرازی به تصحیح محمد جعفر محبوب انتشارات سنایی - تهران بدون تاریخ نشر
- علما و ادبای مکران احمد شریفی (پلی کپی)
- فرهنگ سخنوران، دکتر خیامپور جلد اول و دوم انتشارات طلایه ۷۲-۱۳۶۸
- فرهنگ فارسی معین (۶ جلدی) انتشارات امیرکبیر تهران چاپ هفتم ۱۳۶۴

فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ابن یوسف شیرازی، چاپخانه مجلس جلد

دوم فاقد تاریخ نشر

فهرست کتابهای چاپی فارسی، خان بابا مشار، بنگاه نشر و ترجمه تهران ۱۳۳۷

فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس انتشارات کتابخانه آستان قدس جلد نهم ۱۳۶۱

فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی، سید عبدالله انوار انتشارات کتابخانه ملی جلد ششم ۱۳۵۴

فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، نشریه مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای

تهران ۱۳۴۸

قیام آذربایجان (انقلاب مشروطیت ایران) مهندس کریم طاهرزاده چاپ دوم اقبال ۱۳۶۳

کشکول کیا، محمدحسین کیاوند، انتشارات رودکی ارومیه ۱۳۶۹

کیست و چه کرد محمد قاضی، سید علی صالحی، انتشارات ققنوس تهران ۱۳۶۸

گلدسته علما و عرفا (دست نویس) یا یادداشت‌های قاضی محمد خضری نرزیوه

گلزار جاویدان، محمود هدایت (۳ جلدی) چاپخانه زیبا ۱۳۵۳

لغت نامه دهخدا

مجله سرو، انتشارات صلاح‌الدین ایوبی ارومیه شماره ۸

مجمع الخواص، صادقی کتابدار (ترکی) ترجمه دکتر خیام‌پور تبریز ۱۳۲۷

مجمع الفصحا، رضاقلی خان هدایت به کوشش مظاهر مصفا انتشارات امیرکبیر پاییز ۱۳۳۶

مجموعه آثار فارسی شیخ تاج‌الدین اشنویی به کوشش نجیب مایل هروی نشر طهوری

مجموعه گل انتشارات انجمن ادبی مولوی چاپخانه آذربادگان تبریز مهر ماه ۱۳۵۲

معجم البلدان، یاقوت حموی چاپ بیروت ۱۹۷۹ میلادی

مفاخر آذربایجان، دکتر عقیق بخشایشی، نشر آذربایجان تبریز ۱۳۷۵

مکارم الآثار، میرزا محمدعلی معلم حبیب آبادی، انتشارات انجمن کتابخانه‌های عمومی

اصفهان ۱۳۵۲

مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، خاناباا مشار، چاپخانه رنگین ناشر مؤلف تهران

۱۳۴۳

نزهة المجالس، جمال خلیل شیروانی به تصحیح و مقدمه دکتر محمد امین ریاحی نشر

زوار تهران ۱۳۶۶

۴

نفحات الانس، عبدالرحمن جامی با مقدمه و تصحیح مهدی توحیدی انتشارات

محمودی بدون تاریخ نشر

نگارستان دارا، عبدالرزاق دنبلی (مفتون) به کوشش دکتر خیام‌پور تبریز ۱۳۴۲

نگاهی به آذربایجان غربی، ایرج افشار میستانی، مؤسسه انتشاراتی و آموزش نسل دانش

تهران ۱۳۶۹

